

یادداشت‌هایی از

یکصد و یک کتاب در یک کتاب

مجموعه‌ای علمی، ادبی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی، دینی و یک
سلسله اطلاعات عمومی

گردآورنده
بابا صفری

مقدمه:

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از یادداشت‌هایی که به مرور از مطالعه بعضی کتاب‌ها فراهم آمده است. انگیزه من در تهیه این یادداشت‌ها آن بوده است که وجیزه‌ای از این حیث برای فرزندانم باقی گذارم تا آنها از طریق این مطالب به وجود چنین کتاب‌هایی آگاهی یابند و در صورتی که علاقمند باشند خود آن کتاب‌ها را به دست آورده مورد مطالعه قرار دهند. اگر چه من هم مثل اغلب خوانندگان محترم غالباً ساعات فراغت را با کتاب و نوشته‌ها گذرانیده‌ام ولی متأسفم که در گذشته‌ها مجالی برای یادداشت برداشتن از آنها نیافته‌ام و امروز خود را از این حیث مغبون می‌دانم. با این حال خوشوقتیم که وقت و فرصت مناسبی که در دوران اقامت در کشور سوئد پیش آمده، گرد آمدن این یادداشت‌ها را از برخی از کتاب‌های مورد مطالعه، میسر ساخته و اکنون موجبات آن فراهم گشته است که به یاری خدا و به خواست فرزندانم، قسمتی از آنها را از (یک صد و یک کتاب) در این مجموعه و (یکصد و دو کتاب) در مجموعه دیگری به حضور علاقمندان ایفاد دارم و آرزو نمایم که با یاری خدا باقی این یادداشت‌ها از همراه مطالبی که از جراید خوشه‌چینی کرده‌ام، در مجلدات دیگر به طبع برسانم (انشالله).

لازم است یادآوری کنم که من طبق یک برنامه قبلی و با یک دید خاص بدین کار مبادرت نکرده‌ام، که چه کتابی را در چه موضوعاتی بخوانم و چه قسمت‌هایی را یادداشت نمایم، بلکه این کار تابع امکانات محدود و کتاب‌هایی بوده است که در کتابخانه‌های عمومی استکھلم در دسترس علاقمندان می‌باشد. طبیعی است که آن چه در این دو مجموعه آمده نمی‌توانسته همه مندرجاتی کتاب‌هایی باشد که این یادداشت‌ها از آنها برداشته شده است، بلکه گزیده‌هایی است از آنها، که من برای دانستن فرزندانم مناسب پنداشته‌ام و به هر حال مرور آنها را برای دیگران نیز خالی از فایده نمی‌دانم و امیدوارم در محضر شما خواننده محترم هم مورد قبول یابد و در قفسه‌های محدود کتابخانه سرکار این دو کتاب کوچک جانشین دویست و سه کتاب دیگر گردد.

استکھلم: زمستان ۱۳۷۹

بابا - صفری

فهرست مندرجات (به ترتیب حروف تهجی)

۱. آخرین سفر شاه ۶۲
۲. آذربایجان از کهن‌ترین ایام ۱۲۱
۳. آغا محمدخان قاجار ۱۳۷
۴. آن سه زن ۱۶۵
۵. اثبات وجود خدا ۸۸
۶. اردبیل در گذرگاه تاریخ (جلد ۴) ۱۱۶
۷. اردبیل در گذرگاه تاریخ (جلد ۲) ۱۶۳
۸. اسلام شناسی ۱۴۹
۹. اعترافات ژنرال ۹۹
۱۰. الیهود فی قرآن ۲۵
۱۱. المنجد ۹۷
۱۲. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ۲۵
۱۳. انگلیسی‌ها در میان ایرانی‌ها ۹۴
۱۴. ایران و افغان ۷۶
۱۵. بازیگران عصر پهلوی ۷۶
۱۶. با گام‌های فاجعه در روند دستگیری رهبری و کادرهای حزب توده ایران در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ ۱۱۰
۱۷. بحران ۵۸
۱۸. برگ‌های سبز ۱۵۲
۱۹. به من بگو چرا؟ ۱۳
۲۰. پاسخ به تاریخ ۳۳
۲۱. پیغمبر دزدان ۱۲
۲۲. پلیس سیاسی عصر ۲۰ ساله ۵۹
۲۳. پیدایش دین و هنر ۱۲۲
۲۴. پیوند با آزادی ۱۶۲
۲۵. تاریخ ارمنستان ۸۶
۲۶. تاریخ بیداری ایرانیان ۱۵۳
۲۷. تاریخ تحلیلی اسلام ۹۴
۲۸. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ جلد ۷ ۱۴
۲۹. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ جلد ۸ ۱۸
۳۰. تاریخ طبیعی دین ۱۴۸
۳۱. تجربه ۲۸ مرداد ۳۲ ۹۸
۳۲. تراژدی دموکراسی در ایران ۱۸۳
۳۳. تفسیر قرآن ۱۵۹
۳۴. تکامل از نظر انسان امروزی ۷۵
۳۵. توسعه انسانی ۱۸۰

۳۶. توماس ادیسون ۹۸
۳۷. جامعه ایران در دوره رضاشاه ۱۳۷
۳۸. جغرافیای سکستان
۳۹. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ۲۶
۴۰. جنگ مذهب با مذهب ۲۳
۴۱. خاطرات آخرین سفر شاه ۶۲
۴۲. خاطرات آقابکوف ۱۵۷
۴۳. خاطرات علم ۱۲۴
۴۴. خاطرات گرومیگو ۴۲
۴۵. خاطرات "لیدی شل" ۱۴۳
۴۶. خاطرات و تأملات مصدق ۱۶۱
۴۷. خاطرات و خطرات ۲۹
۴۸. خاطرات "همفری" ۱۴۳
۴۹. دانشنامه ۱۱۸
۵۰. در آخرین روزهای رضاشاه ۱۲۶
۵۱. در پیرامون تاریخ ۵۹
۵۲. دست آمریکا و شوروی از کردستان ایران کوتاه ۱۸۵
۵۳. دولت و ایده‌ولوژی حکومت در خاورمیانه و پاکستان ۱۲۷
۵۴. دیدگاه‌ها ۱۹۱
۵۵. زبان دیرین آذربایجان ۱۶۲
۵۶. سخن‌ها را بشنویم ۱۶۸
۵۷. سفر به آرات ۸۴
۵۸. سفرنامه "بلوشر" ۱۱۱
۵۹. سفرنامه "سر پرسی ساکس" ۶۲
۶۰. سقوط شاه ۵۷
۶۱. سقوط ۸۴ ۹۰
۶۲. سه سال در دربار ایران ۳۳
۶۳. سیا ۱۴۲
۶۴. سیاحت‌نامه فیثاغورث ۱۱۸
۶۵. ۳۷ روز بعد از ۳۷ سال ۱۲۹
۶۶. شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان ۱۷۰
۶۷. طلوع و غروب دولت موقت ۵۶
۶۸. طولانی‌ترین نبرد ۱۲۰
۶۹. عالیجناب سرخپوش ۱۲۴
۷۰. عرفات ۱۰۶
۷۱. فروپاشی سنتی و زایش سرمایه داری در ایران ۱۹۰
۷۲. غرور و سقوط ۱۱۲
۷۳. قتل عام فلسطینی‌ها ۲۴
۷۴. قدرت و زندگی ۹۱

- ۱۰۷ . ۷۵. کتاب آبی. جلد ۱
- ۱۳۹ . ۷۶. کتاب آبی جلد ۴
- ۸۷ . ۷۷. کا. گ. ب. در ایران
- ۱۷۸ . ۷۸. کتاب مقدس
- ۷۱ و ۶ . ۷۹ و ۸۰. کتابی با مفاهیم ظاهر قرآن مجید به زبان فارسی
- ۱۰۵ . ۸۱. کتاب یکرنگی
- ۹۷ . ۸۲. کشف تلبیس
- ۱۳۰ . ۸۳. کوششی بر تحلیل جنگ رژیم‌های ایران و عراق
- ۱۳۲ . ۸۴. مأموریت مخفی هوپزر در ایران
- ۱۷۲ . ۸۵. مباحث عمده روان‌پزشکی
- ۶۰ . ۸۶. مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان
- ۱۰۹ . ۸۷. محک
- ۹۸ . ۸۸. مختصری درباره ادبیات معاصر
- ۱۶۶ . ۸۹. مزدا خدا نیست بنیان آفرینش است
- ۱۶۱ . ۹۰. مصدق
۹۱. منابع جنگ
- ۹۳ . ۹۲. من و خانواده پهلوی
- ۲۵ . ۹۳. میرزا رضای کرمانی
- ۳۳ . ۹۴. نامه‌های سیاسی دهخدا
- ۴۹ . ۹۵. نامه‌های لندن (تقی‌زاده)
- ۱۸۶ . ۹۶. نگاهی به تاریخ جهان
- ۴۴ . ۹۷. هزیمت یا شکست رسوای آمریکا
- ۵۳ . ۹۸. ولایت فقیه
- ۹۴ . ۹۹. وورلد انسیکلوپدی ۱۹۶۰
- ۱۸۵ . ۱۰۰. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی
- ۱۴۵ . ۱۰۱. یک بستر و دو رؤیا

از "کتابی با مفاهیم ظاهر آیات قرآن مجید به زبان فارسی (گردآورنده بابا - صفری. استکهلم. ۱۳۷۷)

بهتر است اول کتاب را با داستان حضرت یوسف از قرآن آغاز کنیم:
(ای محمد) بهترین قصه‌ها را با وحی این قرآن بر تو خوانیم هرچند که پیش از این آگاه نبودی.

هنگامی که یوسف به پدرش گفت ای پدر! من در خواب دیده‌ام که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده می‌کنند. گفت ای پسرک من! خوابت را به برادرانت باز مگو که برایت نیرنگ کنند. همانا شیطان برای انسان‌ها دشمن آشکار است! و بدین سان پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر رؤیایها را بر تو می‌آموزد و نعمت و لطف خویش را بر تو و فرزندان یعقوب تمام می‌کند. چنان که پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحق تمام کرد. بی‌گمان پروردگار تو دانای فرزانه است.

یقیناً در سرگذشت یوسف و برادرانش بر اهل سؤال و تحقیق عبرت‌هایی است. هنگامی که برادران یوسف گفتند او و برادرش پیش پدر از ما گرامی‌ترند در حالی که ما عده و گروهی هستیم همانا که پدر ما در گمراهی آشکار است. یوسف را بکشید یا او را در دیار دیگری بی‌افکنید تا روی پدر به سوی شما باشد و بعد از آن گروهی نیکوکار باشید! یکی از آنها گفت یوسف را مکشید او را در ته‌چاهی بیفکنید تا برخی از کاروانیان او را بگیرند. گفتند ای پدر، بر تو چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم. فردا او را با ما به صحرا بفرست تا نیک بخورد و بازی کند و یقیناً ما او را مراقبت می‌نمائیم. گفت از این که او را با خود ببرید اندوه‌گینم و می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از وی غفلت نمائید! گفتند چگونه گرگ او را می‌خورد در حالی که ما گروهی نیرومندیم اگر چنین باشد از زیانکاران خواهیم بود.

پس چون او را بردند و همداستان شدند که در ته چاهش بیفکنند بدو وحی کردیم که حتماً روزی آنان را بدین کارشان آگاه می‌کنی در حالی که آنها درنیابند. و شبانگاه با حال گریان پیش پدرشان آمدند گفتند ای پدر! ما مسابقه گذاشتیم رفتیم که بر یکدیگر سبقت بگیریم و یوسف را در کنار اشیاء خویش گذاشتیم گرگ او را خورد و گرچه ما راست می‌گوئیم تو باور نخواهی کرد. و پیراهن او را که به خون دروغین آلوده بودند پیش او آوردند! گفت نه! بلکه نفس شما چنین کاری را بر شما بیاراست. پس شکیبائی بهتر است و از خدا بدان چه گفتید یاری می‌خواهم.

و کاروانی (بر سر آن چاه) آمد. آن چه را که با آن آب می‌کشیدند در چاه کردند (آن کس که دلو را بیرون کشید وقتی یوسف را در آن دید) دلو را انداخت و گفت مژدگانی! اینک پسری. و او را مانند متاع گرانبهای پنهان کردند و خدا به آن چه که می‌کردند دانا بود و (برادرانش) او را به بهای اندکی فروختند، به چند درهم. و در این کار زهد و بی‌اعتنائی نشان دادند.^۱

آن کس از اهالی مصر که او را خریده بود به زنتش گفت وی را گرامی بدار شاید که
۱. حضرت یعقوب، که به اسرائیل معروف است، دوازده پسر داشت. دو پسر آخر به نام‌های یوسف و بنیامین از یک مادر به نام راحیل بودند و با برادران دیگر از طرف مادر ناتنی به حساب می‌آمدند.
۲. نوشته‌اند که برادران یوسف برای اطلاع از مرگ وی بر سر چاه آمدند. چون او را در آن کاروان دیدند گفتند این غلام ماست به ما بازگردانید که می‌خواستند او را بکشند. ولی رئیس کاروان حاضر شد او را، که غلام است و آزاد نیست، بخرد و به ۲۰ درهم از برادران خرید و تعهد نمود که تا مصر لباس خشن بدو بپوشاند و غذای بد بدهد و او را در پشت شتر در جای‌ناهموار بنشانند و پاهایش را از زیر شکم شتر ببندد و ارزان فروختند تا خریدار تصور کند غلام بی‌مقدار نزد آنها است! خریدار او را به مصر برد و آنجا فروخت.

ما را سود دهد یا به فرزندیش بگیریم. و این چنین یوسف را در زمین جایگاهش دادیم و او را تعبیر خواب آموختیم و خدا بر امر خویش غلبه دارد ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند. و چون او به سن بلوغ رسید بدو حکمت آموختیم و ما نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم. بانوئی که در آن خانه بود با او بنای مراوده گذاشت (روزی) درها را بست و بدو گفتاینک من برای تو آماده‌ام. یوسف گفت پناه بر خدا که پروردگار من است و به من مقام نیکو عطا کرده و بی‌گمان او ظالمان را رستگار نسازد! زن قصد او کرد و یوسف نیز (برای رهائی از وی) قصد او نمود. اگر (ایمان نداشت و) دلیل روشن پروردگارش را نمی‌دید (ممکن بود سقوط کند). این چنین کردیم که بدی و فحشا را از او بازگردانیم زیرا او از بندگان صالح ما بود.

آن هر دو برای رسیدن به در بر هم سبقت گرفتند و (زن) از پشت پیراهن یوسف را کشیده پاره کرد و (در این حال) شوهر زن را نزدیک درب یافت! زن گفت جزای کسی که بر همسر تو قصد بد کند چیست جز این که او را در زندان کنند یا تحت عذاب دردناکی قرار دهند؟ یوسف گفت او با من قصد مراوده کرد. و شاهدهی از خانواده زن گواهی داد که اگر پیراهن یوسف از جلو دریده باشد در این صورت زن راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان خواهد بود. و اگر پیراهن او از پشت دریده باشد پس زن دروغگو است و یوسف از راست‌گویان می‌باشد. و چون دید پیراهن او از پشت دریده است گفت به راستی که آن نیرنگ شما زن‌ها است و مکر شما بزرگ باشد. ای یوسف! تو از این واقعه درگذر و ای زن تو نیز از گناه خویش آمرزش بخواه که همانا تو از خطاکاران بوده‌ای!

زنان شهر گفتند زن عزیز قصد مراوده با غلامش داشته و مهر او دلش را ربوده است و ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم. چون او مکر و ملامت آنان را شنید کس بر آنها فرستاده (دعوت کرد) و مجلسی آراسته، با متکاها برای آنان آماده نمود و به دست هر یک کاردی (و ترنجی) داد و به یوسف گفت که بدان مجلس درآی. چون زن‌ها او را دیدند بزرگش داشتند و (محو جمال او شده) دست‌های خود را بریدند و گفتند که به خدا هرگز این بشر نیست این فرشته بزرگواری است.

(زن) گفت این است آن کس که مرا برای دوست داشتن او سرزنش می‌کردید و درست است که من از نفس او کام خواستم اما او عصمت جست و اگر پس از این آنچه را که از او خواهم نکند زندانی شود و از خوار شدگان گردد.

یوسف گفت خدایا! برای من زندان خوشتر است از آن چه مرا بر آن می‌خوانند و اگر تو نیرنگ آنها را از من باز نگردانی به سوی آنان میل کنم و از نادانان گردم! پروردگارش درخواست او را اجابت کرد و مکر آنها را از وی بگردانید همانا او شنوای دانا است. پس بعد از آن که دلایل بی‌گناهی یوسف را دیدند صلاح چنان دانستند که او را تا مدتی در زندان کنند! (۳۳ - ۳۵)

یوسف با دو جوان هم زندانی شدند. یکی از آنها گفت من در خواب دیدم شراب می‌فشردم و دیگری گفت که دیدم بر سرم نان می‌برم مرغ‌ها از آن می‌خورند (و به یوسف گفتند) ما را به تعبیر آنها آگاه کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم. گفت تا طعامی برای شما بیاورند که بخورید من شما را به تأویل آن خبر می‌دهم. این از آن جمله فضیلت‌ها است که پروردگارم بر من آموخت. من آئین گروهی را که به خدا ایمان نمی‌آورند ترک کردم که آنها به آخرت هم کافر بودند. و از دین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی کردم. بر ما سزاوار نیست که چیزی به خدا شریک قرار دهیم و این فضل و کرامت خدا بر ما

و بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گزارند. ای دو یار زندانم! آیا معبودان و خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه توانا؟ آن چه سوای او می‌پرستید جز نام‌هائی نیست که خود و پدرانانتان ساخته‌اید و خدا هیچ دلیل و حجتی بر آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. فرموده است که غیر از او کسی را نپرستید. این است دین پایدار ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند! ای یاران زندانی من! اما یکی از شما مولای خود را شراب بنوشاند اما دیگری به دار آویخته شود و مرغان از سرش بخورند! بگذشت کاری که درباره آن پرسش می‌کردید. و به آن که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت مرا پیش مولایت یاد کن (باشد که آزاد کند) و شیطان یاد پروردگارش را از خاطرش بردا و چند سال در زندان بماند.

ملک گفت در خواب دیدم هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می‌خورد و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک. ای بزرگان اگر علم تعبیر دارید مرا به تعبیر آن آگاه سازید. گفتند خواب‌های پریشان است و ما تعبیر آنها را ندانیم. و آن یکی از آن دو نفر که از زندان رهایی یافته بود پس از سال‌ها یوسف را به یاد آورد و گفت مرا (به زندان) بفرستید شما را از تعبیر خواب آگاه می‌کنم. (و چون به زندان آمد گفت) یوسف! ای راستگو! ما را آگاه کن از این که هفت گاو لاغر و هفت گاو فربه را می‌خورند و هفت خوشه سبز هفت سنبل خشک دیگر. که من پیش مردم باز گردم و شاید آنها (حقیقت آن را) بدانند.

گفت هفت سال پی در پی زراعت کنید و هر چه درو کردید جز کمی که بخورید باقی را با خوشه‌اش انبار کنید. که بعد از هفت سال، هفت سال سختی و قحطی پیش آید که آن چه را که از پیش انبار کرده‌اید می‌خورید جز اندکی که برای تخم نگاه دارید. پس از آن سال‌های فراوانی و قحطی باز سالی بیاید که بر مردم باران بارد و آنها (به وفور نعمت برسند) و میوه‌ها بیفشند.

ملک گفت او را نزد من بیاورید و چون فرستاده او آمد (یوسف) گفت به سوی مولایت برگرد و از او بپرس چه بود بر آن زنان که دست‌های خود را سخت بریدند بی‌گمان که پروردگار من به مکر آنها آگاه است. ملک (بدان زنان) گفت چه شد که شما از یوسف کام خواستید؟ گفتند حاشاالله که ما از او هیچ بدی نمی‌دانیم. زن عزیز گفت اکنون حق آشکار شد من از نفس او کام جستم و همانا که او از راستگویان است.

یوسف گفت این برای آن است که عزیز بدانند من در نمانم بدو خیانت نکرده‌ام. و اینک خدا نیرنگ خائن را رهبری ننماید. من نفس خود را تبرئه نمی‌نمایم زیرا نفس، آدمی را بدی فرمان می‌دهد مگر آن که پروردگار من با لطف خود رحم کند. به راستی که پروردگار من آمرزگار مهربان است.

ملک گفت او را پیش من آرید تا وی را خاص خود گردانم. پس چون با وی به سخن گفتن درآمد گفت تو امروز در نزد ما با منزلت و امین هستی. یوسف گفت مرا بر خزائن این دیار برگمار همانا من نگاهبان دانایم. و ما این چنین یوسف را در زمین تمکن دادیم که در هر جای آن بخواهد منزل کند. ما هر که را خواهیم به رحمت و فضل خود بهرمنند می‌سازیم و هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نگردانیم. و البته برای مؤمنان و پرهیزگاران پاداش آخرت بهتر است.

و برادران یوسف (به سبب قحطی در کنعان و برای خریدن گندم به مصر) آمدند و بر او وارد
۱. شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد و او برای آزادی خود به جای خدا به ملک توسل جست و غلام پس از خلاصی از زندان یوسف را فراموش کرد و او سال‌ها در زندان ماند!

شدند. او آنها را شناخت ولی آنها او را نشناختند. وقتی بارشان را بسته و آماده کرد گفت برادر دیگران را نیز، که از پدرتان است، همراه بیاورید. مگر نمی‌بینید که من پیمانۀ تمام می‌دهم و بهترین میزبانانم. اگر او را همراه نیاورید دیگر برای شما غله نخواهد بود و پیش من نیائید^۱. گفتند ما او را از پدرش می‌خواهیم و تا بتوانیم حتماً این کار را می‌کنیم. یوسف به غلامان خود سپرد بضاعت آنها را (آن چه را که برای خرید غله داده بودند) در داخل بارهایشان بگذارند. باشد وقتی به‌خانه بازگشتند آنها را ببابند و باز آیند.

آنها چون پیش پدر بازگشتند گفتند ای پدر گندم دادن بر ما را برای بار دیگر، منع کرده‌اند. برادر ما را با ما بفرست تا غله بگیریم و ما البته بر او نگاهبان می‌باشیم. یعقوب گفت آیا درباره‌ی او بر شما ایمن باشم؟ بدان سان که پیش از این در مورد برادرش اطمینان کردم. پس خدا بهترین نگاهبانان است و او مهربانترین مهربانان می‌باشد.

و چون بارهای خود را باز کردند بضاعت خود را در آن یافتند که به آنان بازگردانده شده بود. گفتند ای پدر! ما چه می‌خواهیم، این بضاعت ما است که به ما بازگردانده شده است. (با آنان برای گرفتن غله می‌رویم) و اهل خود را طعام می‌دهیم و برادرمان را حفاظت می‌کنیم و به قدر بار شتری هم اضافه بر متاعی که می‌گیریم به دست می‌آوریم. این پیمانۀ ناچیزی (برای عزیز) مصر است.

(پدر) گفت هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا مرا پیمانی از خدا بدهید که او را به من باز آرید مگر آن که شما همگی به قهر هلاک شوید و چون این میثاق را بدو دادند گفت خدا بر این که گوئیم وکیل و گواه است. و گفت ای فرزندان من همگی از یک دروازه وارد نشوید بلکه از درهای مختلف در آن درآئید. من در مقابل مشیت الهی شما را بی‌نیاز نتوانم کرد. حکم مخصوص او است بدو توکل کنید و توکل کنندگان همه بر او توکل می‌نمایند. و چون از جایی که پدرشان گفته بود وارد شدند هیچ چیز آنها را از قضای الهی بی‌نیاز نکرد مگر خواستی که در دل یعقوب بود که آن را برآورده کرد. و بی‌گمان او صاحب دانش بود بدان چه ما بدو آموخته بودیم ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

و چون پیش یوسف آمدند او برادر خویش را کنار خود نشاند و گفت یقین بدان من برادر توأم از آن چه برادران کردند غمین مباش^۲. و چون بارهای آنها را آماده کردند جام آب‌خوری ملک را در بار برادرش گذاشتند. پس منادی ندا داد که ای کاروانیان شما دزد هستید! آنها رو به سوی غلامان کرده گفتند چه گم کرده‌اید؟ گفتند ظرف آب‌خوری ملک را گم کرده‌ایم هر کسی آن را بیاورد یک بار شتر گندم به او داده شود و من آن را تضمین می‌نمایم. گفتند سوگند به خدا که شما به خوبی می‌دانید ما برای فساد به سرزمین شما نیامده‌ایم و ما دزد نیستیم. گفتند که اگر کشف شد که شما دروغ می‌گوئید^۳ در آن صورت

۱. پس از ورود برادران یوسف دستور داد برای آنها طعام آوردند و برای هر دو برادر یک ظرف گذاشتند. بنیامین که برادر تنی یوسف بود تنها ماند و غمین نشست. یوسف سبب پرسید گفت اگر برادرم یوسف می‌ماند من هم با وی هم‌کاسه می‌شدم. یوسف گفت متأثر مباش و خیال کن من برادر تو هستم با تو غذا می‌خورم که تنها نمائی و او را به اطاقی که خودش غذا می‌خورد برد و در آنجا گفت من یوسف برادر توأم. تو نیز از عملکرد برادران دل‌تنگ مباش و این مطلب را هم به کسی فاش مکن.

۲. یوسف می‌دانست که برادرش بنیامین پیش پدر مانده است. برادران نیز وقتی حالات خود را بیان می‌کردند آن را گفتند.

۳. یوسف می‌خواست بنیامین را نگه دارد لذا آب‌خوری را در بار او نهادند و شروع به تفتیش کردند. در آئین مصریان چشمهای دزد را درمی‌آوردند یوسف برای آن که در مورد بنیامین چنین حکمی داده نشود تدبیر کرد و از برادران پرسید سزای چنین دزد در بین کنعانیان چیست؟ گفتند << بقیۀ پانویس در صفحه بعد

کیفر آن دزد چیست. گفتند کیفر آن کس که آن ظرف در داخل بارش پیدا شود خود او است و ما ستمگاران را اینچنین کیفر می‌دهیم.

پس غلامان قبل از بازرسی بار برادر، شروع به بازرسی بارهای آنها کردند سپس آب‌خوری را از بار برادر درآوردند. بدین سان به یوسف تدبیر دادیم زیرا در آئین پادشاه (مصر) یوسف نمی‌توانست برادر خود را (به عنوان کیفر) بگیرد جز این که خدا بخواهد. مقام هر کسی را که خواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر دانای داناتری می‌باشد. (برادران) گفتند اگر او دزدی کرد برادرش هم پیش از این دزدی کرده بود. یوسف خشم این تهمت را در نفس خویش پنهان داشت و آن را بر آنان آشکار نساخت. گفت شما مردم بدی هستید و خدا بدان چه وصف می‌کنید داناتر است. گفتند ای عزیز! او پدر پیری دارد یکی از ماها را به جای او بگیر ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. گفت پناه می‌برم به خدا که جز آن کس را که ظرف ما نزد او پیدا شده نگاه داریم در این صورت از ستمکاران باشیم.

چون آنها از آوردن برادر نومید شدند به کناری رفته به رازگونی پرداختند. برادر بزرگ گفت آیا به یاد دارید که پدرتان از شما به‌نام خدا عهد و پیمان گرفت؟ پیش از آن هم در حق یوسف چه تقصیر کردید. پس من در این دیار می‌مانم تا پدرم اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی فرماید که او بهترین حکم‌کنندگان است! شما به سوی پدرتان برگردید و بگوئید ای پدر فرزندان (بنیامین) دزدی کرد و ما جز آن چه دانستیم شهادت ندادیم و ما نگهبان بر غیب نبودیم (و جز ظاهر امر از حقیقت آن اطلاع نداشتیم). از مردم شهری که در آنجا بودیم و نیز از اهل کاروانی که در میان آنها آمدیم سؤال کن. همانا ما راستگویانیم.

(یعقوب) گفت (نه!) بلکه این نفس‌های شما است که این کارها را بر شما بیاراست. صبر بهتر است. باشد که خداوند همگی آنها را به من بازگرداند که او دانای فرزانه است و از آنها روی برگردانید و گفت ای دریغا بر یوسف!... و از غم و اندون چشمهایش سپید و نایبنا گشت و در عین حال خشم خود را نگاه می‌داشت. گفتند به خدا سوگند آن قدر که یوسف یوسف کنی تا مریض شوی یا خود را به دست هلاک بسپاری! گفت همانا من غم و اندوه خود را به خدا بازگویم و از او چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ای پسران من! بروید و یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا نومید نگردید که جز کافران کسی از رحمت خدا نومید نشود.

و چون آنها بار دیگر پیش یوسف آمدند گفتند ای عزیز! ما و خانواده‌مان، به فقر و قحطی دچار شده‌ایم و با بضاعت و سرمایه اندک آمده‌ایم بر ما صدقه کن و غله بیشتر بده همانا خدا صدقه‌کنندگان را پاداش می‌دهد. گفت آیا می‌دانید هنگامی که نادان بودید بر سر یوسف و برادرش چه آوردید؟ گفتند مگر تو یوسفی؟ گفت آری من یوسفم و این برادر من است. به یقین خدا بر من منت نهاد زیرا کسی که پرهیزگار و شکیبای باشد همانا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نگرداند. گفتند به خدا قسم که به راستی خدا تو را بر ما برتری داد و گر چه ما خطاکاران بودیم! گفت امروز بر شما جای ملامت و سرزنش نیست خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است. این پیراهن مرا ببرید و آن را به صورت پدرم بی‌اندازید تا بینا شود و او را با همه خانواده‌تان به اینجا بیاورید.

هنگامی که کاروان از مصر فاصله گرفت پدرشان گفت اگر مرا به سست خردی متهم نسازید من بوی یوسف را می‌شنوم. گفتند به خدا که تو در گمراهی پیشینی! و چون بشیر بقیه از صفحه قبل >>> که دزد به بردگی صاحب مال درمی‌آید و در اختیار او قرار می‌گیرد. بر مبنای این آئین گفت پس سارق یعنی بنیامین متعلق به من می‌شود و پیش ما باید بماند.

مژده آورد و پیراهن را به صورت یعقوب انداخت بینائی او بازگشت. گفت به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. گفتند ای پدر! از گناهان ما بر ما آمرزش بخواه واقعاً که خطاکار بودیم! گفت به زودی از پروردگارم برای شما مغفرت طلب خواهم نمود به راستی که او آمرزگار مهربان است.

هنگامی که به یوسف رسیدند او پدر و مادر خود را در آغوش کشید^۱ و گفت به خواست خدا در کمال امن و امان وارد مصر شوید. پدر و مادرش را بر تخت نشانید و همگی (به احترام یعقوب) در پیش او سجده کردند (سجده تکریم و نه سجده عبودیت که خاص خدا است). یوسف گفت ای پدر! این تعبیر آن رؤیای من بود که از پیش دیدم و خدا آن خواب را واقع و محقق گردانید و در حق من احسان فرمود که از زندانم به در آورد و بعد از آن که شیطان بین من و برادرانم جدائی افکند شما را از آن صحرای دور به من آورد به راستی که پروردگارم بر هر که خواهد لطف کند و بی‌گمان او دانای فرزانه است.

پروردگارا! حقا که تو مرا ملکت و فرمانروائی بخشیدی و علم و تعبیر خواب به من آموختی تو آفریدگار آسمان‌ها و زمینی و تویی ولی نعمت و یاور من در دنیا و آخرت. مرا فرمانبردار بمیران و به نیکوکاران ملحق گردان.

از کتاب جغرافیه سگان (تألیف دکتر محمد عبدالرحمن الشرنوبی، مصر. ۱۹۷۸)

جمعیت جهان در سال ۱۹۶۶ بالغ بر ۳۴۵۶ میلیون نفر بود: آسیا ۱۸۶۸ میلیون. اروپا، منهای روسیه و متحدانش ۴۴۹ میلیون نفر. روسیه و متحدانش ۳۳۳ میلیون نفر. آمریکای شمالی ۲۱۷ میلیون نفر. آمریکای لاتین ۲۵۳ میلیون نفر. آفریقا ۳۱۸ میلیون نفر و اقیانوسیه ۱۸ میلیون نفر.

رشد جمعیت دنیا: جمعیت دنیا در سال ۱۰،۰۰۰ قبل از میلاد بین ۱۰ هزار و ۱۰ میلیون نفر. سال ۵۰۰۰ قبل از میلاد بین ۵ و ۲۰ میلیون نفر. در سال میلاد ۲۰۰ میلیون نفر. در سال ۱۳۰۰ میلادی ۴۰۰ میلیون نفر. در ۱۶۵۰ میلادی ۵۰۰ میلیون نفر. سال ۱۷۰۰ میلادی ۶۰۰ میلیون نفر. در ۱۷۵۰ میلادی ۷۰۰ میلیون نفر. سال ۱۸۰۰ میلادی ۹۰۰ میلیون نفر. در ۱۸۵۰ میلادی ۱۲۰۰ میلیون نفر. در ۱۹۰۰ میلادی ۱۶۰۰ میلیون نفر. در سال ۱۹۵۰ میلادی ۲۴۰۰ میلیون نفر. سال ۱۹۶۰ میلادی ۲۸۰۰ میلیون نفر. و در سال ۱۹۷۰ میلادی ۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر.

یادآوری از گردآورنده کتاب:

۱. آقای "کوفی عنان" دبیرکل سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۹۹ به

"بوسنی هرزه‌گوین" (قسمتی از یوگوسلاوی سابق) در اروپا رفت و به مناسبت تولد شش میلیاردمین نفر جمعیت جهان در مراسمی که تشکیل شده بود شرکت نمود و تولد این طفل را که در نیمه‌شب دوشنبه ۱۱ اکتبر ۱۹۹۹ (۱۹ مهرماه ۱۳۷۸ خورشیدی) پا به عرصه حیات گذاشته بود، به پدر و مادرش تبریک گفت.

۲. دولت هند، که دومین کشور پرجمعیت جهان بعد از چین است در تاریخ پنجشنبه

۱۱ ماه مه سال ۲۰۰۰ میلادی (۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۹ خورشیدی) رسماً اعلام کرد

که از ساعت ۱۳ آن روز، با تولد نوزادی، جمعیت آن کشور از مرز یک

۱. راحل مادر یوسف قبل از این که وی را در چاه اندازند درگذشته بود و خواهرش لیا مثل مادر از آنها نگهداری می‌نمود.

میلیارد نفر گذشت.

از کتاب پیغمبر دزدان (گردآوری باستانی پاریزی. چاپ یازدهم. تهران ۱۳۶۵)
پیغمبر دزدان شیخ محمدحسن نام داشته و از طرفی رحمت‌علی شاه به صفاعلی لقب یافته. در قرن ۱۳ هجری در زیدآباد به دنیا آمده در کرمان می‌زیسته و خود را نبی السارقین می‌گفته. عالم بوده اشعاری سروده و نامه‌ها به حکام و غیره نوشته دزدان و قاطعان طریق را امت خود گفته در نامه‌ای به یکی از حکام فارس این بیت‌ها را هم قرار داده است:

شود فدای حضورت پیغمبر ——— دزدان
بیا به حضرت ما آر حالیا ایمن ——— ان
گذشته است ز هجرت هزار و سیصد و سه
که گشته رهبر امت به دوزخ و نیمران
ز شیخ و شاب و فقیر و غنی همه یکسر
کسی نمانده که امت نباشدم به جهان
یکی "حَکَمْتُ" رقم زد کند به نوک قلم
یکی "قَضَيْتُ" نویسد به عشق سفره نان
یکی به رشوه به خشک و تر آتش افروزد
دگر به جامه تدلیس همچنان شیطان
وفات وی را در همین سال ۱۳۰۳ هجری قمری نوشته‌اند.

بر آن گروه بخندد فلک که بر بدنی
که روح دامن از او درکشیده می‌گیرند
همه مسافر، و این عجب که طایفه‌ای
بر آن که زود به منزل رسیده می‌گیرند

به هر ملتی دین و انصاف هست

به غیر از مسلمان دنیاپرست

از خواجه عبدالله انصاری: بدان که نماز زیاده کردن کار پیرزنان است و روزه فزون داشتن صرفاً بهر نان است و حج نمودن تماشای جهان است نان دادن کار مردان است.
"سحبان وائل" از خطبای معروف عرب در زمان معاویه بود که ساعت‌ها در برابر او صحبت می‌کرد و خود را گویاترین سخنرانان عرب و عجم و انس و جن نامید و به سال ۵۵ هجری درگذشت.

"برصیا"ی عابد فریفته زن زیبایی شد با او فحشا کرد برای عدم رسوائی او را کشت مردم جسد زن را پیدا کردند و (عابد را) به دار زدند.

"بعلم باعور" زاهدی بود مستجاب‌الدعوه در زمان موسی، به خواهش زن زیباروی که بدو دل بستگی داشت دعا کرد که شر قوم موسی به آنها نرسد. دعایش مستجاب شد و موسی چهل روز سرگردان بماند. موسی هم او را نفرین کرد و ایمان از بعلم گرفته شد.
"اصف برخیا" وزیر و مشاور سلیمان بن داوود بود.

در سیرجان و پاریز و آن حدودها تابستان را بهار می‌گویند، گرمسیر را دشت و کوهستان و سردسیر را سرحد می‌نامند. گرمسیر و سرحد یعنی دشت و کوهستان.

ابوالهول، سر انسان، تنه شیر نشسته، دست‌ها به جلو دراز، بلندی ۱۸ متر، حدود ۵۰۰۰ سال پیش، از سنگ، بدن ناهموار ولی سرش تراشیده شده. نگاهش عجیب و تا حال کسی آن را تعبیر نکرده، چشمانش مرموز و باوقار. ابوالهول در زبان قدیم مصری یعنی سرور. در بین دو دست او اطاقکی و در آن کتیبه‌ای است از دو تن از شاهان بدین مفهوم که این ابوالهول را برای نگاهبانی قبرستان گذاشته‌اند تا اهرام و قبرستان از گزند شیطان محفوظ بماند.

داستانی برای ابوالهول گفته‌اند که او در بالای صخره‌ای زندگی می‌کرد. از هر که از آنجا می‌گذشت یک سؤال می‌کرد و آن این بود که آن چیست که بامدادان با چهار پا راه می‌رود، ظهر با دو پا و شامگاهان با سه پا. هر که جواب نمی‌داد او را می‌کشت. فقط یک نفر به نام "اورپ" گفت آن انسان است که در صبحگاه زندگی، یعنی کودکی با چهار دست و پا راه می‌رود. وقتی در وسط زندگی است با دو پا و در پیری یا شامگاه عصائی هم برمی‌دارد و با سه پا راه می‌رود. ابوالهول از این جواب عصبانی شد و خود را از کوه انداخت و هلاک کرد.

برج "پیزا" در زادگاه گالیله ۵۵ متر ارتفاع دارد. هشت طبقه است. ضخامت دیوار در پائین ۴ متر، دارای ۳۰۰ پله. حدود ۵ متر کج شد، زیر شن است. برای زنگ کلیسا ساخته شده بود. در طبقه ۳ کج شده بود باز ساختند. بین سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۱۷۴ میلادی از آن برای زنگ کلیسا استفاده می‌کردند. در صد سال اخیر حدود ۳۹ سانتیمتر دیگر کج شده است. مهندسان آن را برج افتان می‌گویند. گالیله بالای آن تحقیقات علمی می‌کرد.

آدم بی‌کار روزانه به ۱۶۸۰ کالری نیاز دارد. در کار سبک به ۳۳۶۰ کالری و در کار سنگین به ۶۷۲۰ کالری نیاز هست.

قلب آدمی روزانه ۱۰۰،۰۰۰ بار می‌زند و به طور متوسط در بزرگسالان ۱۳،۶۵۰ لیتر خون از خود رد می‌کند. فیل در هر دقیقه ده بار و موش ۲۰۰ بار نفس می‌کشد.

از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ (جلد ۷. نوشته محمود محمود. چاپ پنجم. اقبال. تهران. ۱۳۶۲)

آزادی در میان هر قومی که بروز کرد آن ملت را به خون و آتش کشید و هستی آن را بر باد داد. چنان آشوبی در آن مملکت پدید آورد که خوب و بد را به آتش بی‌داد خود سوخت. بدبختانه این آتش به خرمن ما نیز سرایت کرد و هستی ما را به باد داد.

یکی از اسباب نشر آزادی برابری، برادری سرّی فراماسیون است. از اوایل قرن نوزده پای هر ایرانی متشخص که به اروپا رسید مخصوصاً به لندن، او را به این محفل سری دعوت کردند و امضاء گرفتند و او را برابر خواندند و مهر کردند و دهانش دوختند. نمایندگان دولت انگلیس که در ایران مأموریت پیدا می‌کردند در همه جا از این برادران داشتند و سراغ هم می‌رفتند و یکدیگر را پیدا می‌کردند با آن سر و سر داشتند و با هم رایگان بودند. تأسیس محفل فراماسون در ایران باید از صد سال پیشتر باشد.

در اوایل قرن ۱۹ سه نفر انگلیسی بیش از هر بیگانه با ایرانیان سر و سرّی داشتند: "سر هاردجونز Sir Hordjones" و "جیمز موریر J. Morier" و "جیمز فریزر J. Friser" که در اوایل قرن ۱۹ تا اواسط آن هر یک به نوبه سال‌ها در ایران بودند. جونز در ۱۸۰۸ برای بیرون کردن "جنرال گاردن" با یک انگشتری الماس گرانبها به ایران آمد. میرزا شفیع صدراعظم مثل جان او را در بر می‌کشید. موریر اعجوبه‌ای بود. داستان‌ها

برای ایرانیان ساخت.

اینها یکی از اولین معلمین فراماسون لندن بودند که در ایران محفل فراماسون را دائر کردند... وقتی رجال دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه را بررسی می‌کنیم آنها را اشخاصی فرسوده و بی‌حال و بی‌علاقه و مهمل و بی‌کاره می‌یابیم. مثل این است که مقدرات آنها دست خودشان نیست. از خود اراده ندارند. اینها نیستند که صاحب کشور ایران صاحب دیگر دارد که غیر از شاه و صدراعظم است. اعتمادالدوله با کفایت را در یک روز با اعوان و انصارش از بین می‌برند و میرزا شفیع را به‌جایش می‌نشانند. قائم‌مقام را نمی‌گذارند یک سال صدارت کند و حاجی میرزا آغاسی را ۱۴ سال در صدارت نگه می‌دارند. میرزا تقی‌خان را از بین می‌برند میرزا آقاخان نوری را در مصدر صدارت می‌نشانند. در قرن ۱۹ چندین امام زمان برای ایرانیان تراشیدند ولی هیچیک جانی نگرفت حتی باب هم نگرفت ولو آن که پیروانش دست به اسلحه بردند.

محمود در صفحات بعد کتاب در پیدایش فراماسیون و محافل آن در فرانسه، ایتالیا، آلمان و انقلابات و به هم‌ریختگی‌ها در آن کشورها به نام آزادی، برابری و برادری سخن می‌گوید و مسببین انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه را ماسون‌ها می‌داند و می‌گوید زندانیان "باستیل" پس از گشودن آن ۷ نفر بود که آنها هم مجرمین عادی بودند. او "بنیامین فرانکلین" را که ده سال از طرف آمریکا (آمریکائی که در تصرف انگلستان بوده) در فرانسه وزیرمختار بود یکی از عمال آن انقلاب می‌داند.

در زمان مظفرالدین شاه کسی که می‌توانست ایران را اداره کند میرزا علی‌اصغر خان اتابک بود که با دسایس گوناگون و تکفیر علما او را از کار برکنار کرده عاقبت هم کشتند. "موریس تالمیر Mourice Talmeyr" در رساله‌ای که در ۱۹۰۴ به چاپ رسانده گفته که انقلاب فرانسه از مدتی پیش با کمال مهارت، مانند یک نمایشنامه طرح‌ریزی شده بود و تمام تغییرات و توطئه‌هایی که در اثر انقلاب به وجود آمد نتیجه فعالیت‌های ماسونری بوده است. اسرار آینده آنها به کلی مخفی و عملیات ایشان همیشه به قتل پادشاه خاتمه می‌یافته است. انقلاب فرانسه را نمی‌توان به منزله جنبش ملی به حساب آورد. ده هزار که از میان صد هزار نفر رأی داده باشند نمی‌توانند نماینده آراء فرانسه باشند. تاریخ دقیق فراماسونری در فرانسه به ۶۴ سال قبل از انقلاب یعنی به ۱۷۲۵ برمی‌گردد. دو استاد بزرگ ماسونری انگلیس بزرگان فرانسه را بدین دام کشیدند.

در سه سال اول قرن بیستم سه نفر از مأموران عالی رتبه انگلیس مأمور تحقیق و سیاست در ایران شدند. "سر هنری لندور Sir Henri Landor"، "سر والننتین چیرول Sir Valentin Chirol" و کلنل "سر هنری ماکماهان".

لندور در کتاب خود به نام "عبور از اراضی محسود" شرح سفر خود را می‌نویسد. او می‌گوید امروز مملکت ایران در حال انهدام است. این مملکت به اصلاحات اساسی محتاج است که تمام آن را از نو شروع به اصلاح کند. ملت ایران تمام وسائل ترقی را دارا است می‌تواند یک ملت درجه اول جهان باشد. ملت دارای فهم و هوش سرشار است. قوای بدنی آن قابل تعریف است. وضع جغرافیائی آن بسیار مناسب است. آب و هوای سالم دارد. معادن آن از هر نوع خیلی زیاد است. زمین زراعتی مرغوب دارد... اگر فساد اداری برطرف شود صناعت و تجارت و زراعت رونق گیرد، قشون تعلیم نظامی صحیح داشته باشد... بدون تردید کشور ایران می‌تواند یکی از دول مقتدر و مستقل آسیا گردد... ملت ایران با هوش سرشار و استعداد طبیعی به مراتب بهتر از ملت ژاپن ترقی خواهد کرد...

اگر به شاهراه ترقی افتد ملت ایران با آن استعدادی که دارد در مدت خیلی کمتر از ملت ژاپن می‌تواند به ترقیات حیرت‌آوری نایل گردد. لندون برای کشتی ایران، انگلیس را به طوفانی مخوف و روس را به دریای متلاطم تشبیه کرده است.

در میان ملل آسیا سربازی بهتر از سرباز ایران نیست به شرطی که به آنها توجه شود. تعلیمات نظامی صحیح داشته باشند. به غذای کمتری قانع است و بسیار رشید می‌باشد. تیرانداز قابلی است. سوار خوبی است. پیاده‌روی بی‌مانند است. همیشه برای جنگ آماده است. از کشتن و کشته‌شدن باک ندارد. سرباز ایران تمام صفات قشون حسابی را دارد ... اگر غذا و پوشاک کافی و جیره و مواجب او به موقع داده شود آن وقت ایران بهترین قشون جهان را خواهد داشت ... در هیچ جای دنیا کسی به اندازه ایرانی حریص‌تر به داشتن پول نیست. این حرص در تمام طبقات است ... در مذهب اسلام ربا حرام است عجیب‌تر آن که خود ملاها واسطه این معاملات هستند و خود آنها سود سرشار می‌برند. (صفحه کتاب ۷۷)

دوایر مالی لندن قدر و قیمت هر چیز ایرانی را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند فقط برای این است که انتقام بکشند ... این حقیقت را نمی‌توان پنهان کرد که بازار لندن ایران را این اندازه بی‌اعتبار معرفی کرده است.

باقی ماندن استقلال ممالک آسیا برای این مقصود است که آن ممالک بین قلمروی دول معظم ممالک پوشالی باشند و در ضمن خودشان را اداره کنند.

قم شهر مقدس است. قبرستان زیاد دارد. علمای زیادی در این شهر وجود دارد و همه آنها کهنه‌پرست هستند. این شهر رو به ویرانی است. مرده زیادی برای دفن به آنجا می‌آورند. (صفحه ۹۵ کتاب)

در قرن دهم میلادی، در زمان دیلمی‌ها، اصفهان دو شهر جداگانه بود. در یکی از آنها یهودی‌ها بودند و به نام شهر یهود نامیده می‌شد.

ما (انگلیسی‌ها) شمال ایران را از دست داده‌ایم. نواحی جنوبی ایران نیز به زودی از دست ما خواهد رفت مگر این که سفت و سخت آن را در دست داشته باشیم و چشم خود را باز کنیم و ببینیم چه اختلافی رخ می‌دهد. (پیش‌درآمدی برای قرارداد ۱۹۰۷).

آقای لندون از غالب نقاط ایران دیدن کرده و دو جلد کتاب را به بهترین وجهی از لحاظ مطالع در تمام شئون طبیعی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها تدوین نموده است. او می‌گوید "در ده هزار میل مسافرت خود هیچ حادثه بدی ندیده. پس از رسیدن به کلکته (در اوایل مارس ۱۹۰۲) نوکر ایرانی باوفایش به نام صادق همراه او بوده. روزی صادق نزد آمده تن کوفته خود را نشان داده است. او می‌نویسد این سه نفر (منظورش سه نفری است که صاق را زده‌اند) بی‌شرف، هرزه و لوطی به واسطه این که دل پری از ایرانی‌ها داشته‌اند صادق را به زمین زده دو نفری روی او نشسته و سومی با لگد سر و بدن و پاهای او را خرد کرده‌اند. او با تعریف از نجابت صادق می‌نویسد در یک مسافرت ده هزار میل فقط از کسانی صدمه خوردم و نهایت درجه وحشی‌گری را مرتکب شده بودند دیدم هموطنان خود من بودند (صفحه ۴۶۷ جلد دوم کتاب لندون).

سر ولنتین چیرول هم سیاستمداری است که در ۱۹۰۲ در ایران بوده و کتاب "مسئله شرق میانه با بعضی مسائل سیاسی برای حفظ هندوستان" را در ۱۹۰۳ نوشته و منتشر کرده است. در فصل ۸۴ روابط سیاسی ایران و انگلیس از قول او آمده است:

تا آخرین سال قرن ۱۸ میلادی در اروپا کسی فکر نمی‌کرد که ممکن است ایران در

سیاست اروپا یک عامل مؤثر به شمار آید ... برای روس‌ها تهران یک حلقه از زنجیر محکم و طولی است که از استانبول تا شهر پکن کشیده شده است.

دولتین روس و انگلیس هر دو در کنار بستر مریض محتضر روبروی هم ایستاده‌اند و ممکن است این مریض (یعنی ایران) زودتر از کشورهای پادشاهی دیگر آسیا درگذرد.

مؤلف تاریخ روابط سیاسی مورد بحث می‌نویسد هرگاه یک محقق و یک مورخ با وجدان تاریخ صحیح این ایام را از ۱۸۹۱ مطابق ۱۳۰۸ هجری قمری تا ظهور سلطنت پهلوی بنویسد خیلی اسرار سیاسی و بسیاری از قتل‌های سیاسی که کشته‌شدگان آنها ناحق و ناروا محکوم به قتل شده از بین رفتند و مظلوم واقع شدند کشف خواهد شد.

چیرول در کتابش از اتابک تعریف زیادی می‌کند و او را مردی بصیر و سیاستمدار مجرب می‌نماید. (با این حال) در این ایام او اول کسی بود که نهضت ضد اتابک را در تهران ایجاد کرد و تلقین نمود از چه راهی باید داخل شد تا موفق گردید و اتابک را زمین زد و آن راه توسل به نفوذ علمای روحانی بود. چه تلقین خوب و راهنمایی مؤثر بود! از این راه داخل شدند. طولی نکشید. تقریباً یک سال و اندی، اتابک تکفیر شد!

انگلیسی‌ها یگانه خارجیانی هستند که روابط دوستانه با بختیاری‌ها برقرار کرده‌اند. آنها تنفر قدیمی با حکومت امروز دارند.

شاید هیچکس به قدر شیخ خزعل خواهان دوستی انگلیس نباشد که با پشتیبان و جدیت آن را خواهان است... آیا نباید انگلیسی‌ها را فرزندان همان ابلیس اولی نامید... پنجاه سال قبل چیرول می‌نویسد زوال و فناى دو دولت پوسیده شرقی ایران و عثمانی حتمی است. فقط منتظر وقت و زمان است که برسد.

حاج میرزا آغاسی در سال ۱۸۴۸ برابر ۱۲۶۴ قمری، چند ماه قبل از مرگ محمدشاه فرمانی به انگلیسی‌ها داد که به عنوان جلوگیری از قاچاق برده و بشردوستی در خلیج فارس تفتیش نماید. انگلیس آن را دست‌آویز کرده تمام قبایل اطراف خلیج را به نحوی مورد آزار و تسلیم خود قرار داد. امیرکبیر آن را نقض و فرمان را به قرارداد تبدیل کرد که فقط به مدت ۱۱ سال مآذون باشند آن هم صاحب‌منصبان ایرانی در کشتی انگلیسی و کار هم با ایرانی‌ها.

چیرول می‌نویسد که محمره و نواحی رود کارون و خود بوشهر در سال ۱۸۵۷ به تصرف ما درآمدند (همان سال که حسام الدوله هرات را فتح کرد. ۱۲۷۲ قمری).

انگلیسی‌ها اولین خارجیانی بودند که ایرانی‌ها با مهر و صفای ملی با آنها برخوردند. ولی آنها با خباثت شروع به تفتیش و توطئه کرده تخم نفاق را کاشتند که یکصد و پنجاه سال است (در تاریخ تألیف کتاب به وسیله محمود) ایران را به چنین روز سیاه گذاشته است. آنها هواخواهانی برای خود درست کرده تحت حمایت قرار دادند و با دست آنها هر چه خواستند کردند.

هر صدراعظمی که مخالف میل انگلیس بود و چاره نداشت و هر کسی که سرّاً و عملاً با عمال انگلیس سر و سرّی داشت می‌توانست در این مقام بماند و الا تکفیر می‌شد.

وقتی امتیاز رژی لغو شد ایران ناچار شد پانصد هزار لیره انگلیسی غرامت بدهد. آن را از بانک شاهی قرض کرد و گمرکات را ودیعه داد.

چیرول می‌گوید بدترین سیاست سیاست بلا تکلیفی است و هر کس به دام آن افتاد به خطر افتاد و زیان دید.

۱. تکفیر اتابک را اول بار سر آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس خیر داد.

چیرول برای بر هم زدن اوضاع و احوال ایران ارائه طریق می‌کند و عزل اتابک را از صدارت بیگانه راه چاره برای اعاده نفوذ سیاسی انگلیس در ایران می‌داند و می‌گوید باید طبقه‌ی علما را علیه اتابک برانگیخت که فریاد "وطن به بیگانگان فروخته شد" بلند کنند. و چنین شد و سر آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس و مستر جورج چرچیل (منشی سفارت انگلیس در تهران) را به کربلا و نجف فرستاد. اتابک تکفیر شد و عین‌الدوله جای او را گرفت و آن چه را که تعهد کرده بود کرد. چیرول تمام مطالب عمده را در باب نفوذ روس‌ها و امکان پیشروی آنها به جنوب و تهدید هندوستان و سقوط بازرگانی انگلیس پایه گذاشته است. یکی از راه‌های خبائثت و دخالت انگلیس ماده ۶ معاهده پاریس در ۱۸۵۷ برابر ۱۲۷۳ قمری است که در نتیجه جنگ جنوب بسته شد و دولت انگلیس خود را حاکم قرار داد.

در دوران صدارت امیرکبیر "کهنده‌لخان" در قندهار علاقمند ایران بود و دوست محمدخان هم از انگلیسی‌ها روگردان شده به اطاعت ایران درآمد و بدون قشون‌کشی بر افغانستان و ترکستان تسلط یافت. انگلیس شروع به دسیسه کرد. امیرکبیر کشته شد و میرزا آقاخان نوری هرات را به انگلیسی‌ها واگذاشت و در ۱۲۷۳ حسام‌السلطنه به هرات قشون کشید و تصرف نمود. انگلیسی‌ها به جنوب حمله کرده به جنگ پرداختند و سرانجام معاهده پاریس در ۱۸۵۷ منعقد و ایران طبق ماده ۶ آن از حق حاکمیت خویش بر هرات و ممالک دیگر افغانستان صرف‌نظر کرد.

در سال ۱۸۶۹ امیر سیر علی‌خان امیر افغانستان به هند رفت و با دیدار از "لرد مایو" به او تلقین شد که نسبت به سیستان ایران ادعا کند و در نتیجه مسئله جدیدی برای ایران پیدا شد. انگلیس خود را به عنوان حاکم وارد معرکه کرد و "سر فردریک گلداسمیت" آمد و مشکلات دیگری پیش آورد بدون آن که طرفین بخواهند.

سیستان برای روس‌ها ارزش زیادی دارد. دارای منابع طبیعی، وضع جغرافیائی، زمینه جالب برای توسعه و تحکیم اقتصادی، پایگاه مهم نظامی برای عملیات جنگی آینده، کوتاه‌ترین خط برای راه آهن ماورای بحر خزر به دریای هندوستان.

اسکندر هم از سیستان گذشته اسم آن "ورنجیانا" یا "ورنجیانا" بوده. بعدها که "سیت"‌ها بر آن دست یافته‌اند به نام آنها سیستان شده است. تیمور لنگ در اولین جنگ خود با سیستانی‌ها شکست خورده زخم برداشت و لنگ شد. سد سیستان را تیمور با پسرش شاهرخ ویران کردند و سیستان که مملکت آباد و مهمی بود ویران شد و مرکز آن زرمج یا زاهدان فعلی با خاک یکسان گشت. پیدایش استخوان‌های زیاد حکایت از قتل عام مردم دارد.

حکمت گلداسمیت منجر به تقسیم سیستان بین ایران و افغانستان شد و آن عمل به رسمیت تا امروز هم باقی ماند.

از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ (جلد ۸). نوشته محمود محمود. چاپ پنجم. تهران اقبال. ۱۳۶۲.

در این ایام (۱۳۲۴ قمری) که تب شدید مشروطیت بر جسم و جان علمای مذهبی مستولی شده بود سخت عوام‌الناس را محرک می‌شدند. انگلستان برای اعاده نفوذ خود در ایران "سر والننتین چیرول" را در ۱۹۰۲ به ایران فرستاد و او بر اثر مطالعات کامل در پایتخت چنین نتیجه گرفت که طبقه علمای روحانی را باید تحریک کرد و آنها را علیه اتابک برانگیخت و فریاد "وطن به اجانب فروخته شد" را بلند کرد و در سال ۱۹۰۳ برابر ۱۳۲۱ قمری.

"سر آرتور هاردینگ" (وزیرمختار) به همراهی جورج چرچیل (منشی سفارت) به نجف مسافرت کرد و یک عده علما را در آنجا ملاقات نمود و اتابک تکفیر شد. او از شاه اجازه گرفت که به عنوان حج از ایران برود و عین‌الدوله صدراعظم شد، که یکی از دوستان وفادار انگلستان بود و حاضر به انجام هر کاری در ایران برای آنها می‌شد. سر آرتور هاردینگ در نجف مبالغ زیادی از وجوه اوقاف هندوستان، که در اختیار وزیرمختار دربار ایران بود، در آنجا خرج نمود.

به علاوه انگلیسی‌ها و عده دادند که خرج سومین سفر مظفرالدین شاه را به اروپا تأمین خواهند نمود و بدین وسیله اتابک را از نظر شاه انداخته به وسیله علما تکفیر کردند. به قول هاردینگ اهرم نیرومند "Powerpull Lever" را به کار انداختند. آن اهرم عبارت از وجوه اوقاف ایالت "اودا" یا "یویی" کنونی بود که برای مجتهدان نجف و کربلا وقف کرده بود. (این موقوفه به نام "اود" و متعلق به یک زن رقاصه شیرازی در هند است).

به طور کلی سیاست دولت انگلیس مدام روی یک چنین محوری دور می‌زند برای بر هم زدن اوضاع ثابت و آرام یک کشوری اول حکومت ثابت و منظم آن مملکت را برهم می‌زنند. رجال باسابقه و کارآمد و فهیم آن را از میان برمی‌دارند. نامزدهای پست و فرومایه و آزموده خودشان را به هر وسیله‌ای که خود در بکار بردن آن وسایل آشنا هستند به جای آنها می‌گذارند. از روز اول برای یک چنین کسانی، که خود وسیله انتصاب آنان بودند، مدعیان دیگری تهیه می‌کنند که با هم دائم در مبارزه باشند. با این تدبیر آتش فتنه را در آن کشور روشن می‌کنند و خود نیز پیوسته به این آتش، مانند خشم‌افروزان ماهر، دامن می‌زنند. همین که حکومت دو سه دور با رقابت و همچشمی این فرومایگان دست به دست گشت اغتشاش و ناامنی و فتنه و آشوب در تمام اطراف و جوانب آن کشور بروز می‌کند تا جایی که ملت و سکنه آن کشور خسته و ناتوان شده به سهولت در مقابل هر دسیسه و هر نیرنگ و خدعه تسلیم شده به اطاعت هر رذل و پست فرومایه، که زمام امور به دست او افتاده است، تن درمی‌دهند. این اصلی است که در تصرف تمام مستعمرات انگلیس به کار رفته است.

وقتی که انسان ترقیات این روز جهان را به نظر می‌آورد می‌توان یقین کرد که برقراری چنین نظم و امنیت (و ایمنی از شر اهریمنان امپریالیست) در این جهان کوچک چقدر سهل و ساده است. ولی دو عنصر بدخواه و دو ملت حریص و طماع و دو دشمن نوع بشر مانع رسیدن به دوره سعادت و خوشبختی جهانیان هستند. این دو عنصر یکی "انگلیس" و دیگری "یهود" است.

در مهاجرت علما به قم آمده است که حاج‌شیخ فضل‌الله نیز دو روز دیگر روانه گردید و در کهریزک به آنان پیوست. روی هم رفته هزار تن کمابیش می‌بودند. با آن که به نام عتبات بیرون رفته بودند در قم نشیمن کردند!

(یادداشت: آقای محمود در این قسمت از کتاب از جریان پست شدن سفارتخانه انگلیس، جشن و چراغانی، مشروطیت به جای عدالتخانه و ... سخن گفته است).

ناصرالدین شاه به تحریک سید جمال‌الدین اسدآبادی، که برای انجام این مقصود از لندن راه افتاده به استانبول آمده بود، به قتل رسید و با از بین رفتن چنین شخص مقتدری راه برای عمال سیاسی انگلیس باز شد. پس از قتل شاه اتابک را هم از کار برکنار کردند

۱. جرج چرچیل منشی سفارت انگلیس در تهران (که زبان فارسی را مثل یک نفر ایرانی صحبت می‌کرد) به نام آخوند طالقانی (در لباس زهد و تقوی) همراه آنان بود.

و دوره نو برای اعاده نفوذ از دست رفته دولت انگلیس پیش آمد. این دوره یک سال و نیم بیشتر طول نکشید. اتابک باز روی کار آمد و چون انگلستان در جنوب آفریقا گرفتار بود در ایران میدان سیاست تماماً به دست روس‌ها افتاد...

وقتی که عمال سیاسی دولت انگلیس توجه کردند به چه سهولت، با مساعدت طبقه روحانی، می‌توان یک مانع بسیار مقتدری (اتابک) را از میان برداشت چرا مانع اصلی را به دست همین طبقه از میان بردارند و چرا مرکز ثقل حکومت (شاه) را از بین نبرند، پس مشروطیت را عنوان کردند که شاه هیچ‌کاره شود. کلمه مشروطیت، در روزهای اخیر که علمای زیادی در سفارت متحصن شده بودند، از تلقین بیگانگان درک شد. در وزارت خارجه ایران پرونده‌هایی وجود دارد که مطالعه آنها در نوشتن تاریخ سیاسی ایران در زمان مظفّرالدین شاه و زندگانی مشیرالدوله کمک خواهد کرد.

یکی از نویسندگان معروف فرانسه "هانری بر دو" می‌نویسد "زوال یک ملتی از آن تاریخ شروع می‌شود که به دوستی انگلستان متمایل گردد".

جنگ روس و ژاپن در ۱۹۰۴ با علاقمندی انگلستان به وجود آمد تا قدرت روسیه در اروپا شکسته شود. ژاپن همپیمان انگلیسی‌ها بود. روس‌ها از انگلیسی‌ها، که لاف دوستی با آن دولت می‌زدند، می‌خواستند تا ژاپن را از توسل به جنگ و ضدیت با روس‌ها برحذر دارند ولی آنها که به ظاهر از آن استقبال می‌کردند در معنی عکس آن می‌نمودند و از ژاپن طرفداری می‌کردند. "راجرز پلات چرچیل دوون Lord Lansdowne" وزیر خارجه بریتانیا در تلگرام خود سفیر انگلیس در واشنگتن می‌گوید نظریات خصوصی ما مانع است از این که از این جنگ جلوگیری کنیم.

گویا بر اثر این خباثت‌ها است که امپراطور روسیه خود را دشمن انگلیس می‌داند و می‌گوید خداوند به من این قدر عمر بدهد تا به چشم خود ببینم که انگلیسی‌ها را از مصر اخراج کرده‌اند!

برای ضعف روس‌ها بعد از جنگ ژاپن، انگلیسی‌ها در ایران اقدام به دخالت کردند و برای بستن راه روس‌ها به هند در افغانستان هم امیر حبیب‌الله را وادار به تجدید قرارداد و تحت نفوذ ساختن آن کشور کردند.

انگلیسی‌ها روس‌ها را به طرف داردائل و بسفر توجه دادند که آنها را به روس‌ها بدهند و لذا در ایران سیستان را از آنها خواستند که "ایزولسکی" نخست‌وزیر روسیه آن را قبول کرد و در مورد خلیج فارس ایزولسکی گفت که من منافع خصوصی انگلستان را در خلیج فارس تصدیق می‌کنم و انگلیسی‌های رند این گفته را به صورت اعلامیه‌ای به تاریخ ۲۹ اوت (تاریخ امضای قرارداد ۱۹۰۷ دو روز بعد از آن یعنی ۳۱ اوت ۱۹۰۷ صورت گرفت) منتشر کرده گفتند که در خلیج فارس منافع خصوصی دارند و برای حفظ آن سعی جدی خواهند نمود. و بدین طریق و به استناد یک حرف خارجی یعنی روسیه، قلمرو دریائی ایران، یعنی خلیج فارس را که جزو خاک این کشور بود منطقه نفوذ خود قرار دادند و دنیا هم تماشاگر شد.

قرارداد در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ امضا شد و همان شب اتابک در تهران به قتل رسید.^۲

۱. زیرا در آن تاریخ انگلیسی‌ها با نیرنگ وارد مصر شده آن را از دست فرانسه درآورده بودند. این مسئله آرزوی همه ایرانیان است که خداوند آن قدر به آنها عمر بدهد که به چشم خود اضمحلال جزیره بریتانیا و به زیر آب رفتن آن و قطع نسل انگلیس و یهود را در روی زمین ببینند.

۲. تا سر مردم با داستان ترور اتابک گرم شود و کسی به قرارداد منحوس توجه ننماید.

تهی بودن خزانه، هجوم عثمانی به ایران، هرج و مرج در نقاط مختلف کشور، ناامنی در ایالات و ولایات، فقدان رجال کارآمد، تقسیم مردم به دو دسته مشروطه‌خواه و مستبد و ضدیت آنها با هم، دشمنی شاه و مجلس و ... مقدماتی بود که فراهم شده بود تا قرارداد به ملت ایران تحمیل شود و در این شرایط بود که آن را اعلام کردند.

"سر ادوارد گری" وزیر خارجه انگلیس در یک تلگرام گفته است "استقلال ایران به قدر یک استخوان پوسیده سرباز انگلیسی ارزش ندارد".

آقای محمود می‌گوید "با جار و جنجال و بستن بازار و ریختن مردم فقیر و تنگدست و بیکار به سفارت اجنبی، که به هر یک در روز دو قران نقره داده می‌شد از یک پادشاه پیر و فرسوده و علیل و مشرف به موت فرمان برقراری مشروطه را به دست آوردند".

کلمه مشروطه در سفارتخانه به آنها تلقین شد به خصوص با عبارت شیرین مانند آزادی، برادری، برابری، قانون، مساوات، عدل و انصاف همراه بود و مردم را گول زد. مجلس اول (مشروطیت) بزرگترین، کاری‌ترین و پرشورترین مجلس ایران بود. محمدعلی شاه را وادار به امضای قانون اساسی کرد. ملوک‌الطوایف را در ولایات برانداخت. عزل کامران میرزا عمو و پدر زن محمدعلی شاه از وزارت جنگ، برانداختن حاج آقا محسن اراکی ملاک و بلای بزرگ از اراک، سردار منصور و حاجی خمایی از رشت، سپهدار از تنکابن، قوام‌الملک از شیراز، ظل‌السلطان از اصفهان، میرزا حسن مجتهد و حاج میرزا کریم امام‌جمعه تبریز، آصف‌الدوله از خراسان، حشمت‌الملک از قائن، عزل لیاخوف روسی از ریاست ایل شاهسون بغدادی، تعقیب مسئله فروش اسرا به ترکمن‌ها، حبس سالار بروجردی، حبس رحیم خان چلبیانلو، مقهور کردن علمای مستبد تهران که هر از چند اسباب یک انقلاب می‌شدند و جنگیدن با دسایس شاه و مستبدین از کارهای این مجلس بود.

انگلیسی‌ها در جریان مشروطیت و خوشروئی با بست نشینان سفارتخانه، خود را طرفدار ملت و آزادی و دموکراسی نشان دادند و مورد احترام مردم قرار گرفتند. ولی از فردای امضای قرارداد ۱۹۰۷ به دشمنی با آزادی و مشروطیت برخاستند و برای آن که محبوبیت خود را ظاهراً حفظ کنند روس‌ها را وادار به آن همه بلیه‌ها به ایران کردند.

مجله کاوه چاپ آلمان در این مورد، پس از تشریح خدمات مجلس اول، می‌نویسد اگر دولت سفاک تزاری و مأمورین بی‌رحم آن مانند کنسول، وزیرمختار و صاحب منصبان قزاق، که در رأس آنها لیاخوف قرار داشت، مانع نمی‌شدند ملت ایران به شاهره ترقی افتاده بود و گلیم خود را در این گیر و دار از آب می‌کشید. چه کسی می‌تواند اقرار کند که به توپ بسته شدن مجلس، این عمل جابرانه، از اثر شوم قرارداد منحوس ۱۹۰۷ نبود.

مجلس دوم از اثرات شوم آن قرارداد در چنان موقعیت خوفناک و خطرناکترین بحران‌ات مملکتی قرار گرفته که هیچ مجلسی در ایران، حتی در دنیا، به جز مجلس ملی لهستان در سنه ۱۱۸۰ این قدر موقع مشکل و باریک نداشته (نقل از مجله کاوه). اغتشاشات و تحریکات روس‌ها در مقابل عزل محمدعلی شاه، طغیان رحیم خان قرچه‌داغی و عشایر شاهسون، عودت شاه‌مخلوع، طغیان تراکمه، یاغیگری و فساد داراب‌میرزا از جمله آنها بود.^۱ برای امور مالی و ژاندارمری (قره سورانی) از فرانسه و ایتالیا دعوت کردند. روس و

۱. مخبرالدوله هم نظیر این را گفته است.

۲. داستان طغیان رحیم خان چلبیانلو و قتل و غارت شاهسون‌ها در جلد اول "اردبیل در گذرگاه تاریخ" تألیف بابا صفری به تفصیل آمده است.

انگلیس نگذاشتند. آخر "شوستر" از آمریکا و "یالمارسون" و سوئدی‌ها آمدند و چون کارها می‌رفت بهتر شود روس‌ها به تحریک انگلیسی‌ها اولتیماتوم دادند و به طرف تهران قشون آوردند.

روس‌ها ظلم‌های فاحشی در ایران کردند. سختگیری به آزادیخواهان، قتل عام تبریز و رشت، توپ بستن مشهد، تبعید آزادی‌طلبان تهران، تحصیل جبری امتیازات و تعهدات از دولت ایران وسیله روس و انگلیس، زجر دادن به دولت با سختگیری مالی و قریب به سه سال از طرف آن دولت همه از اثرات قرارداد ۱۹۰۷ بود.

شاید در تاریخ ایران پادشاهی به بدی و نادرستی محمدعلی شاه پیدا نشود. فساد اخلاق او بر کسی پوشیده نیست ولی در این ایام نمایندگان دولتین (روس و انگلیس) پس از چند صبحی که از امضای قرارداد ۱۹۰۷ گذشت مجلس و سران ملیون ایران را تهدید می‌کردند که در مقابل یک چنین پادشاهی تسلیم شوند.

نماینده آن دولتی که این تهدید را علنی می‌کرد کلمه مشروطه و ظهور آن را در ایران خود به کار بسته بود. معلوم است این مشروطه تا آنجا مورد نظر بود که قرارداد با روس‌ها عملی گردد.

جرج چهارم (پادشاه انگلستان) می‌گوید "دولت انگلیس مخالف و دشمن هر مرد شریفی است و از هر رزل و پستی حمایت می‌کند".

سیاست غدار انگلیس در هر نقطه از جهان، که ناخنش بند شد، اولین کار سیاستمداران و عمال آن منزلزل کردن حکومت مرکزی و از بین برده سلسله سلاطین ثابت و با سابقه آن و معدوم کردن رجال کارآگاه است و به جای آنها حمایت کردن و تقویت نمودن و به کار گماشتن مردمان پست و بدسابقه است "با این سیاست در یکصد و پنجاه سال ملت ایران را ذلیل و بیچاره نمودند".

(در مورد رقابت روس و انگلیس در ایران) "لرد کورزون Lord Curzon" هر وزیری را، که تحمل کند روسیه یک خط آهنی از تهران یا جای دیگری در شمال ایران به خلیج فارس و آب‌های هند بکشد، خائن می‌داند".

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را نمی‌گذارند یک سال در مقام صدارت باقی بماند ولی حاج‌میرزا آغاسی را چهارده سال در آن مقام نگه می‌دارند. چون که در صداقت مردمان نالایق می‌توان وسایل زوال یک ملت را فراهم نمود. نتیجه صدارت حاج‌میرزا آغاسی بود که چندین امام زمان در این دوره چهارده ساله در ایران ظهور و بروز کردند و بالاخره یکی از آنها (باب) پا گرفت در نتیجه چه فتنه عظیمی در سرتاسر ایران پیدا شد... علاوه بر فتنه باب، سالار نیز در خراسان، به تحریک همسایه جنوبی، دم از استقلال می‌زد.

"ویلسون Sir Arnold Wilson" معروف در کتاب خود به نام "جنوب غربی ایران" که در سال ۱۳۴۱ قمری در انگلستان چاپ شده و خودش بین سال‌های ۱۴-۱۹۰۷ در آن نواحی بوده می‌نویسد "تعلیم و تربیت ایرانیان بالاتر از تعلیم و تربیتی است که در ممالک شرق نزدیک و خاورمیانه معمول است".

ویلسون می‌گوید این عبارت دائم ورد زبان روس‌ها است "مادامی که از ما می‌ترسند بگذار از ما متنفر باشند" و این عبارت از "سیسرون" خطیب و فیلسوف معروف روم است "Oderint dum metuant = Lett hem hate as they rear me".

خطاهای بختیاری‌ها بسیار است و مساعدت آنها بود که شرکت نفت توانست زمین نفت‌خیز مسجدسلیمان را به کار اندازد و یک روز هم تعطیل نکند. جز عربستان

(خوزستان) که نفوذ شیخ محمره (خزعل) در آنجا نافذ است... حال حاکم اصفهان بختیاری است. حاکم لرستان بختیاری است. عده‌ای از بختیاری‌ها در تهران داخل دستگاه دولت هستند. اینها به طور واضح هدف‌های دور و دراز معلوم ندارند. هر مقامی را به دست می‌آورند یا از دست می‌دهند روی استعداد در آمد آن است. تا حال برای مدت زیادی به ادامه آن علاقه نشان می‌دهند^۱.

کمسیون مرزبندی بین ایران و عثمانی، یعنی از "فاو" تا "آرارات" شروع به کار می‌کرد و من (ویلسون) کمیسر آن بودم. این کمیته مرز بین ایران و عثمانی را تعیین می‌کرد و اگر اختلاف پیش می‌آمد یعنی دولتین قبول نمی‌کردند رأی داوری روس و انگلیس قطعی بود. ویلسون در لندن با اشخاصی ملاقات کرده و چیزهایی از آنها دریافت داشته می‌گوید "ملاقات من با این رجال مرا متوجه کرد درک کنم که کارها این قدر اهمیت ندارد که رجال اهمیت دارند".

از کتاب جنگ مذهب با مذهب (درباره اوقاف مورد ذکر صفحات گذشته، کتاب "جنگ مذهب با مذهب" توضیحاتی داده که اینک بدان اشاره می‌کنیم).

شخصی به نام محمد بطحائی مدیر مجله هفتگی به زبان ایران و هند. چاپ بمبئی. این کتاب را نوشته است. کتاب تاریخ چاپ ندارد و در لندن به طبع رسیده. از آنجا که در صفحه ۶ آن نویسنده از پنج سال حکومت آقای خمینی در ایران صحبت می‌کند می‌توان گفت که کتاب مزبور بعد از سال ۱۳۶۲ خورشیدی به رشته تحریر درآمده است. او از قول "کریشمن" می‌گوید "وقتی که زور و حیلت لباس تقوی می‌پوشد بزرگترین فاجعه تاریخ و بزرگترین قدرت مسلط بر تاریخ پدید آمده است". و در بیان مطلب از حضرت علی و معاویه شاهد می‌آورد می‌گوید ابوسفیان یک مرد نابکار بود و علناً هم خود را چنین می‌نمود. برانداختن یک شخصی آسان است ولی پسرش معاویه همان هدف‌های پدر را داشت اما ردائی از اسلام بدان پوشانیده بود و از این رو مبارزه با آن بسیار دشوار بود.

علی مظهر یکمکتب پاک و درست بود معاویه هم خود را یکفرد مذهبی نشان می‌داد و خود را پیرو قرآن می‌گفت. جنگ علی با معاویه یعنی جنگ یک مذهب با مذهب دیگر. او پرستیدن شرک را در پرستیدن چند شئی خلاصه نمی‌کند بلکه می‌گوید مذهب شرک عبارت است از احساس دینی مردم که (ان دین) در دست، به قول او، ملا و مترفین است و آنها همیشه بر جامعه حکومت داشته‌اند. او که زمینه ذهنی خوشی با روحانیت نشان نمی‌دهد از حکومت روحانیون ایران و ولایت امام خمینی خوش نمی‌گوید و درباره نفوذ انگلیسی‌ها در سلسله روحانیت شیعه می‌نویسد که "سر آرتور هاردینگ" وزیرمختار انگلیس (در سال‌های اول قرن بیستم) در صفحه ۳۴۲ کتابش نوشته است "اختیار وجوه موقوفه اود هند در دست من مانند اهرمی بود که با آن می‌توانستم همه چیز را در بین‌النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم. واقف اصلی موقوفه اود یک زن رقاصة شیرازی الاصل بود که آن وجوه را به نام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلستان در لندن به امانت گذارد تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرار گیرد. ولی ظاهراً صوبه اود فرمانروای لکنهو آن را به نام خود نامید و به نام موقوفه اود هند معروف شد".

او از قول خان ملک ساسانی توضیح می‌دهد "به طوری که از قول خود انگلیسی‌ها
۱. این مطالب و گردش ویلسون در جنوب غربی ایران مربوط به سال ۱۹۱۷ و ایام مشروطیت ایران است.

شهرت داده می‌شد رفاصه زیبای عشوه‌گری که از هفتاد و دو ملت دلربائی کرده و تمول بسیار به چنگ آورده بود چون در هندوستان به عنوان یک فرد شیعه و بلاعقب از دنیا رفت دولت انگلستان را وصی قرار داد تا عایدات و دارائی‌های هنگفت او را همه ساله در میان علما و طلاب شیعه تقسیم نماید... این پول را بعدها بین علما تقسیم کردند و ششصد نفر در ایران و عراق از آن بهره‌مند می‌شدند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری از قبول آن خودداری کرد. بعدها این وجوه به سفارت انگلیس در عراق منتقل شد و آن سفارت به جای سفارت تهران عمل کرد. (صفحات ۱۰۱ و ۱۰۴ کتاب)

انگلیسی‌ها از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس از سفر اول "سر جان مالکم" به ایران (۱۲۱۵ قمری برابر ۱۸۰۰ میلادی) چنین احساس کردند که غیر از هیئت حاکمه وقت در ایران، نیروی دیگری هم در این کشور وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب کمتر از هیئت حاکمه نیست و این نیرو جاذبه مذهبی نام دارد بنا بر این آنها کوشیدند با علما و روحانیون مذهب تشیع، که فوق‌العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند، تماس حاصل کنند و روشی را در پیش بگیرند که از نفوذ آنان نیز به نفع خود استفاده نمایند و من غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را در اختیار داشته باشند (صفحه ۱۰۲).

در سال‌های خیلی نزدیک گذشته سیاستمداران انگلیس در شرق و به خصوص در ایران مقدار قابل توجهی از وجوه موقوفه اود را به اشکال مختلف در اختیار علما و روحانیانی که ریشه‌های خانوادگی آنها در هند به وجود آمده بود گذاردند و حوادث شوم و نکبت‌بار خلق‌الساعه‌ای به وجود آوردند که همه خوانندگان از آن مسبقند.

از کتاب قتل عام فلسطینی‌ها

در این کتاب از کشتار فلسطینی‌ها به وسیله یهودی‌ها در بعد از تشکیل حکومت صهیونیست‌ها در آن سرزمین، و ظلم و ستم بسیاری که در حق مردم بی‌سلاح و زن و کودک بلادفاع اعراب کردند، و از هیچ‌گونه جنایت و آدم‌کشی دریغ ننمودند، سخنان تأثرآوری عنوان شده و از جمله آمده است:

۱. شب ۱۹۴۸/۴/۸ در دهکده "دیر یاسین" به دست "مناخیم بیگین" و "اسحق شمیر" قتل عام کردند و کشته‌ها را در چاه ریختند.
۲. شب ۱۹۵۳/۱۰/۱۴ در دهکده "قبیه" به دست "آریل شارون" ۴۵ خانه ویران و ۶۶ نفر کشته و ۷۵ نفر زخمی به جای گذاشته شد.
۳. در کفر قاسم بعدازظهر ۱۹۵۶/۱۰/۲۹ یهودی‌ها مقررات منع عبور و مرور به موقع اجرا گذاشتند و مردم را که از مزارع برمی‌گشتند در کنار شهر متوقف و به رگبار گلوله بستند و ۴۰ نفر را کشتند.
۴. در شهر خان یونس در غزه در سال ۱۹۵۶ یهودی‌ها ۲۷۵ نفر را به هلاکت رسانیدند.
۵. یهودی‌ها در "تل زعتر" را ۶۰ روز محاصره کردند و در روزهای ۱۳ و ۱۴ اوت ۱۹۷۶ دو هزار نفر فلسطینی را قتل عام نمودند.
۶. روز جمعه ۱۹۸۲/۹/۱۷ در "صیرا و شکیلا" ۴۰۰۰ فلسطینی به وسیله "آریل شارون" و "سرگرد سعد حداد" قتل عام گشتند.

از کتاب **اليهود في القرآن** (تأليف زيد عبدالفتاح طباره. بيروت. چاپ پنجم. ۱۹۸۲)

هفده ماه بعد از حجرت، محمد قبله را از بیت المقدس به مکه برگردانید. یهود آن را به ضدیت با خویش تلقی کردند و کسانی مثل "رواعه بن قیس"، "قروم بن عمرو" و "کعب الاشرف" نزد محمدص آمدند و گفتند چه امری باعث شده که از قبله‌ای که بر آن نماز می‌خواندی برگشتی؟ تو گمان می‌کنی که این امر بر مبنای دین ابراهیم و ملت او است؟ به قبله خود برگرد ما تو را تبعیت می‌کنیم و تصدیق می‌نماییم. ولی این کار طبق حکم قرآن بود و محمدص آن را تغییر نداد.

قیسی به یهودیان گفت "لا تعبدوا الهین. الله و المال. یعنی دو خدا را که عبارت از الله و مال دنیا است نپرستید".

"ویل دورانت" یهود را دنیا دوست می‌خواند.

یهود به ترسوئی مشهورند و ترس برانگیزاننده صفات حیله‌گری و خیانت است... آتش‌افروزی بین ملت‌ها از خصایص آنها است.

در آلمان آنها بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها نفاق و جنگ انداختند.

"هیتلر" می‌گوید علت شروع جنگ (جهانی دوم) آنها بودند.

سحر و جادو از کارهای مدام آنها بوده است و قساوت قلب دارند.

کیمیائی است عجب دولت دنیا و جهان که پدیدار کند جوهر ناپاک و حرام

از کتاب **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی** (نوشته فریدون آدمیت. چاپ سوم. تهران ۱۳۶۴)

همیشه استبداد دشمن فکر و دانش است و دانش و فکر دشمن استبداد. اگر دین و سیاست با هم باشند، وقتی سیاست بی‌افتد دین نیز زائل می‌شود. شاهان ساسانی دین را قبضه کرده بودند وقتی ورافتادند دین زرتشت نیز رو به زوال نهاد زیرا قدرت سیاست و روحانیت در هم ادغام گردیده بود.

برزویه طبیب داستان مرد غافل را ذکر می‌کند که (برای خوردن عسل) خود را در چاهی آویخت و بر شاخه درختی گرفت آنگاه به خوردن عسل مشغول شد. غافل از آن که موش‌ها شاخه را می‌خورند و در ته چاه اژدهائی دهان گشاده. آن لذت حقیر بدو چنین غفلتی را داد و در دهان اژدها افتاد.

سیسرون گوید انهدام و تباهی هیئت‌های سیاسی همانا پاداش زشت‌کاری‌های آنها است. مقوم آدمی عقل است و مخرب و مضیع آن تقلید. دیگر از مفاسد عقلانی تصدیق بدون تعقل (یعنی) تقیه است.

یک فرنگی از میرزا حسن‌خان شوکت‌منش پرسید این شکل ۸۶۴۲ چیست که مردم ایران روی پاکت می‌کشند. گفت اسم "بدوح" فرشته است که کاغذها را به صاحبانش می‌رساند. او گفت مگر پستخانه ندارید ما با پست می‌فرستیم و منت بدوح را نمی‌کشیم.

در صفحه ۱۹۹ کتاب علیه عرفان و عرفا و در صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳ در مورد دیانت اسلام و ستمگری‌های حکام و فقها مطالب نامطلوبی عنوان کرده است.

ظلم مانند آتش است و ظالم چون صاعقه آتشبار. همانطور که صاعقه حق خود را در سوختن می‌داند و تا نسوزاند حقوقش ادا نمی‌شود. پادشاهان ستمگار هم تا مملکت را ویران و تا آخرین نفر را دچار درد بی‌درمان نسازند حق خود را ادا کرده ندانند. به همان قسم که آتش را هر چه طعمه دهی قوی‌تر می‌شود و سوختن و اثرش افزون‌تر می‌گردد ظالم را هر چه بیشتر تمکین نمایند آتش ظلمش زبانه‌دارتر و شراره‌اش افزون‌تر خواهد گشت. ...

ملت وقتی بدین درجه بی‌غیرت شوند که ده میلیون ایشان شب و روز در اشد شکنجه و عذاب به سر برند و قوهٔ این که با دو نفر ظالم تاب مقاومت نیاورند یا زبان که به مکالمت گشایند نداشته باشند همان بهتر رهسپار عدم گردند. و آخرت را معمور فرمایند و العاقبت للمتقین.

واعظان را هر سخن می‌خواهند در لباس حدیث می‌گویند
 طلبد گر کسی سند زیشان نام او را خبیث می‌گویند
 واعظان هر حدیث مرسل را که اساس سخن بر آن چینند
 باز منکر شوند دیگر ره چون در آن صرفهٔ دگر بینند
 حکایت: (حکیمی) در دربار شاهی دزدی را دید که برای کشتن می‌برند. گفت به راستی که مستوجب کشتن است زیرا بدون لباس و منصب دولت می‌خواهد دزدی کند.
 عقل هر کس را شناسد از سه چیز از رسول و هدیه و مکتوب او
 سرباز انگلیسی به سرباز ایرانی گفت ما برای ناموس می‌جنگیم و شما برای سیم و زر. او جواب داد هر کس برای هر چه ندارد می‌جنگد.

از کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (نوشتهٔ سرهنگ غلامرضا نجاتی. چاپ دوم. بهار ۱۳۶۵. شرکت انتشار. تهران.

در عملیات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اقداماتی که منجر به سقوط دولت مصدق گردید چند تن از روحانیون طراز اول مداخله داشته‌اند. که از آن جمله یکی آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی و دیگر سید محمد بهبهانی، شیخ بهالدین نوری و شیخ احمد کفائی خراسانی است. کاشانی از "پان اسلامیس" هواخواهی می‌کرد و خواستار ایجاد یک جبههٔ متحد از کشورهای مسلمان جهان بود تا به عنوان یک قدرت بزرگ عامل موازنه‌ای بین بلوک شرق و غرب درآید.

مظفر بقائی، حسین مکی، حائری زاده جناح راست جبههٔ ملی، جمال امامی، سیدمهدی میراشرفی، شمس قنات‌آبادی و بهادری جناح درباری آن بودند. کاشانی در نهم اسفند ۱۳۳۱ (که شاه می‌خواست از ایران برود) نامه‌ای به شاه نوشت و با رفتن او از کشور مخالفت کرد. کاشانی روز ۲۰ اسفند ۱۳۴۰ درگذشت.

شاه (در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵، موقع فرار از ایران) چنان با دستپاچگی از "کلاردشت" گریخته بود که (به نقل از سرهنگ مصور رحمانی وابستهٔ نظامی ایران در بغداد) هنگام پیاده شدن از هواپیما در بغداد جوراب به پا نداشت.

در نامهٔ شاه دایر بر عزل مصدق از نخست وزیری تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ و در فرمان انتصاب زاهدی به نخست وزیری ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ نوشته شده یعنی در روزهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ دو نخست وزیر در ایران بوده است.

شاه سفیدنامه داده بود و نصیری آن را در تهران به هیراد داد که مینوت (پیش‌نویس)ها را روی آنها پاکنویس کند و تاریخ را هم آنها گذاشته‌اند.

گفتنی است که اقدامات حزب توده، در روزهای پیش از کودتا، از انتشار بیانیه‌های هشداردهنده تجاوز نکرد در حالی که حزب امکانات وسیعی در همه جا و افسران زیادی

۱. با توجه به شخصیت سیاسی و وضع اجتماعی آیات کاشانی، بهبهانی و نوری شرکت آنها در کودتا چندان درآورد نیست ولی این آقای کفائی پسر آیت‌الله میرور آخوند ملامحمد طایم خراسانی مرجع والامقام روحانیت شیعه و پیشوای بزرگوار نهضت مشروطیت ایران بود. آیا از پدرش هم خیالت نکشید که آلت دست بیگانگان ستمگار برای از بیخ و بن برکنندن نهضت و اساس حکومت ملی و مردمی ایران گردید؟

در آرتش داشت.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از موافقت انگلیس و آمریکا برای استفاده آمریکا از نفت جنوب صورت گرفت. آمریکائی‌ها قبلاً با مصدق مخالف نبودند به امید آن که او آمریکا را در نفت ایران سهم می‌کند ولی او نکرد.

شاه در ۴ فوریه ۱۹۷۴ در مصاحبه با "ژرار دو ویله" در "زوریخ" در جواب او که گفت چه کسی بختیار را کشت^۱ گفت بختیار در شکارگاهی نزدیک بغداد به وسیله یکی از عوامل ساواک ترور شد.

دکتر حسین فاطمی (وزیر خارجه دولت ملی مصدق) ۶ اسفند ۱۳۳۲ به وسیله سرهنگ مولوی بازداشت شد. در دادگاه محکوم به اعدام گشت و در روز ۱۹ آبان ۱۳۳۹ تیرباران گردید. او به "آزموده" (دادستان کل دادگاه‌های نظامی دوران کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) و بختیار (رئیس آن روز ساواک) گفت من در سفارت انگلستان را بستم غافل از این که تا دربار هست انگلستان سفارت لازم ندارد.

در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ "کافتارادزه" (مأمور عالی رتبه شوروی) به تهران آمد و در مورد نفت شمال پیشنهادهائی داشت.

طرح مصدق در مورد این که هیچ دولتی حق ندارد در مورد واگذاری امتیاز نفت به خارجیان مذاکره کند در جلسه ۱۱ آذرماه ۱۳۲۷ تصویب شد. مصدق هنگام بحث نفت در این جلسه گفت "وجود شرکت نفت در این مملکت حیات ملی و استقلال کشور را بر باد می‌دهد. محمدرضا شاه به هیچ وجه با انتصاب رزم‌آرا به نخست‌وزیری موافق نبود. او رزم‌آرا را حریف زورمندی برای مقابله با دکتر مصدق، که او را نیز دشمن دودمان پهلوی می‌پنداشت، به حساب آورده بود. مصدق در مجلس چهاردهم با سیدضیاءالدین (سرشاخه طرفداران انگلیس) مخالفت کرد.

مصدق گفت به خاطر دارم که سردار سپه (رضاخان) در خانه من حضور مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک، دولت‌آبادی، مخبرالسلطنه، تقی‌زاده و علا اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سر و کار دارد. آن وقت نمی‌شد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و به خوبی معلوم شد که همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد. فرض کنیم که دیکتاتوری به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود برای ما چه کرد؟! اگر موجب ارتقاء ملل حکومت استبدادی است دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصلی حائز این مقام شده‌اند؟

آقای دکتر شایگان در جلسه ۲۶ آذرماه ۱۳۲۹ مجلی شورای ملی گفت "تاریخ انحطاط اخلاقی ملت ایران از زمانی شروع می‌شود که انگلیسی‌ها مسلط شده‌اند بر هندوستان و از آنجا پایشان به خاک ما باز شده است. اینها هزار جور گریه‌رقصانی می‌کنند. هزار مشقت ایجاد می‌کنند. هزار افسون می‌ریزند برای خاطر این که منافع خودشان تأمین شود. اساس کار آنها عبارت از این است که مروج فساد اخلاق باشند و اگر دو نفر نامزد یک کاری باشند که برای آنها یک کاری انجام بدهند دقت می‌کنند آن که فاسدتر، آن که زل‌تر و آن که بی‌وجدان‌تر و خائن‌تر باشد انتخاب می‌کنند ... در هر مملکتی پست‌ها، مقام‌ها، حسن شهرت‌ها مال کسی است که افضل باشد. مال کسی است که به ملت خود بیشتر خدمت کند. در اینجا اینها دقت می‌کنند که تنها ازل فاسق را برای این کارها پیدا کنند. بلکه دوربین می‌اندازند دقت می‌کنند که هر شخصیتی پیدا شد هر جا وطن‌پرستی پیدا شد هر جا درستی

۱. منظور سپهبد تیمور بختیار است که به مخالفت با شاه برخاست و به عراق پناهنده شد.

پیدا شد این را به هر وسیله‌ای هست نابود کنند.

تاریخ ملت ایران در این یکصد و پنجاه سال اخیر مشحون است از این امثله. خانینینی که آنها زیر دستشان را گرفته‌اند و بالا آورده‌اند بخوانید و ببینید که اینها چه دوز و کلک‌هایی می‌چینند برای این که مرد در این مملکت نماند. اینها اسلحه کوچک این شرکت (منظور شرکت نفت است) است چه رسد به اسلحه‌های بزرگ آن که در نطق و بیان جناب آقای دکتر مصدق بدان اشاره شده است.

خوب، اگر از نتیجه این کار نفت، دُرّ و جواهر بریزد در دامن ملت ایران، هیچ وطن‌پرستی باید اجازه ندهد که در اینجا بمانند. در مقابل این خیانتی که به ملت ایران، به نسل حاضر و آینده می‌کنند ابدأ قابل مقایسه نیست. چه رسد به این که اینها چنان مردمی هستند که همان چندرقاز و همان ثمن بخشی را که به ما می‌دهند پشتش ایستاده‌اند که در آن مصرفی که آنها می‌خواهند مصرف‌شود. باید آن پول صرف‌فاسد کردن نسل ایرانی شود. هر کار خلافی صورت می‌گیرد می‌بینیم که انگشت شرکت نفت است. ای بریده باد این انگشت".

مصاحبه "کرمیت روزولت" (مأمور سیا آمریکا برای اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در مورد کودتا در کیهان ۲۱ و ۲۸ فروردین ۱۳۲۸ منتشر شده است. سیا در سال ۱۹۴۷ به وجود آمد. "ویلیام کلبی" رئیس اسبق آن در دانشگاه ایالتی "یوتا" گفت "سیا" ساواک را سازمان داد و روش‌های اطلاعاتی ویژه به افراد آن آموخت.

از کتاب آخرین سفیر شاه در لندن (نوشته پرویز راجی. لندن. مهرماه ۱۳۶۴)

شاپور بختیار ساواک را منحل، قرارداد خرید اسلحه از آمریکا را فسخ، آزادی مطبوعات و عدم فروش نفت به اسرائیل را عملی کرد.

گفتند که هویدا ضعف شاه را با زیرکی برای شنیدن تملق و به ویژه تمایل او را برای مقایسه شدن با "دوگل" تشخیص داد و با به بازی گرفتن این خصلت در اخلاق شاه بیگانگی و جدائی او را از مردمش تشدید کرد. اینها چه بسا انتقادهای به جایی باشد.

در فاصله استعفای دکتر امینی در سال ۱۳۴۲ و بروز انقلاب هیچ‌یک از نخست‌وزیران ایران جز آلتی برای اجرای کامل خواسته‌های شاه نبودند. در سراسر این دوره اگر کسی هم جرئتی می‌یافت حرفی بزند شاه گوشش بدهکار نبود. هیچ‌یک نمی‌توانیم منکر شویم که محمد رضاشاه پهلوی در به وجود آوردن یکی از بزرگترین و شاید منحوس‌ترین دگرگونی‌های تاریخ بشری، که خود نیز سرگردان‌ترین و غم‌انگیزترین قربانی آن شد، سهمی نداشت.

راجی می‌گوید به شاه گفتم که این که گفته است انگلیسی‌ها تنبل شده‌اند و انضباط سابق را ندارند خوب نیست بهتر است که تعریف را جانشین تنقید نماید. او با عصبانیت گفت تعریف؟! من نمی‌توانم به دروغ از آنها تعریف کنم شاید اصلاً نباید در تلویزیون ظاهر شوم. من نمی‌توانم از کسانی که دو بار به خاک و وطن حمله بردند و تمامیت ارضی آن را به خطر انداختند تمجید کنم.

شاه در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت دولت یعنی من.

اشرف پهلوی حتی به فریدون هویدا گفت "امیرعباس هویدا مسئول وضعی است که در کشور به وجود آمده" و از این بابت "بسیار عصبانی است". فریدون گفت "برایش دیگر شکی باقی نمانده که توقیف امیرعباس کار اردشیر (زاهدی) بوده است و در حقیقت انتقام اردشیر از نخست‌وزیر بوده که او را از وزارت برکنار کرد".

وینستون چرچیل به دیدن آمد. می‌خواهد روز یکشنبه، که روز تاسوعا است، به دیدن

شاه به تهران برود. او گفت به هر قیمتی شده باشد باید سر کار بماند. رادیو بی.بی.سی. فتوای آخوندهای قم را که، تیراندازی سربازان به تظاهرکنندگان خلاف شرع است، پخش کرده و بدین طریق به همه، که عبارت باشند از تظاهرکنندگان و سربازان، فهماند که قضیه از چه قرار است. شهبانو که افکار مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه‌اش نفوذ زیادی در تردید دودلی شاه دارد از او قول گرفته که دیگر خونریزی نشود. اظهار نظر او در مورد راه‌پیمائی عاشورا این بوده که "اگر ما را نمی‌خواهند بهتر است برویم". در حالی که ایت‌الله به توده مردم روی آورده و آنها را به قیام بر ضد شاه دعوت می‌کند ما در اینجا در لندن دست به دامن انگلیسی‌ها زده‌ایم. اگر پنجاه یا سی سال پیش بود عیبی نداشت ولی حالا انگلستان نفوذی ندارد.

از اعلیحضرت پرسیدند که چرا به طرفدارانش نمی‌گویید مثل طرفداران "دوگل" که در "شانزلیزه" کردند تظاهر کنند. گفت که اشکال در این است که "طرفداران من هم اکنون در شانزلیزه‌اند".

از کتاب خاطرات و خطرات (تألیف حاج مخیرالسلطنه هدایت. چاپ سوم. ۱۳۶۱. کتابفروشی زوار. تهران)

در قیام مشروطیت راهی، که مردم جستند توسل به سفارت انگلیس بود. از سفارت منع و تشویق توأم می‌شد. کاشف به عمل آمد که قبلاً عده‌ای مبال در سفارت تدارک دیده شده بود. حاجی محمدتقی بنکدار با مقداری دیگ و دیگ‌بر و اسباب پخت و پز به دو معنی وارد سفارت شد. خیمه‌برپا کردند و دیگ‌ها را بار. از طبقات مختلف معتکف سفارت شدند. امتیاز درستی هم بین متحصنین و تماشاچی داده نمی‌شد. عنوان تقاضای عدالتخانه است. باغ مصفا، آش و پلو مهیا، مشتری بسیار، انگشت‌ها در کار ... مخارج آن بساط از کجا می‌رسید معلوم نشد. همه قسم حدس می‌شود زد. دم خروس هم پیدا است. وکلای آذربایجان (برای مجلس اول) رسیدند. بر قانون اساسی ایراد، که این تقلید از فرانسه است (سعدالدوله) ... می‌بایست تقلید از انگلیس کرد که همیشه اصول قدیمی را ملحوظ می‌دارد و نواقص را اصلاح می‌کند. (سعدالدوله کند و نرم زبان است و به مسلک اعتقاد ندارد). (از وکلا و رجال مشروطیت) هر یک به دول اجنبی بیشتر حمله می‌آوردند سرسپرده سفارتی بودند.

اگر سید عبدالله (بهبهانی) رضا داده بود که گوشه‌ای از قالیچه به شیخ فضل‌الله برسد مخمسه کوتاه شده بود.

به دستور محمدعلی شاه ناصرالملک در اطاق حجاب‌الدوله حبس شد (ناصرالدوله نخست‌وزیر بود. شاه کابینه را خواسته بود و سپس دستور این کار را داده بود). او تحصیل‌کرده انگلیس (اکسفورد) و صاحب نشان افتخار از انگلیس. چیزی از شب نگذشته بود که "چرچیل" (منشی سفارت انگلیس) تشریف آوردند شرفیاب شدند. گفتند ما باید تقصیر ناصرالملک را بدانیم. اگر خیانتی کرده است نشان‌های خود را از او پس بگیریم. ناصرالملک آزاد شد و فردا به فرنگ رفت.

پادشاه انگلیس در موقع افتتاح پارلمنت گفته است که ما نمی‌خواهیم در امور داخلی ایران دخالت کنیم ولی نظر به منافع تجاری ما شاید مقتضی باشد که اقدامی بشود (در ایام مباران مجلس از طرف محمدعلی شاه).

سردار اسعد علی‌قلی‌خان به لندن رفته با "هاردینگ، معاون وزارتخانه انگلیس، بعدها

رئیس هندوستان، (سفیر سابق انگلیس در ایران) که با او دوستی داشته، ملاقات کرده است. با موافقت انگلیس مجلس را به توپ بسته‌اند.

محمدعلی شاه در فرمان مورخ ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ خطاب به رؤسای ولایات نوشته که اصول مشروطیت را در ایران برقرار ساختیم... به منزله شرع مبین و مذهب اسلام. از مکتوبخانه مخبرالدوله به مخبرالسلطنه در اروپا: آلمان در اروپا قدرت پیدا کرده. ایران باید تمام شود به واسطه ترس انگلیس از آلمان و همراه شدن با روس. آن همچشمی سابق (بین روس و انگلیس) از بین رفته است.

از وصیتنامه "پتر کبیر": برای رسیدن به خلیج فارس باید در ایران جنگ خانگی در انداخت که فرصت خودسازی نداشته باشند. از راه مذهب ایجاد اختلاف نمود. سابق جهت‌گیری با اسلحه می‌شد امروز تزریق مشکلات در ذهن عامه می‌کنند و استفاده از فریب بینوایان که مستمندان را برمی‌انگیزند متمکنین را برمی‌اندازند. بساط مهیا را به تصرف درمی‌آورند. چند روزی از ذخیره موجود استفاده می‌نمایند. زندگی گروهی آن هم دوره‌گردان شهر بهشت می‌شود. ذخیره که از دست رفت به بیچارگی می‌افزاید.

در سال ۱۳۱۲ "نور حماده" نماینده کنگره نسوان شرق به اتفاق نمایندگانی از مصر، هند و شام به ایران آمدند و درباره وضع زنان در ایران کنگره کردند و تصدیق نمودند که مقام زن در اسلام محفوظتر است و شکایت‌های رسیده ابتر. آنها در فقره ۷ از تصمیمات متخذه طلاق را مطابق امر شرع روا داشتند و جریان عادی اروپا را مستحسن نشمردند. در فقره ۱۰ رأیشان آن شد که قاعده زواج را، به طوری که در ایران رسم است، رواج دهند. در فقره ۱۶ صرف مسکرات و مخدرات و حتی سیگار را منع کردند. در فقره ۱۷ خطاب به زنان نصیحت کردند که از آداب اروپائی آن چه را که خوب است قبول کنند آن چه را که بر هوی و هوس است رد نمایند.

در شماره ۳۰۰ سال ۳۶ حبل‌المتین آمده است:

بی‌پرده عیان شود به گلزار	گل با همه پرده پوشی
وین چیست نهاده‌ای به رخسار	این چیست گرفته‌ای به پیکر
وز صورت خود نقاب بردار	از پیکر خویش پرده بردار
پیچیده تو را در آن به حکمت	آن پرده که پرده‌دار خلقت
آن پرده عفت است و عصمت	آن چادر زرنگار تقوی است
بنمای به کار مرد شرکست	امداد نما به زندگانی
از سعی دو تن بگردد آباد	این خانه که گشته است بنیاد
وان سعی کند که این زید شاد	این رنج برد پی معیشت
کز مهر کنند این دو آباد	پاینده بماند آن سرائی

(اصل این ترجیع‌بند در آن کتاب ۵۴ بیت است)

از شاه نعمت‌الله ولی:

در سال عریض هر که باشد بیند ملک و ملک و ملت و دین برگردد
(عریض با حروف ابجد ۱۳۰۰ می‌شود)
از خود مخبرالسلطنه:

باز چه نیرنگ زد حقه‌گر روزگار
طرح دگر درفکند نقش دگر زد به کار
منظره هولناک پرده ز رخ برکشید

معنی آن درد و غم صورت آن اضطراب
 فتنه جهانگیر شد مشرق و مغرب گرفت
 بسته ز هر سو نگر بر همه راه فرار
 برگ نشان و طرب سوخت از این تندباد
 شاخه خرم نماند گشت خزان نوبهار
 ورد زبان همه بمب و تفنگ است و توپ
 آتش کین شعلهور گاز حسد در بخار
 گر تو بگوئی که این باز چه بیداری است
 طرّفه جوابی دهند کز پی آزادی است

(الهی عاقبت محمود گردان)

استقراض شوروی از ایران: در فروردین ۱۳۰۹ دولت یکصد هزار لیره به دولت روس قرض داد به عده ۴۵ روز. مدت چند بار تمدید شد و در ۲۶ تیرماه ۱۳۱۰ تسویه گردید. استقراض ایران: پول نداریم. انگلیس جلوی مساعده به ژاندارم را گرفت. ده هزار تومان از تجار قرض کردیم سال ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۴ خورشیدی). روز جمعه ۲۶ تیر ۱۳۲۵ در سمنان آشوب برپا گشت بین توده و مخالفین و باز عده‌ای مجروح شدند و کار به حکومت نظامی کشید. گفته شد عبور سید ابوالقاسم کاشانی که قصد مشهد را داشت آن فساد را ایجاد کرده است. سید توقیف شد. سید خودش را از پیشوایان مسلمانی می‌داند و دین اسلام مغز دموکراسی است به اعتدال و مخالف فساد. سید تو در ترویج مرام خودت باش. دهم خرداد ۱۳۲۷ کار به چند ساعت بستن بازار کشید (که هژیر بعد از حکیمی نخست‌وزیر شود) و ۲۷ خرداد کار به زد و خورد با پاسبان‌ها. و از طرفین نفراتی زخمی شدند. گفته شد تحریک از سید ابوالقاسم کاشانی بوده و به‌فالنیک گرفته‌نشده (هژیر سابقاً در سفارت روس کار می‌کرده‌است).

چون پرده ز کارها بردارند معلوم شود که در چه کارند رنود

تدبیر کند بنده و تقدیر ندارد تدبیر به تقدیر الهی بنماند

در ۱۳۲۹ سفر به پاکستان "هواپیما که در فرودگاه به چشم آمد فریاد الله اکبر از هزار مشتاق برآمد. اوراق از هواپیما ریختند:

محمدرضا شاه والاگهر، شهنشاہ ایران پر جاه و فر

دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد

شیوۀ رند سیاسی چه بود در مسالک

شیوہ آن است که باید همه را بر هم زد

رهزنی شیوۀ ابلیس بد از روز السنت

مار خوش نقش برانگیخت ره آدم زد

بر زبان لاف هواخواهی آسایش خلق

تیشه بر ریشۀ آسایشمان محکم زد

نقش انگشتریت فتنه و ظلم و آشوب

نتوان لاف سلیمانی از این خاتم زد

خرمن عاشق و معشوق به یکباره بسوخت

اندرین آتش بی‌داد که بر عالم زد

مهدیا آن بت عیار به صد عشوه و ناز

رهزنی بود زبردست رهن کم کم زد

انقلابات عذر بود رشک و رقابت بر سر ثروت و نکبت بوده است. صاحبان قدرت و عُدت بر نهب تیغ خواسته‌اند به مکنّت و ثروت برسند آرزومندان مستمند به فریب بینوایان که هم تدبیری است قاطع به تحریک حس رقابت و تولید نفاق و عداوت. از راه سخنوری و نوحه‌گری پیشوایان به نوائی می‌رسند و کلاه مستمندان پس معرکه می‌ماند. ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض. آیه ۳۲ از سوره نساء. آرزو می‌کنید آن چه را که خدا بدان برتری داد بعضی شما را بر بعضی.

محنت و نعمت به دهر هیچ به اندازه نیست
دولت و بخت و نصیب چیست نداند کسی
گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود
اندیشه انگلیس از آن که آلمان در ایران امتیاز راه آهن بگیرد. دستخط ناصرالدین شاه که از آن خستگی استشمام می‌شود:

"از اظهارات و لف وزیر مختار انگلیس و ایلچی مخصوص اطلاع حاصل شد و خیلی اسباب تعجب شد. شما این فرمایشات را به جناب وزیر مختار برسانید بلکه همین دستخط را بدهید نگاه دارند و مطمئن باشند وعده سابق ما در باب دولت انگلیس و کمپانی آن دولت بر سایرین در ساختن راه آهن جنوب تهران به قوت خود باقی است. ۸ دی ۱۳۰۵ قمری = ۱۶ دسامبر ۱۸۸۸".

در ۳۱ مارس همان سال "جرج بارکلی" تجدید مطلع می‌کند. شاه به میرزا حسین خان صدراعظم دستخط می‌نماید که با سفارت روس و انگلیس مذاکره کنید که آیا ما استقلال داریم یا نه؟ این همه مداخله در کارهای ما چرا می‌کنند! ناصرالدین شاه سه مخّل داشت روس و انگلیس و عثمانی. روس و انگلیس طبق عهدنامه ترکمنچای و عثمانی از راه جلب علما که مرکز در بین‌النهرین داشتند.

"اسپنسر رایت" در نامه‌ای به مخبرالدوله در باب آمدن مهندسی معادن و راه و فلاح از آمریکا برای ترقی ایران، نامه نوشته از معادن، بانک، راه، صنعت، پنبه‌کاری، تنباکو سخن گفته. شاه در مورد این نامه نوشته که حتماً دو نفر مهندس کشاورزی و معدن بخواهند (و صمیمانه) برای تعالی ایران علاقه نشان داده گفته است همه سیاست اروپائی برای بردن مصالح خام از هر جا است عمل آوردن به اضعاف قیمت فروختن و اهالی هنوز فهم و ذوق تشکیل شرکت را ندارند.

دشمنی عبدالحمید با ناصرالدین شاه برای مساعدت با روس بود که با سید جمال‌الدین مساعدت کرد و او را وادار کرد. میرزارضا تحت‌تأثیر چشمان نافذ و زبان گویای سید شاه را کشت. شاه در شکارگاه باباباغی (در تبریز) خواب بستن شمشیر و در تهران خواب باز کردن آن را دید.

سید جمال‌الدین مردی بود ناراحت. هر جا زیست نتوانست کرد. در افغانستان، هند، پاریس، اسلامبول حضورش را منشأ فتنه دانستند. با "ملک‌خان" روابط مخصوص داشت. الجنس مع الجنس میل. سید مثل ستاره دنباله‌دار بود خوش محضر و منحوس الاثر. مداخله ملاحا مانع از انحصارات یا وضع عوارض می‌شد. به ویژه پس از داستان "رزی".

ناصرالدین شاه بر سر قبر "جبران" (زن سوگلی خود) می‌گوید اگر در روز قیامت او را به من بدهند حوری نمی‌خواهم. مرگش هم بر کنار قبر او می‌شود.
حاجی سیاح سه روز قبل به امین‌السلطان نوشت که میرزا رضا از اصحاب سید جمال

الدین در شهر است و حیاتش خوش نیست. نامه سه روز بعد از مرگ شاه از کیف امین‌السلطان در آمد.

اطرافیان ناصر الدین شاه سه‌دسته امین‌السلطانی، نایب‌السلطانی، و نوکران سفارتخانه‌ها که خبرها را به آنها می‌دادند. شاه می‌دانسته ولی اقدامی نمی‌توانسته.

از کتاب نامه‌های سیاسی دهخدا (به کوشش ایرج افشار. تهران. چاپ بهمن. ۱۳۵۸)
از این کتب مستطاب به ذکر این عبارت اکتفا می‌کنیم که: قانون اساسی را برای مملکت از بین می‌برند نه مملکت را برای قانون اساسی."

از کتاب سه سال در دربار ایران (خاطرات "دکتر فووریه" پزشک ویژه ناصرالدین شاه. ترجمه عباس اقبال. ناشر دنیای کتاب. ۱۳۶۲)

مقدمه به قلم شهیدی: دارالفنون ایران سه سال قبل از دارالفنون ژاپن پایه‌گذاری شد. سرگرد "جرالد تالبوت" در مقام امتیاز تنباکو، که به "رژی تنباکو" معروف شد ۲۵۰۰۰ لیره به شاه و ۱۵۰۰۰ لیره به صدراعظم داد. وقتی که بر اثر تحریم مردم امتیاز از بین رفت ایران نیم میلیون لیره از بانک انگلیس قرض کرده به او خسارت داد و اولین قرض خفت‌آور ایران بود. شاه در دسامبر ۱۸۹۱ تسلیم نظر مردم شد که تنباکو را تحریم کرده بودند.

در قتل صدراعظم انگلیسی‌ها بی‌دخالت نبودند. در خاطرات کمپل وزیرمختار انگلیس می‌خوانیم که در ۱۶ مه سال ۱۸۵۳ با قائم‌مقام ملاقات نمودم گفتم از بس خواهش و تمنی و التماس کردم و به فرجام کار تهدید نمودم خسته شدم. دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم. اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد.

احساسات عمومی به قدری علیه قائم‌مقام برانگیخته شده که همه جا می‌گویند: من آرزوی کشتن او را دارم.

از مطالب صفحه ۲۳ کتاب چنین برمی‌آید که قرارداد میرزا حسین‌خان سپهسالار در مورد راه آهن بوشهر تا گیلان منعقد و سپس لغو شده بود.

دوست‌علی‌خان معیرالممالک در کتاب "یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه" فتوای میرزارضا شیرازی را بر حسب تقاضای ناصرالدین شاه می‌داند زیرا شاه پس از اعتای امتیاز رژی در اروپا و در مراجعت به ایران متوجه شده که روس‌ها هم امتیاز دیگری می‌خواهند و لذا علاءالدوله را در خلوت خواست و گفت از من تقاضای رفتن به عتبات بکن و نزد میرزا برو و از او تحریم تنباکو را بخواه.

در داستان رژی ملاها دو تیره شدند. سید عبدالله بهبهانی موافق و میرزا حسن آشتیانی مخاف امتیاز بودند. با فتوای میرزای شیرازی اولی بازنده شد.

از کتاب پاسخ به تاریخ (نوشته محمدرضا شاه پهلوی. کوئناواکا (مکزیک) شهریور ۱۳۵۸)
اردبیل پایتخت ایران بود. نخستین پادشاه صفوی (شاه اسماعیل ۹۰۰ - ۸۵۶) به نیروی شمشیر و اراده بار دیگر به وحدت ایران تحقق بخشید و تشیع را مذهب ایران اعلام کرد. نادر ناپلئون ایران بود.

رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ به محمدرضا فرزندش گفته "آیا تو فکر می‌کنی که من حاضر از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟"

ظاهراً بعضی از انگلیسی‌ها طرفدار سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریهٔ بریتانیا بود.^۱

در زمینهٔ سیاسی مشکل بزرگی که (بعد از انقلاب) پدیدار شد دعوی تجزیه‌طلبی در بعضی مناطق مملکت بود که از خارج تشویق و پشتیبانی می‌شد. روس‌ها به پیروی از روش دبیرین خود یک حزب وابسته به سیاست شوروی یعنی حزب توده را در ایران ایجاد کردند که از آن زمان تا کنون یا به طور علنی و یا در خفا همواره بر ضدیت حاکمیت ملی و وحدت مملکت قیام و اقدام کرده و می‌کنند. هزینهٔ روزنامهٔ ناشر افکار این حزب در ابتدا به وسیلهٔ شخصی به نام مصطفی فاتح، که از مدیران عمدهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس بود، تأمین می‌شد. فاتح همچنین مشاور سیاسی "ژنرال فریزر" نمایندهٔ نظامی بریتانیا در ایران بود که چند ماه بعد کوشش کرد فرماندهی کل قوای مسلح ایران از من گرفته شود. کوششی که چند سال بعد از آن از سوی مصدق تجدید شد.

حمایت شدید شوروی از تجزیه‌طلبی قاضی محمد در کردستان و پیشه‌وری در آذربایجان، سپس نواحی جنوب خوزستان و شهر آبادان، که توده‌ای‌ها در آنجا زیاد بودند، دستخوش اغتشاش و ناامنی شد. ایلات و عشایر منطقهٔ فارس و اطراف اصفهان سر به شورش برداشتند. پیدا بود که انگلیسی‌ها کوشش می‌کنند که در صورت ادامهٔ نهضت تجزیه‌طلبی در شمال غربی، یک منطقهٔ نفوذ در جنوب برای خود به وجود آورند.

اندیشهٔ تقسیم ایران (۱۹۰۷) پس از جنگ جهانی دوم نیز از سر گرفته شد. در سال ۱۹۴۵ "بوین" وزیر خارجهٔ انگلیس و "بایرنز" وزیر خارجهٔ آمریکا در کنفرانس موسکو به روس‌ها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان، خوزستان به ایالات خودمختار تبدیل شوند. "استالین" ابتدا پیشنهاد را پذیرفت ولی ظاهراً "مولوتوف" عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خود درآورند و سرانجام استالین با پیشنهاد آنها موافقت نکرد.

فاروق برادر فوزیه از طریق سفیر مصر خبر داد که نقل و انتقالاتی در قوای بریتانیا در دست انجام است و چه بسا که هدف آنان حمله به ایران باشد من به پدرم خیر دادم. در زمان جنگ سفارت روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مورد نظر خود را داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولت می‌کوشیدند که آنها را به نخست‌وزیر تحمیل کنند. برای مبارزه با این وضع غیرقابل قبول من از مصدق، که دعوی رهبری ملی داشت و بعدها رئیس جبههٔ ملی شد، خواستم که دولتی تشکیل دهد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است مأموریت تشکیل کابینه را بپذیرد. نخست آن که انگلیسی‌ها با این امر موافق باشند. مصدق گفت در ایران بدون موافقت انگلیسی‌ها هیچ کار نمی‌توان کرد. اما روس‌ها به حساب نمی‌آیند... من علاء وزیر دربار را نزد انگلیسی‌ها و سپهبد یزدان‌پناه را نزد روس‌ها فرستادم. روس‌ها فوری موافقت کردند ولی انگلیسی‌ها مخالفت نمودند. نیک می‌دانم که در این زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات را در ایران مطابق اصول دموکراسی می‌دانستند.

در کشورهای دیگر نیز سیاست آنگلو ساکسون‌ها به ظاهر مردان مخالف را، که می‌شد به نحوی بر رفتارشان تسلط داشت، به حکومت رسانند.

بعد از ملی شدن نفت انگلیسی‌ها نفوذ خود را برای بازارهای نفتی جهان حفظ کردند و از فروش نفت ما جلو گرفته و آنها را در انبار گذاشتند.

۱. منظور حمیدمیرزا پسر محمدحسن میرزا و برادرزادهٔ احمدشاه است.

امیراطوری عظیم نفت یکی از غیرانسانی‌ترین حکومت‌هایی است که تاریخ جهان به خود دیده. حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات اجتماعی و انسانی.

در سال ۱۹۵۰ شرکت نفت ایران و انگلیس ۴۵ میلیون دلار حق امتیاز به ایران می‌داد ولی مالیات تأدیه شده‌اش به خزانه‌داری بریتانیا ۱۱۲ میلیون دلار بود. ایران حاضر شد نفت خود را به نصف قیمت بفروشد آنها نگذاشتند و یک کشتی نفتکش کوچک را که حاضر شده بود از ایران نفت حمل کند در عدن ضبط و توقیف کردند. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ تلاش کردیم تا سرانجام اختیار نفت خود را در دست گرفتیم. شرکت‌های عامل نفت از آن به بعد خریدار ساده شدند.

"انریکو ماتمی" رئیس شرکت نفت ایتالیا، که یک قرارداد نفتی انقلابی با ایران منعقد کرده بود، ساعت ۱۷ و ۲۵ دقیقه روز ۱۷ اکتبر ۱۹۶۲ هواپیمایش در نزدیکی فرودگاه میلان سقوط کرده کشته شد.

در مورد ایران در سال ۱۳۲۷ سازمان دانشجویی را در اروپا به وجود آوردند و آن را به اوج رساندند اما در دوران اصلاحات انقلابی من فعالیت آن کم شد. ولی از سال ۱۳۵۴ باز مبارزه تبلیغاتی خود را از سر گرفت.

شش سال پیش من با وضع فعلی مخالفت کردم رسانه‌های جهانی مرا به باد انتقاد گرفتند. ولی حالا متوجه شده‌اند که من چه گفته‌ام و "لوموند" بعد از پنج سال و سه ماه از کنفرانس تهران، در مقاله سیاسی همه آن چه را که من آن موقع گفته بودم، عنوان کرده است. گناه من فقط این بود که حق داشتم. در سال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۲ میلیون دلار مقام نخست را در میان پانصد شرکت سودآور جهان به دست آورد و با فاصله زیاد از دو شرکت بزرگ "آکسون" و "شل" پیشی جست و چنان که به ملت وعده داده بودم آن شرکت را به صورت بزرگترین شرکت جهانی نفت در آوردم.

قبل از آغاز حکومت نفرت و مسخرگی بر ایران کشور ما چهارمین تولیدکننده بزرگ نفت در دنیا بود. در میان ممالک صادرکننده مقام دوم را داشت. بعلاوه شرکت ملی پتروشیمی ایران از یازده کارخانه واحد وابسته بهره برداری می‌کرد. شرکت ملی گاز روز به روز مقام مهمتری در جهان به دست می‌آورد. همه ذخائر گاز ایران هنوز شناخته نشده ولی آن چه قطعی است ما را در ردیف اتحاد جماهیر شوروی در کمقام نخست جهانی قرار می‌دهد.

من بارها گفته و تکرار کردم که آینده ایران نباید در گرو نفت باشد سیاست چیزی نیست جز هنر پیش‌بینی.

قرار بود دو نیروگاه اتمی در سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ در نزدیکی بوشهر به پایان برسد و یک سال پیش متجاوز از ۸۰٪ کارهای آنها انجام شده بود. نیروگاه‌های سوم و چهارم در کنار کارون و تاریخ پایان آنها سال ۶۲ و ۶۳ بود. احداث ۱۴ نیروگاه دیگر هم در دست بررسی بود که قدرت تولید نفت ما را به ۲۵۰۰ مگاوات برساند.

گناه من این بود که خواستم به موقع و قبل از آن که دیر شود ایران را از دوران نفت خارج کنم و به عصر اتم برسانم.

گفته می‌شد که برقی کردن شبکه خطوط ایران جاه طلبانه، ساختمان راه آهن زیرزمینی بلندپروازی، شاهراه جنوب به تهران بی‌فایده و ناممکن، ساختمان شاه لوله‌گازی به شوروی غیرمقدور. گناه من این بود که برای میهنم بلندپروازی می‌کردم. مرا متهم به داشتن جاه

طلبی‌های شخصی می‌کردند مگر نه این است که تا پایان این طرح‌ها احتمال زنده ماندن ناچیز بود. برای خودم نمی‌خواستم برای آینده ایران و سعادت و رفاه هموطنانم می‌خواستم. در مورد اصلاحات شورش جنوب و اغتشاشات تهران را آفریدند. اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲ جنبه کاملاً ارتجاعی و غارت و چپاول و آتش‌افروزی به دست ارادل و اوباش داشت. محرک اغتشاشات، غارت‌ها، آتش‌افروزی‌ها فرد ناشناسی به نام (امام خمینی) بود که مخصوصاً با اصلاحات ارضی و آزادی زنان شدیداً مخالفت می‌ورزید. در این هنگام وی از اعتبار و حمایتی در داخل کشور برخوردار نبود و عملاً مورد عفو قرار گرفت و تبعید شد. در ده سال متعاقب این حوادث بود که "مارکسیسم اسلامی" در ایران پدیدار شد. ترکیب غیرقابل تصور مارکسیسم مبنی بر مادی‌گری و نفی خدا و اسلام بر مبنای خداشناسی. محاکم فعلی (یعنی بعد از انقلاب) محکوم می‌کنند و قضاوت نمی‌کنند. در سال ۱۳۳۷ معادل ۷۱٪ مردم ایران روستانشین بودند... ۰/۲٪ از مالکان بیش از ۳۳/۸٪ اراضی مزروعی را در اختیار خود داشتند.

تلاش سپاهیان انقلاب باعث تسریع در برنامه‌های عمرانی شد تا ایران از مدار عقب‌افتادگی خارج و در شمار ممالک متحول درآید. برنامه آینده این بود که ماهواره‌ای بخریم و از آن راه بین‌اطبای روستاها با پزشکان مهم رابطه برقرار کنیم که آنها بتوانند بیماران خود را از آن راه ارائه و علاج بگیرند.

۳/۴ میلیون هکتار جنگل در شمال و ۳ میلیون در نقاط دیگر داریم. ۱/۳ میلیون هکتار از لحاظ صنعتی قابل بهره برداری، متوسط بارندگی در جهان ۸۶۰ میلیمتر و در ایران ۲۳۱ میلیمتر است. میزان نزولات آسمانی به طور متوسط ۳۷۸ میلیارد مترمکعب است. فقط ۱۰۳ میلیارد مترمکعب آن از طریق رودخانه‌ها و چشمه سارها در دسترس و قابل استفاده است. بعد از ۱۳۴۲ سیزده سد در ایران بود که مجموع آب آنها بالغ بر ۱۳ میلیارد مترمکعب می‌شد و آبیاری ۸۰۰ هزار هکتار زمین مزروعی را تکافو می‌کرد. ظرفیت نصب توربین‌ها به ۱۰۸۴ مگاوات بالغ گردید. سطح کشت را قرار بود از ۲/۷ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسانیم.

باید قبول کنیم که برنامه تأمین مسکن برای کارگران از نقاط ضعف سیاست ما محسوب می‌شد. موادی مثل سیمان و آجر به قدر کافی در اختیار نداشتیم. در پیشرفته‌ترین ممالک حقوق بازنشستگی از ۵۰ الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمی‌کند حال آن که در ایران در بعضی موارد به صد در صد می‌رسید.

در حال حاضر همه کوشش کسانی، که مدعی حکومت بر ایران هستند، این است که سرآمدان و نخبگان جامعه ایران را از میان ببرند و یا از کشور برانند. طبق سرشماری ۱۳۳۵ تعداد پاسوآدان کشور ۱۴/۹٪ بود.

اشتباه دیگر من آن بود که در سیاست کلی کشور مقام و اعتباری که باید و شاید برای استادکاران و کشاورزان ماهر و ارباب حرف و صنایع و امثال آنها، که به مدد بازوی خود کار می‌کردند، قائل نشدیم و لاجرم همه به سوی دانشگاه‌ها روی آوردند و مدارک‌گرایی به کلیه گروه‌های اجتماعی و طبقات سنی سرایت کرد. از دو هزار افراد علمی دانشگاه تهران نزدیک به ۱۲۰۰ نفر یا به وسیله کمیته‌های مجهول‌الهویه تصفیه شده یا تقاضای بازنشستگی کرده عازم خارج شده‌اند. خوشبختانه این اشوب‌ها (خرداد ۱۳۴۲) دیری نپایید و نور بر ظلمت پیروز شد. مارکسیسم اسلامی چیزی نیست جز جمع اعداد. مگر نه این است که "لنین" و پیش از او "مارکس" مذهب را افیون توده‌ها می‌خواندند؟

چطور می‌توان قبول کرد که انقلابی هم از مرام اشتراکی الهام بگیرد و هم از دیانت مقدس اسلام که مادی‌گری را، به هر شکل و به هر نوع و هر صورت محکوم می‌کند. اکنون ایران تسلط ائتلافی از ارتجاع سیاه و کمونیسم قرار گرفته به سوی نیستی می‌رود.

یک ملت بزرگ نمی‌تواند کوشش دست‌جمعی خود را در راه توسعه و ترقی متوقف نماید و به گفته و افکار عوام‌فریبانی که از واقعیت جهانی بی‌خبرند گوش فرا دهد. کشوری چون ایران با توجه به موقعیت خاص و بسیار حساس جغرافیایی که دارد برای تضمین بقا و تأمین موجبات ترقی خود باید در حال بسیج و آمادگی دائم باشد ولی نه چنان که "لنین" می‌گفت در حال "انقلاب دایم". از ۱۳۴۲ (انقلاب سفید) تا ۱۳۵۷ درآمد ناخالص ملی از ۳۴۰ میلیارد ریال به ۵۶۸۲ میلیارد ریال رسید یعنی ۱۵ برابر شد و ذخائر ارزی از ۴۵ میلیارد ریال به ۱۵۰۹ میلیارد ریال. رشد سالانه اقتصاد در ۱۳۵۷ به ۱۳/۸٪ رسید و از همه کشورهای جهان بیشتر بود. درآمد سالانه در ۱۳۴۲ برابر ۱۷۴ و در سال ۱۳۵۷ معادل ۲۵۴۰ دلار بود. ایران از ۱۳۵۳ به بعد یکی از ده قدرت اقتصادی مهم جهان در میان ممالک عضو صندوق بین‌المللی پول شد. آخرین رقم بودجه ۵۷ میلیارد دلار بود که ۲۰ میلیارد آن از نفت و بقیه از منابع دیگر و مالیات‌ها بود.

اکنون در مقابل ایران یا خطر مرگ و نیستی وجود دارد یا امکان عکس‌العمل‌های شدید و خونین. و مسئول این‌وضع متعصبین مرتجعی هستند که برنامه‌ای جز کشتن و سوزاندن و نابود کردن ندارند. اکنون جهل و بلاهت و وحشت بر ایران حکومت می‌کند. چنین حکومتی پایدار نخواهد ماند زیرا نمی‌توان برای مدتی طولانی به ملتی بزرگ و هوشمند دروغ گفت.

سخن از ارتش بزرگ ۷۶۰ هزار نفری، ۵ تیپ هوابرد (در آخر ۱۳۵۷ سه تیپ بود) هواپیماها و تانک‌های زیاد و آخرین پیش‌رفتگی نیروی دریایی و هوایی عظیم، همتای نیروی آتلانیک شمالی. ۷ آواکس با برد ۵۰۰ کیلومتر در داخل شوروی، کارخانه هلیکوپتر سازی، و قسمت اعظم تعمیرات موتورهای هواپیماهای گوناگون، توپ سازی و خلاصه غیر از هواپیما فراهم آوردن همه احتیاجات ارتش در داخله.

در این منطقه تنها ایران بود که با نیروی کافی انسانی و امکانات مالی بتواند چنین اهمیت و حساسیت دارای این قدرت باشد.

موقع ترک من ایران ۱۲ میلیارد ذخیره ارزی داشت. قدرت جذب همه درآمدها را نداشتیم لذا ارتش را تقویت می‌کردیم بدون آن که برنامه‌های دیگر را تعطیل کنیم. ایران بی‌کار نداشت بلکه یک میلیون کارگر خارجی هم در ایران مشغول بود.

من مثل هر نظامی باشرف از جنگ بیزار و به صلح علاقمند بودم ولی صلح مقتدر. با روس‌ها روابط ما صمیمانه بود، اختلافات سرحدان را حل کردیم. کارخانه نوب آهن از آنها خریدیم. چندین صد میلیون اسلحه اکتیاع کردیم. صادرات ایران از طریق راه آهن شوروی قابل ملاحظه بود و شوروی یکی از طرف‌های عمده تجارت خارجی ما به حساب می‌آمد.

"خروشچف" در سفر سال ۱۹۵۶ من به مسکو در مورد پیمان بغداد گفت این پیمان مانند حباب‌صابون منفجر و نابود خواهد شد. بعد از یک‌ربع قرن باید گفت که حق با او بود. در سال ۱۹۴۸ طی اقامت چند روزه در لندن با آقای "بوین" وزیر خارجه انگلستان داشتم. هنگام صحبت از ثروت‌های طبیعی و منابع معدنی ایران، اشاره‌ای به استان کرمان شد. بوین بلافاصله گفت آری متوجه شدم کرمان در منطقه نفوذ ما واقع است. با تعجب به

وی جواب دادم من تصور می‌کردم سرتاسر کشور ایران جزئی از دنیای آزاد است. بوین جواب داد بلی مقصود من هم همین بود. سه ماه بعد از این مذاکرات بود که فخرآرائی در دانشگاه تهران به من سوء قصد کرد.

حکیمی هوادار انگلیس‌ها اما وطن پرست بود. روس‌ها با نیروهای خود و انگلیسی‌ها با ۵ لشکر (در سوم شهریور ۱۳۲۰) به ایران حمله کردند.

تنها رزم‌آرا طرفدار سرکوب دموکرات‌ها (ی‌ان‌ری‌اجان) بود. چند سال پیش آقای "رابرتز" فرستاده مخصوص وزارت خارجه بریتانیای کبیر در ملاقاتی به من اطمینان داد که کشورش (هر اندازه که لازم باشد) حضور خود را در خلیج فارس حفظ خواهد کرد. سه ماه بعد از این مذاکره انگلیسی‌ها با شتاب خلیج فارس را رها کردند و رفتند (مقارن ورود و عضویت در بازار مشترک). اما درباره بحرین ایرانیان فقط یک ششم جمعیت را تشکیل می‌دادند و در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این جزیره به آرای عمومی مراجعه شود و آنها استقلال را قبول کردند. دستگاه اداری کشور باید زیر و رو شود و کارمندان صدیق و دقیق و پرکار و مبتکر و میهن‌دوست تربیت شوند.

در سال ۱۲۹۹ جمع محصلین ایرانی از ابتدائی تا آخر ۴۰ هزار نفر. در آغاز سلطنت من (۱۳۲۰) ۴۰۰ هزار نفر و در ۱۳۵۷ متجاوز از ۱۰ میلیون، که ۲۰۰ هزار نفر در دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی بودند. نسبت بی‌سوادان در ۱۳۰۷ (پنجاه سال پیش) ۹۹٪ در آغاز سلطنت من ۸۰٪ و اکنون ۲۵٪ است. هرج و مرج حاکم بر ایران چنان است که انجام هیچ‌گونه انتخاب آزاد امکان ندارد و مسلسل و نارنجک جایگزین ورقه رأی شده است.

جمعیت ایران در ۱۳۴۷ بیست و دو میلیون، در ۱۳۵۷ سی و شش میلیون نفر بود. از ۱۵۰ کشور جهان تنها ۲۵ کشور دارای حکومت‌دموکراسی به مفهوم غربی است. فراموش نکنیم که کشورهای پیشرفته کنونی غالباً با نهایت خشونت نسبت به ممالک عقب‌افتاده و سرزمین‌هائی که تا دیروز مستعمره بودند رفتار کردند. قسمت مهمی از ثروت کنونی کشورهای صنعتی از غارت کشورهای عقب‌افتاده به دست آمده است. حزب رستاخیز در هدف‌های خود توفیق نیافت و تشکیل آن یک اشتباه بود. عدم توفیق در تربیت کادر صحیح اداری هم ناکامی دیگر ما بود. سیاست تأمین مسکن هم ناکام ماند. در مقابل دروغ‌پردازی‌ها و عوام‌فریبی‌ها تبلیغات لازم نکردیم. اکنون متوجه شده‌ام که چه برنامه‌های حساب شده‌ای بر ضد ما به مرحله اجرا در آمد. من به راه و روش خود اطمینان کردم و مخالفان با تبلیغات جوانان و بخشی از مردم را فریفتند.

از آنجا که ما به هدف‌های خود یک قدم بیشتر فاصله نداشتیم لازم بود که مانع پیروزی ما شوند بدین سان مرتجع‌ترین و فاسدترین عناصر با گروه‌های چپ افراطی هم‌داستان و همراه شدند تا سدی در مقابل ایران و تحقق حاکمیت کامل ملی به وجود آورند. اتحاد نامقدس و شوم سرخ و سیاه برای ویرانی و نابودی ایران به وجود آمد و کار خود را آغاز کرد.

شاه در صفحه ۲۳۶ کتاب از وسایل ارتباط جمعی گله می‌کند که یک کشته را ده کشته و یک زخمی را صدها بیان می‌کردند.

آقای "سایمن" وزیر دارائی آمریکا گرانی نفت را از من دانست و تبلیغات علیه من

آغاز شد.

کسانی که در آمریکا علیه من تظاهر می‌کردند ماسک بر صورت داشتند. مطبوعات گفتند آنها از ترس ساواک ماسک زده‌اند ولی در واقع آنها آشوبگران حرفه‌ای غیر ایرانی بود که در مقابل دریافت پول این کار را می‌کردند. یک روزنامه نوشته بود که آنها از کجا پول می‌گیرند ولی نپرسیده بود که از کجا آمده و چه کسی آنها را رهبری می‌کند. شنیده‌ام هزینه این برنامه تخریبی که نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار بود از طرف دولت لیبی تأمین گردید. بی.بی.سی. هم از آغاز ۱۹۷۸ در مخالفت و ضدیت با من تنظیم می‌شد گویی یک دست نامرئی همه این برنامه‌ها را تنظیم و رهبری می‌کند.

چگونه می‌توان به وضع خاص پیرمردی که در "نوفل لو شاتو" منزل داشت و از این دهکده علناً، با استفاده از وسایل جهان غرب، ایرانیان را به آدم‌کشی و شورش دعوت می‌کرد اشاره نکنم. فرانسوی‌ها اکثراً از این وضع ناراضی بودند. هنگامی که پیرمرد مورد اشاره از عراق اخراج شد من می‌توانستم از دولت فرانسه بخواهم که مانع فعالیتش بشود ولی می‌دانستم که این تقاضا فایده‌ای نخواهد داشت زیرا این پیرمرد بازیچه ناتوانی در دست دشمن خارجی ایران بود و بس. قرارداد دو جانبه ایران و آمریکا (بر این بود) که اگر ایران مورد هجوم کشور کمونیستی واقع شود آمریکا به کمک او بشتابد. بیا حقیقت آسان و دفاع از آن کم‌خطر نیست.

ما آماده بودیم که هر روز ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت از چاه‌های خود استخراج و صادر کنیم تا با عواید آن بتوانیم زیربنای لازم را برای ورود به قرن ۲۱ به وجود آوریم. برای جلوگیری از توفیق من مرتجع‌ترین و متعصب‌ترین عوامل مذهبی، که رویه و رفتارشان با نص روح اسلام منافات کامل دارد با مخربان حرفه‌ای و آدم‌کشان و غارتگران ائتلاف کرد. در خارج از ایران چنین تصور می‌شد که همه ۶۰ هزار ملای شیعه رهبران حوادث اخیرند حال آن که این یک تصور باطل است. پدرم در ۱۳۰۴ می‌خواست در ایران حکومت جمهوری اعلام کند جامعه روحانیت به عنوان این که دیانت با جمهوری سازگار نیست مانع شدند. مبارزه سیاسی با من از جامعه روحانیت آغاز نشد بلکه چپ‌گرایان و محافل سیاسی غیرمذهبی در اواخر ۱۹۷۶ با حمایت شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی خارجی مبارزه و شایعه‌پراکنی و دروغ‌سازی را آغاز کردند. در اوایل ۱۹۷۸ چند تن از روحانیون در متن این مبارزه تخریبی ظاهر شدند و سپس کار به بی‌نظمی و نابسامانی و اغتشاش کشید. رهبر اقلیت آشوبگر و فریب‌خورده جامعه روحانیت از "نوفل لو شاتو" به وسیله پیرمردی که ادعا می‌کرد به نام خدا سخن می‌گوید صورت گرفت.

مفزمفکر توطئه ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ علیه من "پرویز نیکخواه" بود و همدستان او در این توطئه غالباً مهندسان فارغ‌التصیل از دانشگاه منچستر بودند. از اواخر ۱۳۵۲ به بعد حمله به رژیم از یک پشتیبانی مؤثر خارجی برخوردار شد. در آغاز سال ۱۳۵۷ ناگهان عملیات تروریستی و براندازی خاتمه یافت و من دریافتم که طرح دیگری در حال تکوین است.

سیاستمدارانی در صحنه ظاهر شدند و ثروتمندانی که در پرتو حمایت رژیمی که آن را شدیداً محکوم می‌کردند به مال و مکنت رسیده بودند در صحنه ظهور کردند. نخستین اغتشاش از قم آغاز شد با ۶ نفر کشته بعد هفته‌ها و چهلم‌ها.

اشتباه بزرگ ما آن بود که از وسایل ارتباط جمعی برای مبارزه با اندیشه‌های مخرب استفاده نکردیم. تعداد کارمندان ساواک در آغاز سال ۱۹۷۹ سه هزار و دویست تن بودند

و در پایان آن از چهار هزار تجاوز نمی‌کرد. کارمندان ساواک در اداره مرکزی سیا کارآموزی کرده بودند و در غالب سازمان‌های اطلاعاتی اروپای غربی تربیت یافتند تا با روش‌های آنها آشنا شوند.

شایعات مبنی بر یکصد هزار زندانی ساواک دروغ بود. جمع زندانیان سیاسی ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۷ دقیقاً ۳۱۶۴ نفر بود. هیچکس نمی‌تواند نام یک مرد سیاسی را، که به دست ساواک نابود شده باشد، ذکر کند.

اوایل شهریور ۱۳۵۷ سپهبد مقدم با یکی از مراجع مهم مذهبی ملاقات کرد او می‌گفت که آن مرجع از من خواست به یک اقدام وسیع و نمایشی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور دست بزنم. چه می‌شد کرد ناچار از آموزگار خواستم که استعفا بدهد و این یک اشتباه بزرگ من بود. زیرا او مردی پاکدامن و حسن‌نیت بود. ولی جعفر شریف‌امامی که جانشین وی شد قلم بطلان به گذشته‌ها کشید. تقویم را عوض و قمارخانه‌ها و کباب‌رها را تعطیل کرد ولی اغتشاشات همچنان باقی ماند.

گروه‌های مسلح از کمیته‌هایی که در پناه مساجد تشکیل می‌شد دستور می‌گرفتند و می‌گفتند که میان اسلام و کمونیسم منافاتی ندارد. این نظر فریب به وسیله مجاهدین خلق عنوان شد که در "لیبی" و "لبنان" آموزش دیده بودند. گروه‌های کوچک مسلح به سلاح‌های خودکار و مواد منفجره جنگ‌های چریکی شهری را آغاز کردند. با ابنیه عمومی، مدرسه، بانک‌ها، بیمارستان‌ها، ادارات دولتی حمله نمودند... حتی قوای انتظامی نتوانست از آتش زدن قسمتی از سفارت بریتانیا جلوگیری کند.

اندکی قبل از آن که به دستور از هاری هویدا دستگیر شود به او پیشنهاد کردم که به خارج برود و سفیر ایران در "بروکسل" شود ولی او به خود اطمینان داشت و نپذیرفت. به من ایراد می‌گیرند که چرا نکشتم ولی یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت ریختن خون هم‌میهنانش حفظ کند. یک دیکتاتور می‌تواند حکومت را به نام مرامی که مدافع آن است با خونریزی نگاه دارد اما پادشاه یک دیکتاتور نیست. در هفته‌های دشوار پایان سلطنت من قسمت مهمی از وقت خود را پای تلفن می‌گذرانیدم و دستورم همواره چنین بود که کوشش کنید از خونریزی جلوگیری شود.

به استنادار خراسان گفتم وقتی دولت در همه جبهه عقب‌نشینی می‌کند و تسلیم می‌شود چه معنی دارد که برای حفظ یک مجسمه از قوای نظامی استفاده شود. از نزدیک به دو سال پیش من تغییری در رویه آمریکایی‌ها احساس می‌کردم. می‌دانستم که بعضی از آنها با برنامه‌های تسلیحاتی ایران موافق نیستند و بیم دارند که افسران و متخصصینی که در خدمت ارتش ایران بودند روزی گروگان شوری‌ها شوند. من رسماً از آنها سؤال کردم که آیا قرارداد دوجانبه میان ایران و آمریکا را الغاء و از تعهدات خود سر باز می‌زنند؟ گفتند ایالات متحده به تعهدات خود وفادار خواهد ماند.

در شهریور ۱۳۵۷ که بحران جدی‌تر شد سفرای آمریکا و انگلیس پیش من آمده پشتیبانی دولتی متبوع خود را اعلام داشتند و گفتند در تأیید سیاست ایران اتفاق نظر دارند. در اواسط پائیز ۱۳۵۷ "پراودا" ضمن مقاله‌ای از ایران طرفداری و هر گونه دخالت خارجی را در حل جریان‌های پیش آمده رد کرد... در طول پائیز مرتباً سفرای آمریکا و انگلیس نزد من آمده تشویق به توسعه سیاست آزادسازی می‌کردند. کسانی از آمریکا می‌آمدند و مرا به اعمال قدرت توصیه می‌کردند. در اواخر پائیز محمدعلی مسعودی سناتور به من گزارش داد که "جورج لامبراکیس" دبیر اول سفارت آمریکا به وی گفته است به

زودی در ایران یک رژیم جدید وجود خواهد داشت. اما از همه تعجب‌آورتر مأموریت شگفت‌انگیز "هویزر" بود.

هویزر شخصیت کوچکی نبود. معاون فرمانده کل ناتو. هر وقت به ایران می‌آمد از یک هفته قبل برنامه تنظیم می‌شد.

ولی او ایل بهمن خبر یافتیم که او چند روزی است در تهران است. از امرای ارتش پرسیدیم اظهار بی‌اطلاعی کردند. بالاخره روزنامه‌های شوروی نوشتند که او آمده در ایران کودتای ترتیب بدهد. اندکی بعد "هرالد تریبون" نوشت که او آمده از کودتای افسران جلوگیری کند. و سرانجام معلوم شد که رهبران آمریکا از یک کودتا در ایران نگرانند. هویزر تنها یک بار نزد من آمد به اتفاق "سولیوان" و در آن هم صحبت از این بود که روز و ساعت حرکت ما را بدانند. قره‌باغی ترتیب ملاقاتی بین او و بازرگان داد و در آن ملاقات چه گذشت نمی‌دانم و فقط قره‌باغی می‌داند زیرا همه امرای دیگر ارتش را کشتند و تنها او بود که با کمک بازرگان از ایران خارج شد.

هویزر چندی بعد از رفتن من هم در ایران ماند. این قدر اطلاع دارم که ربیعی در محاکمه‌اش گفت هویزر شاه را مثل یک موش مرده از ایران به خارج پرتاب کرد.

هویدا در مراحل آخر زندگی شجاعت و بلکه تهور حیرت‌انگیزی نشان داد ... در گشایش زندان‌ها آزاد شد و به خانه یکی از دوستان نزدیکش رفت و از آنجا به نزدیکترین کمیته تلفن کرد و نشانی محل اقامت خود را داد. اندکی بعد به سراغش آمدند. مهلت یک ماهه برای نوشتن لایحه خواست ندادند و به نام محارب محکوم کردند. او گفت نه تنها محارب نبودم بلکه به مکه رفته و مسلمانم. گفت من هر چه کرده‌ام مطابق قوانین مصوب قوه مقننه کرده‌ام و همه شما از حمایت آن برخوردار بودید. در باب علت تأخیر محاکمه او می‌نویسند که او چون در دنیا معروف بود لذا عمداً مقرراتی برای دادگاه‌ها وضع کردند ولی آن را هم در حق او اجرا نکردند. قبل از آن که کشته شود بر اثر بدرفتاری در حال نزع بود. حتی دبیرکل سازمان ملل هم از وضع او ابراز تعجب می‌کرد.

در عصر حاضر این سومین کوشش برای نابودی و ویرانی ایران است. قرارداد ۱۹۰۷، وقایع شهریور ۱۳۲۰، و حالا که می‌خواهند نوعی استعمار به نفع کشورهای سرمایه‌داری را به ایران تحمیل کنند که قطعاً امپریالیسم سرخ را با خشونت بسیار به دنبال خواهد داشت و راه وصول به خلیج فارس را خواهد گشود. من در تلاش پیشبرد ایران و آبادانی آن قبل از پایان نفت بودم. دشمنان زیادی پیدا کردم. یکی شرکت‌های نفتی بودند که از کوشش من برای بهای نفت در عذاب بودند. در سال ۱۹۷۶ دو تن از شخصیت‌های بزرگ نفتی آمریکا گفته بودند که تا دو سال دیگر کار شاه تمام است. شرکت‌های نفتی بین لیبی و ایران ایران را برای قربانی انتخاب کردند نه لیبی را.

در اجرای (برنامه پیشبرد ایران) دو نیروگاه اتمی هر یک ۹۰ مگاوات به ۱۵ میلیارد فرانک از فرانسه خریداری شد. مترو تهران با ده میلیارد فرانک. برقی کردن خطوط آهن تهران - بندر شاپور ۱۵ میلیارد فرانک با فرانسوی‌ها معامله شد. مرکز تحقیقات اتمی تهران را به وجود آوردیم.

با آمریکا یک قرارداد تجارتي امضاء کرده بودیم که رقم آن ده میلیارد دلار بود. شش نیروگاه اتمی، ساختمان شاهراه تهران جنوب، قرارداد ماشین‌سازی پژو با ایران ناسیونال برای تولید سالی یکصد هزار دستگاه از ۱۹۸۳ به بعد و صدور آن به خارج، مؤسسات

خانه‌سازی فرانسوی در تهران و شیراز. شش هواپیمای "ارباس"، فرستنده‌های موج کوتاه به فرانسه سفارش داده شده بود. بیش از ۱۸۰ شرکت فرانسوی در ایران مشغول کار بودند. قطب‌زاده جاسوس شناخته‌شوروی است. رسماً از شهروندان سوریه است. و طبق نوشته‌های مطبوعات طی سال‌های طولانی که در پاریس می‌زیسته عامل ارتباطی میان حزب توده و سایر تشکیلات بین‌المللی بوده است. او مشاور اصلی آقای خمینی شده است.

(در وضع حاضر) تعطیل کارخانه‌ها، معادن، امور ساختمانی ... همکاری کارگران، سقوط ارزش پول، ویرانی کشور، خروج آثار هنری و فروش به نفع فرزندان... برای جمهوری شدن ایران ۲۳ میلیون بالای ۱۵ سال رأی دادند ۱۸ میلیون زیر ۱۵ سال. نه دولتی هست و نه مجلسی. مقننه وجود ندارد. قضائیه تعطیل شده مجریه به دست یک نفر. اگر کارها به اینجا رسید نه فقط به خاطر آن بود که ملت فریب خورد که من هم فریب خوردم. احترام من به دیانت و جامعه روحانیت مانع آن شد که شدت عمل نشان دهم زیرا باور نمی‌کردم که کسی به این همه دروغ و ناسزا گوش دهد. در تیرماه ۱۳۵۷ یکی از همدستان آن شخص موسوم به مهدی کنی به تصفیه کمیته‌ها و آماده سازی و تجهیز پاسداران پرداخت تا دیگر هیچ مانعی در کار اختناق کامل وجود نداشته باشد و همین هنگام بود که وی اعلام کرد مجلس مؤسسان مجمع شیطانی است. دیر دریافتیم که مهمترین وسیله ارتباطی یعنی تلویزیون عملاً تحت نفوذ مخالفین و به خصوص توده‌ای‌ها بود. تا آنجا که در آغاز زمستان سال گذشته از هزار تن کارمند این دستگاه فقط یکصد نفر بر سر کار خود باقی مانده بودند.

دیکتاتور خون‌آشام مجنون، که به یاری تنی چند از همدستانش، اکنون بر ایران حکومت می‌کند کاملاً و صریحاً مخالف اصول و تعالیم دین مقدس اسلام است. تفتیش عقاید امروز از "انگیزیسون" پنج قرن پیش اسپانیا شدیدتر، خشن‌تر، بی‌رحمانه‌تر، غیرانسانی‌تر است. آن روز محکومین استغفار کرده بخشوده می‌شدند ولی حالا این امکان هم نیست. بحران کنونی ناشی از مداخله عوامل خارجی است که پیشرفت ایران منافع و مصالحشان را به خطر انداخته بود.

از کتاب **خاطرات گرومیکو** (ترجمه جمشید زنگنه. چاپ دو هزار. تهران. ۱۳۶۹)

"والس" (معاون فرانکلین روزولت) رئیس‌جمهوری آمریکا گفت در جنگ جهانی دوم روس‌ها در وارد آوردن تلافیات به دشمن دست‌کم بیست بار مؤثرتر و کوبنده‌تر از مجموع کشورهای متفق عمل کردند.

در زمان جنگ جهانی دوم انحصارگران آمریکایی سرمایه‌های خود را برای کمک به صنایع آلمان، جهت تولید جنگ‌افزار برای ارتش هیتلر، به کار بردند. پس از پایان جنگ رسیدگی به چنین کاری به وسیله کنگره آمریکا آغاز و به سرعت ماست‌مالی شد.

حقیقت آن است که هر دو حزب آمریکا (دموکرات و جمهوری) چون نماینده منافع یک طبقه یعنی طبقه سرمایه‌دار هستند لذا اختلاف اساسی میان آنها وجود ندارد. "گرومیکو" در فصل اول این کتاب از چگونگی زندگی خود سخن می‌گوید. در فصل دوم از انقلاب شوروی و دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی بحث می‌نماید.

وقایع اروپا قبل از آغاز جنگ جهانی دوم عمده مطالب فصل سوم را تشکیل می‌دهد. فصل چهارم مربوط به سفارت آقای گرومیکو در آمریکا است که مصادف با روزهای تاریک جنگ جهانی دوم بود. او در مورد اشخاص مختلف در آمریکا نیز سخنانی دارد.

در فصل پنجم او از اوضاع اجتماعی آمریکا بحث می‌کند و دربارهٔ هنرمندان و غیره مطالبی بیان می‌نماید.

فصل ششم مربوط به (کنفرانس تهران و یالتا) است و دربارهٔ رفتار "استالین"، "روزولت" و "چرچیل" در این کنفرانس‌ها سخن می‌گوید و دربارهٔ خسارت شوروی‌ها اضافه می‌کند که "آسیب‌ها و زیان‌های ناشی از جنگ در شوروی به ۲۶۰۰ میلیارد روبل برآورده شده بود".

در فصل هفتم از مرگ روزولت و آمدن "ترومن" و مخالفت وی با شوروی سخن به میان آورده و در ضمن گفته است در هنگامی که مردم آمریکا به شوروی‌ها برای فتح در جنگ شادباش می‌گفتند معلوم شد "آلن دالس" رئیس سیا مخفیانه در سوئیس با آلمان‌ها داخل مذاکرات صلح بوده‌اند. استالین این موضوع را به روزولت نوشت در (۱۴ آوریل ۱۹۴۵) روزولت عزم راسخ خود را برای تقویت همکاری آمریکا و شوروی به استالین نوشت و این آخرین نامهٔ او بود زیرا روزولت در همان شب درگذشت. از "استالنی" خیلی تعریف می‌کند. از بمب اتمی آمریکا و روش خشن ترومن اظهار می‌نماید.

فصل هشتم اختصاص به تشکیل سازمان ملل متحد دارد. در این قسمت از اندیشهٔ برقراری این سازمان و جلسات "دمبارتن اوکس" تا منشور سازمان و چگونگی برقراری "حق وتو" تشکیل سازمان و شورای امنیت و محل آنها، و دبیری "تریگولی" نروژی و "داگ هامرشولد" سوئدی و "اوتانت" برمه‌ای سخن گفته است.

مسابقهٔ تسلیحاتی عنوان فصل نهم کتاب است. او می‌گوید لنین به وسیلهٔ "چیچرو" نمایندهٔ شوروی در ژنو در سال ۱۹۲۲ خلع‌سلاح جهانی را پیشنهاد کرد. از آن تاریخ ما بیش از صد بار این مسئله را پیش کشیده‌ایم. "استیونسون" نمایندهٔ آمریکا در کمیسیون مربوط به این کار در لندن، به طور خصوصی به من گفت که سرمایه‌داری آمریکا بدون تولید جنگ‌افزار نمی‌تواند هستی خود را ادامه دهد و لذا من نمی‌توانم در کمیسیون آن را بیان نمایم.

در سرآغاز سال ۱۹۳۹ "اسزیلارد" مجارستانی "اینشتین" را، که در آمریکا زندگی می‌کرد، تشویق کرد که نامه‌ای به روزولت رئیس‌جمهوری نوشته و طی آن کار "ژولیو کوری فرانسوی"، "انریکو فرمی ایتالیایی" و خود او را در مورد تولید نوع نوینی از بمب اتمی تشریح کند. این کار سرانجام انجام گرفت و با دو میلیارد دلار بمب ساخته شد. در ۲۵ مارس ۱۹۴۵ که طرح ساخت در مرحلهٔ پایانی بود اینشتین و اسزیلارد نامه‌ای به روزولت نوشتند که از به کارگیری آن جلوگیری کنند.

روند نظامی‌گری در جهان به سیاست آن کسانی بستگی دارد که مسابقهٔ تسلیحاتی برایشان بازار بزرگ بوده و سودهای هنگفتی را به بار می‌آورد. اینشتین گفت اگر من می‌دانستم که در آلمان بمب اتمی نمی‌سازند و هیتلر نخواهد توانست بمب اتمی بسازد هرگز از برنامهٔ پژوهشی آمریکا پشتیبانی نمی‌کردم.

"تی.جی. دایننگ" نویسندهٔ انگلیسی گفته با تضمین ده درصد سود، سرمایه‌دار می‌تواند همه‌چیز را انجام دهد. تضمین ۲۰٪ مسئلهٔ حیاتی می‌شود. در ۵۰٪ سود سرمایه‌دار آمادگی بریدن سر خود را دارد. در ۱۰۰٪ سود همهٔ قانون‌های انسانی را لگدمال می‌کند و در ۳۰۰٪ سود، سرمایه‌دار از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند حتی اگر طناب دار در میان باشد. در فصل ده سخن از انگلیس و انگلیسی به میان آمده و از احزاب کارگر و محافظه‌کار و خط مشی آنها گفتگو شده است.

در جبهه جنگ سرد عنوان فصل ۱۱ کتاب است. و نویسنده می‌گوید در ۱۹۵۵ دیدار سران کشورهای شوروی، آمریکا، انگلیس و فرانسه در ژنو صورت گرفت. غربی‌ها می‌گفتند که پیمان "ناتو" برای صلح است. "بواگانین" رئیس جمهوری شوروی مجذانه پیشنهاد کرد حالا که ناتو برای صلح است شوروی هم داوطلب عضویت در آن می‌باشد. غربی‌ها یگه‌خوردند و برای چند دقیقه نتوانستند حرف بزنند بعدها هم آن را ماستمالی‌کردند. در این فصل در مورد روش‌های آمریکا برای ایجاد تنش، هواپیمای "یو ۲" و درخواست عذرخواهی "خروشچوف" از "ایزنهاور" داستان کوبا، ویتنام، "کندی" و "جانسون" هم مطالبی گفته شده است.

فصل ۱۲ با عنوان "اروپای پیر ولی همیشه جوان" از گردانندگان کشورهای فرانسه و آلمان شخصیت‌ها و دولتمردان آنها. و در فصل ۱۳ باز درباره اروپا و دولت‌های ایتالیا، اسپانیا، فنلاند، سوئد، دانمارک، نروژ، بلژیک هلند، سوئیس، اتریش و سران آنها سخن گفته است.

در فصل ۱۴ از دوستان و همسایگان عنوان کرده و درباره کانادا، شیلی در قاره آمریکا، و سپس یوگوسلاوی، مجارستان، چکسلواکی، ترکیه، قبرس، ایران، افغانستان، هند، پاکستان، و چین مطالبی به قلم آورده است.

فصل ۱۵ با عنوان خاورزمین است و از ژاپون، اندونزی، فیلیپین، آفریقا، لومومبا، و مکزیک صحبت می‌کند. و چهارراه خاورمیان، مصر و ناصر، سادات، سازمان فلسطین، و اسرائیل مطالب فصل ۱۶ را تشکیل می‌دهد.

در فصل ۱۷ که عنوان از نیکسون تا ریگان، از رؤسای جمهوری آمریکا: نیکسون، جerald فورد، کیسینجر و بعضی از وزرای خارجه و بالاخره کارتر بحث کرده است. و در فصل ۱۸ درباره دیپلمات‌ها و دیگران از بریا، ویشینسکی، مولوتوف، و دیگر دیپلمات‌های شوروی و نیز از ورزش و هنر، ادبیات و بالاخره از "پاسترناک" سخن می‌گوید.

"حزب مشعل لنین را بر دوش می‌کشد" عنوان فصل ۱۹ آخرین فصل کتاب است او در این فصل از حزب و مرگ سه صدر هیئت‌رئیس برژنف، آندره پوف و چرنیکوف در ظرف سه سال سخن به میان آورده، از گورباچف و از خودش گفتگو می‌نماید و در قسمت آخر از چگونگی زندگی خود از طفولیت و ترقیش مباحثی به قلم آورده است. کتاب رویهم رفته ۵۳۵ صفحه دارد و ۳۲ صفحه حاوی عکس‌های مختلف از گرومیکو است.

از کتاب **هزیمت یا شکست رسوای آمریکا** (نوشته "مایکل له دین" و "ویلیام لوئیس". ترجمه احمد سمعی گیلانی. نشر ناشر. تهران. ۱۳۶۲)

آقای خمینی روز ۱۱ ژانویه ۱۹۷۸ در فرانسه به روزنامه‌نگاران اعلام کرد که نه او و نه دیگر سران مذهبی قصد اشغال مقالات بالای جمهوری اسلامی را ندارند لیکن در پایان فوریه (اگر بتوان او را به فریبکاری متهم ساخت) دیگر عزم و اراده خویش را، برای نیل به مقاصدی که در نوشته هایش عرضه کرده بود، اصلاً پنهان نمی‌داشت...

عرفات ۱۷ فوریه با ۳۱ نفر به دیدن آقای خمینی آمد. گفته می‌شد که از هر بشکه نفت ایران یک دلار به سازمان آزادی‌بخش فلسطین داده می‌شد.

سنجایی وزیر خارجه بازرگان اولین کسی بود که استعفا کرد. بازرگان در ۱۵ مارس و اول ژوئیه و ۳۱ اوت کوشید استعفا کند امام گفت در مقام خود بماند ولی دو روز بعد از تصرف سفارتخانه استعفا کرد.

پروفیسور "ماروین زو ینس" آمریکائی در نوفل لوشاتو با آقای خمینی دیدار کرد و از کشتار مردم به وسیله سربازان اظهار نگرانی نمود. او گفت "سربازان مسلمان هستند و هیچ مسلمانی مسلمان دیگر را نمی‌کشد". آنهایی که مسلمانان را می‌کشند سربازان اسرائیلی هستند که به ایران راه یافته‌اند.

آمریکا به خاطر اسامی آشنا در بالای انقلاب گول خورد. بازرگان که ایالات متحده از سال‌ها پیش با وی ارتباط داشت. یزدی که آیت‌الله امور انقلاب را به او سپرده بود "زیمین" به حساب دولت آمریکا در فرانسه با او در ارتباط بود. سنجابی، فروهر، دریادار مدنی برای آمریکا شناخته شده بودند و انتظار نمی‌رفت که دولت انقلابی دوست آمریکا نباشد. اعضای سفارت آمریکا در تهران از ۱۰۰۰ نفر به ۴۰ نفر رسید ولی در ماه‌نوامبر باز به ۷۰ بالا رفته بود. سولیوان مطرود گشت زیرا نتوانست وقایع را درست پیش‌بینی کند. او بعد از چند ماه به زندگی خصوصی خود بازگشت. آنهایی که از شاه طرفداری می‌کردند (به استثنای سولیوان) در آمریکا به نحوی برکنار شدند و آنهایی که از خمینی طرفداری می‌نمودند ارتقاء درجه یافتند. مثل هویزر که با ارتقاء درجه و یک سال خدمت اضافی فعال به‌رهمند شد.

کمتر متحده مثل شاه به آمریکا آن همه خدمت کرده بود و کمتر با متحده چنین ناجوانمردانه رفتار شده بود. کیسینجر گفت شاه ایران وضع کشتی شیخ‌آسانی را پیدا کرده که در سراسر جهان در پی بندر پرمهری باشد.

سقوط شاه نشانه فروریختگی بنای استراتژی ما در خلیج فارس گردید. بخش بزرگی از جهان اعتقاد یافته بود که دولت آمریکا تنها بی‌اراده و عاری از کارائی نیست بلکه آن چنان که، به ویژه در رفتارش با شاه نشان داد، ریاکار و دورو نیز هست. آمریکائی‌ها می‌پنداشتند آقای خمینی سوسیال‌دموکراتی است در لباس روحانیت و شاه مردی "سفت و سخت". کارتر دو بار محکوم است در آن موقع که می‌توانست جلوی انفجار انقلاب را بگیرد نگرفت. و بعد از انفجار هیچ‌تدبیر صحیحی برای دفاع از منافع آمریکا نکرد. در کتاب مقدس دیپلماسی بدترین گناه ابهام و عدم صراحت است.

به قول دو مورخ گرانقدر "میزان نظام پادشاهی ایران چندان درخشنده نیست" ... طی دو بیست سال پیش از سلطنت شاه فقط سه پادشاه به مرگ طبیعی درگذشتند. آرایش چادرهای تخت‌جمشید، در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در ۱۹۷۱، به وسیله "جانسون"، کسی که کاخ سفید را به‌خواست "ژاکلین کندی" آراسته‌بود صورت گرفت. غذاها از "ماگزیم" بود. "مالفرد هالپرن" گفت‌مرد ایران‌کارها بر مبنای "حق‌السکوت، تطمیع، نان‌قرض‌دادن، بیم از دست رفتن مزایائی که پشوانه‌ای از هنر و استعداد و کفایت حرفه‌ای‌نداشت" می‌چرخد. ایالات متحده پیش از ۱۹۵۰ نیازی به ایفای نقش رهبری در امور داخلی و خارجی ایران احساس نکرده بود. تلقی واشنگتن این بود که ایران تماماً بخشی از قلمرو نفوذ بریتانیای کبیر و دنباله شیخ‌نشین‌های عربی خلیج‌فتارس است که مشاوران بریتانیائی در آنها به منزله فرماندار کل بود. بریتانیا هنوز صاحب اختیار هندوستان بود.

در تشکیل ساواک ادارات اطلاعاتی اسرائیل و ترکیه هم با آمریکائی‌ها همراهی کردند. مجموع کمک نظامی بلاعوض آمریکا به ایران در سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ برابر نصف تمام کمک‌های آن کشور در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۹ به همه کشورهای دیگر جهان بود. نیروهای ایران از حیث عدد در زمره بهترین نیروهای جهان بود ولی از لحاظ تجربه، جز در عمان، نازموده بود. بیش از ۲۵ هزار افسر و درجه‌دار ایرانی زبان انگلیسی فراگرفتند.

شاه با رؤسای جمهوری دموکرات (آمریکا) عموماً بیشتر دچار دردرس بود تا با رؤسای جمهوری جمهوری خواه. کندی، جانسون و کارتر خواستار تغییرات سیاسی شدند. آمریکا طی دو دهه دو میلیارد دلار در ایران سرمایه‌گذاری کرده بود ... همکاری "سیا" با ساواک تا آنجا بود که مأموران ساواک اجازه یافتند به ایالات متحده بروند و نه تنها در امور دانشجویان در کارهای دیگر هم شرکت کنند.

میزان فروش سلاح آمریکا به ایران از ۵۲۴ میلیون دلار در ۱۹۷۲ به ۳۹۴۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ رسید و شش برابر شد. و طی دوره پنج ساله ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ به بیش از ده میلیارد دلار بالغ گشت. عده آمریکائیان کارشناس از ۱۵ هزار در ۱۹۷۲ به ۲۴ هزار در ۱۹۷۶ و اگر می‌ماند به ۴۵ هزار در ۱۹۸۰ می‌رسید و اگر تجهیزات مقرر مربوط به سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ تحویل داده می‌شد ایران ابرقدرت منطقه می‌گردید. حتی مآل‌اندیش‌ترین دولت‌های غربی یعنی دولت‌ها فرانسه و اسرائیل بر جنبه انفجاری بحران ایران فقط در بهار سال ۱۹۷۸ آگاه شدند. تولید فرآورده‌های صنعتی در ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ به حد منظور شده نمی‌رسید.

ایران وارد کننده مواد غذایی شده بود. هجوم جمعیت از روستاها به شهرها، کمبود مسکن، کمبود امکانات اشتغال. برای تحصیل‌کرده‌ها درها بسته بود به جز آرتش. در بخش خصوصی نیز در امور مالی و بازرگانی جای جنبیدن نمانده بود. فساد به سرعت ابعاد وحشت‌آوری به خود می‌گرفت. خلاصه ایران با گام‌های بلند به سوی بحران می‌رفت. نزدیکان شاه می‌توانستند با صراحت با وی سخن بگویند در گذشته علم، فروغی، زاهدی بودند و ژنرال‌هایی که یاری گفتن داشتند از رده خارج و برخی در خارج زندگی می‌کردند. خود شاه هم برای مقابله با بحران آمادگی نداشت.

میزان کمک مالی شاه به روحانیت در آغاز سال ۱۹۷۷ به ۸۰ میلیون دلار بالغ می‌شد. شاه این مبلغ را برای فشار بر ملایان مخالف قطع کرد و از طرف دیگر از لحاظ مالیات و داشتن دفاتر منظم بر بازاریان فشار آورد در نتیجه این دسته را بیش از پیش به هم نزدیکتر ساخت.

آیت‌الله شریعتمداری در مورد مقاله احمد رشیدی مطلق در ۱۶ دیماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات گفت که "به همه مسلمانان ضربه روحی زده است". در ۱۹۷۷ تقریباً ۳۰۰۰ بازداشتی وجود داشت ولی وقتی شاه ایران را ترک کرد گفت تعداد آنها کمتر از یک هزار بود.

رئیس یک کشور دیگر خاورمیانه بعدها گفت "هنگامی که تاریخ این دوره نوشته شود خواهید دید که تهران صحنه نبرد تروریسم بین‌المللی بوده است. زنان و مردانی که در اردوگاه‌های چریکی لبنان، لیبی، الجزیره، یمن جنوبی و کوبا، که در همه آنها ایرانیان بسیاری به سر می‌بردند تعلیم و شستشوی مغزی دیدند، همه نفرات خود را وارد این نبرد ساختند. ایران صحنه نخستین عملیات تلفیقی آنها بود. سرویس عملیاتی من تردیدی برایم باقی نمی‌گذارد. این عملیاتی بود به غایت ماهرانه که به سال‌ها آمادگی نیاز داشت لیکن عده انگشت‌شماری که در پس پرده استتار نیروهای آیت‌الله خمینی مانور می‌کردند به حقیقت ماجرا پی‌بردند".

آقای خمینی می‌گوید ما شاهی می‌خواهیم که دست پسرش را اگر دزدی کند قطع نماید و نزدیکترین خویشاوندانش اگر زنا کنند سنگسار شوند. نخست‌وزیران اسرائیل از "دیوید بن گوریون" گرفته تا "مناخیم بگین" از تهران دیدن

کرده بودند و "موشه دایان" و "اسحق رابین" به‌طور محرمانه به ایران آمده با همتای ایرانی خود گفتگو داشته‌اند. سوری‌ها می‌خواستند اسد را که علوی است برکنار کنند امام موسی صدر به درخواست خمینی به کمک وی شتافت و لذا اسد خود را مدیون خمینی دانست. ساواک قبل از ۱۹۷۷ با مجاهدین و فدائیان و مخالفان به شدت رفتار کرد ولی از آن به بعد کوتاه آمد و یکی از علل تشجیع مخالفان گردید ... سیا سال‌ها به وسیله ساواک از همه جریانات کشور اطلاع داشت.

در بهار ۱۹۷۸ نیروی دشمنان شاه را نه سیا به دقت ارزیابی کرد و نه ساواک، ولی فرانسوی‌ها و اسرائیلی‌ها می‌دانستند که محمدرضا در معرض خطر مهلکی است. شاه به این نظر رسیده بود که (به سبب بیماریش) در آخرین روزهای عمرش نباید هیچ اتهامی را در مورد خونریزی در کشورش بر عهده گیرد بلکه می‌خواست پادشاه محبوب ملت قلمداد گردد. آمریکا احتمالاً در منطقه به این نتیجه رسیده بود که با کمک به خمینی به حمله رویاروی به شوروی بتازد ... آنهایی که تازه با کارتر وارد دستگاه جدید مدیریت آمریکا شده بودند از دیدن مشکلات شاه خوشحال بودند زیرا او را دیکتاتور بی‌رحم می‌دانستند. کندی درباره او گفته بود این مرد "شاید چیز زیادی از پادشاهی نداشته باشد اما او پادشاهی است از ما".

آمریکا و سیا به واقع از اوضاع ایران اطلاعی نداشتند ولی اسرائیلی‌ها با گزارش "لوبرانی" در بهار ۱۹۷۸ به "تل‌آویو" گزارش داده که شاه محکوم به فنا است. دولت اسرائیل این موضوع را به آمریکا اطلاع داد. و نیز به جامعه یهودیان ایران اطلاع داد که آماده حرکت از ایران باشند اما فرانسوی‌ها بیشتر وضع را درک کردند. نماینده "SDECE" (فرانسه) در تهران در بهار ۱۹۷۸ گزارش داد که در بهار ۱۹۷۹ شاه بر تخت سلطنت نخواهد بود.

شاه هیچگاه از کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا نوای واحدی نشنید. کاخ سفید به وی اطمینان می‌داد که آمریکا محکم پشت او ایستاده است. وزارت خارجه پیوسته یادآوری می‌کرد که توسل به زور را نمی‌تواند بپذیرد. "میلر" که در تهران در سفارت کار کرده بود و رئیس کمسیون تحقیق در سنای آمریکا بود و هر لحظه می‌توانست با "ونس" (وزیر خارجه) تماس بگیرد از آیت‌الله حمایت می‌کرد و نظر او برای ونس قابل توجه بود. "ترنر" رئیس سیا که نتوانست هرگز رئیس‌جمهوری آمریکا را از وضع بحرانی ایران آگاه سازد بعد از آن هم که از سوی کارتر توبیخ شد باز مانند ونس معتقد بود که ایالات متحده می‌تواند با رژیم‌هایی که برقرار خواهد شد "راه بیاید".

کارتر به اردشیر زاهدی گفت "نگران واشنگتن نباشید من سفیرکبیر شما در ایالات متحده خواهم بود".

یکی از اشتباهات بزرگ شاه که به سقوطش انجامید موافقت با رفتن خمینی به فرانسه بود. "آندریویانگ" سفیر آمریکا در سازمان ملل گفت جنبش انقلابی خمینی مرهون دولت فرانسه است. چطور فرانسه کرسی تبلیغاتی به این علو و رفعت به آقای خمینی داد؟ چرا او را وادار به سکوت نکرد یا بیرونش نمود. همکاری دولت "ژیسکار دستن" با خمینی تا چه درجه بود؟

سیا خانه‌ای در نزدیکی خانه خمینی در نوفل‌لوشاتو اجاره کرد تا هر روز در جریان امور باشد... مهندس بازرگان ۲۲ اکتبر به دیدن خمینی به پاریس رفت. در نوامبر فرمان نخست‌وزیری از هاری صادر شد، مردی که مثل تقریباً همه فرماندهان بزرگ نظامی مستعد

این مقام و فرماندهی واقعی نبود... از هاری و همکارانش که همه از امرای ارتش بودند به غایت خود را ناصالح نشان دادند.

بازاریان مستقیماً با سطح بالا با سفارت آمریکا روابطی داشتند... سولیوان به آمریکا پیشنهاد کرد که در فرانسه با خمینی تماس بگیرند تا با او مذاکرات مهمی داشته باشند... "برژینسکی" و طرفداران شاه می‌گفتند اگر دخالت ارتش ایران لازم باشد چرا آن را به سود دوستی آزموده به کار نبریم؟... اما سولیوان با مخالفین مثل بهشتی... و نیز چند ژنرال قره‌باغی، مقدم و... تماس گرفت. "جورج بال" با سند و مدرک ثابت کرد که سه ماه پیش از جمعه سیاه هنوز دستگاه مدیریت کارتر واجد هیچ سیاستی در ایران نبوده است. کسانی چون "هانری برشت" معتقد بودند که هر روز که شاه بر تخت سلطنت باقی بماند کاری جز آن نمی‌کند که بر وخامت بحران بیفزاید. ولی "شیلزینگر" وزیر انرژی عقیده داشت که در ایران تنها شاه نیست که حمله می‌شود بلکه ایالات متحده را مستقیماً به مبارزه می‌طلبند و از رئیس‌جمهوری با اصرار می‌خواست که با اعلامیه کتبی به اثبات برساند که آمریکا نسبت به شاه متعهد است. خبری که کشورهای دیگر به ویژه شوروی و لیبی را از دخالت در بحران ایران منصرف خواهد ساخت. بالاخره کارتر حاضر شد که به کشتی هواپیما بر "کانستلین" از فیلیپین دستور دهد که به سمت سنگاپور حرکت کند. شلزینگر و یارانش رئیس‌جمهوری را متقاعد ساخته بودند که از آنجا کشتی را به سوی خلیج فارس بفرستد. پیش‌نویس این دستور تلگرافی رئیس‌جمهوری به جریان گذاشته شد. مخالفان شاه تا دانستند کاری کردند که این خبر به روزنامه‌ها درز کند و کارتر آن را تکذیب کرده دستور داد کشتی به فیلیپین بازگردد. تنها اثری که از این دور کوتاه کانستلین به دست آمد همان تأیید بی‌تصمیمی کاخ سفید بود.

ارتشبد قره‌باغی برادرزاده همسر آیت‌الله شریعتمداری بود... "وارن زیمرمن" یکی از رؤسای سیاسی سفارت آمریکا در پاریس با دکتر یزدی (نماینده رسمی خمینی در آمریکا) تماس گرفته بود. کارتر "رابرت بیرد" رئیس اکثریت سنا را، که دامادش ایرانی است، در نوامبر به تهران فرستاد و گزارش او از لحاظ شاه باس‌آور بود. کارمندان پائین در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا شاه را دیکتاتور می‌دانستند و معتقد بودند که نیروی مخالف طبعاً مترقی‌تر خواهد بود و به ضرر آمریکا تمام خواهد شد. "روزالی کارتر" زن رئیس‌جمهوری طرفدار شاه بود و با فرح در نامه‌هایی که می‌نوشت اطمینان و دلداری می‌داد.

ارتش ایران کلید اوضاع بود. هویزر با صلاح‌دید "ونس" وزیر خارجه و "براون" وزیر دفاع و "دیوید جونز" رئیس ستاد مشترک، انتخاب شده بود. مأموریت او اساساً با تمایلات ونس مطابقت داشت. مأموریت هویزر در درجه اول این بود که با ژنرال‌ها صحبت کند و آنها را از پشتیبانی آمریکا به قید ضمانت مطمئن سازد و انضباط نیروهای مسلح را محفوظ دارد.

هویزر شایسته این مأموریت نبود. او ۳ ژانویه ۱۹۷۹ به تهران رسید رسماً برای مأموریتی سه روزه. "هیگ" فرمانده هویزر گفت او کسی نیست که برای چنین کاری لازم است و به شدت خواستار لغو مأموریت وی شد. هویزر قربانی منازعه ونس و برژینسکی شد. از او می‌خواستند هر دو طرف را راضی سازد. از او انتظار داشتند هم از کودتا پرهیز کند و هم آن را تدارک ببیند. ژنرال‌های ایران را هم تشویق کند هم باز دارد. هم از بختیار پشتیبانی کند و هم از سازمان نظامی که سوگند وفاداری با شاه داشت.

فردوست و قره‌باغی به شاه خیانت کردند. در واشنگتن برژینسکی از هویزر پرسید آیا آن چنان که گزارش داده تدارک کودتا در ایران فراهم است؟ او گفت ظرف ۲۴ ساعت می‌توان آن را به کار انداخت کافی است کارتر به ژنرال "گاست" (رئیس مستشاران نظامی در ایران) فرمان بدهد. و لذا تقریباً تمام گزارش‌های هویزر فریبنده بود. آرتش ایران می‌رفت که به کلی بریزد زیرا فرماندهان عالی‌رتبه ابتکار نداشتند و عموماً فاقد صفات فرماندهی گشته بودند بیش از ابتکار به احتیاط مایل بودند.

از ژنرال‌های ایرانی که با هویزر و گاست در مذاکره بودند پنج تن زنده ماندند قره‌باغی به‌یمن مصالحه‌ها، طوفانیان‌متواری و شش ماه در پشت‌بام خانه‌ی دوستان در اختفا ماند تا به غرب فرار کند. اویسی، حبیب‌الهی و از هاری هم به خارج گریختند و بقیه اعدام شدند. دستگاه مدیریت کارتر شکست خورد زیرا در سرتاسر بحران نتوانسته بود سیاستی واقعی درباره‌ی ایران طرح‌ریزی کند. صبح روز ۱۲ فوریه سولیوان، که قسم اعظم شب را صرف نجات گاست و دیگران با خارج کردن آنها از ساختمان ستاد کرده بود، بر اثر تلفنی که از واشنگتن شده بود از خواب برخاست این تلفن برای آن بود که به او اجازه دهند که برنامه‌ی "توری حمایت" را به اجرا بگذارد. کاخ سفید به این نتیجه رسیده بود که هنگام عمل فرا رسیده است. لیکن مشت پولادین، آن‌چنان که سولیوان از دیرباز می‌گفت و دفاع می‌کرد، خرد شده بود. وی دشنامی داد و گوشی را با عصبانیت تمام گذاشت.

از کتاب نامه‌های لندن (تقی‌زاده) (به کوشش ایرج افشار، تهران. ۱۳۷۵)

نامه‌ی خصوصی و محرمانه‌ی مورخ ۲۹ تیر ماه ۱۳۲۲ محمد ساعد، وزیر امور خارجه برای آقای سیدحسین تقی‌زاده، وزیر مختار ایران در لندن:

دوست عزیزم، با تقدیم مراتب موذت لازم دانستم به طور کلی جنابعالی را از وضعیت فعلی کشور مطلع سازم. این است که مراتب ذیل را به استحضار خاطر محترم می‌رسانم و کمال تشکر را هم دارم که تا کنون آن چه در قدرت داشته‌اید از بذل همکاری و مساعدت دریغ نفرموده و در خدمت به مملکت و معاضدت با دولت از هیچ‌گونه سعی و مجاهدت فروگذار نکرده‌اید.

بعد از آن که جناب آقای سهیلی بنده را به سمت وزیر امور خارجه انتخاب (کردند) و به تهران وارد شدم در ابتدای کار به مشکلی برخورددم و آن این بود که وزیر مختار انگلیس مستر ویلیام بولارد تقاضای توقیف و تسلیم هجده نفر از اشخاص مختلف از جمله جناب آقای دکتر متین‌دفتری را نمود و اظهار می‌داشت که این اشخاص با سیاست محور همراه بوده و برخلاف ما و متفقین ما هستند و بایستی توقیف و تسلیم شوند.

بنده چون اصولاً تسلیم ایرانی را در کشور خودمان به خارجی دارای هیچ مجوزی نمی‌دانستم با تقاضای ایشان جداً مخالفت نمودم. به طوری که کار ما به مشاجره کشید. ضمناً هم دیدم قبل از ورود من دولت بر طبق تقاضای انگلیسی‌ها عده‌ای را توقیف و تسلیم نموده است. با وجود این سابقه بنده در مقابل تقاضای مجدد آنها ایستادگی نموده حاضر نشدم که این اشخاص تسلیم شوند. حتی به وزیر مختار انگلیس گفتم چنان که شما این رویه را ادامه دهید ممکن است همین که کابینه سقوط کند فردا بر علیه خود من هم همین اظهارات را کرده و تسلیم مرا هم بخواهید و یقین دارم اشخاصی را که شما خواسته‌اید همدست با دول محور نبوده و به هیچ‌وجه از آنها طرفداری نکرده و با آنها همکاری ننموده‌اند. بلکه نظریات سیاسی آنها فقط مبنی بر وطن‌پرستی و حفظ استقلال ایران است و ممکن است که

طرز اجرای آن با جنابعالی شریک و هم‌رویه نباشند. بنابراین تا جرم این اشخاص به ثبوت نرسد از تسلیم آنها خودداری خواهم کرد.

آخرین مذاکره‌ای که در این خصوص شد مجلس مذاکره صورت بسیار سختی پیدا کرد و چون وزیر مختار انگلیس از بنده در این امر مأیوس شد به جناب آقای نخست‌وزیر مراجعه کرد. ولی در این بین کابینه آقای سهیلی استعفا داد و جناب آقای قوام مقام نخست‌وزیری را اشغال نمودند.

وزیر مختار انگلیس قبل از تشکیل کابینه نزد آقای قوام رفته و اظهار داشته بود که برای آرامش کشور لازم است قریب چهل نفر از ایرانیان را توقیف و به ما تسلیم نمائید. آقای قوام نیز نظر به ملاحظاتی یا به خاطر تشویش خاطری که حاصل شده بود اقدام به این عمل نمودند. ولی همین که بنده را برای تصدی مقام وزارت امور خارجه خواستند و قبول کردم فوراً نظر خود را نسبت به این موضوع به آقای قوام اظهار نمودم. ایشان نیز به وزیر مختار انگلیس اظهار داشتند که باید کار در وزارت امور خارجه حل (شود) و فیصله یابد. پس بنده با وزیر مختار انگلیس مذاکره و تبادل نظر نموده و موافقتنامه‌ای در این خصوص امضا شد که رونوشت آن برای سفارت ارسال گردیده و مسبوق هستی و در نتیجه پافشاری بنده موفق شدم که نگذارم ایرانی‌ها بدون رعایت مقررات کشوری توقیف و حبس شوند و از پنجاه و شش نفری هم که حبس و به اراک اعزام شده بودند به وضعیت غالب آنها مطابق موافقتنامه در اراک رسیدگی به عمل آمد و بیش از پنج یا شش نفر دیگر نیستند که فعلاً توقیف و تحت‌نظر آنها می‌باشند.

پس از آن، کشمکش بنده با وزیر مختار انگلیس که سخت‌تر از مذاکره دفعه اول بود راجع به وجهی شد که انگلیسی‌ها بدون مصارف آرتش خودشان مطالبه می‌کردند، با دست‌تنگی دولت و سختی وضع اقتصادی ایران وزیر مختار نامبرده با تندى و حرارت زیاد تقاضا می‌کرد که باید وجه نامبرده پرداخته شود.

بالاخره در جلسه‌ای که در حضور جناب آقای قوام نخست‌وزیر وقت و بنده و آقای ابتهاج رئیس بانک ملی و وزیر مختار نامبرده و مستر آلیف مستشار اقتصادی سفارت در کاخ نخست‌وزیری تشکیل شده بود نامبرده صحبت‌های زننده و توهین‌آمیزی نسبت به دولت و مجلس و ملت ایران نمود که بنده نتوانستم از جواب خودداری کنم. تا کار به جایی کشید که بنده از جا در رفته و با نهایت سختی به وزیر مختار نامبرده پرخاش نمودم. وزیر مختار چون دید مجلس وضع دیگری پیدا کرده سکوت اختیار و بعد از ختم جلسه از بنده عذرخواهی نمود. مثلاً در آن جلسه به وکلا توهین می‌کرد که اینها وکیل ملت نیستند و افراد صحیح‌العقلی نمی‌باشند و وطن‌خواهی نمی‌دانند.

بنده در جواب گفتم شما حق ندارید به وکلای ما توهین کنید. شما مأمور هستی که ایجاد حسن روابط و حسن تفاهم بین دو کشور ایران و انگلیس بنمائید و طوری نباید رفتار شود که ملت ایران نسبت به دولت انگلستان دل‌سرد یا بدبین گردد.

ضمناً می‌گفت آن چه ما می‌کنیم ایرانی‌ها از ما قدردانی نمی‌کنند و این حس بدبینی از ۱۹۰۷ ایجاد گردیده و ایرانی‌ها ما را دشمن خود می‌دانند. در مقابل جواب دادم شما هم اگر ایرانی بودید و عهدنامه ۱۹۰۷ نسبت به کشور شما منعقد می‌گردید همین نظر را نسبت به منعقدکننده عهدنامه پیدا می‌کردید. بنابراین تصور نمی‌شود جای گله‌گذاری باقی مانده باشد، بلکه وظیفه شما که وزیر مختار دولت انگلستان هستی و من که وزیر خارجه ایران هستم این است که این سوءتفاهم را از بین برده و به جای دشمنی فردی دوستی حقیقی و

حسن تفاهم ایجاد نمائیم.

از آن تاریخ به بعد چون نامبرده می‌بیند کارها خلاف قاعده از مجرای وزارت خارجه نمی‌گذرد بیشتر سعی دارد با آقای نخست‌وزیر و سایر وزارتخانه‌ها ارتباط مستقیم پیدا کرده و از مجاری نامبرده به منظور خود برسد^۱ و بنده هم متأسفانه هر چه کرده و می‌کنم که کارهای خارجی در وزارت خارجه مرکزیت داشته و در اینجا سر و صورت بگیرد تا خارجی‌ها نتوانند به حقوق ما تجاوز نمایند موفق نمی‌شوم. به طور کلی مملکت ما کاملاً تحت اشغال قوای روس و انگلیس واقع شده روس‌ها در شمال فعال می‌باشند هستند. به صورت ظاهر می‌گویند در امور داخلی شما دخالتی نمی‌کنیم ولی در عمل عکس آن است. به طوری که دولت هیچ نوع اختیاری در صفحات شمالی کشور ندارد و حتی برای قوای مرکزی که وزارت جنگ احتیاج به ده تن برنج دارد تا از روس‌ها اجازه گرفته نشود ممکن نیست از شمال به مرکز حمل‌گردد. همینطور در سایر امور کشوری روس‌ها دخالت می‌کنند. انگلیسی‌ها هم سعی می‌نمایند که روز به روز نفوذ خودشان را در جنوب توسعه دهند. مثلاً سیاستی نسبت به عشایر اتخاذ کرده‌اند. از کردها نظامی داوطلب برای خدمت نظام گرفته و ماهی چهار لیره و سالی دو دست لباس به آنها می‌دهند و داوطلبان کرد را بیشتر به عملیات چتربازی و فرا گرفتن این فن وامی‌دارند و کابینه عراق را واداشته‌اند که از کردها طرفداری نموده و ضمناً مأمورینی به کردستان ایران و میان ایلات و عشایر می‌فرستند و آنهایی را که سابقاً تبعید شده بودند به مرکز ایلات و عشایر کرد در ایران برمی‌گردانند و بالنتیجه ایلات هم جری شده مشغول عملیاتی می‌باشند.

حتی یک نامه دسته‌جمعی از طرف اکراد به رئیس قوای کردستان به لحن بسیار سختی نوشته شده و تقاضاهائی کرده بودند و مفاد این نامه می‌رساند که آنها اتکا به مقامات دیگری دارند.

نسبت به ایلات خوزستان و اعراب نیز سیاست تحبیب را پیش گرفته و از طرفی هم به دولت توصیه می‌کنند که به بازماندگان خزل پول داده شود و به آنها اجازه داده شود که به ایران مراجعت نمایند. خلاصه این که می‌خواهند دولت را در مقابل آنها کوچک و ضعیف نموده و قدرت خودشان را نشان بدهند تا بیشتر اعراب دور آنها گردآیند. ولی نسبت به ایل قشقائی نظر خوبی ندارند. به طوری که دولت را وادار کرده‌اند قوائی بلرایی سرکوبی آنها اعزام دارد.

چون دولت فعلاً با این مشکلات ضعیف شده و به طوری که مسبقید قسمت عمده اسلحه و مهمات ما را با انواع مختلف از دست ما گرفته‌اند قادر بر این نیست که از عهده خلع سلاح عشایر برآمده و با آنها مواجه شود، چنان که در همین قشون‌کشی هم به قوای دولتی شکستی وارد آمده و همین امر اشرار را بیشتر جری نموده ممکن است این شرارت‌ها به ایلات بختیاری هم سرایت کند و آنها را نیز برانگیزد و بیشتر موجب مشکلات شود.

آن چه استنباط می‌کنم چون در مرکز قوای دولتی در حدود پانزده هزار نفر است و اینها نمی‌خواهند که اقل این قوه به وضع فعلی باقی باشد هر روز به عنوانی تقاضا دارند که عده‌ای از این قوا برای سرکوبی فلان ایل یا به نقاط دیگر اعزام شود که دولت بیش از این در مقابل آنها ضعیف و ناتوان گردد. دولت نیز تا آنجا که امکان دارد در مقابل ایستادگی می‌کند. ولی جنابعالی می‌دانید با وضع بدی که در سرحدات داریم نمی‌توانیم از ورود اسلحه قاچاق و توزیع آن بین ایلات و سایر اقداماتی که بر علیه قدرت دولت می‌شود جلوگیری کنیم.

۱. در زمان نوشتن این نامه علی سهیلی نخست‌وزیر بوده است.

مجلس نیز جز کشمکش داخلی و سعی در این که هر چند ماهی رئیس‌الوزراء جدیدی را سر کار بیاورد کار دیگری نداشته و آن همکاری و صمیمیتی را که در این موقع لازم است بین دولت و مجلس موجود باشد در بین نیست، به طوری که هر رئیس دولتی برای انجام خدماتی که در طول مدت لازم دارد ناچار است قسمت عمده وقت خود را صرف صحبت و مذاکره و بند و بست با وکلا بنماید. به طوری که می‌توانم عرض کنم کوچکترین فرصتی برای رئیس دولت باقی نمی‌گذارند که اندکی هم به امور اساسی کشور بپردازد. وضع عمومی و اخلاق مردم هم روز به روز بدتر می‌شود. عدم اعتماد عمومی، توسعه تهمت و افترا نسبت به اشخاص، دزدی و سهل‌انگاری در انجام وظایف محوله، ترقی روزافزون قیمت اجناس و تنگی وضع معیشت افراد روز به روز بدبختی این مملکت را بیشتر فراهم می‌سازد.

خلاصه این که امنیتی که در این بیست ساله در ایران برقرار شده بود و می‌توان آن را ضرب‌المثل قرارداد به کلی رخت بر بسته و حتی در خود شهر تهران هم هیچکس در خانه خود ایمن نیست. فقر و وضع بد بودجه‌مملکتی هم به حد اعلای خود رسیده و بیم ورشکستگی می‌رود و هیئت آمریکائی هم هنوز با عدم مساعدتی که از طرف مجلس نسبت به آنها می‌شود و تحریکاتی که از طرف همسایگان شمالی و جنوبی به عمل می‌آید نتوانسته است موفقیت کامل حاصل کند و هنوز مجلس قانون استخدام مستشار اداره شهربانی و ژاندارمری و وزارت جنگ را تصویب نکرده طرح مالیات بر درآمد و سهام قرضه داخلی نیز در کمیسیون‌های مختلفه مجلس بلا تکلیف باقی مانده است.

یگانه دولتی که صمیمانه در این هیاهو و بدبختی تا حد امکان به ما مساعدت نموده دولت آمریکا است. مخصوصاً وزیر مختار آمریکا بی‌نهایت نسبت به ما مساعدت نموده و می‌نماید. بنده هم از سوء رفتار روس و انگلیس مسبوق داشته و می‌دارم و امیدواری ما هم همین است که بلکه از این وضع بد بتوانیم با کمک و مساعدت آنها رهنی یابیم.

به علاوه برای این که شاید بتوانیم از این وضع ناهنجار خلاص شویم به فکر افتاده‌ایم که به اعلامیه ملل متفق ملحق شویم تا شاید به این وسیله بتوانیم استفاده‌ای به نفع مملکت کنیم. در این قسمت هرگونه اقدامی که می‌شود سفارت لندن را تا کنون مسبوق داشته و خواهیم داشت.

تصور می‌رود این که در گزارش ۳۶۵/۷/۱ مورخ ۱۳۲۲/۳/۶ راجع به گله حضرات و غیره صحبت و اشاره فرموده‌اید نتیجه گزارش‌های وزیر مختار و اداره تبلیغات و سایر ادارات مربوطه سفارت انگلیس است که تحت نظر و سیاست وزیر مختار نامبرده مشغول کار می‌باشد و تصور می‌کنم در این گزارش هم اغراق شده‌است، زیرا در کجای دنیا سراغ دارید مملکتی از طرف بیگانگان اشغال شده باشد و از حیث آذوقه و غیره اهالی مملکت به این درجه از بدبختی رسیده باشند معهذاً یک تجاوز جدی و تعرضی که بشود نسبت به آن اهمیتی قائل شد از طرف افراد آن مملکت نسبت به قوای بیگانه بروز داده نشده باشد. در صورتی که نظایر آن به اشد طرق در سایر کشورها هر روز روی داده و قطعاً جنابعالی به جزئیات آن آگاه می‌باشید. ولی در ایران با تمام این سختی‌ها که ملاحظه می‌فرمایند واقعاً می‌توانم عرض کنم که مردم با نهایت خونسردی این صدمات را تحمل نموده و تجاوزی نسبت به افراد و قوای خارجی و بیگانگان نکرده‌اند. خود این رویه دلیل قوی بر این است که گزارش‌دهندگان رویه اغراق و گزافگونی را پیش گرفته‌اند. بنابراین اگر دولت انگلستان تغییری در نمایندگی سیاسی خود در تهران بدهد شاید وضعیت ما بهتر از این گردد. در این

نامه خصوصی سعی کردم جنابعالی را تا آنجا که ممکن است از جریان داخلی مملکت مسبوق سازم و خیلی هم خوشوقت می‌شوم که حضرت‌عالی نیز بنده را از نظریات خود مطلع فرمائید. ارادتمند حقیقی محمد ساعد.

از کتاب ولایت فقیه (امام خمینی. کتاب محل چاپ و ناشر و تاریخ ندارد)

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً در یافته باشد چون به "ولایت‌فقیه" برسد و آن را به تصور آورد بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت...

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد و تبلیغات ضداسلامی و دسائس فکری را نخست آنها شروع کردند و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان‌تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نزجی بگیرد. چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام. لکن در طول این مدت و در اثنای جنگ‌های صلیبی احساس کردند آن چه سدی در مقابل منافع مالی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند.

مبلغینی که در حوزه روحانیت درست کرده‌اند و عملی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه‌های انتشاراتی شرکت داشته‌اند و ... همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل‌کرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضداستعماری است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که ... نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند آزادی‌خواه باشند دنبال اجرای احکام اسلام باشند حکومتی به وجد بیاورند که سعادتشان را تأمین کند چنان زندگی کنند که در شأن انسان است.

اگر کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی نماید ... عمال استعمار در حوزه‌ها هیاهو و جنجال به پا می‌کنند... هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی بر آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد... کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها (استعمارگران) کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.

توطئه‌ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود. یکی که در همان موقع فاش شد این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.

گاهی در کتاب‌ها و روزنامه‌هایشان می‌نویسند که "احکام جزائی اسلام احکام خشنی است..." من تعجب می‌کنم اینها چگونه فکر می‌کنند. اگر کسی را برای ده گرم هروئین

اعدام کنند خشونت ندارد ... ولی اگر بخواهند فحشا را که شرب خمر یکی از مصادیق آن است جلوگیری کنند و یک نفر را هشتاد تازیانه بزنند یا زناکار را صد تازیانه بزنند، یا محصنه و محصن را رجم کنند و امصیبتا است، ای وای که چه حکم خشنی است و از عرب پیدا شده است...

اینها چه نقشه‌هائی است که دامنه‌اش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع اسلام صحبتی بکند باید با تقیه صحبت بکند و با مخالفت استعمارزدگان روبرو شود...

استعمارگرایان به نظر ما آوردند که "اسلام حکومتی ندارد تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض هم احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانون‌گذار است" ... این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است. ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اگر مصدق باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است ... این که عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند برای حکومت است ... این را که "دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در سیاست دخالت نکنند" استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند... در این صورت می‌توانند بر مردم مسلط شده و ثروت‌های ما را غارت کنند. منظور آنها همین است. اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم استعمارگران و دولت‌های جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می‌خواهی اذان بگو، نماز بخوان بیایند هر چه داریم ببرند... وقتی که مردم انشاءالله به ما اجر می‌دهند... آنها نفت شما را می‌خواهند به نماز شما چه کار دارند. آنها معادن ما را می‌خواهند می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد ... آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم. ار آدم می‌ترسند...

اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند باید با همین مالیات‌هائی که داریم یعنی خمس و زکات، که البته مالیات اخیر زیاد نیست، جزیه^۱ و خراجات (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود ... خمس بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه‌های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها... مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع‌آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده که هیچ‌گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود و رئیس دولت و همه‌الیان و متصدیان خدمات عمومی یعنی اعضای دولت هیچ‌گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند بلکه سهم مساوی می‌برند.

ما چاره نداریم جز این که دستگاه‌های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیئت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم... ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند که عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر برند... امروز چطور می‌توانیم ساکت و بی‌کار بنشینیم و ببینیم عده‌ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه در سترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده نمی‌گذارند از حداقل نعمت‌ها استفاده کنند.

حکومت اسلام حکومت قانون الهی بر مردم است... هیچ‌کس حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان مورد اجرا گذاشت. به همین جهت در حکومت اسلام به جای مجلس قانون‌گذاری که یکی از سه دسته حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد،
۱. مالیات سرانه که اقلیت‌های اهل کتاب در برابر استفاده از تشکیلات دولتی در ممالک اسلامی می‌پردازند.

مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد... حکومت اسلام حکومت قانون است... (نفت و ذخائر و معادن و) همه چیز داریم لیکن این مفت‌خوری‌ها و اختلاس‌ها و گشاده‌بازی‌هایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می‌شود مملکت را بی‌چاره کرده است... از طرف دیگر تشکیلات اداری زاید و طرز اداره توأم با پرونده‌سازی و کاغذبازی، که از اسلام بیگانه است، خرج‌هایی بر بودجه مملکت تحمیل می‌کند که از خرج‌های حرام نوع اول (برپائی اماکن فساد و مرکز فحشا و می‌گساری و ساختن سینما از موقوفات) کمتر نیست... آن وقت که آئین دادرسی اسلامی معمول بود قاضی شرع در یک شهر با دو سه نفر مأمور اجرا و یک قلم و دوات فصل خصومات می‌کرد و مردم را به سراغ کار و زندگی می‌فرستاد اما حالا این تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است و تازه هیچ کاری هم از پیش نمی‌برد... در این مدت جوانان، پیرمردان، و مستمندان باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند. آخرش هم معلوم نمی‌شود که چه شد. هر کدام که زرنگ‌تر و برای پرداخت رشوه دست و دلبازتر باشند کار خود را به ناحق هم شده زودتر از پیش می‌برند.

سلاطین اگر تابع اسلام باشند باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند. پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق گیرد نه کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. زمامداران اگر عادل نباشند در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیات‌ها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا عادلانه رفتار نخواهند کرد و ممکن است اعون و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نمایند.

همین ولایتی که برای رسول اکرم ص و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هستند برای فقها هم هست. لکن فقها ولی مطلق به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند.

چون حکومت اسلام حکومت قانون است قانون‌شناسان و از آن بالاتر دین‌شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند... حکومت عدل اسلامی، مثل این حکومت‌ها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند. همه کس در خانه خود می‌لرزد که شاید الآن بریزند و کاری انجام دهند. چنان که در حکومت معاویه و حکومت‌های مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال می‌کشتند، تبعید می‌کردند، و حبس می‌کردند حبس‌های طویل‌المدت. چون حکومت اسلامی نبود.

منصب قضا بر فقیه عادل است... منظور فقیه عادل است نه هر فقیهی. فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آئین دادرسی اسلام بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد.

بر معاویه و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و بر کسانی که طبق خواسته‌های آنان عمل می‌کنند احتجاج می‌شود... شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید. باید عرض کنم که میزان در فهم در آیات و ظواهر الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است نه تجزیه و تحلیل‌های علمی.

به روایتی که در آن کافی نسبت به اوصاف و ظایف علما است مراجعه کنید تا معلوم شود که تا کسی چند کلمه درس خواند از علما و ورثه انبیا نمی‌شود. اگر کسی احکام را آن‌طور که خدا راضی است تفسیر کرد بدعتی در اسلام گذاشت به

اسم این که عدل اسلامی چنین اقتضا می‌کند احکام خلاف اسلام را اجرا کرد بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند. هرگاه اظهار مخالفت نکنند مورد لعن خدا قرار می‌گیرند. شما اوضاع جامعه و کارهای دولت و دستگاه‌ها را دقیقاً مطالعه کنید تا معلوم شود چه "اکل سُحت" (یعنی رشوه و حرام‌خواری) های وحشتناکی صورت می‌گیرد... وقتی قدرت به دست آوردیم نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می‌کنیم بلکه حرام‌خوارها و دروغ‌پردازها را شلاق می‌زنیم و به کیفر می‌رسانیم.

آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین می‌برند حقوق ضعفا را پایمال می‌کنند و... باید نهی از منکر کرد... علماء اسلام هم اگر در برابر ستمگران قیام نکنند و سکوت نمایند مورد استنکار قرار خواهند گرفت.

شما خودتان بروید و از نزدیک ببینید که مردم با چه وضعی زندگی می‌کنند. در هر صد تا دویست تا ده یک درمانگاه وجود ندارد برای بیچاره‌ها و گرسنه‌ها فکری نشده است... اسلام مشکله فقر را حل کرده و در رأس برنامه خود قرار داده است "انما الصدقات للفقراء". آن چه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است همان است که فقیه دارد... احتیاجی نیست که بعد از تشکیل حکومت (اسلامی) بنشینید قانون وضع کنید یا مثل حکام بیگانه پرست و غرب زده به سراغ دیگران بروید تا قانونشان را عاریه بگیرید. همه چیز آماده و مهیا است... ما باید حکومتی تشکیل دهیم که امانتدار مردم باشد.

مؤسسات تبلیغاتی استعماری و سوسه کرده‌اند که "دین از سیاست جدا است. روحانیت نباید در هیچ امری دخالت کند..." متأسفانه عده‌ای باور کرده و تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند. به آنان عرض کردم که "شما قبل از هر چیز تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید... شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید"... اشکال (سر اینها) است که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم اینجا و آنجا یا جای دیگر خوانده یا نخوانده و برای شکم یا بست ریاست به این دستگاه‌ها پیوسته‌اند. با اینها باید چه کنیم؟

خود ما نیز وظایف دشواری داریم. لازم است خودمان را از لحاظ روحی و از حیث طرز زندگی کامل‌تر کنیم. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم. مسلمانان هنگامی می‌توانند در امنیت و آسایش به سر برده ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند.

از کتاب طلوع و غروب دولت موقت (نوشته احمد سمیعی. آذر ۱۳۷۱)

کتاب حاوی مهمترین اخبار روز، از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸ تاریخ استعفای آقای مهندس بازرگان، نخست‌وزیر موقت است که از جراید اقتباس گشته است. آقای خمینی در فروردین ۱۳۵۸ گفت این حداقل حقوق هر فرد است که باید مسکن داشته باشد. امام گفت من وعده می‌دهم که اسلام برای همه کار درست می‌کند و زندگی شما را مرفه می‌سازد. امام گفت تحصیل و معالجه در جمهوری اسلامی رایگان خواهد بود. دادستان انقلاب و دادستان تهران گفت مزاحمان خانم‌های بی‌حجاب دستگیر خواهند شد.

در یک گردهم‌آئی در دانشگاه تهران که هزاران زن در آن شرکت داشتند به حجاب اسلامی اعتراض شد. زن‌ها یکصدا می‌گفتند که در انقلاب بزرگ زن و مرد شهید شدند

بنابراین هر دو باید آزاد باشند.

امام در نامه‌ای به نخست‌وزیر بازرگان نوشت که گوشت‌های یخزده نجس و حرام است و مردم حق استفاده از آن را به‌عنوان غذا ندارند می‌توانید به‌صورت کود مصرف‌کنید. آیت‌الله شریعتمداری گفت باید در فراندوم از مردم پرسیده شود چه نوع حکومتی می‌خواهند نه این که مردم ناچار باشند به نوع محدود اظهار نظر کنند.

آیت‌الله طالقانی گفت نباید گذاشت استبداد جای استبداد پیشین را بگیرد یا به زبان دیگر نعلین جای چکمه حکومت کند. در ۳۰ بهمن ۵۷ آیت‌الله شریعتمداری درباره ولایت فقیه گفت در اسلام ولایت فقیه وجود دارد اما بحث پیرامون حدود آن است و فراندوم درباره نحوه حکومت جمهوری اسلامی نشان داد که حاکمیت در دست ملت است و همانطور انتخاب‌خبرگان. ولایت‌فقیه نباید طوری تفسیر شود که با اصول مسلم اسلام مابینت داشته‌باشد. آقای خمینی گفت شما که درست از اسلام مطلع نیستید کارشکنی نکنید ملت به جمهوری اسلامی رأی داده است.

آقای شریعتمداری گفت ولایت فقیه در اسلام وجود دارد اما در جاهائی که صاحب ندارد ... اما ولایت فقیه به معنی دیکتاتوری نیست که حکومت ملی و حاکمیت ملی را لغو کنیم و همه کارها را در اختیار فقیه بگذاریم.

امام جمعه تهران در نماز جمعه گفت ولایت فقیه معنیش دیکتاتوری نیست. لازم نیست ولی فقیه معمم باشد. معنی فقیه آخوند نیست ممکن است یک نفر ایدئولوگ و کارشناس مسائل دینی باشد.

امام خمینی روز ۱۰ اسفند به قم رفت.

از کتاب سقوط شاه (نوشته فریدون هویدا. ترجمه مهرا. تهران. ۱۳۶۵)

علت اصلی دگرگونی کشورهایی مثل شوروی و انگلیس و آلمان و دیگران بی‌اطلاعی آنها از قدرت رهبری و نفوذ مذهبی امام خمینی بود نه بی‌اطلاعی نسبت به فساد دستگاه و نیروهای مخالف رژیم شاه.

چون در بسیاری از کشورها هم می‌توان حکومت‌های فاسدتر از شاه یافت و هم به نیروهای قوی‌تر از مخالفان سیاسی وی برخورد کرد ولی می‌بینیم که در اغلب آنها آب از آب تکان نمی‌خورد.

اصولاً وضع به صورتی درآمده بود که گوئی شاه و اعضای دولت او از خود اراده‌ای ندارند و جریان حوادث (از ۱۵ خرداد ۴۲ و ۱۳۵۷ به بعد) آنها را به سمتی که می‌خواهد حرکت می‌دهد.

آتش نشانی آبادان گر چه در نوع خود قویترین و مجهزترین وسائل و گروه آتش نشانی کشور را در اختیار داشت ولی موقعی وارد صحنه عملیات شد که آتش تمام "سینما رکس" را در خود فروبرده بود.

شاه بعد از آن که طبق عادت معمول خود مدتی راجع به مسئله جانشینی آموزگار با سفیر آمریکا تبادل نظر کرد (شریف‌امامی را برگزید) ... شریف‌امامی همراه با بستن قمارخانه‌ها، لغو تاریخ شاهنشاهی، حذف وزارت مشاور و زنان به مطبوعات هم اجازه داد عکس خمینی را چاپ کنند.

سازمان سیا عامل برانگیختن سرلشگر زاهدی برای کودتای ۱۹۵۳ علیه مصدق بود. مؤلف کتاب از قول "آرمد فورسز جورنال" آمریکا مورخ ژانویه ۱۹۷۹ می‌نویسد بنیاد

پهلوی تبدیل به یک وسیله قانونی برای افزودن به ثروت خانواده سلطنتی ایران شده است. ایران در ۲۰ سال (۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰) کمتر از یک میلیارد دلار اسلحه از آمریکا خرید ولی در هشت سال آخر سلطنت ۱۹ میلیارد دلار خریداری نمود. شوروی‌ها از این بابت گله‌مند بودند.

احمدرضا پسر رضاشاه در دانشگاه فرانسوی بیروت بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ می‌گوید انگلیسی‌ها به پدرم قول داده بودند که بعد از خروج از ایران می‌تواند در هندوستان زندگی کند ولی موقعی که کشتی حامل او و خانواده‌اش وارد بمبئی شد از ورودش به هند جلوگیری کردند و اطلاع دادند که بایستی عازم آفریقای جنوبی شود. رضاشاه که با مشاهده این وضع به شدت خشمگین شده بود فحش داد و فریاد زد من از اول می‌دانستم که نباید به انگلیسی‌ها اطمینان کرد.

شاه در ابتدای سلطنتش زیاد از این که فئودال‌ها صاحب قدرت بودند راضی نبود معهذا احساس می‌کرد که هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید. چون فی‌الواقع اداره امور کشور را انگلیسی‌ها به دست داشتند و پول مختصری هم که بابت استخراج نفت به دولت می‌دادند آن قدر ناچیز بود که هرگز نمی‌شد با آن فقر و بدبختی را از مملکت زدود. وقوع انقلاب در ایران اجتناب ناپذیر بود چون شاه در دو سه ساله آخر سلطنتش به قدری نسبت به قوانین و ضوابط اجتماع و نیز عادات و رسوم و سنن مردم سهل‌انگار شده بود که گاهی حتی آنها را به مسخره می‌گرفت.

رمزی کلارک دادستان اسبق آمریکا، پرفسور فالک، پرفسور زوینس در نوفل‌لوشاتو با آقای خمینی دیدار کردند. روز ۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۵ دیماه ۱۳۵۷) کارتر، هلموت اشمید، جیمز کالاهان، به دعوت ژیسکار دستن در گوادلوپ دیدار کردند تا در آنجا راجع به اوضاع ایران و موقعیت شاه با هم به‌مذاکره بنشینند. کارتر و دستن مخالف ماندن شاه بودند. گزارش محرمانه سیا در ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) شاه را به عنوان مردی که خطرات ناشی از عهده خود بزرگبینی او را تهدید می‌کند توصیف می‌نماید.

شاه گفت که ما در ایران شکنجه‌های بدنی را تبدیل به شکنجه‌ها روانی کرده‌ایم. مذهب شیعه از قرن ۱۶ به بعد مایه قدرت ایرانیان به حساب آمده. آنها را (ایرانی‌ها را) چرا قبلاً این گونه به تلاطم نینداخته بود؟

رابرت دریفوس در مجله "کسکیوتیو انتلیجنس ریویو" چاپ نیویورک ۲۰ فوریه و ۱۸ مارس ۱۹۷۹ نوشته: انقلاب ایران یک توطئه بزرگ است و قصد هم آن است که ثبات منطقه به هم بخورد کشورهای آن تکه تکه شود تا بعداً بتوانند به میل خود مرزهای جدیدی برای این کشورها به وجود آورند. در ایران اجرای این برنامه عهده ابراهیم یزدی، قطب زاده، بنی‌صدر، و امیرانتظام بود به خصوص یزدی که تبعه آمریکا است و با ریچارد کاتم استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ تماس داشته است.

پسر طالقانی در سفارت انگلیس اسنادی از همکاری یزدی. بعضی از اطرافیان امام یافته بود لذا او را دستگیر و اسناد را از دستش گرفتند. یزدی به این گفته اعتراض کرده است.

از کتاب بحران (تألیف همیلتون جردن. ترجمه محمود مشرقی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۲). (جوردن رئیس ستاد کاخ سفید کارتر بود.)
(کارتر خطاب به گروهان‌های آمریکائی که از اسارت در تهران آزاد شده به آلمان منتقل گشته بودند)

گفت: "اجازه بدهید این موضوع را برای شما توضیح بدهم. اولاً پس از گروگان‌گیری و بعد از آن که حمایت رهبر ایران از اشغال‌کنندگان سفارت برای ما روشن شد من دستور ضبط و توقیف ۱۳ میلیارد سپرده‌ها و ذخایر دولت را در بانک‌های آمریکا دادم. طبق موافقتنامه‌ای که برای آزادی شما امضاء شده فقط سه میلیارد دلار از این سپرده به دولت ایران پس داده شده است. مهمتر از پول حیثیت و افتخار کشور ما است. ما در مقابل فشار و اصرار ایرانی‌ها برای عذرخواهی از سیاست‌های گذشته خود تسلیم نشدیم و به هیچ وجه با استرداد شاه، که یکی از شرایط اصلی آنها برای آزادی شما بود، موافقت نکردیم".

در بازدید رسمی شاه از آمریکا در ۱۹۷۷ در یک جلسه شاه در حدود یک ساعت بدون مراجعه به نوشته درباره مسائل بین‌المللی، اهمیت اقتصادی و سوق‌الجیشی ایران برای آمریکا و جهان، سخن گفت که در نوع خود شاهکاری به شمار می‌آید.

شاه (پس از خروج از کشورش) گفت "مثل این که هیچ کشوری در این دنیای بزرگ حاضر به پذیرفتن من نیست".

جوردن می‌نویسد "شاه با چنان حالتی از نومییدی و درماندگی سخن می‌گفت که دلم برایش سوخت".

از کتاب در پیرامون تاریخ (نوشته احمد کسروی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۵۵)

حسن صباح و فدائیان یک مشت دیوانگانی بیش نبودند که از کشتن و کشته شدن لذت می‌بردند. حسن صباح ناسازی خردها را با هم عنوان نموده این نتیجه را می‌گرفته که "نباید به خردها تکیه کرد بلکه باید همگی رشته به یک پیشوائی (امام) سپردن و گفته‌های او را بی‌چون و چرا پذیرفتن".

تلگراف "مستر گراف داف" به "ادوارد گری" وزیر خارجه انگلیس ۱۰ جولای ۱۹۰۶ به لندن رسیده: "از یکی از روحانیون طراز اول تهران پیامی دریافت داشته‌ام مبنی بر این که مردم حاضرند دولت فعلی را سرنگون کنند و بنابراین اگر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در نظر دارد به او کمک مالی کند حالا وقت آن فرارسیده است.

از کتاب پلیس سیاسی (نوشته خسرو معتضد. انتشارات جانزاده. تهران. ۱۳۶۰)

آمار جنگی متفقین موجود است و در تلگرام وزارت جنگ انگلستان به فرماندهی آرتش انگلیس، رونوشت فرماندهی کل قوای هندوستان و خاورمیانه در اوت ۱۹۴۱ آمده است نشان می‌دهد که در یورش متفقین (روس و انگلیس در سوم شهریور ۱۳۲۰) به ایران تجهیزات متفقین از هر جهت کامل بوده است.

انگلستان ۳۱ هنگ پیاده، ۱۷ هنگ سوار، ۱۵ هنگ توپخانه، ۱۲ آتشبار توپخانه مستقل، ۳۶۸ تانک، ۱۰۰ تا ۱۵۰ عراده جنگی، ۴۳۴ موتورسیکلت. روس‌ها هم سه لشکر پیاده‌نظام، دو لشکر تانک، دو لشکر شوارنظام وارد ایران کردند.

نیروهای ایران ۱۶۸ هزار نفر برآورد می‌شد. اداره اطلاعات نظامی انگلستان گزارش داده بود:

لشکر اول تهران ۱۴۰۰۰ نفر، لشکر دوم تهران ۸۵۰۰ نفر، لشکر چهارم رضائیه ۸۰۰۰ نفر، پنجم سندانج ۸۰۰۰ نفر، ششم اهواز ۱۲۰۰۰ نفر، هفتم شیراز ۹۰۰۰ نفر، هشتم خاش ۹۰۰۰ نفر، نهم مشهد ۸۰۰۰ نفر، دهم کرمان ۳۵۰۰ نفر، یازدهم رشت ۳۳۰۰ نفر، دوازدهم کرمانشاه ۴۵۰۰ نفر، سیزدهم اصفهان ۳۰۰۰ نفر، چهاردهم گرگان ۶۳۰۰ نفر.

نفر، پانزدهم اردیبهشت ۳۳۰۰ نفر، شانزدهم ذرفول ۵۰۰۰ نفر، هفدهم خوی ۱۸۰۰ نفر، هجدهم تربت جام ۱۵۰۰ نفر. سازمان اطلاعات انگلیس نفوذ عمیقی در ارکان ستاد ارتش، وزارت جنگ، دربار و تشکیلات سرتی دولتی ایران داشت و رونوشت هر گزارش محرمانه را به سرعت به دست می‌آورد.

تعداد دقیق تانک‌های ایران ۱۰۰ اشکودا (۵۰ تا هفت و نیم تتی و ۵۰ تا سه و نیم تتی)، ۱۲ بمبافکن، ۱۲۶ اکتشافی، ۳۲۷ جنگنده، ۷۹ تعلیماتی. جمعاً ۶۴۴ هواپیما در تهران، تبریز، مشهد، و اهواز بود ولی در مجموع یک دهم این تعداد نیز هواپیمای آماده به جنگ و دفاع در اختیار ارتش قرار نداشت.

این ارتش عملاً ۱۶ دستگاه زرمپوش، ۱۰۲ عراده تانک، ۳۲۸۳۳۸ گلوله و فشنگ توپ، ۸۷۴ دستگاه آتش‌بار، ۸۵۱۸ مسلسل، ۵۰۷۵۷۸ قبضه تفنگ در اختیار داشت. تعداد کل خودروهایش از ۵۵۲ دستگاه سواری و کامیون، کشتی و متفرقه تجاوز نمی‌کرد که غالباً هم در تهران بود.

جنگ جهانی دوم با اعلان جنگ انگلستان به آلمان در ۳ سپتامبر ۱۹۳۹ آغاز شد و در ۷ ماه مه ۱۹۴۵ با تسلیم نهایی آلمان در اروپا پایان یافت.

اولین بمب اتمی در ۶ اوت ۱۹۴۵ در هیروشیما انداخته شد و با ۹۰۰۰۰ کشته و ۷۵۰۰۰ نفر زخمی ژاپن را وادار به تسلیم کرد و جنگ دوم به کلی پایان یافت.

(یادداشت از گردآورنده: جنگ ایران و عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با حمله ارتش عراق به ایران آغاز و در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ با قبول قطعنامه شماره ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد از طرف آقای خمینی متوقف گردید و آتش‌بس شد. طول مدت این جنگ ۷ سال و ۹ ماه و ۲۶ روز شد در حالی که طول جنگ جهانی دوم با آن همه وسعت ۵ سال و ۸ ماه و ۴ روز طول کشید و بدین طریق جنگ ایران و عراق ۲ سال و یک ماه و ۲۲ روز طولانی‌تر از جنگ جهانی دوم شد).

از کتاب مجموعه آثار میرزا ملکمخان (نوشته استاد محمد مطیع طباطبائی. تهران. انتشارات علمی. تاریخ چاپ ندارد ولی تاریخ تحریر در صفحه نج ۵ مرداد ۱۳۲۷ قید شده است).

صفحات مقدماتی شامل حال ملکم و معرفی کارهای سیاسی و تألیفات او است. پدرش میرزا یعقوب از ارامنه جلفای اصفهان بوده و ملکم در ۱۲۴۹ هجری قمری به دنیا آمده تحصیلات عالی در خارج کرده است و میرزا تقی‌خان امیرکبیر با میرزا یعقوب آشنا بوده و به تشویق او پدر ملکم وی را برای تحصیل فرستاده است. هنگام مراجعت ملکم به ایران امیرکبیر نبود و میرزا آقاخان نوری او را برای مترجمی معلمین دارالفنون گذاشته. ملکم به مترجمی شاه هم رسیده. به سفارت ایران در ترکیه و کشورهای اروپائی رفته خدمات ارزنده‌ای به ایران کرده است. رساله غیبیه را در راه اصلاح مملکت برای شاه نوشته و داده است. خودش به دین اسلام درآمده و از طرف ناصرالدین شاه فرمان جناب اشرفی و استفاده از کلمه "پرنسی" گرفته است. طرح‌های اصلاحی زیادی داشته برای اعتلای ایران تلاش مدامی نموده است. از طرف خود و بدون اجازه فراماسون‌های اروپائی "لز" فراماسونری درست کرده تا افراد شایسته تربیت دهد. بیش از پانصد جوان، فرزندان رجال و اشراف داخل آن شده بود. رجال درباری به مخالفت با او برخاسته و بالاخره ملایان و علمای عظام تهران متفقاً به مقام منع و تکفیر برآمدند و با هیئت اجماع مدرسه و فراموشخانه را خراب کرده آتش زدند و با خاک یکسان نمودند و اساس را برچیدند. همه شاگردان هم هر کدام به طرفی فرار کرده رفتند. خود ملکم نیز فرار نموده به شاه عبدالعظیم رفته در آنجا متحصن گردید و از آنجا به فرنگستان رفت.

در این مقدمه ملک‌خان یک فرد وطن‌دوست و دانشمند و پرتلاش و باصداقت معرفی شده ولیکن به قول ظل‌السلطان، که در حق وی گفته "چون دنیا همیشه با پاکان و نیکان برخلاف عدل و انصاف راه می‌رود این بیچاره در تمام عمر در عوض علم خود جز ندامت حاصلی ندیده است".

آقای طباطبائی برای کتابش چهار جلد در نظر گرفته و این جلد اول است که مشتمل بر قسمتی از آثار ملک و کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات او حاوی مطالبی در زمینه رفیق و وزیر، دستگاه دیوان، تنظیم لشکر و مجلس اداره، دفتر قانون، نوم و یقطه، منافع آزادی، کلمات متخیله، حریت، اشتهارنامه اولیای آدمیت، استقراض خارجی، ندای عدالت، ملحقات، رساله غیبیه، تکلمه و توضیح درباره آن.

ملک‌خان، که به نظر نویسنده کتاب از پیشوایان ایجاد فکر مشروطیت در ایران است بعد از ۷۷ سال سن و بیش از ۵۰ سال خدمت به ایران در روم پایتخت ایتالیا به درود زندگی گفت و طبق وصیتش بر آئین اسلام کفن و دفن شد ولی آقای خان ملک می‌گوید در ۸۳ سالگی و در ۱۳۲۶ قمری برابر ۱۲۸۶ شمسی در "لوزان" درگذشته و جسدش را به آتش سوختند. یک پسر و سه دختر از او باقی ماند. پسرش فریدون جوان دانشمندی بود.

عباس‌قلی خان قزوینی که سابقاً خدمتگزاری سعدالدوله را داشت (و ملک با سعدالدوله در ارتباط بود) تشکیل فراموشخانه‌ای به نام "آدمیت" داد و با گرفتن پول از اشخاص آنها را وارد کرد. محمدعلی شاه هم وارد شد. ولی بعد عباس‌قلی خان را گرفتند که نام اعضا را از دفتر او درآوردند. بعد از دو روز بازداشت او را آزاد کردند. او می‌خواست با آن پول‌ها از ایران برود. در رشت بر اثر شکایت پول‌دهندگان گرفتار شد و دچار فضیحتی گردید و نام ملک را هم لکه‌دار ساخت. در تاریخ ایران می‌بینیم که نوشته‌اند هفت نفر از وزرای نامی ایران چهارده شب و روز با هم مشورت کردند و دلیلی که از عمق کفایت خود یادگار گذاشته‌اند این بود که در تمام روی زمین منتشر کردند که بعد از این هر چه دولت ایران بگوید نباید باور کرد!

در ایران مال کهن و ریش‌طویل چقدر مایه اعتبار است. بزرگان این دولت قطر شکم و نحوست کبر خود را سند عقل خود قرار داده‌اند و هرگز جایز نخواهند شمرد که شعور جوانی محترم‌تر از حماقت نجابت باشد.

کتابچه غیبی را برای آقای میرزا جعفرخان مشیرالدوله تبریزی، که پس از عزل میرزا آقاخان نوری صدراعظم شد، نوشته و خواسته به نظر شاه برساند. در این کتابچه سازمان اداری و مشورتی برای مملکت نوشته و دو مجلس تنظیمات برای وضع قوانین و اجرای آن پیشنهاد کرده و همه شعب و دوایر و وظایف آنها را به قلم آورده و گویا از ترس آن را به عنوان این که در خواب دیده بیان کرده است.

در قسمت وزیر و رفیق گفتگوی یک وزیر و یک نفر دیگر را، در مورد این که عدم اجرای قانون به نفع وزرا است، آورده است. در قسمت دستگاه دیوان درباره بی‌نظمی ایران مخصوصاً از حیث معلوم نبودن شرایط مشاغل اشاره شده است. از صفات پهلوان چینی، که هنرش آهنگ تلفظ و تسلسل الفاظ و کلمات بی‌معنی است، این است که در حضور تملق و در غیاب تمسخر.

در دفتر قانون قراین را از حیث مراتب تخلف، تأدیب، سیاست، غضب تقسیم نموده برای تخلفات گوناگون کیفرها مشخص کرده است.

۱. گویا مربوط به زمان ناصرالدین شاه بعد از برکناری میرزا آقاخان نوری بوده است.

در قسمت نوم و بقطه خوابی را می‌بیند که پیر مجلی مورد حمله جاهلانی قرار گرفته در حال مردن است. آن پیر ایران و آن جاهلان فرزندان آنند. آنگاه از بی‌توجهی وزرا و اولیا به ایران سخن می‌گوید...

تا آخر کتاب همه درد ایران است و خواب و غفلت اولیا.

گریزد رعیت ز بیدادگر
کند نام زشنتش به گیتی ســـــم
ریاست به دست کسانی خطا است
که از دستشان دست‌ها بر خدا است
مؤلف تاریخ تألیف رساله غیبیه را نیلان نیل ۱۲۸۶ قمری نوشته است.

از کتاب سفرنامه "سر پرسای سایکس" یا ده هزار میل در ایران (نوشته ژنرال سایکس. ترجمه حسین سعادت‌نوری. تهران. ۱۳۶۳)

از اواخر قرن ۱۹ که روس‌ها در آسیای مرکزی دست به اقدامات جدی زدند انگلیسی‌ها به فکر چاره‌جویی از نفوذ آنها در هند برآمدند و به افغانستان و ایرن کسانی را فرستادند که یکی از آنها "ژنرال سر پرسای سایکس G. Sir Percy Molevorth Sykes" بود. این کتاب را که خاطرات او از این سفر بلندمدت است خودش "ده هزار میل در ایران، یا هشت سال در کشور شاهنشاهی" عنوان کرده است. او ایرانیان را برترین مردم مغرب آسیا دانسته و گفته "رالینسون" را، که گفته هیچیک از ملل این قاره بزرگ در تیزهوشی و بلندفکری به پای ایرانیان نمی‌رسد، تأیید کرده است.

او در مقدمه کتاب می‌گوید در سال ۱۹۱۶، که سرکنسول انگلستان در ترکستان چین بوده، به دهلی احضار و به ریاست پلیس جنوب ایران منصوب می‌شود. با دو عراده توپ و سه نفر انگلیسی و ۲۵ سوار هندی وارد بندرعباس می‌گردد بلافاصله ۵۳ تن سرباز استخدام کرده اداره پلیس جنوب را تشکیل و پرچم آن را بالا می‌برد. او در ۱۹۴۵ برابر ۱۳۲۴ (در ۷۸ سالگی) در لندن درگذشته است.

او می‌نویسد طبق قرارداد گلستان بیرق ایران نباید روی بحر خزر به اهتزاز درآید. کلیه انتظامات دریا به عهده دولت مقتدر شمالی است. گرگان از کلمه "هیرکانا" است. "خانیکف" عضو انجمن جغرافیائی "پترزبورگ" در ۱۲۷۶ قمری برای کسب اطلاع از اوضاع جغرافیائی ایران به این کشور مسافرت کرده نوشته است "نهایت خرسندم که به سلامت از سخت‌ترین کویرهای قاره آسیا (کویر لوت) گذشتم زیرا کویرهای "گبی و قزل قوم" در مقابل کویرهای ایران دشت حاصلخیزی به شمار می‌آیند.

از کتاب آخرین سفر شاه: (نوشته روزنامه نویس انگلیسی به نام "ویلیام شوکراس". ترجمه عبدالرضا هوشنگ انصاری. تهران نشر البرز. ۱۳۶۹)

شاه عقده‌های خود را بر سر "سولیوان" سفیر آمریکا گشوده گفته است که ممکن نیست که "کا.گ.ب." بتواند این اوضاع را علیه او به وجود بی‌آورد. "اینتلجنت سرویس" در این کار دخالت دارد زیرا انگلیسی‌ها از او خوششان نمی‌آید. ولی "سیا" چرا با او مخالفت می‌کند مگر در خدمتگذاری کوتاهی کرده است؟ در آمریکا در مورد ایران دو دستگی وجود داشت. "برژینسکی" مشاور امنیت ملی معتقد به خشونت شاه بود ولی "سایروس ونس" وزیر خارجه طرفدار خویشانداری.

شاه از شاپور بختیار خوشش نمی‌آمد و می‌گفت "من همیشه او را "انگلوویل" و عامل شرکت نفت انگلیس می‌دانم" و شاید گمان می‌کرد با برگزیدن او به نخست‌وزیری بتواند انگلیسی‌ها را خوشحال کند.

بختیار "کرنسکس" انقلاب ایران بود.

در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تخت‌جمشید (۱۵ اکتبر ۱۹۷۱ برابر ۲۳ مهر ۱۳۵۰) ۹ پادشاه، ۳ شاهزاده، ۱۳ رئیس‌جمهوری، ۱۰ شیخ، ۲ سلطان با انبوهی از معاونان رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیران، مزیران خارجه و سفیران دولت‌های دیگر شرکت داشتند. هیلاسلاسی ارشد میهمانان بود. پمپیدو رئیس‌جمهوری فرانسه گفته بود که باید در صدر کشورهای فرانسه‌زبان بنشیند شاه نپذیرفته بود. او هم نیامد و نخست‌وزیرش را فرستاد. پادشاه دانمارک و ملکه، شاه اردن، پادشاه بلژیک، شاه سابق یونان جزو مدعوین بودند. ملکه انگلستان نیامد و شوهرش را با دخترش "آن" فرستاد. "نیکسون" رئیس‌جمهوری آمریکا هم نیامد و زنش شرکت نمود.

با گذشت زمان جشن‌های تخت‌جمشید را می‌توان مظهر پایان یکی از موفق‌ترین سال‌های سلطنت شاه دانست.

"لرد کرزن" امتیاز انحصاری را که قاجاریه در ۱۸۷۲ به "بایرون جولوس دو رویتر" تبعه بریتانیا، در مورد راه آهن و استخراج کلیه معادن داده بودند، کامل‌ترین نوع واگذاری در بستر کلیه منابع صنعتی یک کشور به سرمایه‌دارهای خارجی دانست که نظیر آن هرگز به هم و گمان احدی در نیامده بود و در تاریخ سابقه نداشت.

سرلشگر "آیرون‌ساید اموند" فرمانده انگلیسی که وسیله کودتای رضاخان شد در دفتر خاطراتش نوشته "تصور می‌کنم همه مردم چنین می‌اندیشند که من کودتا را طرح و رهبری کردم. گمان می‌کنم اگر در معنای سخن دقیق شویم واقعاً من این کار را کرده‌ام". رضاخان می‌خواست جمهوری اعلام کند ولی رهبران مذهبی نگذاشتند زیرا می‌ترسیدند اگر جمهوری شود مثل ترکیه آزادی عمل خود را از دست می‌دهند.

تقریباً یک‌ششم اراضی حاصلخیز ایران را در زمان رضاشاه خانواده پهلوی مالک بود. مصدق به شاه گفته بود که روس‌ها به حساب نمی‌آیند این انگلیسی‌ها هستند که درباره هر چیزی در این مملکت تصمیم می‌گیرند... شرکت نفت به منزله ابزار اصلی نظارت انگلیس بر ایران تلقی می‌شد.

انگلیسی‌ها در هیئت وزیران مصدق یک جاسوس داشتند. آمریکایی‌ها در ابتدا مصدق را قبول داشتند ولی "هربرت موریسون" وزیر خارجه جنگجوی انگلیس توانست آنها را از حالت بی‌طرفی و در تحریم جهانی نفت شرکت دهد.

مصدق به "هریمن" گفت همیشه گرفتاری‌های ایران را بیگانگان ایجاد کرده‌اند. همه‌چیز با آن یونانی (اسکندر) آغاز شد.

شاه به "کیم روزولت" (رئیس سیا در خاورمیانه و مدیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) گفته بود "من سلطنتم را به خدا، به ملت و به شما مدیونم". ولی بسیاری از مخالفانش گفتند که بیش از خدا به روزولت و سیا مدیون بود.

کودتای ۲۸ مرداد به ایرانیان ثابت کرد که شاه اگر آلت دست انگلیسی‌ها نباشد عروسک آمریکایی‌ها است. مصدق در ۱۹۶۷ درگذشت.

ساواک، که به کمک سیا و "موساد" به وجود آمد به صورت مظهر زیاده‌روی‌های تمام جوامعی در آمد که پلیس مخفی دارند.

شاه گفت آمریکایی‌ها مرا مجبور به ترک وطن کردند... جعفر بهبهانیان رئیس املاک و حسابدار پول‌های شاه در خارج معتقد بود که انگلیسی‌ها این بلاها را به سر شاه آورده‌اند. آنها از این که شاه در سال‌های اخیر تنبلی آنها را به شدت مورد انتقاد قرار داده است

خشمگن اند. شاه در ضمن یک مصاحبه به کارگران انگلیسی توهین کرد و گفت که آنها به خوبی کارگران ایران نیستند. لذا انگلیسی‌ها او را از سلطنت خلع کردند و اگر شاه از آنها معذرت بخواهد او را به سلطنت باز خواهند گرداند.

بهبهانیان (به شاه) گفت پاشو به مکه برویم شما زیارت کنید من از ملک خالد وامی بگیرم از آنجا به انگلستان برویم و مسائل را حل کنیم. ملکه انگلستان به شاه و ملکه ایران علاقه دارد. شاه نپذیرفت و فرح به بهبهانیان گفت که برای اجرای این نقشه باید از روی جنازه من بگذرید.

شناسائی دو فاکتور اسرائیل از طرف ایران با اراده شاه نبود بلکه اسرائیلی‌ها با دادن رشوه قابل توجهی به ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر آن را به دست آوردند. مبلغ این رشوه ۴۰۰ هزار دلار و قسط اول آن ۱۲۴۰۰ دلار بود. واسطه هم یک نفر آمریکائی با اسم مستعار آدم و یک تاجر ایرانی دوست ساعد بود^۱.

در نتیجه این شناسائی ایران نفت اسرائیل را تأمین کرد و اسرائیل هم فرآورده‌های صنعتی به ویژه جنگ‌افزار به ایران فروخت و کارشناسان آن به ایران آمدند و مأموران مוסاد با همکاری سیا ساواک را در دهه ۱۳۵۰ به وجود آوردند.

کارتز علیرغم تعریف‌های قبلی از شاه، در ۲۰ ژانویه ۱۹۷۹ در دفتر خاطراتش نوشت عقیده دارم که اگر بوی گند شاه در کشور ما به مشام برسد نه برای ما خوب است و نه برای خود او. بعضی را عقیده بر این است که دعوت سادات و ملک حسین از شاه برای رفتن به مصر و مراکش به دستور آمریکا صورت گرفته است تا شامنتواند به آمریکا برود. انقلاب سفید شامل شش فصل: ملی کردن جنگل‌ها و مراتع، فروش برخی از کارخانه‌های دولتی، مشارکت کارگران در سود کارخانه‌ها، تجدیدنظر در قوانین انتخاباتی و اعطای حق رأی به زنان، تأسیس سپاه دانش، اصلاحات ارضی تحت عنوان الغای رژیم ارباب و رعیتی بود.

در نظر بسیاری از افراد در غرب خمینی دشمن بی‌رحم و حتی مظهر وحشتناک خشم و نفرتی است که انتظارش را نداشتیم. درکش نمی‌کنیم و امید به کنترلش نداریم. تا جایی که مربوط به علمای شیعه می‌شود هر پادشاهی که قبل از رجعت امام غائب سلطنت کند غیرقانونی است مگر این که از جانب روحانیون بلندپایه مورد تأیید قرار گیرد. شایعه‌ای رواج داشت که علم می‌خواسته است آیت‌الله خمینی را در ۱۹۶۳ اعدام کند ولی سایر رهبران مذهبی شاه را وادار کردند که او را حتی محاکمه نکند. او در بهار ۱۹۶۴ آزاد شد.

قانون تابعیت مستشاران نظامی آمریکائی و وابستگانشان به محاکم آمریکائی و نه ایرانی، در ژوئیه ۱۹۶۴ تسلیم مجلس شد و با اکثریت ضعیفی به تصویب رسید و خمینی علیه آن شروع به مخالفت کرد ولی او بازداشت شد و به ترکیه تبعید گردید و در ۱۹۶۵ به نجف رفت. شاه توصیه کسانی را که می‌گفتند او را اعدام کند گوش نداد.

ژیسکار دستن از شاه در مورد ماندن خمینی در فرانسه استفسار کرد و شاه با آن موافقت نمود و بدین سان مرتکب یکی از بزرگترین اشتباهات دوران سلطنت گردید زیرا

۱. آقای احمد دامغانی، سردفتر پیشین دفترخانه شماره ۲۵ تهران در شماره ۸۰۳ مورخ اول اردیبهشت ۱۳۷۹ روزنامه کیهان چاپ لندن ضمن شرحی که در مورد تنظیم وصیتنامه قانونی آقای ساعد مراغه‌ای نوشته به اسن شایعه اشاره می‌کند و ساعد را از این تهمت و اتهام میرا می‌داند.

خیال می‌کرد در فرانسه کاتولیک او هضم می‌شود. در اواخر ۱۹۷۸ او در نظر بسیاری از روشنفکران غربی، که به ایران علاقمند بودند، پیرمرد مقدس جلوه کرد که مصمم است رژیم بسیار عادلانه‌تر و دموکراتیک‌تر و معنوی‌تر از آن چه به وسیله شاه سنگدل و فاسد و مستبد اداره می‌شد برقرار سازد. افسران آمریکائی سرانجام در اثر مداخله ابراهیم یزدی، یکی از دستیاران خمینی، نجات یافتند.

مقاله احمد رشیدی مطلق پس از شب ژانویه و آن همه تعریف کارتر از شاه، که او را مغرور ساخته بود، به دستور او منتشر گردید و موجب سقوطش شد. سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا به کارتر توصیه کرد که رسماً به شاه گفته شود که دیگر مقتضی نیست به آمریکا بیاید. ونس بعدها آن را یکی از نفرت‌انگیزترین توصیه‌هایی نامید که در دوران خدمت خود به رئیس‌جمهوری کرده است. ملک حسین از این که شاه بیش از حد انتظار در مراکش مانده است ناراحت بود. دو نفر آمریکائی را نزد او فرستاد و آنها به شاه گفتند که هواپیمای ملک حسین آماده است او را از آن کشور پرواز دهد. شاه گفت حتماً برادرم ملک حسین با ده روز مهلت موافقت می‌کند ولی آنها گفتند روز جمعه هواپیما آماده پرواز است. شاه حرفی نزد و از اطاق بیرون رفت. آن روز آنها سوار هواپیما شدند با ۳۶۸ چمدان.

هسته اصلی حکومت شاه ترس و بی‌اعتمادی بود. ترس از شاه و آن چه از قدرت شاه ناشی می‌شد و بی‌اعتمادی هر کس به اشخاص دیگر.

بختیار (تیمور) در ۱۹۵۸ به "کیم روزولت" و "آلن دالس" رئیس سیا گفت که می‌خواهد شاه را بردارد و از آنها کمک خواست. آنها به شاه اطلاع دادند.

"کیسینجر" نوشت که به دستور نیکسون شاه هر چه سلاح بخواهد بدو بفروشد. "جرج بال" معاون سابق وزارت خارجه آمریکا وقتی این دستور کیسینجر را دید آن را عجیب‌ترین چیزی که تا کنون دیده است تعریف کرد. او نوشت که گشاده‌دستی نیکسون در مورد این که شاه ژاندارم در خلیج فارس شود سهواً به جنون خودبزرگبینی او کمک کرد و این موجب سقوط وی شد. بال می‌گوید اجازه به دست آوردن پیشرفته‌ترین سلاح‌های آمریکا برای شاه به سان در اختیار گذاشتن کلید دکان مشروب فروشی برای کسی است که اعتیادش به الکل مسلم شده است و این کار این فکر را در او به وجود آورد که خیال کند از جانب خدا مأمور است که ایران را مبدل به پنجمین کشور جهان کند. او با این فکر خود را از ملت جدا ساخت.

قرارداد نظامی ایران و آمریکا از ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۲ به ۲/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ افزایش یافت... در طول تاریخ آمریکا هیچ‌گاه یک رئیس‌جمهوری به سازمان امنیت ملی خود دستور نداده بود که تقاضاها و قضاوت‌های یک رئیس‌کشور خارجی را در تحویل اسلحه بپذیرد. پی‌آمدهای این کار هم برای شاه و هم برای ایران و هم برای سیاست خارجی آمریکا مصیبت‌بار بود.

همانطور که طلا باعث بدبختی "میداس" گردید نفت نیز بلای شاه ایران شد. از وقتی که نفت کشف شده بود بیگانگان به خصوص انگلیسی‌ها در صدد دزدیدن آن از ایران بودند... در میان کشورهای هائی که بیش از همه حریص به چاپلوسی از شاه نوکیسه بودند انگلیسی‌ها مقام اول را داشتند. (وقتی که پول نفت زیاد شده بود) دو وزیر مهم را در تپه‌های اسکی "سن مورینس" پیش شاه فرستادند که چیزی از او دریافت دارند.

مدیران ایرانی که با روش‌های مکتب‌های غربی تعلیم یافته بودند دریافت‌ها بودند که

مهارت‌های جدید و پرهزینه آنها بسیار کم‌ارزش‌تر از هنر دیرینه دسیسه‌بازی و اطاعت محض است.

ماشین اشرف پهلوی در ۱۹۷۶ در نزدیکی خانه‌اش در "ژوان لو پن" در جنوب فرانسه با گلوله مردان مسلح سوراخ سوراخ شد ولی راننده توانست اتوموبیلش را به پهلوی اتومبیل حمله کنندگان بچسباند و اشرف را فراری دهد.

اشرف گفت حملات مزبور نشان داد که سیا علیه برادرم به توطئه پرداخته است. ولی واقعیت این است که سیا از ۱۹۷۷ با آیت‌الله خمینی تماس برقرار کرد. دنیای غرب می‌خواهد با اسلامی کردن ایران، افغانستان، پاکستان جلوی کمونیسم را بگیرد.

اشرف در مراکش به دیدار برادرش رفت و بدو گفت که متحدانش بدو خیانت کرده‌اند در درجه اول آمریکا به طور اعم و کارتر به طور اخص.

صحبت زیادی در مورد فساد مالی اعضای سلطنت و دربار و وزرا در این کتاب ذکر شده و نوشته است که کار آنها تا بدان جا رسید که صنایع دستی طلای مربوطه به دوران باستان را که از زیر خاک در تپه‌های مرلیک در آمد به وسیله یکی از آنها دزدیده شده به خارج از کشور برده شد. مؤلف کتاب از قاچاق مواد مخدر و ... سخن می‌گوید و اضافه می‌کند که شاه چون نمی‌خواست کسانش دارای مقامات سیاسی شوند با ثروت‌اندوزی‌شان مخالفت نمی‌کرد.

مقامات وزارت، استانداری، ریاست دانشگاه و .. بخشی بود از طرف شاه و هر لحظه ممکن بود که باز گرفته شود.

شاه در ۱۹۷۶ تقویم را عوض کرد و نسبت به اسلام بی‌اعتنائی نمود. هیچ فرمانروائی قادر به چنین کارها در یک زمان سریع نیست مگر با توسل به زور. و لذا اتکای شاه بر ساواک روز به روز بیشتر می‌شد.

پژوهشگران "داوید فراست" گزارشگر تلویزیون بریتانیا در ۱۹۷۹ کوشیدند تعداد قربانیان ساواک را محاسبه کنند تعداد مقتولین سیاسی را در ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ تا ۵۰۰ نفر شمارش کردند.

شاه گفت وقتی زن‌ها به قدرت می‌رسند خونخوارتر از مردان می‌شوند. بسیاری از بهائیان در غرب تحصیل کرده و به وسیله غربیان به ویژه انگلیسی‌ها به کار گرفته می‌شدند.

همه دستورها به جای این که از طرف نخست‌وزیر و وزرا صادر شود از طرف شاه صادر می‌شد. هویدا خود را مدیرعامل شرکتی می‌دانست که شاه رئیس هیئت مدیره آن بود. خانواده شاه ایران را نه یک کشور بلکه یک تجارتخانه می‌پنداشتند.

هویدا گفت از هیچ چیز ترس ندارم چون به خدا اعتقاد دارم. ابراهیم یزدی یکی از دستیاران خمینی او را در جلوی تلویزیون بازپرسی می‌کرد. یزدی تبعه آمریکا بود. سفارت آمریکا در تلگرامی به واشنگتن او را بازپرس اصلی ژاکوین‌های ایران نامید. هویدا به یک روزنامه‌نگار ایرانی هشدار داد و گفت فراموش نکنید همه ما در یک سیستم به سر می‌بریم مقصر سیستم است که شما روزنامه‌نگارش بودید و من نخست‌وزیرش و اینها وزرایش.

اعدام ژنرال‌ها در پشت‌بام مدرسه علوی به وسیله خلخال حکم صادر شد و اجرا گردید. تا اواسط ماه مارس ۷۰ نفر اعدام شدند بدون اطلاع بازرگان. علت این کار بخشی به خاطر انتقام‌جویی و بخشی برای ترسانیدن امرای دیگر بود که ضدانقلاب نشوند.

بازرگان این نوع محاکمات را ننگی برای انقلاب دانست که آن را لکه‌دار می‌سازد. نحوه محاکمه و اعدام هویدا: خلخالی گفت توطئه‌های به وسیله سفارت کره جنوبی در کار بود. من در یک شب اجساد سی نفر یا بیشتر را از زندان به خارج فرستادم. انگلیسی‌ها در سال‌های اخیر نسبت به شاه خشمگین بودند چون او از آمریکا اسلحه می‌خرید. لذا او را سرنگون کردند تا هم او تنبیه شده باشد و هم آمریکائی‌ها را تحقیر کرده باشند و حالا نمی‌خواستند با دادن پناهندگی به شاه وضع نامساعد آمریکا را که پیش آمده است حل کنند. به عقیده بعضی از اطرافیان شاه انگلیسی‌ها به انقلابیون گفته‌اند اگر شاه به آمریکا برود آنها در تهران سفارت آمریکا را اشغال کنند تا بیش از پیش آبروی آمریکا را از بین ببرند و انگلستان نفوذ دیرینه خود را در ایران باز یابد. دولت باهاما بر اثر فشار انگلستان به اطرافیان شاه اعلام کرد که اجازه اقامت آنها را تمدید نخواهد کرد.

در مقابل فشار "ماندیل" معاون کارتر، کارتر گفت شاه به درک، من حاضر نیستم در حالی که برای رفتن و زیستن او در نقاط دیگر امنیت کامل هست به او اجازه ورود به این کشور بدهم. سفارت آمریکا در تهران به شدت با اجازه ورود شاه به آن کشور مخاف بود. آقای خمینی اشغال سفارت را وسیله خوبی برای کنار رفتن دولت‌میان‌رو بازرگان دانست. "هولمز" رئیس سابق سیا که بعد سفیر آمریکا در تهران شد و گویا در سوئیس با شاه هم‌مدرسه بود، به ایستگاه‌های استراق سمع که در مرز ایران و شوروی گذاشته شده بود تا از جزئیات وقایعی، که در پایگاه‌های پرتاب موشک شوروی در جمهوری‌های آسیای مرکزی رخ می‌دهد آگاه شوند، علاقه زیادی داشت. "دین راسک" معتقد بود که شاه مطلع‌ترین فرد روی زمین بعد از ریاست جمهوری آمریکا است.

هولمز در گزارشی می‌نویسد که شاه در مورد مسائل سیاسی از دیگران کمتر نظر مشورتی می‌گیرد. بنابراین پاره‌ای از ناظران بر این باورند که او از واقعیت‌ها جدا شده است. از بسیاری جهات شاه سنگ زیرین دفاع غرب در خاورمیانه بود. از نظر غربیان او بیش از سی سال طرفدار غرب بود. بیشتر اصلاح طلب بود تا مترجع. بیشتر دیکتاتور بود تا خونریز. و بالاتر از همه یک مشتری خوب.

برای کارها در ایران پول حلال مشکلات بود که گاهی، مخارج از کشور رد پایش را (به بیرون) می‌کشید. وجه وامی که در تهران برای ساختمان یک هتل داده شده بود به حساب یک شرکت مشاور اسرائیلی در لوگزامبورگ انتقال یافته بود ... شاه در تلویزیون "پارسونز" آخرین سفیر انگلیس در دربارش را، که نماینده بریتانیا در سازمان ملل متحد شده بود، دید که پیشنهاد می‌کرد به مقامات جدید ایران اجازه داده شود که به سازمان ملل بیایند و انقلاب خود را توجیه کنند او این نقش پارسونز را نمونه کلاسیک دورویی غرب نامید و گفت در پائیز ۱۹۷۵ وقتی نقشه انتخابات آزاد می‌کشیدیم او به من گفت اگر در انتخابات شکست بخورم و تاج و تخت را از دست بدهم، به عنوان پادشاهی که در راه آرمان‌های دموکراسی کوشید، به تاریخ خواهم پیوست. در حالی که من می‌خواستم متحدی برای غرب باشم ولی جمهوری اسلامی، که هیچیک از آرمان‌های غربی را نمی‌پذیرد با آغوش باز به سازمان ملل متحد دعوت می‌شود تا درباره اصول اخلاقی جدید انقلابی به نمایندگان درس بدهد.

شاه می‌گوید وقتی هیاهوی آمریکائیان را در تلویزیون برای گروگانگیری اعضای سفارت می‌دیدم این سؤال برای من مطرح می‌شد که جز تلاش موفقیت‌آمیزی برای نابودی من آیا هیچگونه انسجامی در سیاست غرب نسبت به ایران وجود داشته است؟ و یادآور

شدم که هم آمریکا و هم انگلیس عمیقاً در امور ایران دخالت داشتند و پشتیبانی غرب از حکومت من همیشه با اعمال مقادیر زیادی کنترل همراه بود. نویسنده می‌گوید شگفت آن که دشمنان با این تحلیل او موافق بودند.

"هامیلتون جردن" رئیس ستاد کاخ سفید آمریکا در زمان کارتر برای راضی کردن "ژنرال توریکسوس" نخست‌وزیر پاناما به آنجا رفت که شاه را بپذیرد. بعد به "لک‌لند" در آمریکا، که شاه در کنار فرودگاه آن در یک عمارت سه اتاقه نامناسب جای داده شده بود، و از بیمارستان نیویورک بدانجا منتقل گشته بود، رفت تا او را به رفتن به پاناما راضی کند. گفتگوها زیاد است. شاه ناراحت شد که چرا اتریش و سوئیس بدو اجازه ندادند. جردن از شاه راجع به اوضاع ایران پرسید. شاه گفت در ایران هرج و مرج است. هر روز خبر اعدام کسان زیادی می‌دهند که سالیان دراز در دوران سلطنت من خدمت کرده بودند و من با دیدن این خیرها در جراید چه عذابی می‌کشم ... یقین دارم این هم بخشی از گزارش دولت شما درباره حقوق بشر خواهد بود ... جردن پرسید چرا این وضع پیش آمد او گفت راهنمایی‌ها و توصیه‌های آمریکایی‌ها ضد و نقیض بود. من می‌بایست می‌جنگیدم و مثل یک تبهکار در اطراف و اکناف جهان به دنبال پناهگاه نمی‌گشتم.

بالاخره شاه به پاناما رفت و در جزیره "کنتادورا" در ویلای "پونتالارا" منزل کرد. توریکسوس به دیدنش آمد. شاه، متکبر و تودار و او دیکتاتور مردمگرا و پر شرّ و شور. توریکسوس بعد از دیدن وی به نزدیکانش گفت که شاه "چوپن" شده یعنی پرتغالی که آتش کشیده شده و قطره‌ای نمانده که خوراک خوک‌ها شود. این سرانجام مردی است که کشورهای بزرگ او را چلانده‌اند و پس از آن که شیرهایش را کشیده‌اند نفالهایش را دور انداخته‌اند.

مأموران امنیتی زیاد جزیره زیرنظر "مانوئل آنتونیو اورته‌گا" بودند. "رویو" رئیس‌جمهوری پاناما در دیار با شاه به او، که از کوچکی عمارتش ناراضی بود، گفت که ناپلئون بعد از آن همه در عمارت باشکوه در "سنت هلن" بود و همه اولیای جزیره با او بد بودند ولی در اینجا همه در خدمت شمایند. شاه گفت من با ناپلئون فرق دارم. فاتحین، کشور او را قطعه قطعه کرده تقسیم نمودند ولی کشور من دست نخورده است. توریکسوس از وی پرسید شما نمی‌دانستید ملت‌تان خواهان تغییر است. گفت می‌خواستم در این باره اقدام کنم و پسر را به جای خود بگذارم ... شاه ایران را میراث پدرش برای خودش می‌دانست. توریکسوس پرسید که آیا می‌خواستید سلطنت را نجات بدهید یا مردم را؟ شاه گفت آن دو با هم یکی است.

کارتر حمله شوروی‌ها به افغانستان را یک خیانت شخصی از طرف "لئونید برژنف" دانست و شاه با شنیدن آن آهی کشیده گفت شوروی در برابر یک رئیس‌جمهوری ضعیف آمریکا نقشه خود را برای رسیدن به آب گرم عملی ساخت. ایرانی‌ها اصلاً بلد نبودند اقدامات مربوط به استرداد شاه را شروع کنند.

مصاحبه شاه با "دیوید فراست". شاه در مورد انقلاب و وقایع اخیر گفت به شما بگویم که هنوز هم نمی‌توانم بفهمم، تکرار می‌کنم، نمی‌توانم بفهمم که چه اتفاقی روی داد. در مورد این سؤال که آیا اشتباه نمی‌کرده که هر کس با او مخالف است دشمن مملکت است گفت ممکن است چنین باشد ولی همین اشخاص امروزی ... کجا بودند یا در خارج از کشور و یا در مخفی‌گاه. او از ساواک گله می‌کرد که آنها می‌گفتند پر و بال روحانیون را چیده‌اند اما فکر می‌کنم بی‌اطلاع بودند. در جواب این سؤال که آیا مشاوران‌تان به شما از درجه

منفور بودن ساواک صحبت نمی‌کردند گفت آه. البته شهبانو هر روز این را به من می‌گفت. فرست پرسید آیا شما جنون عظمت‌طلبی نداشتید؟ او گفت که کشور شما (انگلستان) روزی با ۴۰ میلیون سکنه بر دریاها حکومت می‌کرد و امپراطوری شما با عظمتی که داشت در تاریخ جهان بی‌سابقه بود. نمی‌دانم اگر یک ملت ۵۰ میلیونی پیشرفته بتواند به ثبات منطقه اقیانوس هند کمک کند کجای آن جنون عظمت‌طلبی است؟ معلوم شد که قطب‌زاده وزیر خارجه با "کریستیان بورگه" و "هکتور ویلالون" (هر دو پانامایی) آشنا بوده و آنها با نام مستعار به تهران رفته با او مذاکره کرده بودند که اگر نتوانند شاه را به ایران مسترد کنند وسیله کشتن او را فراهم سازند و آنها "کارلوس گارسیا" جراح عمومی و پزشک مخصوص "توریخوس" را برای این کار راضی کرده بودند. گارسیا با صحبت‌هایی که در پاریس با آن دو نفر کرده بود حکایت می‌کرد که از فحواي گفتار آنها دانستم که تنها یک نفر مورد علاقه ویلالون است. نتیجه این که اگر شما سگ را بکشید از شر هاری رها می‌شوید و اگر شاه را بکشید مسئله گروگان‌ها نیز از بین خواهد رفت.

فرح "ژرژ فلاندرن" فرانسوی را، که قبل از رفتن شاه به آمریکا معالجه او را بر عهده داشت، به خاطر بزرگ شدن طحال شاه به کنتادورا خواست. او از راه نیویورک آمد ولی در نیویورک پزشکان مانع رفتن او بدانجا شدند. فلاندرن به هر نحو بود پس از چند روز تأخیر بدانجا رفت و می‌گفت که آنها از وجود هر کس که در مسائل پزشکی شاه دخالت می‌کرد ناراحت می‌شدند. به گفته شوکراس (نویسنده کتاب) به نظر می‌رسد که در این هنگام موضوع قتل شاه به طور جدی مطرح شده بود.

هامیلتون جردن در پاریس با یک ایرانی تماس گرفت. ایرانی گفت که شاه و کیسینجر و راکفلر کشور ما را به آلت بلااراده سیاست خارجی آمریکا درآورده بودند. نگاه داشتن ۵۳ نفر آمریکائی در مقابل جنایات شاه بی‌عدالتی کوچکی است. جردن پرسید راه چیست و او گفت فقط کافی است شاه را بکشید. جردن گفت شوخی می‌کند. او گفت جدی می‌گویم کاری که سیا با هزاران ایرانی کرده این بار با خود وی بکند و با یک آمپول کارش را تمام نماید. بعدها معلوم شد این ایرانی صادق قطب‌زاده بود.

در کشمکش‌ها و طوفان پزشکان و اطرافیان شاه برای عمل طحال وی، بین پزشکان پانامائی و آمریکائی، شاه وجه‌المصالحة اختلاف کیسینجر و راکفلر از یک طرف و کارتر از طرف دیگر بود.

توریخوس به پزشکان پانامائی توصیه کرده بود که به هیچ‌وجه شاه نباید در پاناما بمیرد ولی ایرانی‌ها پول زیادی برای دکتر در نظر گرفته بودند که او را بکشد. و در پاناما نیز شهرت داشت که سیا می‌خواهد شاه را بکشد. چارلی گارسیا پزشک پانامائی بعدها گفت (مرگ شاه را در آمریکا برای آزادی گروگان‌ها می‌خواست) هیچ‌کس برای گروگان‌ها ذره‌ای ارزش قائل نبود (فقط برای تبلیغات انتخاباتی بود). شاه هم از عمل نگران بود. گاهی هم فکر می‌شد که او را در حال بیهوشی در صندوقی گذاشته به فرودگاه ببرند و تحویل ایران کنند.

جهان سادات (همسر انور سادات) که فرح با تلفن وضع نگران کننده شاه را در پاناما با او صحبت می‌کرد بعدها گفت که گفتم نه از لحاظ سیاست بلکه اگر ما برای خدا به این مرد پناهگاهی بدهیم خدا ما را فراموش نخواهد کرد.

شاه تصمیم به رفتن به مصر گرفت. کارتر مخالف بود. آمریکائی‌ها به شاه گفتند که تیم پزشکی آمریکا حاضر است او را عمل کند. گفت مرگم نزدیک است می‌خواهم بروم نزدیک وطنم بمیرم.

شاه بعدها در این باره نوشت که پیشنهادهای آمریکائیان را جدی نگرفتم. این وعده‌ها تا به حال به بهای تخت و تاجم تمام شده و بعید نبود که بعدها به بهای جانم تمام شود. بورگه خیلی ناراحت بود که شاه نرود. او به تهران تلفن کرد. جردن را تحریک به جلوگیری از رفتن شاه نمود. به توریخوس متوسل شد. او گفت بیش از چند ساعت نمی‌تواند شاه را توقیف کند باید وزارت خارجه ایران دلایل کافی ابراز دارد.

شاه ساعت ۲ بعدازظهر یکشنبه ۲۳ مارس بعد از سه ماه اقامت در پاناما از آن کشور پرواز کرد ... این عادت ایرانیان است که تا آخرین لحظه برای انجام معامله صبر می‌کنند. جردن به "براون" وزیر جنگ آمریکا تلفن کرد که هواپیمای شاه را، که در "آزور" بنزین جلوگیری خواهد کرد، برای ۲۴ ساعت نگه دارد تا گروگان‌ها آزاد شوند. این کار به توصیه توریخوس بود. هواپیما دو ساعت بود که در آزور نگهداری شده بود که توریخوس از قطب‌زاده تلفنی وضع گروگان‌ها را پرسید. او گفت ۲۴ ساعت دیگر آزاد می‌شوند. توریخوس بدو فحش داد و جردن گفت که نگه داشتن هواپیمای شاه بی‌فایده است. و لذا اجازه پرواز بدان داده شد.

صبح دوشنبه "کریستیان بورگه" وکیل فرانسوی و فرخ پاریسی دیپلومات ایرانی مدارک لازم را برای توقیف شاه به وزارت خارجه پاناما بردند ولی وزیر خارجه از در عقب بیرون رفت و کسی جز کارمند ساده نامه را نگرفت و بعد هم آن را بایگانی کردند. شاه را روز ۲۸ مارس در مصر مجدداً عمل کردند. یک ساعت و ۱۵ دقیقه طول کشید. طحال را برداشتند در حالی که بین اطبای فرانسوی، مصری و آمریکائی اختلاف بود. سرانجام چند دقیقه قبل از ساعت ۱۰ صبح روز ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ شاه درگذشت. دولت آمریکا در بیانیه‌ای گفت مرگ او پایان یک عصر در ایران می‌باشد.

کیسینجر گفت او در حالی مرد، که همه دوستانش به جز سادات او را فراموش کردند. ریچارد نیکسون گفت تصور می‌کنم کاری که دستگاه دولتی ما کرد یکی از صفحات سیاه آمریکا تلقی خواهد شد. "مک کلوی" گفت رفتار ما عاری از بزرگواری بود. رادیو تهران گفت محمدرضا پهلوی خون آشام قرن بالاخره مرد.

شاه در مسجد "الرفاعی" دفن شد. سه نشان او پیشاپیش جنازه، به وسیله سه افسر مصری حمل می‌شد که یکی نشان مصری و دو تا ایرانی بودند. بقیه نشان‌ها در صندوقی که امیر پورشجاع، آشپز مخصوص شاه دور دنیا گردانده بود، حفظ می‌شد زیرا این کشورها او را هنگام تبعید نپذیرفته بودند. نیکسون از تشییع کنندگان بود. آلمان، فرانسه، آمریکا سفیران خود را فرستاده بودند و انگلستان کاردار. تنها کشور عربی مراکش نماینده فرستاده بود. اسرائیل هم سفیر خود در مصر را نماینده کرده بود.

فرح گفت شاه وصیت کرده او را در میان امرای مقتولش به خاک بسپارند. در اوایل ۱۹۸۸ ایران یکی از ستیزه‌جوترین کشورهای جهان بود. درک شاه از ملتش و متحدانش ضعیف بود. او نتوانست دامنه نارضایتی‌های عمومی را، که موجب روی کار آمدن حکومت روحانیان شد، درک کند. او همواره ارتباط‌های شخصی و بالاتر از همه خانواده فاسد و بی‌خاصیت خود را قبل از نیازمندی‌ها ملت قرار می‌داد. سرنگونی او به این علت بود که متحدانش به ویژه آمریکا و انگلستان، که ایران را سنگ زیربنای منطقه می‌دانستند، او را در این اعتقاد تشویق کرده بودند که فقط شخص او در ایران اهمیت دارد و طبعاً او به این نتیجه رسید که آنان هیچگاه او را ترک نخواهند کرد.

او هویدا را نوکر خود می‌دانست و خیانت به او را مهم نمی‌شمرد. او چون خود را

همتراز کارتر و دیگر رهبران جهان می‌پنداشت طرد خودش را از طرف آنان یک خیانت قطعی تلقی نمود. آخرین سفر او به حاشیه‌های تیره و تاریک جهان غرب مجازاتی برای بدکاری‌های وی بود. او در طول این سفر سرگردانی بی‌هدف با متانت رفتار کرد ولی بسیاری از دوستان سابقش حضور او را بدیمن و شوم تلقی می‌کردند.

از "کتابی با مفاهیم ظاهر قرآن مجید به زبان فارسی" (گردآورنده بابا - صفری. چاپ اول. استکهلم. ۱۳۷۷)

عنوان: آیا واقعاً جهان خدائی دارد و اگر دارد چیست و کیست؟

بعضی‌ها می‌پرسند که آیا واقعاً جهان خدائی دارد تا کتبی هم به نام قرآن یا تورات و انجیل فرستاده باشد و اگر دارد چیست و کیست؟

این سؤال مختص امروز و دیروز نیست بلکه در طول تاریخ همواره چنین سؤالاتی مطرح بوده و ذهن انسان‌هایی را به خود مشغول داشته است ولی خداشناسان به پاسخ‌گویی آنها برخاسته متناسب با رشد مغزی آنها جواب‌هایی داده‌اند. خداشناسان را در اصطلاح فلسفی "متاهلین" یا "الهیون" می‌خوانند و به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی حکما و فلاسفه‌اند که با روش عقلی و استدلال‌های منطقی وجود خدا را اثبات می‌نمایند. نظریات و نحوه استدلال‌های آنها در کتاب‌های مربوط به تاریخ فلسفه قابل ملاحظه است.

۲. دسته دوم عرفا و متصوفه‌اند که استدلال عقلی را برای رسیدن به خدا کافی نمی‌دانند و وصول بدو را جز به طریق دل و از راه شهود و اشراق میسر نمی‌پندارند. سروده‌های مولانا جلال‌الدین مولوی در کتاب مثنوی بهترین نمونه طرز پندار و اندیشه آنان می‌باشد.

۳. گروه سوم متشرعینند که اکثریت الهیون را تشکیل می‌دهند و اعتقاد به یک کتاب آسمانی و پیروی از یک پیامبر مرسل را راه رسیدن به خدا می‌دانند و قرآن کریم (که کتاب حاضر ترجمه آن است) کاملترین سند در این باره به شمار می‌آید.

اکثریت آنهایی که در مورد خدا تردید دارند یا او را نفی و انکار می‌نمایند دلیل و مدرکی در این باره ندارند. و غالباً هم به دنبال آن نیستند تا مدعیات خود را با دلیلی استوار سازند. ولی کسانی از آنها که صاحب منطق و اندیشه‌اند بزرگترین دلایلشان در این مورد این است که اگر خدا یا خالق جهان را جوهر مجرد بدانیم و با جوهر مادی یعنی جهان و کائنات در تضاد خواهد بود و این سؤال را پیش خواهد آورد که چگونه ممکن است امری ضد خود را به وجود آورد (و جوهر مجردی به نام خدا عالم مادی را خلق نماید)؟

صرف‌نظر از دلایل حکمای متأله در ردّ این نظر، باید گفت که واقعیت غیر از این است و درک و تجربه نشان می‌دهد حتی در محدوده عملکردهای ما نیز هیچ چیزی هستی نمی‌یابد مگر آن که پیدایشش مسبوق به جوهر معنوی یعنی فکر و اندیشه باشد. کدام مهندسی است که قبل از آن که ساختمانی را در فکر ذهنش به وجود آورد آن را در جهان مادی هستی بخشد. و کدام مخترعی است بدون آن که ابداع و اختراع خود را در فکر و عقل خود طراحی کند در خارج ایجاد نماید؟ و ...

همه پیشرفت‌های علمی و "تکنولوژی" در جهان زاده عقل و اندیشه است با این تفصیل

قبول این که جهان مولود و مخلوق خالق مجردی باشد چه استبعاد منطقی خواهد داشت؟ به ویژه آن که به قول دانشمندان مکتب مادی خود ماده نیز فاقد حس و شعور و به اصطلاح آنها "Inert" می‌باشد.

جا دارد در این مورد دلیل روشن دیگری بر این عرائض اضافه کنم و آن این که:
 ۱. همه ما قبول و اذعان داریم که بشر در نیمه دوم قرن حاضر (قرن بیستم) از لحاظ علمی به پیشرفت‌های زیادی دست یافته و در پاره‌ای از علوم به موفقیت‌های بزرگی نائل آمده است که یکی از آنها کیهان‌شناسی می‌باشد.

دانشمندان این رشته به کمک دوربین‌ها و ابزار دقیقی که ساخته‌اند در اعماق فضای لایتناهی به مطالعه و بررسی پرداخته و می‌گویند در کهکشان‌ها که زمین ما و منظومه شمسی جزء کوچکی از آن است، و در بین مردم به کهکشان راه شیری شناخته می‌شود، بیش از یک میلیارد خورشید و میلیاردها ستاره وجود دارد. و اضافه می‌کنند تا آنجا که ابزارهای علمی موجود بُرد دارند وجود بیش از یک میلیارد از این کهکشان‌ها در جهان محقق گشته است.

ما وقتی این اعداد و ارقام را جمع و ضرب می‌کنیم به قول خود آنان "مغز آدمی اینها را می‌فهمد ولی درک نمی‌نماید". دورترین این کهکشان‌ها، که جدیداً دانشمندان متوجه آن گشته‌اند و به علامت اختصاری R.A.B نام‌گذاری نموده‌اند با زمین ما ۱۲ میلیارد و ۲۲۰ میلیون سال نوری فاصله دارد!...

۲. تا ده سال پیش از تاریخی که این مجموعه به چاپ می‌رسد در جامعه بشری دو "بلوک" مهم سیاسی - اقتصادی وجود داشت که یکی را به نام "بلوک شرق" شوروی سابق و دیگری را به اسم "بلوک غرب" آمریکا و بعضی کشورهای اروپای غربی در برابر هم ایجاد کرده اداره می‌نمودند. رقابت عظیمی بین آنها بود و هر طرف سعی داشت به هر طریق که باشد بر رقیب تفوق یابد و در جهان سیادت مطلق به دست آورد. از این رو هر یک از آنها در کشورهای قلمرو خود و جهان سوم به سراغ اندیشمندان و دانشمندان می‌رفتند و آنها را به هر طریق ممکن گردآورده برایشان همه‌گونه وسایل رفاه فراهم می‌ساختند تا با فراغت خاطر بنشینند و در راه کشف و اختراع تازه‌های علمی بیندیشند.

از کارهای بسیار مهمی که آنها در هر دو طرف انجام دادند، و می‌دهند این بود و هست، که گوی‌هایی به وزن چند صد کیلوگرم تا چندین تن بسازند و آنها را از جو زمین گذرانیده به نام ماهواره در مداری در اطراف زمین بگردانند. و یا انسانی را در سطح ماه پیاده نمایند که الحق در تاریخ حیات بشر کار بزرگ و محیرالعقولی می‌باشد.

جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست که این موفقیت‌ها محصول کار آن عده انسان‌های عاقل و باشعوری است که که از بین بیش از پنج میلیارد انسان موجود در جهان انتخاب شده بودند و چون آنها در این برنامه‌ها از علم و دانش میلیاردها انسان دیگر نیز، که پیش از ما بوده و یافته‌های علمی و عقلی خود را به یادگار گذاشته‌اند، بهره‌مند بودند در واقع آن ماهواره‌ها چکیده عقول میلیاردها انسان‌هایی شد که در روی زمین بوده و هستند.

وقتی این دو موضوع را با هم در نظر می‌آوریم این سوال برای ما پیش می‌آید

که اگر برای ساختن ماهواره‌ای به وزن یک، ده، بیست و ... تن و قرار دادن و گرداندن آن در مدار در پانصد و هزار و ... کیلومتری زمین، عقلی به قدر چکیده عقول میلیاردها میلیارد انسان لازم باشد آیا برای ایجاد میلیاردها کهکشان و میلیارد میلیارد خورشید و میلیاردها میلیارد ستاره، و گرداندن آنها در مدار مخصوص هر یک، هیچ عقل و شعوری لازم نبوده است؟

چه جوابی، جز تصدیق می‌توان به این سؤال داد؟

منشاء این عقل و این توان، که ذات و صفاتش عین همانند، همان است که در لسان عامه خدا نامیده می‌شود. او مجرد است و یگانه. ماهیتش معلوم نیست. جا و مکان خاصی ندارد و چنان که دانشمندان مسلمان جهان (غیر از خود پیامبرص) در نهج البلاغه می‌فرمایند "مع کل شیء لا بمقارنه و دون و کل شیء لا بمفارقة" با تمام اشیاء و ذرات عالم است بدون آن که قرین باشد و سواى همه اشیاء و ذرات عالم است بدون آن که جدا از آنها باشد.

و اما قرآن: باری یکی از خصوصیات خلقت، نظم و نظام در کلیه امور و ذرات عالم است و این نظم و نظام از گردش "الکترون"ها و "پروتون"ها در داخل "اتم"ها گرفته تا حرکت و گردش آن همه افلاک و کرات آسمانی در مدارات خاص خود، آن قدر ظریف و دقیق است که، همسنگ شگفتی خود کائنات، آدمی را به تعجب و حیرت وامی‌دارد و نشان می‌دهد که عدم اطاعت از نظام مقرر مغایر با برنامه کلی جهان و بالمآل منافی با رضا و خواست موجد و الای آن می‌باشد.

موجودات زنده در روی زمین نیز اجزای این جهانند و نظامی که لازمه امرار حیات آنها است به صورت غریبه در نهاد آنها نهاده شده است. به موقع می‌خورند. به موقع می‌خوابند. دستگاه‌های داخلی بدنشان به طور منظم و ظریف خود را انجام می‌دهند. به حقوق همدیگر، جز در حدی که خود نظام مقرر داشته، تجاوز نمی‌کنند و ...

در بین آنها فقط انسان است که به سبب هوش و استعدادش در موقعیت خاصی قرار دارد و نفس عماره و کثرت امیالش هرآینه به تعدی و تجاوز به حدود و حقوق دیگران ترغیبش می‌نماید. نظام آفرین جهان لازم دیده است نیک و بد را به انسان‌ها بنماید. حدود و حقوق آنها را مشخص دارد. مرزهای تعدی و تجاوز را روشن گرداند. وظایف و تکلیفشان را نسبت به خودشان، و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، و نیز نسبت به خالقشان مشخص فرماید. و بالاخره با ارسال کتابی به وسیله یکی از خود آنان، آنها را راه نماید. و بر کسان که بدان تکالیف عمل نمایند. پاداش‌های نیکو وعده دهد و آنهایی را که در صدد سرپیچی برآیند از کیفرهای سخت اعمال ناصوابشان برحذر دارد... و چنان که خود قرآن در موارد عیدیه می‌فرماید این است علت نزول قرآن و فلسفه ارسال رسل...

از قرآن نباید انتظار داشت که، به مانند یک کتاب علمی و در حد آن، حاوی مباحث ریاضی، کیهان‌شناسی، فیزیک، شیمی، و علوم دیگر، به مفهوم خاص آنها باشد. زیرا مطالب آن در مجموع متوجه اخلاقیات، نظام و امنیت اجتماعی، و بالاخره انسان‌سازی است و خود پیامبرص نیز فرموده است: "من برای تکمیل نیکی‌های اخلاقی برگزیده شده‌ام" و این که قرآن فرموده "خشک و تری نیست که در کتاب نباشد" به نظر مفسران مراد از آن کتاب، چنان‌که خود قرآن هم اشاره دارد، کتاب کلی آفرینش است که به نام "ام‌الکتاب" و "لوح محفوظ" نزد خود پروردگار عالمیان است و قرآن مجید نیز بخشی از آن به‌شمار می‌آید.

با این حال گاهی به مناسبت‌هایی اشارات مجملی به برخی از مسائل خلقت جهان و انسان می‌نماید که هر چه دامنه بشری توسعه می‌یابد تفسیر آنها روشن‌تر می‌گردد مثل خلقت انسان از یک قطره منی و توجیه مراحل تکاملی بعدی آن، که بعد از چهارده قرن، یافته‌های علمی امروزی در انطباق با آن به حساب می‌آید. یا خلقت عالم، آن چنان که در جهان دانش کنونی به عنوان آخرین نظریه علمی مورد توجه است هرآینه در قرآن نیز اشارات مجملی در آن مورد دیده می‌شود که شایسته تأمل می‌باشد. بدین سان که:

دانشمندان کیهان‌شناس در آخرین نظریه‌های علمی خود در باره پیدایش کائنات چنین می‌گویند که آن چه کل جهان نامیده می‌شود در آغاز با هم و در هم واحدی را تشکیل می‌داده که آنها آن را "اتم اولیه" نام داده‌اند.

در زمانی که می‌پندارند بین ۱۵ تا ۲۰ میلیارد سال پیش باشد انفجاری در آن اتم صورت گرفته و اجزا و ذرات آن پراکنده گردیده است. آنگاه این ذرات در قسمت‌هایی با هم گرد آمده کرات و کهکشان‌ها را به وجود آورده‌اند. در طول زمان در برخی از آن کرات تبدل‌اتی صورت گرفته و مثلاً قسمت‌هایی از خورشید جدا گشته و سیارات دور آن وجود مستقل یافته‌اند که یکی از آنها زمین ما می‌باشد. این مراحل یعنی از انفجار اولیه اتم تا پیدایش زمین شش دوره گذرانیده است و به عقیده همین دانشمندان هستی این کائنات ابدی نیست و پس از مدت معینی، یعنی هنگامی که نیروی حاصله از انفجار اولیه پایان یابد باز تمام این کرات و کهکشان‌ها به هم گرد می‌آیند و به شکل نخستین باز می‌گردند.

قرآن در آیه ۳۰ از سوره ۲۱ انبیا می‌فرماید "مگر این کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بود ما آنها را باز کردیم". و در آیه ۵۴ از سوره ۷ اعراف و آیات دیگر می‌فرماید "پروردگار شما خدائی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (یا مرحله) آفرید" و درباره عمر معین کائنات در آیه ۳ از سوره ۴۶ احقاف می‌گوید "ما آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آنها است جز به حق، برای مدت معینی نیافریدیم". و نهایتاً در باب این که همه کائنات سرانجام به حالت آغازین خود برمی‌گردند در آیه ۱۰۴ سوره ۲۱ انبیا می‌فرماید "ما آن روز آسمان را در هم می‌پیچیم همانند پیچیدن طومار نوشته‌ها و آن را بدان سان که در روز اول خلقت آغاز کردیم باز می‌گردانیم"...

برادر و خواهر مسلمان! وقتی شما قرآن را با نهایت دقت مرور کنید و آیات و مطالب گوناگون آن را از نظر بگذرانید و بخواهید چکیده‌ای از آنها را به دست آورید بیش از همه به دو موضوع مهم و اساسی می‌رسید. یکی این که خدای یکتا آفریدگار کائنات و جهان است، جر او معبودی نیست، او را بپرستید و شریکی بر او قرار ندهید و به دستور او پیامبری که به حق فرستاده عمل نمائید. دیگر آن که به هم دیگر نیکی کنید و حقوق انسان‌ها را محترم بشمارید.

خدای متعال نیکی و احسان را بسیار دوست دارد و در قرآن کریم همه جا خود را دوست‌دار نیکوکاران معرفی می‌نماید. تا آنجا که پاداش عبادت به خویشتن را همانند آن ولی جزای نیکی به خلق را ده برابر اعلام می‌دارد.

عمل به تکالیف یا سرپیچی از آن در قوانین موضوعه بشری هم همواره با ضمانت اجراهایی توأم است. قرآن مجید این ضمانت اجراها را در مورد نیکی و احسان سعادت در دنیا و بهشت در آخرت و بالاتر از آن‌ها رضا و خشنودی خدا می‌داند. و کيفر زشتی‌ها و بدی‌ها را عذاب در این دنیا و دوزخ در آخرت و بدتر از آنها نفرت و ناخشنودی الهی می‌شمارد. بنابراین می‌توان گفت که بهشت و دوزخ را ما خود برای خویشتن فراهم می‌کنیم.

و در این صورت چرا نباید در راه خیر و نیکی بکوشیم و از شرّ و بدی دوری نمائیم. همت کنیم و از خدا یاری بخواهیم که با ایمان بدو در راه نیکوئی‌ها قدم برداریم. یادآوری می‌شود که این مطالب قسمتی از مقدمه آن کتاب است و خود کتاب که برای اولین بار در تاریخ اسلام در ایران، به سبک نوین و انشاء ساده و بدون درج خود آیات فراهم گشته، بار نخست در اروپا (کشور سوئد) چاپ و در دسترس مسلمانان فارسی زبان ساکن پنج قاره عالم قرار گرفته و چاپ بعدی آن در ایران انجام یافته است.

از کتاب تکامل از نظر انسان امروزی (نوشته "د. د. فلچر". ترجمه دکتر محمدرضا صابری. تهران. چاپ فاروس. ۱۳۵۵)

از کل جمعیت ۱۰۰ میلیونی اروپا بین سال‌های ۵۱-۱۳۴۵ (میلادی)، کلاً ۲۵ میلیون نفر بر اثر طاعون مرده‌اند. تعداد حشرات زنده تصور می‌شود حدود $۱۰^{۱۸}$ یعنی بیلیون بیلیون باشد. $\frac{۰.۱}{٪}$ آنها برای انسان مضر است که انواع آنها به ۳۰۰۰ نوع می‌رسد. پشه ماده مالاریا در حالی که از انسان تغذیه می‌کند مالاریا را وارد بدن می‌نماید. مالاریا احتمالاً بزرگترین کشنده انسان در تمام طول اعصار است. پشه در دوران هستی خود بیش از ۳۵۰۰ میلیون نفر را کشته است. اسکندر کبیر ۳۲ ساله، کرومول ۵۹ ساله، لرد بایرون ۳۶ ساله، از مالاریا مرده‌اند. در قرون وسطی از بس تلفات زیاد بود پاپ‌ها و کارینال‌ها مقر خود را به پاریس منتقل کردند. پشه ممکن است ویروس تب زرد را به انسان منتقل کند چنان که ناپلئون قشون ۲۵ هزار نفری برای فتح جزایر "انتیل" فرستاد و از آنها ۳۰۰۰ نفر زنده ماندند.

ملخ هم یکی از حشرات است که ۹ میلیون کیلومتر مربع جنوب اروپا، شمال آفریقا، و مغرب آسیا را آلوده کرده است. دسته‌های ملخ ممکن است شامل هزار میلیون ملخ باشد و روزی ۳۰۰۰ هزار تن خوراک بخورند. ملخ‌ها ممکن است تا ۶ سال دوام پیدا کنند آنگاه کم شوند و منزوی گردند باز یکبارہ بیشتر می‌شوند و حمله می‌کنند.

تقریباً یک میلیون گونه حشره وجود دارد. موریانه قارچ کشت می‌کند. بعضی مورچه‌ها شته را وسیله مکیدن شیره قرار می‌دهند. بعضی حشرات پر دارند و برخی فاقد آنند. یک لایه از سنگواره‌ها در دره گیزین در آلمان مرکزی پیدا شده و در آن سنگواره‌های درخت، ماموت، سرو، ماکنولیا، کائوچو، نخل، انجیر، دارچین، انبه، حلزون، خرچنگ، سوسک، پروانه، ماهی، قورابغه، مار بوآ، مارمولک، لاکپشت، تمساح (در حالی که تخمها و جنین‌هایشان را در شکم داشتند)، حواصیل، درنا، خفاش، میمون شب‌گرد هندی و اجداد اسب‌ها وجود داشت. این گرمسیری‌ها در اینجا چه کار می‌کردند؟

اولین کتاب‌ها احتمالاً بر روی لوحه‌های چوبی در ۵۵۰۰ سال پیش در چین پیدا شدند. کاغذ نخستین بار توسط "تسای لون" حدود ۲۰۰۰ سال پیش در چین اختراع شد. چاپ با حروف متحرک نیز بیش از ۹۰۰ سال پیش توسط چینی‌ها اختراع شد و ۴۰۰ سال بعد توسط اروپائی‌ها اقتباس گردید. زمانی که "گوتمبرگ" در ۱۴۵۰ اولین کتاب حروفچینی شده را درست می‌کرد کره‌ای‌ها یک دائرةالمعارف ۱۱۲ جلدی درست کرده بودند.

خورشید در هر ثانیه چهار میلیون تن وزن خود را از دست می‌دهد و لذا تا ۱۶۰۰۰ میلیون سال آینده تولید انرژی خواهد کرد. احتمالاً بیش از صد میلیارد کهکشان در این جهان وجود دارد که هر کدام ممکن است بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره داشته باشند. مغز انسان این اعداد را می‌پذیرد ولی نمی‌فهمد.

گردش زمین به دور خورشید ۳۱۵۵۶۹۲۶ ثانیه و به دور خودش ۸۶۱۸۰ ثانیه طول می‌کشد. زمین در هر ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۶ ثانیه یک بار به دور خورشید می‌چرخد. سرعت گردش زمین به دور خودش در استوا بیش از هزار مایل و در شمال مثلاً در انگلستان ۷۰۰ مایل در ساعت است. مدت گردش زمین به دور خود ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه است.

انسان بالغ تقریباً از ۶۰ میلیارد یاخته تشکیل شده است.

از کتاب بازیگران عصر پهلوی (نویسنده محمود طلوعی. چاپ سوم. نشر علمی. تهران. ۱۳۷۴) درباره حسین فردوست، که در تمام دوران سلطنت پهلوی‌ها چهره مرموز و ناشناخته بود، بعد از انقلاب مطالب زیادی گفته و نوشته شده، ولی چهره واقعی او و نقشی که در دربار پهلوی ایفا نمود هنوز هم به درستی روشن نشده است. فردوست بیش از پنجاه سال از عمر هفتاد ساله خود را یار غار و محرم اسرار پهلوی دوم، چه در دوران ولیعهدی و چه در زمان سلطنت او بود، هر چند در سال‌های آخر سلطنت محمدرضا شاه نفوذ و قدرت گذشته را نداشت، از جمله بازیگرانی بود که تا واپسین حیات رژیم پهلوی ایفای نقش نمود و آخرین نقش او وارد کردن آخرین ضربه بر پیکر رژیم شاهنشاهی بود.

حسین فردوست در سال ۱۲۹۶ در خانواده فقیری در جنوب تهران چشم به جهان گشود. پدرش گروهبان ژاندارمری بود و به گفته خود فردوست "اکثرآ تلاش می‌کرد که در تهران نباشد و در مناطق بد آب و هوا زندگی کند تا فوق‌العاده خارج از مرکز بگیرد و بتواند مادر، همسر و پنج فرزندش را اداره کند...

حسین که پسر بزرگ خانواده بود در هفت سالگی به دبستان نظام، که تازه تأسیس شده بود وارد شد و به طوری که شرح می‌دهد "در مدت شش سالی که در دبستان نظام بودم، پدرم در مأموریت کرمان و بندر عباس بود. تا قبل از سال ۱۳۱۰ جمعاً با مزایای خارج از مرکز، ۴۷ تومان حقوق می‌گرفت که ۳۰ تومان آن را برای ما حواله می‌کرد... خانواده هفت نفره ما با این سی تومان زندگی می‌کرد..."

حسین فردوست پس از توضیحات بیشتری درباره تفاوت موقعیت اجتماعی خود با شاگردان دیگر مدرسه نظام، که بیشتر فرزندان وزرا و سرتیپ‌ها و سرلشگرها بودند، به شرح چگونگی آشنائی خود با ولیعهد - که مسیر زندگی او را تغییر داد- پرداخته چنین می‌نویسد:

"دو سه ماه از ورودم به دبستان نظام نگذشته بود که یک روز عصر سرلشگر امیر موثق نجوان، که در آن موقع رئیس مدرسه نظام، اعم از دبستان و دبیرستان و مراکز بالاتر آموزش نظامی بود، به دبستان وارد شد. در آن زمان منظور او از آن بازدید برای من و سایر شاگردان نامشخص بود، ولی بعداً فهمیدم که شاه یک کلاس مخصوص برای ولیعهد درست کرده است. در این کلاس باید بیست شاگرد تحصیل می‌کردند که با خود ولیعهد می‌شد ۲۱ نفر، برای تکمیل این کلاس سه نفر کم داشتند و سرلشگر نجوان در جستجوی این سه نفر بود. دو نفر از این سه نفر به علت وابستگی خانوادگی، که از خانواده‌های اشرافی آن زمان بودند، سریعاً پیدا شدند... سرلشگر نجوان با چوبدستی‌اش روی شانه آنها گذاشت و از صف خارجشان کرد (ما به طور منظم در یک صف مقابل او ایستاده بودیم). نوبت به انتخاب نفر سوم رسید، رئیس دبستان نظام که سروان جوان و رشیدی بود، در گوش نجوان صحبتی کرد و او هم چوبدستی را روی شانه من گذاشت. من هم از

صف خارج شدم. سرلشگر نجوان به رئیس دبستان دستور داد که اینها را فردا صبح به کلاس مخصوص ولیعهد بیاور!"

فردوست سپس شرح می‌دهد که چگونه در کلاس مخصوص ولیعهد بین بیست شاگرد (غیر از ولیعهد که خارج از رده محسوب می‌شد) شاگرد اول شده و به همین مناسبت رضاشاه او را بدون توجه به وضع خانوادگی‌اش و این که پسر یک درجه‌دار ژاندارمری بوده است، برای دوستی ولیعهد انتخاب می‌کند. فردوست از آن به بعد در کلاس درس هم در کنار ولیعهد می‌نشیند و بعد از کلاس به همراه او به کاخ سلطنتی می‌رود و با او درس می‌خواند. ظاهراً در همین موقع پدر فردوست را هم به درجه ستوان سومی ارتقاء می‌دهد و به تدریج او را به مقام سروانی می‌رساند.

در سال ۱۳۱۰ بعد از خاتمه تحصیل ولیعهد در دبستان نظام، رضاشاه تصمیم وقت و دیگری حسین فردوست. فردوست مدعی است که رضاشاه فقط او را برای همراهی ولیعهد در نظر گرفته بود و مهرپور تیمورتاش بعداً به تقاضای پدرش همراه آنها شد. خود تیمورتاش هم همراه ولیعهد و پسرش و فردوست از راه شوروی به سوئیس می‌رود و آنها را در مدرسه اشرفی "لوروزه" که در شهرکی بین ژنو و لوزان قرار داشت ثبت‌نام می‌نماید. چندی بعد مهرپور به علت مغضوب شدن پدرش از سوئیس فرخوانده می‌شود و فقط حسین فردوست با ولیعهد می‌ماند.

فردوست درباره پنج سال اقامت و تحصیل در سوئیس داستان‌های زیادی نقل کرده که با توجه به دروغگوئی او در بسیاری موارد دیگر قابل اطمینان نیست. ولی از مجموع نوشته‌ها و گفته‌های وی درباره دوران زندگی و تحصیل در سوئیس و روابطش با ولیعهد در این دوران، می‌توان دریافت که ولیعهد تا زمانی که مهرپور تیمورتاش در سوئیس بوده بیشتر با او گرم می‌گرفته و بعد از رفتن مهرپور هم دوست و هم‌صحبت وی ارنست پرون سوئیسی بوده و به فردوست توجه زیادی نداشته است. فردوست که از همان زمان کینه پرون را به دل می‌گیرد، می‌خواهد چنین وانمود کند که روابط محمدرضا و پرون یک رابطه عادی نبوده، و به گفته او پرون که به عنوان مستخدم و نظافت‌چی در مدرسه لوروزه استخدام شده بود، در واقع یکی از مأمورین "سرویس اطلاعاتی انگلیس" بوده، که کمی پس از ثبت نام ولیعهد در آن مدرسه "کاشته شده بود تا بعدها به مرموزترین و مؤثرترین چهره پشت پرده دربار ایران تبدیل شود!"

شاه در خاطرات و مصاحبه‌هایش، به جز آخرین مصاحبه در دوران تبعید که در جای خود بدان اشاره خواهد شد، از فردوست به عنوان صمیمی‌ترین و نزدیکترین دوست خود یاد کرده و در منابع خارجی هم در همه جا او را دوست صمیمی و "محرمانه اسرار" شاه خوانده‌اند، در حالی که واقعیت این است که عقده‌های درونی فردوست نسبت به شاه، از همان دوران تحصیل در سوئیس بارور شده و فردوست هر چند تا اواخر سلطنت شاه مورد اعتماد و مخزن اسرار او بوده، هرگز نسبت به شاه صمیمی نبوده است.

بررسی خاطرات فردوست از دیدگاه روانشناسی، یک بیمار جنسی را نمایان می‌سازد و به خصوص در رابطه با شاه، به این مسئله مقدم بر مسائل دیگر مربوط به زندگی شاه ۱. در خاطرات فردوست، اشتباهات فراوانی در ذکر وقایع تاریخی به چشم می‌خورد که یا از ضعف حافظه ناشی شده و یا خود وی تعدد داشته است که بعضی مطالب را تحریف کند. ارتشبد سابق فریدون جم، تنها در مسائل مربوط به خود، بیش از شصت مورد اشتباه یا ادعای دروغ فردوست را در مجله "ره‌آورد" چاپ لوس‌آنجلس (شماره بهار ۱۹۹۲) ذکر کرده است.

که در شرح زندگی شاه و اطرافیان او بیش از هر چیز در مسائل جنسی کنجکاوی می‌کند توجه دارد. بخش اعظم خاطرات فردوست از زندگی و تحصیل در سوئیس، به عشقبازی‌ها و حامله شدن مستخدمه سوئیسی مدرسه از او، یا زن‌بارگی دکتر مؤدب نفیسی پیشکار ولیعهد و معشوقه‌های متعدد از او اختصاص یافته و در خاطراتش از سفر تیمورتاش به سوئیس هم به موضوع روابط او با زنان توجه دارد و به طور مثال یک صفحه تمام به شرح رابطه وی با همسر وکیل‌الملک دیبا، که تیمورتاش او را بلبل می‌نامید، اختصاص داده است. فردوست که در سنین بلوغ و حرارت جوانی (پانزده تا بیست سالگی) به سوئیس رفته و از دور و نزدیک شاهد خوش‌گذرانی‌های ولیعهد بوده، از همان زمان نسبت به ولیعهد، که دو سال کوچکتر از او بوده حسادت می‌ورزد. دقت در خاطرات فردوست به خوبی این نکته را روشن می‌کند که وی، با این که در نتیجه دوستی با ولیعهد و توجه رضاشاه، برای تحصیل به گرانترین مدرسه اروپا اعزام می‌شود، از موقعیت ممتازی که نسبی‌شده چندان راضی نیست و بعد از خاتمه تحصیل در سوئیس و مراجعت به ایران هم اصرار دارد که از ولیعهد جدا شود و به دنبال طبابت برود، ولی رضاشاه موافقت نمی‌کند و او را همراه پسرش به دانشکده افسری می‌فرستد و فردوست ناچار می‌شود، برخلاف میل باطنی خود، در سایه ولیعهد بماند و با او دانشکده افسری را به پایان برساند. فردوست پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشکده افسری هم مجبور است که در کنار ولیعهد بماند و در این دوران نیز ناظر خوشگذرانی‌های او است، بی‌آن که جز حسرت نصیبی از آن همه ناز و نعمت داشته باشد ... او قبل از اشغال ایران از طرف نیروی انگلیس و شوروی واسطه بین ولیعهد و سفارت آلمان بوده و به عبارت دیگر خود او در نقش رابط ولیعهد با آلمانی‌ها موجبات بدبینی انگلیسی‌ها را نسبت به ولیعهد فراهم ساخته است. حال داستان خود فردوست:

"دو هفته آخر سلطنت رضاخان، من درگیر مسائلی بودم که به تعیین سرنوشت بعدی حکومت پهلوی پیوند قطعی داشت. نزدیکی من به ولیعهد و دوستی منحصر به فرد او با من عاملی بود که سبب شد در این مقطع حساس نقش رابط او را با مقامات عالی انگلستان عهده‌دار شوم... بعد از ظهر یکی از روزهای نهم یا دهم شهریور، ولیعهد به من گفت: = همین امروز به سفارت انگلیس مراجعه کن. در آنجا فردی به نام ترات که رئیس اطلاعات انگلیس در ایران و نفر دوم سفارت است. او در جریان است و درباره وضع من با او صحبت کن ... = محمدرضا اصرار داشت که همان روز این کار را انجام دهم. نمی‌دانم نام ترات و تماس با او را چه کسی به محمدرضا توصیه کرده بود. شاید فروغی، شاید قوام شیرازی و شاید کس دیگر...

من به سفارت انگلیس تلفن کردم و گفتم با مستر ترات کار دارم. تلفنچی به او اطلاع داد. خودم را معرفی کردم و گفتم از طرف ولیعهد پیغامی دارم. از این موضوع استقبال کرد و گفت: همین امشب رأس ساعت ۸ به قلهک بیا! (در آن موقع تابستان بود و سفارت در قلهک قرار داشت). در آنجا در مقابل در سفارت جنگل کوچکی است در آنجا منتظر من باش!..."

فردوست سپس می‌نویسد وقتی که در ساعت مقرر حاضر می‌شود مستر ترات "که قبلاً او را ندیده بود" او را می‌شناخته و وقتی به هم می‌رسند ترات به فارسی سلیس با او صحبت می‌کند و بلافاصله می‌پرسد که موضوع چیست؟ ... "گفتم که ولیعهد مرا فرستاده و نام شما را به من داده تا با شما تماس بگیرم و بپرسم که وضع او چه خواهد شد و تکلیفش چیست؟"

ترات مقداری صحبت کرد و گفت که محمدرضا طرفدار شدید آلمانی‌ها است و ما از درون کاخ اطلاعات دقیق و مدارک مستند داریم که او دائماً به رادیوهایی که در ارتباط با جنگ است، به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و فارسی گوش می‌دهد و نقشه‌ای دارد که خود تو پیشرفت آلمانی‌ها در جبهه‌ها را برایش در آن نقشه با سنجاق مشخص می‌کنی". من گفتم که صرفاً پیام‌آورم و پیام‌بر هستم و مطالبی را که فرمودید به محمدرضا منعکس می‌کنم. ترات گفت که "به هر حال من آماده هستم که هر لحظه حتی هر شب، در همین ساعت و همین محل با شما ملاقات کنم. شما هم هیچ نگران وقت نباش که مبادا مزاحم باشی. چنین چیزی مطرح نیست و هر لحظه کار داشتی تلفن کن!".

من که به سعدآباد برگشتم و جریان را به محمدرضا گفتم، او شدیداً جا خورد و تعجب کرد که از کجا می‌دانند که من به رادیو گوش می‌دهم و یا نقشه دارم و غیره! من گفتم "خوب اگر اینها را ندانند پس فایده‌شان چیست؟" محمدرضا گفت حتماً کار این پیشخدمت‌ها است! "گفتم" حالا هر که هست شما " به این کاری نداشته باش، برداشت شما از اصل مسئله چیست؟". محمدرضا گفت: "فردا اول وقت با ترات تماس بگیر و با او قرار ملاقات بگذار و بگو که همان شب با محمدرضا صحبت کردم و گفتم که نقشه را از بین می‌برم و رادیو هم دیگر گوش نمی‌کنم مگر رادیوهایی که خودشان اجازه دهند آنها را بشنوم!"...

فردوست این داستان را با شرح ملاقات‌ها بعدی خود با ترات دنبال می‌کند و نتیجه می‌گیرد که سرانجام بر اثر تلاش او مشکل ولیعهد حل شد و بالاخره ۲۴ شهریور بود که ترات به من گفت "با عجله همین امشب ترتیب کار را بده و هر چه زودتر محمدرضا به مجلس برود و سوگند بخورد و تأخیری در کار نباشد". من به محمدرضا اطلاع دادم. او هم مقامات مربوطه را تلفنی احضار کرد، توسط فروغی استعفانامه رضاخان که منتظر تعیین تکلیف ولیعهد بود، تقریر شد و مقدمات رفتن رضاخان و انتصاب محمدرضا به سلطنت تدارک دیده شد. من در این صحنه‌ها حضور نداشتم، ولی حدود ساعت ۱۲ شب بود که محمدرضا به من گفت کار تمام شده و ترتیبات لازم داده شده است. به این ترتیب روز ۲۵ شهریور استعفای رضاخان و انتصاب محمدرضا به سلطنت به مجلس اعلام شد و روز ۲۶ شهریور محمدرضا در مجلس سوگند خورد و رسماً شاه شد..."

داستانی که فردوست نقل می‌کند، با توجه به خیال‌پردازی‌های دیگر او، یا به کلی ساختگی است و اصلاً ملاقاتی بین او و مستر ترات انگلیسی صورت نگرفته، و یا اگر رگه‌ای از حقیقت هم در آن وجود داشته باشد به صورتی که فردوست عنوان می‌کند نبوده است. زیرا با توجه به اسناد و مدارک منتشر شده از طرف وزارت خارجه انگلیس درباره وقایع شهریور ۱۳۲۰ و خاطرات سر ریدر بولارد وزیرمختار انگلیس در ایران در زمان جنگ، مسئله انتقال سلطنت از رضاشاه به محمدرضا شاه در سطوح بالاتری حل و فصل شده، و نقش اصلی را در این میان فروغی به عهده داشته است. عدم اعتماد انگلیسی‌ها به ولیعهد، که مبتنی بر اطلاع آنها از تمایل ولیعهد به آلمانی‌ها بوده است، واقعیت دارد و در مکاتبات سر ریدر بولارد با وزارت خارجه انگلیس هم این موضوع منعکس شده است که انگلیسی‌ها خواهان انتقال سلطنت به یکی از پسران دیگر رضاشاه، غیر از محمدرضا و علیرضا، بوده‌اند. در این میان اگر فردوست نقشی ایفا کرده باشد، برخلاف ادعای خود او نقش مثبتی نبوده و انگلیسی‌ها احتمالاً از طریق خود او از تمایل ولیعهد به آلمانی‌ها مطلع شده‌اند.

فردوست در خاطرات منکر این واقعیت نشده است که پس از دیدن یک دوره اطلاعاتی

در انگلستان در سال ۱۳۳۸، با دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس همکاری می‌کرده، ولی قرائنی در دست است که نشان می‌دهد ارتباط او با سازمان‌های اطلاعاتی انگلستان از همان دوره تحصیل در سوئیس آغاز شده، و تلاش وی برای متهم ساختن دیگران به جاسوسی برای انگلیس جهت پوشاندن واقعیت ارتباط خود او با انگلیسی‌ها است. در این صورت با توجه به گزارش سیا درباره سوابق فردوست که نقش رابط وی بین ولیعهد با سفارت آلمان قبل از اشغال ایران حکایت می‌کند، داستان‌های ملاقات فردوست را با ترات انگلیسی به این صورت می‌توان بیان کرد که فردوست با ارتباطی که از هنگام تحصیل در سوئیس با انگلیسی‌ها داشته، بعد از مراجعت به ایران هم این رابطه را حفظ می‌کند و موضوع ارتباط ولیعهد با سفارت آلمان و مطالب دیگری را که از قول ترات عنوان کرده، خود او در اختیار انگلیسی‌ها می‌گذارد، وگرنه این ادعا که ولیعهد او را مأمور تماس با مستر ترات انگلیسی می‌کند، آن هم در زمانی که هنوز صحبتی از استعفای رضاشاه در میان نبوده و موضوع جانشینی وی مطرح نشده بود، مضحک به نظر می‌رسد.

فردوست در خاطرات خود با کمال وقاحت اعتراف می‌کند که بارها، در ایران یا ضمن مسافرت‌های شاه به خارج از کشور، وظیفه دلالی محبت را برای او به عهده گرفته و بعضی از زنان و دخترانی را که واسطه آشنائی آنها با شاه بوده است نام می‌برد، ولی درباره یکی از شرم‌آموزترین ماجراهای زندگی خود سکوت اختیار می‌کند. نقل این ماجرا را از این جهت ضروری می‌دانم که به گمان من یکی از عوامل اصلی تعمیق و ریشه‌دار شدن عقده‌های درونی فردوست نسبت به شاه به شمار می‌آید و تا پایان عمر او را آزار می‌دهد. ماجرا به اختصار از این قرار است که شاه هنگامی که فوزیه از ایران رفته و تنها مانده بود به یک دختر زیبایی از یک خانواده متوسط دل می‌بندد و دختر جوان بدون عقد و ازدواج رسمی حاضر به مصاحبت با شاه نمی‌شود شاه از فردوست می‌خواهد که با این دختر ازدواج کند و او را در اختیار وی بگذارد. فردوست بدین پستی تن درمی‌دهد و مخفیانه با آن دختر ازدواج می‌کند، به این امید که خودش هم از مصاحبت با او لذت ببرد ولی این آرزو به دلش می‌ماند، زیرا نه شاه اجازه می‌دهد شوهر قانونی معشوقه‌اش به او دست‌درازی کند و نه آن زن جوان و زیبا حاضر به مصاحبت با چنین مردی است. این ازدواج مصلحتی، بعد از آن که شاه به دنبال عشق دیگری می‌رود، به طلاق می‌انجامد، بدون این که فردوست جز تحقیر و بی‌اعتنائی از همسر اسمی خود نصیبی برده باشد.

شاه، فردوست را مردی بی‌شخصیت و قانع و بی‌خطر تشخیص داده بود و به همین جهت بدون احساس خطر از جانب او، مأموریت‌های حساس و مهمی را به وی محول می‌کرد. در سال ۱۳۳۸ فردوست پس از گذراندن یک دوره مخصوص در سرویس اطلاعاتی انگلستان، که در خاطرات خود به تفصیل از آن سخن می‌گوید، "دفتر ویژه اطلاعات" را در دربار تشکیل داد. دفتر ویژه در واقع کانال اطلاعاتی شاه با سازمان‌های اطلاعاتی کشور بود و گزارش‌هایی را از منابع مختلف، مانند سازمان امنیت و اداره اطلاعات و ضداطلاعات ارتش و شهربانی جمع‌آوری می‌کرد و برای شاه تلخیص و تحلیل می‌نمود. فردوست قریب نوزده سال، یعنی تا سقوط رژیم شاهنشاهی در بهمن ۱۳۵۷ این سمت را به عهده داشت، و دفتر ویژه فقط در یک ماه آخر حیات رژیم گذشته، یعنی از ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ به بعد که شاه از ایران خارج شد و دیگر با داخل ایران تماس نداشت، فعال نبود.

فردوست علاوه بر ریاست دفتر ویژه که شغل اصلی او به شمار می‌آمد، از سال ۱۳۴۰

تا ۱۳۵۰ قائم مقام ساواک بود و از سال ۱۳۵۰ به بعد ریاست بازرسی شاهنشاهی را به عهده داشت. در سال‌های آخر حیات رژیم گذشته در سمت رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی در کمسیون شاهنشاهی، که برای رسیدگی به تخلفات سازمان‌های دولتی تأسیس شد شرکت می‌کرد و برای اولین بار مردم در "شو"های تلویزیونی این کمسیون، چهره او را در کنار معینیان رئیس دفتر مخصوص شاه، که ریاست این کمسیون را بر عهده داشت، می‌دیدند. فردوست در جلسات این کمسیون هم صم و بکم می‌نشست و به گزارش‌های معینیان و حرف‌های بازرسان و جواب‌های وزیران و مقامات دولتی گوش می‌داد. یکی از خصوصیات فردوست این بود که کمتر در مجالس رسمی یا مهمانی‌ها حاضر می‌شد و اگر هم به مناسبتی در مجلسی حضور می‌یافت سعی می‌کرد ساکت و صامع در گوشه‌ای کز کند و با کسی سخن نگوید...

فردوست در سال ۱۳۵۷ که آتش انقلاب روشن شده و به سرعت دامنه آن گسترش می‌یافت، ناگهان سکوت مرموز خود را شکست و زبان به انتقاد از اوضاع گشود. هر چه موضع شاه ضعیف‌تر می‌شد، انتقادات او هم تندتر و علنی‌تر می‌گردید. بعضی از تیمساران که از وخامت اوضاع نگران و خواهان شدت عمل بودند به او مراجعه می‌کردند تا شاه را با اتخاذ تصمیمات جدی برای مقابله با انقلاب تشویق نماید، ولی فردوست دل همه را خالی می‌کرد و به آنها می‌فهماند که کار تمام است و بهتر است به فکر نجات خودشان باشند... فردوست در جریان بازجویی که از وی به عمل آمده در پاسخ این سؤال که چرا به خیلی‌ها می‌گفته است ایران را ترک کنند آیا احساس خطری می‌کرده است؟ می‌گوید "باید بگویم که احساس خطر نبوده که به آنهایی که سؤال می‌کردند می‌گفتم لاقلاً در زمان انتقال قدرت خارج باشند بهتر است، در هر مورد دلیلی که مربوط به خود فرد بوده است داشته‌ام. اولاً می‌خواستم خودم را مطلع نشان دهم که من همه چیز را می‌دانم و شما نمی‌دانید. این را باور کنید که چنین طرز تفکر و احساسی در من هست که می‌خواهم خود را مطلع‌تر از سایرین نشان بدهم". ... فردوست سپس درباره این‌که چرا به همسرش گفته است از ایران برود ولی خودش در ایران مانده می‌گوید "طلا، زخم را می‌خواستم از شرش راحت شوم! هنوز هم افرادی از دوره شبانه هستند که می‌دانند این زن پس از خستگی روزانه چقدر مرا ناراحت و اذیت می‌کرد ... بارها خواستم او را طلاق بدهم".

فردوست در ادامه همین بازجویی به دیگران هم که به آنها توصیه کرده است از ایران بروند اشاره کرده می‌گوید: "سپهبد جعفری برای آن که در کمسیون‌های بعد از ظهر بختیار شرکت می‌کرد و برای امام نقشه می‌کشیدند این عمل مجازات داشت و لذا وقتی سؤال کرد که چه باید بکنم گفتم باید بروید که نرفت... با این همه وقتی از وی سؤال می‌شود چرا خودش ایران را ترک نکرد چنین می‌نویسد "به این سؤال بارها جواب داده‌ام. بسیاری از ایرانیان که ایران را ترک گفته‌اند از دید من ایرانی نیستند یا علاقه به کشورشان ندارند. آنها با خیال راحت با پول‌های باد آورده و یا با مضیقه، در کشورهای اروپای غربی یا آمریکا زندگی می‌کنند. آنها خدمتگذار رژیم محمدرضا قلمداد می‌شوند و من خائن به رژیم محمدرضا و نزد اینها فرد خائنی هستم ... من به همین دلیل که در ایران مانده‌ام، مورد سوءظن واقع شده‌ام که این حتماً مأموریتی دارد که در ایران مانده و گرنه می‌بایست برود. پس حق را به افرادی می‌دهند که ایران را ترک کرده‌اند و هر که مانده مشکوک است، به خصوص من لذا باز هم جواب شما را می‌نویسم:

۱. خود را مسئول همه چیز دو اداره (دفتر ویژه اطلاعات و بازرسی) در مقابل دولت

- وقت و رژیم بعد می‌دانستم و به خصوص در مقابل پرسنل این دو سازمان که از من توقع توجیه و راهنمایی داشتند احساس مسئولیت می‌کردم...
۲. خانواده من همگی در ایران بودند. چه طرز فکری به من اجازه می‌داد که آنها را رها کنم. خاصه این که همگی مرا بزرگ خانواده و راهنمای خود می‌دانستند.
 ۳. تمام دارائی من که در طول پنجاه سال با صرفه‌جویی جمع کرده بودم در ایران بود و هست و من یک ریال هم در خارج ندارم.
 ۴. بسیاری از مقامات حتی در روز ۲۲ بهمن، در ایران بودند. پس آنها هم مانند من کوچکترین نگرانی از تحول نداشتند.
 ۵. من برآورد می‌کردم که تغییر رژیم حتمی است، اما کمترین خطری برای خود احساس نمی‌کردم. تصور این بود که رژیم می‌رود و حکومت دیگری جانشین آن می‌شود و بدون شک عناصر نامطلوب رژیم‌گذشته را کنار می‌گذارد. طبیعی بود که خود را کنار گذاشته تصور کنم، مگر این که بعدها و به تدریج مورد مرحمت واقع شوم و کاری در رده پائین ولی با ارتباط با تخصص‌های من واگذار کنند.
 ۶. زندگی در ایران، از جمیع جهات، برای من مطلوب‌تر است. چون یک ایرانی با همه چیز کشور خود خو می‌گیرد و از آن لذت می‌برد. برای مثال، اگر یک ایرانی در بین ایرانیان باشد یکدیگر را به خوبی می‌فهمند و از معاشرت با هم لذت می‌برند. همه چیز برای یک ایرانی در ایران لذت‌بخش است.

فردوست در اینجا به آخرین نقش خود در رژیم گذشته، که احتمالاً بیش از عوامل دیگر موجب ماندن وی در ایران بوده است، اشاره نمی‌کند و آن کارگردانی جلسه فرماندهان و معاونین و رؤسا و مسئولین قسمت‌های مختلف نیروهای مسلح در روز یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌باشد. این جلسه که عنوان آن را "شورای عالی نیروهای مسلح" گذاشتند، ساعت ۱۰ و نیم صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن‌ماه با حضور ۲۷ نفر از مقامات ارتش، از جمله ارتشید فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات و ارتشید شفقت وزیر جنگ و ارتشید قره‌باغی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح در محل ستاد تشکیل شد. در این جلسه پس از گزارش وضع آشفته نیروهای نظامی و انتظامی از طرف قره‌باغی، سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد بزرگ پیشنهاد اعلام بی‌طرفی ارتش را نمود. این پیشنهاد فرماندهان و امرای حاضر در جلسه را حیرت‌زده ساخت، ولی وقتی که فردوست این پیشنهاد را تأیید نمود، حاضرین که تصور می‌کردند فردوست هنوز مستقیماً با شاه ارتباط دارد مخالفتی نکردند. متن اعلامیه بی‌طرفی ارتش نیز به شرح زیر از طرف فردوست و حاتم تحریر گردید:

اعلامیه ارتش

ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تا کنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰ و نیم روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بی‌طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعه نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف

ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.

بعد از قرائت اعلامیه در حضور فرماندهان ارتش، فردوست که ارشدترین و قدیمی‌ترین افسر حاضر در جلسه بود، قبل از همه آن را امضاء کرد و سایرین هم به تبعیت از فردوست اعلامیه را امضاء کردند. اعلامیه ساعت یک بعدازظهر مستقیماً به رادیو ارسال شد و پانزده دقیقه بعد رادیو برنامه عادی خود را قطع کرده و آن را پخش نمود. انتشار این اعلامیه و پخش آن از رادیو در واقع ناقوس پایان عمر رژیم سلطنتی بود.

فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که قبل از این که کار به این مرحله برسد، به وسیله یکی از معاونین خود (سرلشگر فرید) به بختیار پیغام داده بود که استعفا بدهد، ولی بختیار به این پیشنهاد او توجه نکرده و به فرید گفته بود که این موضوع ربطی به ایشان ندارد. فردوست بعدازظهر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ناپدید شد و تا آبان‌ماه ۱۳۶۲ که در خانه پدریش (خیابان وصال شیرازی) بازداشت شد شایعات گوناگونی درباره او رواج داشت. منبع اصلی این شایعات رادیوهای برون‌مرزی و مطبوعات بیگانه بودند و موضوع اصلی این شایعات نقش فردوست در سازماندهی تشکیلات امنیتی جدید ایران و کارگردانی بعضی عملیات تروریستی در خارج از کشور، مانند ترور شهیار شفق پسر اشرف در پاریس و علی‌اکبر طباطبائی از فعالین ضد جمهوری اسلامی در آمریکا بود. فردوست تمام این شایعات را تکذیب کرده و مدعی است که در تمام این مدت در خانه خواهران یا دوستان و بستگان دیگرش بوده و هنگام دستگیری هم در خانه پدریش زندگی می‌کرده است.

فردوست، تا اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ که در اثر سگته درگذشت، تحت بازداشت بود و در این مدت به او فرصت داده شد تا خاطرات زندگی گذشته خود را به رشته تحریر درآورد و مطالبی را نیز به صورت مصاحبه یا پاسخ به سؤالات در جریان بازجویی‌هایی که از وی به عمل آمد بیان کند. برداشت کلی سازمان‌های اطلاعاتی کشور از شخصیت و خصوصیات اخلاقی فردوست چنین است:

مجموعه بررسی‌های انجام شده بر روی فردوست و مصاحبه‌ها و بازجویی‌ها از وی، کارشناسان وزارت اطلاعات را به این نتیجه رساند که پدیده فردوست پیش از آن که یک "معمای سیاسی و اطلاعاتی" باشد یک پدیده قابل بررسی تبلیغی روانی است. پدیده تبلیغی، از آن رو که وی به سوژه‌ای برای القاء اهداف معین در جنگ تبلیغی استکبار و عوامل داخلی آن علیه انقلاب اسلامی تبدیل شده است. پدیده روانی از آن رو که شخص فردوست در پیدایش و اشاعه این شایعات سهم مؤثری داشته، که به بررسی روان‌شناختی او نیازمند است.

حسین فردوست سمبلی از انسان‌هایی است که در تار و پود رژیم گذشته مسخ شدند و عمری را به عنوان کارگزار این رژیم به تباهی گذراندند. فردوست کودکی بود که از پائین‌ترین و بی‌چیزترین اقشار جامعه بیرون آمد و دست تصادف او را وارد دربار ساخت. در کودکی و سپس در نوجوانی در مقابل نخوت و تجمل‌درباری، در او احساس ویژه شکل گرفت: احساس حقارت و خودکم‌بینی در برابر اشرافیت فاسد‌درباری. این احساس فردوست را در خود فرومی‌برد و وی را به چهره مطیع و آرام و ساکت بدل می‌ساخت، که با "دقت ریاضی" (به قول خود او) وظایفش را انجام می‌داد. این اطلاع محض فردوست را به چهره مورد قبول محمدرضا پهلوی بدل می‌ساخت و وی از گماردن فردوست در رأس حساس‌ترین ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی خود احساس ناامنی نمی‌کرد. در عین حال روحیه خودکم‌بینی فردوست

سبب می‌شد تا حتی‌الامکان از شرکت در میهمانی‌های درباریان و مجالس سفارتخانه‌ها اجتناب ورزد و در معاشرت با دیگران حد و مرز معینی را حفظ نماید و به شدت از شهرت و خودنمایی پرهیز کند. مجموعه این خصائل، به اضافه راز داشتن و در رأس حساس‌ترین نهادها، که وظیفه کنترل اعمال و رفتار درباریان و دولتمردان پهلوی را به دست داشت و اعتماد شاه به وی سبب شد که به تدریج فردوست در مجامع و محافل حاکمه دوران محمدرضا پهلوی سیمانی "مرموز" یابد و این رمز و ناشناختگی درون فردوست احترام توأم با هراس دیگران را برانگیزد. در لابلای خاطرات فردوست، این نگرش دولتمندان پهلوی به وی نمایان است. از آنجا که فردوست در هیچ محفل و باند درباری قرار نمی‌گرفت و در هیچ بند و بستى برای ثروت یا قدرت مشارکت نمی‌جست به او به چشم رقیب نمی‌نگریستند و از آنجا که وی در تنهائی رازآمیز خود ارگان‌های حساسی را بر فراز این محافل می‌چرخانید، از او واهمه داشتند.

تنها مطلبی که نویسنده می‌تواند بر این تحلیل دقیق بیفزاید این است که فردوست، به دلایلی که در شرح حال او ذکر شده، هر چند با ضعف‌نفس و اطاعت محض از شاه توانسته بود اعتماد و اطمینان او را به خود جلب کند، هرگز با شاه صمیمی نبود، ولی به دلیل همان روحیه "خودکم‌بینی" و ضعف‌نفس، قریب چهل سال این عقده را در درون خود نگاه داشت تا سرانجام در آخرین سال سلطنت شاه فرصت بروز آن را یافت. شگفت آن که شاه، پس از خروج از ایران و در دوران تبعید و در بدری خود نیز این واقعیت را درک نکرد و هنگامی که "دیوید فراست" خبرنگار معروف انگلیسی ضمن یک مصاحبه تلویزیونی در پاناما، درباره فردوست و شایعه همکاری او با رژیم جدید ایران، از وی سؤال کرد چشمانش پر اشک شد و گفت "نمی‌دانم ... من نمی‌توانم چیزی در این مورد بگویم. این تراژدی را باید قلم نویسنده‌ای چون شکسپیر به تحریر بکشد!". مقصود شاه از اشاره به شکسپیر در این مصاحبه، تراژدی‌های معروف او درباره کسانی بود که از پشت به نزدیکترین کسان و یاران خود خنجر می‌زنند.

از کتاب سفر به آارات (نوشته "مایکل آرنل". ترجمه پروانه ستاری. چاپ تهران. ۱۳۶۸) پدر آقای مایکل (نویسنده کتاب) یک نفر ارمنی بوده به نام "دیگران کویومچیان" که در انگلیس زندگی کرده و بعد به آمریکا رفته و تبعه شده. او نویسنده بوده و کتاب‌هایی هم داشته است. مایکل هم نویسنده بوده ولی نمی‌دانسته از نژاد ارمنی است. بعد به وسیله آشنایان سالخورده ارمنی متوجه ارمنی بودن پدرش شده و برای اطلاع از اوضاع ارمنستان بدان جا رفته به وسیله "سرکیس" نام ارمنی، که معلم زبان انگلیسی بوده راهنمایی شده به نقاط دیدنی رفته و خلاصه در مورد کشتار ارمنیان در زمان سلطان عبدالحمید دوم پادشاه عثمانی در سال‌های ۶-۱۸۹۴ و نیز ۱۹۱۵، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای در کتاب نوشته است که در اینجا به مختصری از آنها اشاره می‌شود:

اسم اصلی استانبول "Ees Teen Polin" بود یعنی به سوی شهر، که ۵ قرن بعد از آن (شاید پس از تصرف سلطان محمد دوم) رسماً استانبول شد. مؤسس امپراطوری ترک‌ها خانی بود که در چینی "تو - من" نامیده می‌شد. اکثریت ساکنان ترکیه را ترک‌ها تشکیل می‌دادند و عثمانی‌ها در اقلیت بودند. اما عثمانی‌ها زرنکتر بودند و به آنها می‌گفتند که برای آنها می‌جنگند. تهاجم برای غارت. ترک‌های جاهل جنگ‌ها

را کردند و عثمانی‌ها امپراطوریشان را تشکیل دادند. در دوره عثمانی‌ها ترک یک کلمه تحقیرآمیز بود و به روستائیان گفته می‌شد. سرانجام هنگامی که ترک‌ها در ۱۹۲۳ رسماً آن را پذیرفتند آن را از واژه مورد استعمال انگلیسی‌ها اقتباس کردند "ترکیه".

در ترکیه در سال ۱۸۶۵ سه دسته مترقی از تحلیکرده‌های ترک و ارمنی در اروپا تشکیل شد. ترک‌های جوان یا "ینی‌چری" به وسیله جوانان ترک. و دو دیگر یکی (هنچاک) یعنی "زنگ" و دیگری "داشناکسیون" (فدراسیون). سلطان عبدالحمید دوم سی و چهارمین سلطان عثمانی که در ۱۸۷۶ به سلطنت رسید از آنها ترسناک بود. او دسته‌ای از کردها به نام "حمیدیه" تشکیل داد و در اطراف ارمنی‌ها مستقر ساخت.

کشتار ارامنه در سال ۱۸۹۴ با دستگیری دو عضو هنچاک در منطقه کوهستانی ارمنی سامسون آغاز شد. و در آن سال آنها قتل‌عام گشتند. در استانبول، ارزروم، و ... تعداد کشته شدگان را بسیار زیاد نوشته‌اند. بچه‌ها را شکم‌می‌دریدند، زن‌ها، کنش‌ها، آموزگاران و ... اول سربازان حمیدیه دخالت می‌کردند بعد آنها کنار کشیده اوباش و مردم دست به کشتار و غارت می‌زدند. در ۲۶ اوت ۱۸۹۶ گروهی از جوانان ارمنی در استانبول به بانک حمله کرده تصرف نمودند. در نتیجه حدود هشت هزار نفر ارمنی در آن شهر قتل‌عام شدند. سرانجام در ۲۹ اوت ۱۸۹۶ تلگرام سرگشاده‌ای به عبدالحمید ارائه داد شد که دول اروپائی تهدید به جنگ کرده بودند و او فرمانی از باب‌عالی صادر کرد که به تأیید شیخ الاسلام هم رسید و کشتار منع گردید.

در ۱۹۰۸ در ترکیه حزب سیاسی جدیدی به نام "کمیته اتحاد و ترقی" کودتائی علیه سلطان عبدالحمید کرد و او را مجبور نمود که قانون اساسی ۱۸۷۶ را اجرا کند. بین ترک‌ها و ارامنه باز روابط صمیمانه شد اما بعدها باز بینشان اختلاف افتاد زیرا ترک‌ها می‌خواستند به اصول ترک بودن و اسلام پایدار بمانند ولی ارمنی‌ها به تمدن دولت‌های اروپائی علاقمند بودند.

جنگ جهانی اول پیش آمد. روس‌ها از ارمنی‌ها خواستند که با آنها علیه ترک‌ها همکاری کنند و قول دادند پس از جنگ به شش ایالات ارمنی‌نشین ترکیه استقلال بدهند. ترک‌ها هم به آنها گفتند که پادگان مخصوصی تشکیل داده علیه روس‌ها جنگ کنند و بعد از جنگ به ایالات ارمنی‌نشین ترکیه خودمختاری داده شود. جمعی از ارامنه داوطلبانه وارد ارتش ترکیه شدند. بعد دولت ترکیه بر اثر احتیاج از ارامنه هم سربازگیری کرد. اما بعد دستور بی‌کار کردن و اخراج آنها را گرفت و سپس دست به کشتار آنها زد با وضعی که بیانش تحمل‌ناپذیر است.

آنها را به صحرای بی‌سکنه جنوب سوریه منتقل کردند که در آنجا مردند در رودخانه‌ها، در کوه‌ها، در راه‌ها ... مردم را وادار به حمله به آنها می‌کردند و آنها آنان را غارت و با فجع‌ترین وجهی می‌کشتند. خاطره‌نویسان زیادی از کشورهای دیگر این وقایع را به قلم آورده‌اند که در این کتاب مختصری از آنها ذکر شده است.

نویسنده کتاب می‌نویسد تبعید و کشتار ارامنه از ۸ آوریل ۱۹۱۵ آغاز و تا ۶ نوامبر همان سال ادامه داشت. و در این میان به یک گفته ۱۸۰۰ هزار و به گفته دیگر ۸۰۰ هزار ولی به طور نزدیک به یقین یک میلیون ارمنی کشته شد.

در ۳۱ اوت ۱۹۱۵ طلعت‌پاشا وزیر مقتدر ترکیه به متحدین آلمانی گفت که مسئله‌ای به نام ارمنی دیگر وجود ندارد. "La Question Armenienne n'existe plus". سه مرد مقتدر آن روز ترکیه جمال پاشا وزیر نیروی دریائی، انورپاشا وزیر جنگ و

طلعت‌پاشا وزیر کشور بودند.

از کتاب تاریخ ارمنستان (نوشته "هراند پاسدراچیان" ترجمه محمد قاضی. تهران. نشر تاریخ. ۱۳۶۶) مسیحیت طریق‌های مختلف پیدا کرده مهمترین آنها:

۱. طریقت آریائی (آریانیسم). در عیسی موجودی کاملاً انسانی می‌دید و منکر جنبه خدائی او بود.

۲. طریقت نستوری (نستوریانیم). که معتقد بود عیسی مظهر دوگانه انسان و خداست.

۳. طریقت تک‌جوهری (منوفیزیم). که معتقد بود جوهر خدائی در ذات عیسی مسیح جوهر انسانی او را در خود حل کرده است و عیسی صرفاً خدا است.

۴. بعدها سال ۴۵۱ مذهب "کالدسوان Calcedoin" در کلیسای روم و بیزانس پیدا شد که همان طریقت پاپ "لئون" کبیر بود و می‌گفت دو جوهر جداگانه در ذات عیسی بوده است، جوهر انسانی و جوهر خدائی و این دو جوهر با هم متحد شده ولی در هم نیامیخته است.

انجمن مذهبی "Nicee" در ۳۲۵ طریقت آریائی را که برای عیسی جوهر انسانی قائل بود رد کرد.

انجمن "Calcedoin" در ۴۵۱ گفت عیسی از دو جوهر خدائی و انسانی است که با هم اتحاد دارند نه ترکیب.

"بویوئه" گفت همه چیز خدا بود به جز خود خدا.

مسیحی شدن ارمنی‌ها با ایمان و نبوغ "سن گره گوار" روشنگر ممکن شد. ارمنی‌ها به طریقت تک‌جوهری وفادار مانده‌اند.

تورانیان مرکز اصلی‌شان منطقه‌ای در آسیا بین مغولستان و ترکستان بوده است. آن دسته از آنان که به ایران و آسیای صغیر آمدند ترک نام گرفتند. آن دسته که به طرف چین متوجه شدند به مغول موسوم گشتند. و دسته‌ای که در روسیه مستقر گشتند تاتار نامیده شدند. "ادوارد برنشتاین" گفته است که آلمان این کشور بزرگ برخلاف قدرت‌های دیگر اروپائی هرگز در مورد سیاست خارجی سنت‌های خارجی نداشته است. هنگامی که انگلستان به دولت‌های دیگر پیشنهاد کرد که به نام انسانیت در مسئله ارمنستان دخالت کنند قدرت‌های دیگر نتوانستند به بی‌طمعی کشوری باور کنند که اغلب به منافع ملت‌های دیگر زیان زده بود.

حزب معروف "دانشاک" ارمنی در ۱۸۹۰ در تقلیس وسیله "کریستافر میکائیلیان، دکتر ژان ملیکف، سیمون زاواریان، کنستانتین خاتیسیان" تأسیس گردید.

در تاریخ حوادثی پیش می‌آید که انگار دهن کجی سرنوشت به آدمی است (از شاتوبریان). به گفته "هیوم" یک دولت مستقر و جا افتاده تنها به صرف این که استقرار یافته است از مزایای زیادی برخوردار است.

طلعت‌پاشا وزیر کشور ترکیه در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۵ تلگرافی به استاندار حلب گفته که تصمیم دولت برای براندازی نسل ارمنه است بدون ملاحظه باید این کار صورت بگیرد.

این کتاب به طور کلی از سرزمین ارمنستان، آب و هوا، موقعیت و استعدادات

کشاورزی، کوهستانی، از آمدن ارمنی‌های آسیای‌وسطی (هند و اروپایی)، از بلاهای ارمنی‌ها، از جنگ‌های هخامنشیان و یونان و سلوکی‌ها و اشکانیان، و اورارتوها، عثمانی‌ها، ترک‌های جوان، جنگ‌های بین‌الملل اول تا ۲ دسامبر ۱۹۲۰ که جزو شوروی شد سخن می‌گوید.

از کتاب کاگ.ب. در ایران (نوشته "ولادیمیر کوزیچکین" افسر سابق کا.گ.ب. ترجمه اسماعیل زند و حسین ابوترابیان. تهران ۱۳۷۰)

یک ضرب‌المثل معروف حکایت از این دارد که اگر ریش ملاها را کنار بز نیم زیر آن نوشته است "Made in great Britain" (ساخت بریتانیای کبیر). لذا از نظر کارشناسان شوروی آیت‌الله خمینی نیز یک متحد غرب محسوب می‌شد و بدین جهت او را گروهی از ایرانی‌ها محاصره کرده بودند که سال‌ها در آمریکا به سر می‌بردند. بی‌تردید از سوی سازمان سیا در میان اطرافیان آیت‌الله خمینی جا گرفته بودند ... شوروی احساس کرد که آیت‌الله خمینی را باید یک "تحت‌الحمايه آمریکا" به حساب آورد.

از مسکو به "وینوگرادوف" سفیر شوروی دستور داده شد که با آیت‌الله طالقانی ملاقات و آثار آن را بررسی نماید. ملاقات ۱۹ شهریور ۵۸ دست داد و دو ساعت طول کشید. صبح روز بعد روزنامه‌ها از درگذشت او خبر دادند. گفته شد مسموم شده و سفیر موقع دست دادن با وی در حلقه مسمومی که سوزنی داشت با سوزن سم را وارد دست او کرده است. ولی واقعیت این است که او عصر همان روز در حالی که حالش خوب بود حالش به هم خورد نگهبانان به دنبال تلفن رفتند که دکتر را خبر کنند ولی سیم قطع شده بود. رفتند آب بیاورند بخورد آب قطع بود. مخالفان همه چیز را حساب کرده بودند. همان طور که در این گونه موارد مرسوم است همه اختلاف‌نظرها فراموش شد و یک دوره طولانی عزاداری اعلام گردید.

در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۵۸) دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا را اشغال کردند ... در ۵ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۴ آبان ۵۸) سفارت انگلستان هم اشغال شد اما از آنجا که اقدام آنها رسماً تأیید نشده بود پاسداران انقلاب آنها را از سفارتخانه بیرون کردند. روس‌ها در ۶ دی‌ماه ۵۸ به افغانستان حمله نظامی کردند.

از ۱۹۱۷ به بعد هیچیک از رهبران شوروی روس نبودند نخستین کسی که دارای ملیت روسی است "میخائیل گورباچوف" است. پس از کودتای اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه نمایندگان گارد مسلح کارگران "پتروگراد" از دولت لنین حفاظت می‌کردند ... آنها روس بودند ولی وقتی متوجه شدند که از دولتی باید حفاظت کنند که اعضایشان روسی را با لهجه خارجی‌ان حرف می‌زنند شایعاتی در شهر انتشار دادند که لنین برکنار شده و خدا می‌داند چه کسی زمام امور را در دست گرفته است. لذا آن گاردها عوض شدند و به جای آنها هنگ تفنگداران "لوتایا"ئی را آوردند. اگر به گورستان مسکو بروید جایی که بلشویک‌های قدیمی را دفن کرده‌اند به زحمت می‌توان یک نام روسی در میان آنها پیدا کرد. "چکا" سلف کا.گ.ب. بود که در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷ به وجود آمد. سال بعد اداره خارجی آن تأسیس شد که در کشورهای دیگر با کمونیست‌ها رابطه برقرار کنند و به آنان بگویند که کمونیسم مرز و ملیت نمی‌شناسد. کمونیست‌های دنیا دولت شوروی را دولت خود بشناسند.

از کتاب اثبات وجود خدا (از نظر چهل تن از دانشمندان. تألیف "جان کلور مونسم". ترجمه آرام. امین، مجتهدی. چاپ چهارم. تهران، انتشارات حقیقت. ۱۳۵۵)

این چهل نفر که هر یک در رشته علمی خود از نامداران زمان خویشند با توجه به رشته‌های تخصصی یا دریافت‌های دیگر، در مقالات خود مطالبی درباره اثبات وجود خدا نوشته‌اند، مثلاً:

"مریت ستانلی کونگدون" عالم طبیعی و دکتر علوم از دانشگاه "وبستر" ... عضو انجمن فیزیک امریکا ... بوته گل سرخی را که در "پنسیلوانیا" در کنار راه دیده وسیله اثبات وجود خدا قرار داده. و در مقاله‌ای با عنوان "درسی از بوته گل سرخ" پس از شرح مفصل می‌گوید "هیچ واقعیتهایی در این جهان عجیب و پرتلاطم نیست که بتواند به صورتی وجود و فعالیت خدای بدون شرطی را نفی کند و عدم آن را اثبات نماید. برخلاف، هرگاه برسان (همانند) دانشمندان دقیق معلومات جهان طبیعی را، حتی از راه قیاس مورد تجزیه و ترکیب قرار دهیم، این نمود جلب توجه ما را می‌کند که کارهای آن وجود نادیده را تنها از راه جستجوی علمی نمی‌توان یافت و به آنها رسید، بلکه اثر او به صورت وجود آدمی خودنمایی می‌کند. چه علم در واقع ناظر کارهای خدا است؟

"جان کلود کوثر" ریاضی‌دان و شیمی‌دان، این جمله "لرد کلونین" بزرگترین علمای فیزیک جهان را عنوان نظریه خود قرار داده که او گفته است "اگر نیکو بیندیشید علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید".

تمام اجسام از اتم به وجود آمده و همه اتم‌های جهان در نهایت از "الکترون" و "پروتون" و "نوترون" تشکیل شده که دو تای آخر در مرکز و اولی در اطراف آن می‌باشد. بیشتر قسمت‌های اتم خالی است و فاصله الکترون‌ها آدمی را به یاد منظومه خورشیدی می‌اندازد که در آن هم قسمت عمده فضا خالی است. تعداد الکترون‌های هر اتم به اندازه نوترون‌های آن است و اختلاف بین اتم‌های عناصر مختلف بر اثر اختلاف شماره الکترون‌ها و نوترون‌های آنها از همدیگر است.

خود الکترون و نوترون و پلاتون هم اشکال سه‌گانه حقیقت واحد یعنی الکتروسیته است و خود الکتروسیته مظهري از حقیقت نهائی یعنی انرژی می‌باشد. ماده به عنوان مجموعه‌ای از اتم‌ها، و اتم‌ها، ملکول‌ها، الکتروسیته، و انرژی ... همگی از قانون و نظم خاصی پیروی می‌کنند که دست اتفاق و تصادف را در آن راه نیست. آیا هیچ آدم عاقل باور می‌کند که ماده بی‌حس و بی‌شعور بنا به تصادف (هستی) خود را آغاز کرده و به‌خود نظم بخشیده و این نظم برای وی باقی مانده است.

وقتی انرژی به ماده تبدیل می‌شود از قانون خاص پیروی می‌نماید و ماده‌ای هم که به وجود می‌آید از قانونی تبعیت می‌کند که ماده‌های پیشین نیز از آن پیروی می‌کردند. شیمی می‌گوید که مواد ابدی نیستند و روزی از بین می‌روند. یعنی جهان ازلی نیست و شواهد علمی نشان می‌دهد که پیدایش آن نیز تدریجی نبوده بلکه این آغاز ناگهانی بوده و دلایل زمانی هم آن را تأیید می‌کند. به عبارت دیگر جهان در زمان معینی آفریده شده و از آن زمان از قانونی پیروی می‌کند و دست خوش تصادف نمی‌گردد.

ماده بی‌شعور نمی‌تواند خود و آن قوانین را به وجود بیاورد. بلکه یک عامل غیرمادی دیگری علت آن می‌باشد. عجایب حیرت‌انگیزی که در آن عمل آفرینش به نظر می‌رسد نشان می‌دهد که آن عامل غیرمادی باید صاحب شعوری خارج از تصور ما بوده باشد و این شعور چنان که می‌دانیم از مختصات عقل است.

آقای "دونالد هنری پورتر" عالم فیزیک و ریاضی می‌گوید در علم فیزیک به سؤالاتی می‌توان پاسخ داد که اول آنها لفظ "چگونه" باشد و به اغلب سؤالاتی که اول آنها لفظ "چرا" باشد علم فیزیک نمی‌تواند جواب بدهد. مثلاً چگونه دو جسم همدیگر را جذب می‌کنند "را قانون جاذبه نیوتون به خوبی جواب داده ولی جواب " چرا دو جسم همدیگر را جذب می‌کنند" داده نشده است و ... به نظر می‌رسد که اغلب علما مایلند که اصل و پدیده‌های طبیعت را، بدون آن که خدا را در نظر بگیرند مطالعه کنند. مثلاً "برتراند راسل" فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ انگلیسی منکر وجود خداوند است به علت این که او نمی‌تواند جواب این سؤال را بدهد: خدا آفریده کیست؟ شکی نیست که فکر راسل اصولاً وسیع و عمیق است ولی خوب است ما این سؤال را بدین طریق پاسخ دهیم: عقل و منطق ایجاب می‌کند که خالق وجود داشته باشد و مطالعات و تفحص‌های علمی ما را به لزوم وجود خدا راهنمایی می‌کند.

آقای پورتر با پیش کشیدن فرضیه‌های "آلفر" و "گاموف" دایر به انفجار اولیه (یعنی انفجار یک کتله بخاری تحت فشار و پیدایش جهان و قبول این که قبل از انفجار، کتله بخاری مخلوق خالق است به نام خدا) و فرضیه "بوندی گولد هویل" که می‌گوید (جهان گسترش می‌یابد و خلقت جدید کهکشان‌ها و ستارگان جای خالی را می‌گیرد بدون آن که معتقد به خدائی باشد و این خلقت جدید را خود به خودی می‌داند) بحث علمی قابل توجهی را مطرح می‌کند و نتیجه می‌گیرد "اما خلقت به هر نحوی انجام شده به دست خالق بوده و وجود خدای متعال پایه اساسی هر فرضیه است و جواب سؤالاتی که تا به حال جواب داده نشده یک کلمه است و آن خدا است".

به نظر آقای "ادوارد لوتر گیسل" جانورشناس و حشره‌شناس: علوم برای اثبات وجود صانع به عمل نیامده‌اند بلکه هدف آنها مطالعه طبیعت و کارهای طبیعی است. علوم طرز عمل ماشین طبیعت را در نظر می‌گیرد و با سازنده آن کاری ندارد. او می‌گوید بعضی از علما که معتقد به تکاملند و ایمان به خدا ندارند اگر تعصب نداشته باشند خواهند دید که تکامل خود یکی از مراحل خلقت است و مظهر یک حکمت عالی‌به کار بردن روش‌های علمی بشر را به وجود خدا توجه می‌دهد. آقای گیسل پس از استدلال‌ات علمی می‌گوید "باز هم" تکرار می‌کنم اگر کسی با فکری روشن علوم را مطالعه و تحصیل کند به لزوم وجود آفریدگار قائل خواهد شد".

آقای "پول کلارنس ابرسولد" عالم فیزیک زیستی می‌گوید که حقیقت مسلم این است که بشر هوش سرشار دارد و تفکر و مطالعات نشان می‌دهد که این فهم بشر محدود می‌باشد. دانشمندان اذعان می‌کنند که مفاهیم زیادی وجود دارد که بشر نمی‌تواند آنها را درک کند. نظم و ترتیبی و منطقی در جهان مادی است که تصادفی نیست و ماده هوش و اراده ندارد. قبول وجود خدا با دلایل علمی ممکن نیست بلکه هر شخص از معنویات و دلایل مادی خود آن را درمی‌یابد.

دانشمندان می‌توانند کیفیت و کمیت اشیاء را مطالعه و بیان کنند ولی بیان علت وجود اشیاء و علت و خواص آنها با علوم ممکن نیست. علوم نمی‌توانند بگویند اتم‌ها، کهکشان‌ها، روح، انسان، استعدادهایش از کجا آمده‌اند. علوم می‌توانند بگویند که جهان از انفجار ماده اولی پیدا شده ولی نمی‌توانند بگویند که آن ماده و نیروی منفجر کننده از کجا آمده‌اند. انسان که فکرش در چهار دیواری ماده محصور است نمی‌تواند راهی به گنه ذات الهی و تعبیری از مفهوم خدا بیان کند. آن چه مسلم است این است که خلقت دفعتاً صورت نگرفته

بلکه دارای بدایتی می‌باشد. و هر بدایتی حکایت از وجود مبدائی می‌نماید و خود معجزات حیات مبدأ و بدایتی دارد خارج از نیروی بشر. پس خداوند مبداء آفرینش کائنات می‌باشد. آقای "مارلین بوکس کیدر" عالم فیزیولوژی معتقد است: خدا مادی نیست که بتوان از طریق علوم و آزمایشگاه وجودش را ثابت کرد. آدمی نمی‌تواند از راه علمی عشق را تعریف و تجزیه کند، یا زیبایی موسیقی را آن چنان که هست بیان دارد ولی آیا کسی می‌تواند عشق، اثر موسیقی ... را منکر شود؟ اگر علوم نمی‌توانند خدا را بیان و تجزیه و تحلیل کنند دلیل آن نیست که نیست.

از کتاب سقوط ۸۴ (کتابی است که "پل لوانتن، زیبگند برژنسکی، اسکات تامسن" در موضوعات مربوط به موقعیت آمریکا و شوروی در خاورمیانه، آمریکا و خلیج فارس، شوروی و خلیج فارس در ۱۹۸۳ و اوایل ۱۹۸۴ نوشته‌اند. ترجمه دکتر محسن پگاه. تهران. انتشارات هفته چاپ دیبا)

گر چه دیگر شوروی‌ای در میان نیست ولی کتاب برای اطلاع از اوضاع آن روز قابل استفاده می‌باشد. به چند نکته از آن اشاره می‌کنیم:

برژنف در دهم دسامبر ۱۹۸۰ در دهلی پیشنهاد کرد که منطقه خلیج فارس غیرنظامی اعلام شود و بی طرفی آن تضمین گردد. این پیشنهاد را در فوریه و مه ۱۹۸۱ هم تکرار کرد ولی آمریکا بدان جواب نداد.

آمریکا و شوروی برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق اقدام نکردند. در حالی که منشور سازمان ملل متحد به آنها اجازه می‌داد که از شورای امنیت بخواهند و در صورتی که یکی از طرفین قبول نمی‌کرد آن شورا مقررات پیش‌بینی شده در فصل ۷ منشور را به اجرا می‌گذاشت.

منشور ملل متحد به شورای امنیت اجازه می‌داد که در مورد لزوم، طرف را مورد تحریم قرار دهد. و نیز اجازه می‌دهد که اگر اقدامات غیرنظامی بی‌نتیجه شود از نیروهای هوایی، دریایی و زمینی برای برقراری صلح و تضمین امنیت بین‌المللی استفاده کند.

از کتاب Iran - Afgane (تألیف Robert Boulanget. کتابخانه Hachette. پاریس ۱۹۷۴) در این کتاب از پیشرفت‌های ایران صحبت شده: ایران با تمایل به طرف شوروی در ۱۹۶۵ یک کارخانه ذوب‌آهن، در قبال دادن گاز به روسیه، ساخت. ظرفیت آن در اول ۶۰۰ هزار تن در سال بود که در پایان برنامه پنج‌ساله پنجم به ۱/۹۰۰ میلیون تن می‌رسید و سالانه ۲۰٪ بالا می‌رفت. به طوری که قبل از سال ۱۹۸۰ به ۵ میلیون تن بالغ می‌شد. ایران ۲۵٪ کارخانه فولاد کروم آلمان را صاحب است. ماشین‌سازی تبریز، تراکتورسازی اراک، ایران آلومینیوم، ایران پاکستان "رینولد"، تأمین مواد قطارسازی، وسایل کاغذسازی، معادن، امور ساختمانی، پتروشیمی بندر بوشهر از کارهای بزرگ در ایران است. ایران بزرگترین صادرکننده گوگرد خواهد شد. گازش به قدر آمریکا ولی کمتر از شوروی است. در ردیف هفتمین کشور صاحب مس (با مس سرچشمه) می‌باشد. خاویار از ۴۶ دلار در ۱۹۷۱ به ۶۵ دلار رسید. در ۱۹۷۲ بیش از ۱۰۰ میلیون دلار فرش صادر شده بود که در آخر برنامه پنجم به ۵۰۰ میلیون دلار می‌رسید. ایران به طرف سعادت می‌رود.

از کتاب قدرت و زندگی (نوشته "والری ژیسکار دستن" رئیس جمهوری پیشین فرانسه. ترجمه محمود طلوعی. تهران. نشر مؤسسه بیک. ۱۳۶۸)

تجارب حاصله از شغل‌های پیشین به پیشرفت آدمی در کار جدیدش کمک می‌کند ولی اشتباه است اگر گمان کنیم که این تجارب را می‌توان عیناً در شغل جدید به کار برد. هر جا که نشل جوان حاضر باشد بوی گل فضا را معطر می‌کند.

شاه با جشن‌های دو هزار و پانصد ساله می‌خواست پیوندی بین هخامنشیان و پهلوی بزند. "پمپیدو" با آن مخاف بود و نرفت و نخست‌وزیرش را فرستاد.

شاه به "پونیاتوسکی" سفیر مخصوص ژیسکار دستن در تهران از این که به ارتش دستور تیراندازی به مردم بدهد سخن گفته است. ژیسکار دستن می‌گوید در آستانه تشکیل کنفرانس "گودولوپ" احساس کردم که آمریکا روز به روز از شاه کنارگیری می‌کند و دنبال کسی می‌گردد که راه حل سیاسی امور ایران باشد.

در گودولوپ "کالاها" (نخست‌وزیر انگلیس) و "کارتر" (رئیس جمهوری آمریکا) وجود شاه را فاقد اثر دانستند. من گفتم او سپری است در مقابل شوروی. مبادا مملکت تجزیه شود یا به دست کمونیست‌ها بیفتد. کارتر گفت ارتش قوی است. افسرانش تربیت شده غربند و با افسران آمریکائی با اسم کوچک همدیگر را صدا می‌کنند.

آقای خمینی ۶ اکتبر ۱۹۷۸ با یک گذرنامه عادی وارد پاریس شد. رئیس پلیس فرانسه با تقاضای پناهندگی او موافقت نکرد ولی روز بعد سفیر ایران به وزارت خارجه آمده گفت ایران با اقامت وی مخالفتی ندارد. من شنیدیم که او می‌خواست با هواپیمائی که از بغداد به الجزیره می‌رفته بدان کشور برود ولی چون پرواز هواپیمای پاریس زودتر بود او به فرانسه آمد. سفیر ما در تهران روز ۲۵ اکتبر با نخست‌وزیر (شریف‌امامی) دیدار کرد و او گفت که ما با ماندن خمینی در فرانسه مخالفتی نداریم.

دستن تصمیم داشت در پایان مدت ویزای آقای خمینی با تمدید آن موافقت نکند ولی مخالفت شاه با این تصمیم، که نگران بود در صورت اخراج آقای خمینی از فرانسه در ایران اغتشاشی علیه وی صورت گیرد، موجب انصراف رئیس جمهوری فرانسه از این تصمیم گردید.

مبتکر بازار مشترک یا جامعه اقتصادی اروپا "ژان مونه" **Jean Monnet** بود که در مارس ۱۹۷۹ درگذشت.

گروه کتابخانه‌ای وزرای دارائی‌های آلمان، فرانسه، انگلیس، آمریکا و ژاپن در ۱۹۷۱ بود که برای تبادل نرخ ارزها در ۱۹۷۱ در کتابخانه کاخ سفید آمریکا تشکیل جلسه دادند. از اشیل: سرنوشت هر کس در نهاد و "کاراکتر" او است.

فرانسه کشور اصلاحات نیست کشور تازگی و تجدد است. هر چیز تازه‌ای را دوست دارند و آن چه را که ندیده‌اند و نمی‌شناسند از آن چه دیده‌اند و می‌شناسند بهتر می‌دانند. تغییر مد لباس‌ها نمونه‌ای از آن است.

یک نویسنده دوران رنسانس ایتالیا می‌گوید به ندرت اتفاق می‌افتد که تصمیمی بعد از اجرا با مقاومت روبرو شود.

در بررسی‌های اقتصادی به این نتیجه رسیدیم که اقتصاد آزاد بیش از اقتصاد دولتی امکانات رفاهی را برای همه طبقات اجتماعی فراهم می‌سازد.

کارتر می‌گوید روز به روز آشکار می‌شد که شاه دست و پای خود را گم کرده است. به جای آن که حوادث را کنترل کند تن به حوادث می‌داد.

از متن گزارش محرمانه آقای پونیاتوسکی فرستاده مخصوص ژیسکار دستن به ایران: "شاه متین ولی غمگین و خسته و نادم بود. می‌گفت تنها مانده‌ام. خارجیان مرا رها کرده‌اند مگر من از مرز بدون بازگشت عبور نکرده‌ام. اظهار نگرانی از شوروی‌ها و تجاوز هواپیمای میگ آنها به داخله هوایی ایران. من اشتباه کرده‌ام. ایران برای غربی شدن خیلی شتابزده آماده نبود. روحانیت اختلاف و دشمنی پنجاه ساله با خانواده من دارند. روس‌ها نقشی در میان دارند و آمریکائی‌ها سادگی نشان می‌دهند. من در ایرانم ولی "سولیوان" کار را تا آنجا کشیده که با رهبران مخالفان برای تشکیل دولت تبادل نظر می‌کند. برای گذراندن مخارج روزانه دیگر پول نیست. نفت روزی ۳۵۰ هزار بشکه یعنی نصف مصرف داخلی استخراج می‌شود. (در ضمن گفتگوها برق‌ها خاموش شد).

شاه گفت که سه راه حل وجود دارد اولی، سیاسی ولی مرد مناسبی نیست. سنجابی در رفت، صدیقی قبول نکرد. دوم زور، لازمه‌اش کشته شدن عده زیادی (پنج هزار نفر) و دستگیری ۳۰ هزار نفر با امکان جنگ داخلی. سوم آقای ژیسکار دستن در گوادولوپ کشورها را به خطر شوروی جلب کند.

در مورد خمینی گفت بهتر است در فرانسه بماند اگر بیرونش کنید مردم از من می‌دانند و عکس‌العمل‌ها تند می‌شود."

میشل پونیاتوسکی می‌گوید "آن چه در ایران جریان دارد داستان طرد شدن یک رژیم فاسد نیست بلکه پایان یک جدل طولانی بین روحانیت شیعه و سلطنت است. غیر از آرتش همه طبقات خواستار برکناری و طرد شاه هستند. از هاری موفقیتی نداشت. مبارزان دو تاکتیک دارند تظاهر و اعتصابات اقتصادی. مذهبی‌ها و آرتشی‌ها یک نقطه مشترک دارند ضد شوروی. روش آمریکا، شاه، آرتش و استقلال ولی امروزه مردم می‌گویند مذهب، آرتش، استقلال، وفاداری آرتش در حال فرسوده شدن است. تعهدات آمریکا تا کجا. تفاهم بین‌المللی که شوروی و چین و آمریکا هم در آن سهیم هستند ولی علاقه به بی ثبات کردن اوضاع ندارند.

شاه باید یکی از این دو راه را برگزیند توسل به زور یا خروج از ایران. محافل و گروه‌های سیاسی در حال حاضر فاقد اعتبارند. موقعیت فرانسه به خاطر حضور خمینی در "نوفل لو شاتو" خوب است ولی انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها وضع نامساعدی دارند و آلمان سعی می‌کند خود را از معرکه کنار بکشد. هیچ دلیلی وجود ندارد که یک رژیم متکی به مذهب و آرتش از قدرت و اراده کمتری برای حفظ استقلال ایران برخوردار نباشد. شاه کتمان نکرد که از تجزیه کشور کردها، بلوچ‌ها، ... نگران است.

کارتر گفت در گوادولوپ هیچیک از رهبرانی که با من گفتگو کردند اشتیاق زیادی به حمایت از شاه نشان ندادند. او از سولیوان خیلی شکایت دارد که اطلاعات دقیقی نمی‌دهد. کارتر از این که سولیوان به دستورهای وی در حمایت از شاه توجهی ندارد و اصرار بر آمدن آقای خمینی و تشکیل دولت دموکرات دارد ناراضی است و معتقد است که ژنرال هایزر گزارش‌های صحیح از ایران می‌دهد. او، یعنی کارتر، می‌گوید با خود می‌اندیشیدم که وزارت خارجه تا چه اندازه در ابلاغ و اجرای دستورهای من سهل‌انگاری کرده و چه بسا که برخی از آنها را اجرا نکرده است. "سایروس ونس" وزیر خارجه آمریکا یکی از معاونین خود را به تهران فرستاد تا به سولیوان ابلاغ نماید بین اطاعت از دستورهای صادره و استعفا یکی را انتخاب کند. خود من هم (یعنی کارتر) مسئولیت قسمت ایران و بعضی از مقامات مافوق آنها را به کاخ سفید فراخوانده آنها را توبیخ کردم.

از کتاب من و خانواده پهلوی (تقریرات احمدعلی مسعود انصاری. تنظیم و نوشته محمد برقی و حسین یرفراز. چاپ دوم. به همت دکتر حسین ابوترابیان. تهران. ۱۳۷۱)

کتاب در دو فصل است. فصل اول به قلم سرفراز و مربوط به ایام کودکی آقای مسعود انصاری تا مرگ محمدرضا شاه و فصل دوم به قلم محمد برقی و مربوط به زمان پس از مرگ شاه تا زمان نگارش کتاب است. اینک چند نکته از فصل دوم:

محمدرضا شاه در ۲۶ جولای ۱۹۸۰ (۵ مرداد ۱۳۵۹) در بیمارستان "المیعاد" قاهره درگذشت در حالی که بیست و چند کیلو وزن داشت.

در یک کلام باید گفت که این دوران (اواخر زمان شاه) دوران کوتوله‌های سیاسی است. دیگر از رجال استخوان‌دار و میهن‌خواه ... خبری نبود. شاه در "مکزیک" به من گفت ما دو بار شریف‌امامی را نخست‌وزیر کردیم و هر دو بار کشور دچار هرج و مرج شد. باید توجه داشت که هر دو نخست‌وزیری او در زمان دموکرات‌های آمریکا (اولی زمان کندی و دومی زمان کارتر) بود.

شریف‌امامی شایع بود که در هیئت‌مدیره ۶۰ شرکت عضویت داشت. از زمان تشکیل کانون مترقی (که حسن‌علی منصور و امیرعباس هویدا تشکیل داده بودند) ابدأ درباره سیاست و وضع مملکت حرفی نزد. او وابسته به لژ انگلیسی (فراماسیون) و استاد بود. (سناتور) جلال نائینی از دوستان نزدیک وی نیز ساکت بود اما در آخر نطق بسیار شدیدی نمود که فردای آن شریف‌امامی حکم نخست‌وزیری گرفت. شریف‌امامی ساکت در جلد هیئت سیاستمداران سنتی ایران شخصیتی دگرگونه یافت. در زمان او عکس امام را در روزنامه‌ها درج کردند و نوشتند که دولت می‌خواهد هیئتی برای مذاکره با امام بفرستد یعنی او به مردم گفت که منشاء قدرت کجاست و مردم که تا آن روز خبردار نبودند از جریان امر آگاه شدند.

به گفته انصاری شاه به سبب بیماری از لحاظ جسمی و به وسیله شوکی که در ۱۷ شهریور از لحاظ روحی وارد شد فرح زمینه را مساعد یافت به ویژه که اطرافیان شاه همه رفته بودند و نزدیکان فرح فعال مایشاء بودند. شاه در مکزیک به صراحت گفت که آن نطق "من صدای شما را شنیدم" را اینها نوشته به دست من دادند و خواندم. این نطق را سید حسین نصر و رضا قطبی تهیه کرده بودند. شاپور بختیار پسرخاله رضا قطبی و قطبی پسردائی فرح بود و لذا در انتخاب او به نخست‌وزیری فرح نقش داشت.

نامه با امضای "احمد رشیدی مطلق" در شماره ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات، با قلم پرویز نیکخواه و به خواست امیرعباس هویدا وزیر دربار برای مخالفت با جمشید آموزگار نوشته شده و به چاپ رسید.

شاه در مکزیک حاضر شد که برای بازگشت قدم بردارد. به من گفت با کسان بخصوصی، که خودش گفته بود، صحبت کنم. اویسی از این کار استقبال کرد و گفت ۴۰ میلیون دلار خرج و موافقت آمریکائی‌ها لازم است. زیرا بدون اجازه آمریکائی‌ها جرئت نداشت قدمی بردارد.

شاپور بختیار فردی بود با کاراکتر فرانسوی که فقط به زبان فارسی صحبت می‌کرد. ملک‌حسین گفت من به تهران آمدم (قبل از انقلاب) و به شاه گفتم که به میان مردم برو و حرف‌های آنها را بشنو. من حتی حاضریم با شما بیایم ولی او جوابی نداد. شاه به مصر، مراکش، باهاماس، مکزیک، آمریکا، پاناما و مصر رفت. تئوری توطئه آن بود، که گروهی از ایرانیان من جمله بهمن باتمانقلیچ سرمایه‌دار ایرانی در آمریکا و دیگران معتقد بودند که آن چه بر سر ایرانیان آمده توطئه انگلستان علیه آمریکا در جریان کودتای ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ است و به تلافی ضربه‌ای می‌باشد که آنها در آن جریان از آمریکائی‌ها خوردند و لذا ملاها را، که از قدیم نوکران آنها هستند، روی کار آورده شاه آمریکائی را بیرون کردند. به گفته یکی از صاحب اقتداران آمریکائی انقلاب اسلامی ایران شهر واشنگتن را از مجلل‌ترین و گران‌قیمت‌ترین و لذت‌بخش‌ترین میهمانی‌های خود، که در زمان سفارت اردشیرزاهدی بی‌دریغ برپا می‌شد، محروم کرد.

از "ورلد انسیکلوپدی" ۱۹۶۰

در سرشماری ایران: تهران ۶۱۸۹۷۶ نفر، تبریز ۲۷۹۱۶۸ نفر، اصفهان ۱۹۶۱۳۴ نفر، همدان ۱۲۳۹۳۱ نفر، شیراز ۱۱۶۲۷۴ نفر، رشت ۱۱۱۹۷۹ نفر، کرمانشاه ۱۰۸۴۸۴ نفر، اردبیل ۶۳۴۰۶ نفر سکنه داشت و به طور کلی در این سرشماری پراکندگی جمعیت ایران در استان‌های ده‌گانه کشور بدین قرار ذکر شده است:

استان اول گیلان ۲۵۲۷۱۴۲ نفر، استان دوم تهران ۳۱۴۰۸۸۳ نفر، استان سوم آذربایجان شرقی ۲۳۶۶۲۷۹ نفر، استان چهارم آذربایجان غربی ۷۵۱۴۹۴ نفر، استان پنجم کرمانشاهان ۲۱۴۸۲۴۱ نفر، استان ششم خوزستان ۱۷۰۷۱۳۹ نفر، استان هفتم فارس ۱۵۹۱۸۳۳ نفر، استان هشتم کرمان ۱۲۴۵۷۷۵ نفر، استان نهم خراسان ۲۳۴۸۴۴۱ نفر، استان دهم اصفهان ۱۶۹۰۶۴۴ نفر. جمع کل ۱۸۷۷۲۰۰۰ نفر. (جمع اعداد فوق ۱۹۵۱۷۸۷۱ می‌شود ولی در آن مأخذ جمع کل همان عدد نوشته شده که در متن آمده است. یعنی ۷۴۵۸۷۱ نفر کمتر از مجموع اعداد فوق).

از کتاب تاریخ تحلیلی اسلام (نوشته دکتر سیدجعفر شهیدی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۳)

معاویه از سال ۱۸ هجری والی شام شد. او مردم‌دار بود. علی می‌گفت حاضریم ده تن از شما یاران خود را بدهم و یک تن از یاران معاویه بگیرم.

از کتاب انگلیسی‌ها در میان ایرانی‌ها (نوشته "سر دنیس رایت" (سفیر سابق انگلیس در ایران). ترجمه صدری افشار. تهران. انتشارات دنیا. ۱۳۵۷)

به "سر گور اوزلی Sir Gore Ouseleys" نخستین سفیر فوق‌العاده و تام‌الاختیار بریتانیا در ایران گفته شده بود که بیشترین مراقبت و توجهش به منافع کمپانی هند شرقی باشد. او باید از همه امکاناتش برای کسب اطلاعات دقیق در باب ذخایر نظامی و مالی ایران، تولیدات عمده، وضع کشاورزی و فنون مکانیکی همچنین هر نوع اطلاعات موثق در باب رفتار و عادت و رسوم، عایدات، کسب، تاریخ و باستانشناسی ایران استفاده کند.

نخستین کار جلب حمایت شاه نسبت به قرارداد نظامی بود که او با خود از لندن آورده و آن قرارداد در ۱۲ ژوئن ۱۸۱۲ امضا شد. انگلستان تعهد کرده بود که در صورت حمله هر یک از دولت‌های اروپائی به ایران، و تقاضای کمک ایران، اگر دولت هند نتواند سپاه لازم برای کمک به ایران بفرستد، سالانه ۲۰۰ هزار تومان برابر ۱۵۰ هزار لیره، در اختیار ایران بگذارد. به ایران کمک کند تا در بحر خزر نیروی دریائی ایجاد کند. افسر انگلیسی برای تربیت قشون به ایران بفرستد. در جنوب اگر دولت ایران بخواهد با کشتی جنگی کمک نماید. بریتانیا بار دیگر تأکید می‌کرد که بدون درخواست میانجی‌گری هر دو طرف در منازعات ایران و افغانستان دخالت نکند.

در جنگ ایران و روس اوزلی در صدد میانجی‌گری برآمد و ولایات شمالی ارس از دست ایران رفت بدون آن که بریتانیا کمک کند. ایرانیان اوزلی را به خاطر این تحقیر

سرزنش کردند و اشتیاق او را در برقراری صلح ناشی از علاقه‌اش به منافع بریتانیا دانستند. بریتانیا به روسیه نزدیکتر شد و قرارداد را آبی‌تر کرد و به نام عهدنامه سوم امضا کرد. و در اجرای آن هم عملاً طفره رفت و از تصمیم خود در مورد کمک نظامی و دادن پول عدول کرد و روابط سرد شد و در ۱۸۲۲ عملاً قطع گردید. در ۱۸۲۶ که جنگ دوم ایران و روس آغاز شد شاه طبق ماده ۴ قرارداد کمک خواست. بریتانیا گفت جنگ را ایران شروع کرده و لذا زیر قرارداد زد. اما بر اثر پیشرفت روس‌ها میانجی‌گری صلح کرد و عهدنامه ترکمن‌چای را تحمیل نمود که به موجب آن ایران علاوه بر از دست دادن شهرها مبالغ هنگفتی هم خسارت مالی داد.

"ماکدونالد" وزیرمختار بریتانیا به شاه پیشنهاد کرد که ۲۵۰ هزار تومان بگیرد و مواد ۳ و ۴ عهدنامه را در مورد کمک مالی به ایران حذف کند بعد هم این مبلغ را به ۵۰ هزار پانین آورد و روابط تیره شد و انگلیس مدتی کار خود را جدی نگرفت و سفیر کارآمدی نفرستاد.

انگلستان در ۱۸۵۵ "چارلز موری Charls Murray" را به ایران فرستاد. موری شاید ناشی‌ترین و نامناسب‌ترین فرستاده‌ای باشد که دولت انگلیس روانه ایران کرده است. او با ایران بدرفتاری کرد. دولت ایران با او در افتاد. او پرچم سفارت را پانین کشید و به بغداد رفت. انگلیسی‌ها در جنوب حمله کردند و بالاخره قرارداد نوشته شد که دولت ایران از موری تقاضای مراجعت کند و از او استقبال شایان نماید و بالاخره او را برتر از شاه بدانند و چنین شد. او در اوت ۱۸۵۷ برگشت.

موری با لباس ترکی و تسبیح به دست قدم می‌زد.

انگلستان پس از شکست ایران از روس‌ها و عقد قرارداد دوستی خود با تزارها افسران و سربازان خود را از ایران فراخواند. آنها برای تعلیم سپاه ایران آمده بودند و چون "نابلئون" در "واترلو" شکست خورد ایران را رها کردند.

شاه و عباس‌میرزا سخت متأثر شدند و خواستند که سربازان و افسران ایرانی را برای فراگیری اصول جدید نظامی به هند بفرستند ولی آنها نپذیرفته گفتند که آنها، یعنی ایرانیان برای سربازان محلی سرمشق تکبر و سهل‌انگاری و هرزگی می‌شوند و تأثیر بدی در انضباط و اخلاق این سربازان باقی می‌گذارند.

"جیمز بیلی فریزر" در ۱۸۳۳ مأمور شد برای جاسوسی به ایران بیاید. او دو کتاب در مورد کردستان و آذربایجان نوشته است. او در مورد فرمانروایان ایران می‌نویسد "مهمترین خصائل این فرمانروایان مسلماً دروغ، خیانت به هر شکل ممکن، فریب، دورویی، خودخواهی، آزمندی و ترس است و هیچ فریب ننگ و بی‌رحمی نیست که به خاطر منافع خویش بدان دست نیازند. عادت دروغ‌گویی در اینان چنان مزمن است که حتی وقتی هم که هیچ انگیزه‌ای نباشد دروغ بی‌اختیار از زبانشان خارج می‌شود.

محمدشاه به انگلیسی‌ها اجازه داده بود که در اراضی قلهک در تابستان چادر بزنند. "آلیسون" وزیرمختار تقاضا کرد زمین بخرد و خانه بسازد و لذا زمین‌های قلهک را به نام خود خرید. و بعد از او دختر نامشروعش "ویکتوریا"، که با یک روس ازدواج کرده بود، صاحب زمین شد و او تا ۱۹۰۶ آن را داشت. در آن سال انگلستان رضایت او را برای خرید زمین جلب کرد و صاحب قلهک شد. اهالی قلهک تحت‌الحمايه انگلیس بودند. قدغن شده بود که مالیات به سفارتخانه بدهند و کسی با آنها کاری نداشته باشد. سرباز نروند. کدخدا را سفیر معین می‌نمود. روس‌ها هم زرگنده را چنین کردند.

قرارداد ۱۰۹۷ از اندیشه "سر هنری دراموند وولف Wolff" وزیرمختار (یهودی) انگلستان بود که در ۱۸۸۷ به تهران فرستاده شد. از این قرارداد که بین روس و انگلیس راجع به تقسیم ایران بود خود انگلیسی‌ها هم در شگفت ماندند. "سیسیل اسپرینگ رایس" وزیرمختار انگلیس به "ادوارد گری" وزیر خارجه و دوست تحصیلی‌اش نوشت "مثل این است که ما ایران را به دست دشمن سپرده‌ایم". انگلستان بیشتر در فکر هند بود تا ایران و امید داشت که با قبولانندن استقلال ظاهری ایران به روسیه او را از پیشروی به سوی هند و خلیج فارس باز دارد. در مقیاس وسیع‌تری در جستجوی هم‌دستی با روسیه برای تضمینی در برابر تهدید روز افزون آلمان در غرب بود. ایرانیان تا به امروز به عنوان خیانت بزرگ آن را (یعنی قرارداد ۱۹۰۷ را) به فراموشی نسپردانند و نبخشیدانند.

"هوراس راسپولد" یکی از اعضای سفارتخانه در یادداشت‌های روزانه نوشته که "مورتیمر دوراند" وزیرمختار انگلیس "نسبت به ایرانیان کینه زیادی دارد و انسان احساس می‌کند او مایل است با ایرانیان طوری رفتار کند که گویا او یک نماینده مقیم است و آنان سکنه بومی هند".

"مالکوم" در نخستین سفرش به ایران در سال ۱۸۰۰ رسم رشوه به مقامات ایرانی معمول داشت. او ثابت کرد که بدین طریق "نه تنها اعتبار کشورش را نزد میزبان بالا می‌برد بلکه می‌تواند منظور خود را از مأموریتی که دارد تحقق بخشد". موری عقیده داشت که دو راه برای جلب توجه در ایران وجود دارد تطمیع و تهدید.

در ۱۹۰۷ بیست تن از سواران هندی هنگ ۱۸ نیزه‌دار بنگال تحت فرماندهی سروان "ویلسون" ظاهراً برای تقویت گروه دوازده نفری نگهبانان کنسولگری انگلیس به اهواز فرستاده شد ولی در واقع مأموریت آنان حفاظت از مأموران انگلیسی بود که در خوزستان سرگرم اکتشافات نفت بودند.

دو مورد ذلت‌بار از برخوردها، که مربوط به حیثیت هر دو طرف می‌شد، حمایت انگلستان از برخی افراد ایرانی و ایجاد بست در سفارتخانه و کنسولگری‌ها برای پناهندگان ایرانی بود.

"کاپیتولاسیون"، "عموم نوکران و وابستگان سفارت انگلیس اعم از ایرانی یا خارجی از امنیت و حمایت دولت (انگلیس) برخوردارند و بدون اطلاع وزیرمختار انگلیس تنبیه نخواهند شد".

فرمان ۱۸۴۰ سفارت انگلیس آماده بود تا هر کس را که به نوعی مورد علاقه سفارت بود تحت حمایت خویش قرار دهد.

دولت انگلیس (قبل از جنگ جهانی اول) بر عهده گرفت از انتصاب نامزدهای بختیاری به برخی مقامات حکومتی پشتیبانی کند و این قراردادی بود که انگلستان محرمانه با خان‌های بختیاری بسته بود.

در ۱۹۰۵ قریب ۳۰۰ تن مشروطه‌خواه در باغ کنسولگری انگلیس در تبریز چادر زدند و یک هفته ماندند. سال بعد مشهورترین بست مدت سه هفته از اواخر تیر تا ۱۴ مرداد طول کشید و ۱۲ تا ۱۶ هزار نفر از تمامی طبقات مردم تهران در باغ سفارت بست نشستند. در ۱۹۰۸ تقی زاده یکی از آن ۴۰ پناهنده بود که از ترس محمدعلی‌شاه پناهنده شدند.

مهمترین راه‌زنان در خوزستان عربی بود به نام شیخ خزعل. اهل محمره. که از وفاداری اکثریت اعراب خوزستان بهره‌مند بود. انگلستان برای احداث پالایشگاه آبادان پیش

از مقامات ایرانی با او مذاکره کرد. وقتی معامله صورت گرفت نماینده سیاسی با لباس تمام رسمی نزد شیخ رفت و عالی‌ترین نشان حکومت هند را به وی تقدیم کرد ... وزیرمختار انگلیس در جواب وزیرمختار ایران که از او پرسید آیا حقیقت دارد که شیخ خزعل از حمایت دولت بریتانیا برخوردار شده گفت که شیخ تحت‌الحمایه نیست بلکه دولت انگلیس با وی روابط خاصی دارد و در هر صورت هر نوع دست‌اندازی به منافع وی از پشتیبانی دولت انگلیس برخوردار خواهد بود.

در فوریه ۱۹۱۶ قرارداد سرّی میان وزیرمختار انگلیس و خان‌های بختیاری امضا شد که سالانه ۵۰۰۰ لیره به دو طایفه از آنها (بدهد) و ده هزار در پایان جنگ اول بگیرند و لوله‌های نفت را حفظ کنند. در بهار ۱۹۱۸ انگلیس مقادیر زیادی تفنگ و دو توپ به آنها داد. عجیب نبود اگر مقامات ایرانی این خان‌های بختیاری را به صورت دست‌پروردگان انگلیس و مانعی در راه یگانگی ایران می‌دیدند.

از المنجد (لغتنامه معروف عربی. چاپ بیروت)

"گلد زهر" یهودی مجاری ۱۹۲۱ - ۱۸۵۰، مستشرق مجاری، در برلین، لیزیک، بوداپست و الازهر مصر در مورد فرق اسلامی درس خواند و کتاب‌های چندی نوشت از جمله "العقیده و الشریعة الاسلامیه". (معروف است که آقای علی دشتی در نوشتن کتاب ۲۳ سال به مقیاس بیشتر از نظریات ضداسلامی او پیروی کرده است).

از کتاب کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس (تبریز. چاپ احیا. ۱۳۵۶)

دستور "نویه ورمیا": "لازمه انسانیت حقیقی ظلم و ستم است".
"ویگهام Wigham" انگلیسی می‌گوید: هیچ وزیری استحقاق وزارت ندارد اگر بر زبانش کلمات "حفظ حدود و ثغور" و "بقا بر شکل حاضر" جاری نباشد.
دولت انگلیس از این جهت در تشویش است که ایران دوباره مشکل هرج و مرجی پیدا کند. در صورتی که هرج و مرج و اغتشاش شود آن وقت دولت روس در مشروطه و قوانین مجلس تغییری خواهد داد. (از کوروستوس سفیر روس در ایران. مصاحبه با روزنامه رعد. شماره ۳۴-۴۱ در ماه مارس ۱۹۱۴)

"لرد کورزون" برای توسعه مقصد مستعمراتی انگلیس در ۱۹۰۴ سفر مشهور خود را در آب‌های خلیج فارس پیش گرفت.

امتیاز راه آهن جلفا و تبریز در ۱۹۱۳ به روس‌ها داده شد و در فوریه ۱۹۱۶ افتتاح گردید. ترس انگلیس از این است که راه آهن از تهران تا کرمان برود ولی روس‌ها می‌خواهند نقشه چنین باشد. انگلیسی‌ها می‌خواهند از قصرشیرین، اصفهان، یزد و خواف تا سرحد افغانستان و روسیه باشد.

رئیس‌کل پست ایران می‌خواهد یک دستگاه اتومبیل بین شیراز و تهران به راه اندازد انگلیسی‌ها به شدت با آن مخالفت می‌کنند. در خاک ایران ایرانی حق ندارد چنین کند.
از متحدالمال نمره ۱ مورخ ۲۳ مارس ۱۹۱۴ "سر والسٹر تونلی" وزیرمختار انگلیس در تهران خطاب به قنصل‌ها: "ما از عین‌الدوله، قراسواران و بختیاری‌ها حمایت می‌کنیم. بختیاری‌ها محکم در دست ما هستند".

از کتاب مختصری درباره ادبیات معاصر (کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی. تاریخ و محل چاپ ندارد)

محمدتقی بهار: در سال ۱۳۰۴ هجری قمری در مشهد به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۴ به جنبش خراسان پیوست. در دوران استبداد صغیر بهار با گروهی از یاران خود به طور پنهانی مجله بهار را منتشر می‌کرد که شعرهای ملی خود را در آن می‌نوشت. این اشعار شامل شعر معروف او "کار ایران با خدا است" که در سال ۱۳۲۷ قمری به چاپ رسید و این چنین شروع می‌شود:

با شه ایران سخن گفتن از آزادی خطاست
مذهب شاهنشاه ایران ز مذهب‌ها جداست
کار ایران با خداست
کار ایران با خداست

استبداد صغیر از کودتای سال ۱۲۸۷ و انحلال مجلس تا ۱۲۸۸ به طول انجامید. در طی این مدت قانون اساسی دو بار جای خود را به استبداد محمدعلی شاه داد. عاقبت نیروی ملیون پیروز شدند و شاه به سفارت روس پناهنده شد و بهار اینچنین سرود:

یک چند ما را غم رهنمون شد
جان یار غم گشت
دل غرق خون شد
ماد وطن را رخ نیلگون شد
وامروز دشمن
خوار و زبون شد
زین جنبش سخت زین فتح ناگاه
الحمد والله
الحمد والله

بهار مثل دیگر معاصران خود شاعر ملی بود. اشعار او که برای تهییج مردم در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی سروده شده روح زمان او را می‌رساند شعرهای او به همین دلیل معروفند.

بهار هنر خود را در تصنیف سرائی ثابت کرده است و تصنیف مرغ سحر او یکی از بهترین آنها است و دارای مفهوم انقلابی و استعاره بسیار غنی است.

از کتاب تجربه ۲۸ مرداد: (ف. میم. جهانشیر. انتشارات حزب توده ایران. ۱۳۵۹)

کتاب در مورد وقایع ملی شدن نفت و همکاری توده با مصدق است. در پایان (صفحه ۳۳۱ نتیجه‌گیری) آمده "... جنبش انقلابی ضدامپریالیستی کنونی مردم ایران به رهبری امام خمینی ادامه بخش مهمی از بهترین دست‌آوردها و تجربیات جنبش ملی شدن نفت است. در جنبش کنونی بسیاری از شعارهای گذشته ما، که مورد اختلاف ما و مصدق بود، تحقق یافته. آمریکا شیطان بزرگ و سلطنت حکومت شیطانی است. ما در آینه این جنبش حاصل زحمات دیروز خود را می‌بینیم. با صداقت تمام از آن دفاع می‌کنیم. مشی انقلابی و بی‌خدشه امروزین حزب ما حاصل پیوند طولانی علم و عمل، حاصل نبرد قهرمانانه کارگران آگاه ایران و چکیده تجربه غنی تاریخ است. این مشی پیروز خواهد شد."

از کتاب توماس ادیسون (نوشته فرانسیس ترولیان میلر". ترجمه محمدحسن صدیقی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم)

"توماس الو ادیسون" در ۱۱ فوریه ۱۸۴۷ در "اهایو" (آمریکا) در دهکده "میلان" به دنیا آمد. معلم در مدرسه به او لقب گفت و او دیگر به مدرسه نرفت. و "نانسی" مادرش در خانه تعلیمش داد. او گفت هر چه دارم از مادرم دارم. مدتی در قطارها روزنامه‌فروشی کرد. بعد به خرید دواهای شیمیایی و انجام آزمایش‌هایی پرداخت ولی ناکام گردید.

آنگاه به روزنامه نوشتن مشغول شد و متعاقباً مسافرت‌هایی را آغاز کرد. سرانجام به نیویورک آمد در حالی که پول یک چائی نداشت. ولی چون اتکای به نفس داشت و از

کوشیدن بازمی‌ایستاد راه مطالعه و کوشش و نوآوری‌ها در پیش گرفت و به اختراعات گوناگون و میلیون‌ها درآمد دست یافت ولی همه این درآمدها را در راه اختراعات از دست داد. تکمیل تلگراف، اختراع گرامافون، تکمیل تلفن، روشن کردن با لامپ، ساختن تصاویر متحرک (سینما)، آغاز الکتریسیته از جمله کارهای اوست.

کلمه "الکتریسیته" را اول بار یک پزشک ملکه "الیزابت" (۱۸۵۸ - ۱۶۰۳) انگلستان به کار برد، یعنی قدرت اسرارآمیز. این کلمه از کلمه "الکترون" به معنای کهربا است و کهربا پایه الکتریسیته می‌باشد.

جنگ جهانی اول در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ شروع شد و ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ پایان یافت. ۶۵ میلیون نفر در آن شرکت کردند و نه میلیون نفر کشته شد و ۲۱ میلیون نفر زخمی و معلول به جای ماند. آمریکا در ۶ آوریل ۱۹۱۷ وارد این جنگ شد و ادیسون عملاً یک افسر مجری گردید. پس از جنگ متوجه لاستیک شد. ۴۵ اختراع و طرح تقدیم دولت کرد. او ساعت ۳ و ۲۴ دقیقه روز ۱۸ اکتبر ۱۹۳۱ به راحتی درگذشت. از سخنان او است "لازمه صفت برای آدمی در راه پیشرفت و ترقی تخیل همراه با جاه‌طلبی و میل به کار است".

از کتاب اعترافات ژنرال (خاطرات ارتشبد (سابق) قره‌باغی، آخرین رئیس ستاد ارتش شاه و عضو شورای سلطنت. تهران. چاپ نشر نی. ۱۳۶۵)

از تصمیمات دولت آقای آموزگار صرفه‌جویی در هزینه‌های دولتی و از آن جمله قطع کمک‌های مالی دولت از بودجه سری به بعضی از مخالفین و نویسندگان و به خصوص روحانیون بود که ضمن استفاده از کمک‌های مالی دولت علیه آن فعالیت می‌کردند. در اواخر دوران آقای آموزگار، که من فرماندهی ژاندارمری کشور را به عهده داشتم، خود اعلیحضرت مستقیماً اوامری درباره آیت‌الله شریعتمداری کرده بودند. همچنین آقای معینیان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی نیز سفارشات شهبانو را در مورد ایشان به من ابلاغ کرده بود که حتی‌الامکان خواسته‌های آیت‌الله برآورده شود. نظرات آیت‌الله شریعتمداری، که مقام اول را در جامعه روحانیت داشت، با توجه به اوضاع و احوال آن روز، در مواردی سبب جلوگیری از خونریزی‌های احتمالی در این دو منطقه حساس (قم و آذربایجان) و سایر نقاط کشور می‌گردید.

در ساعت ۲۰ روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ شورای امنیت ملی، مرکب از شریف‌امامی، از هاری، سپهبد مقدم، سپهبد محقق، سپهبد صمدیان‌پور، سپهبد برومند جزئی رئیس اداره دوم، سپهبد خواجه‌نوری رئیس اداره سوم، ارتشبد قره‌باغی وزیر کشور تشکیل شد. مقدم گفت اطلاعات رسیده حکایت دارد که فردا جمعه چپی‌ها (کمونیست‌ها) و مارکسیست‌های اسلامی، که اکثریت مخالفین را تشکیل می‌دهند، در نظر دارند در کشور اغتشاش و آشوب ایجاد نمایند. به اعلیحضرت گزارش شد فرمودند شورای امنیت ملی بررسی کند...

تصویب شد که حکومت نظامی اعلام شود. هیئت دولت دعوت به تشکیل جلسه فوق‌العاده شد. جلسه ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه روز ۱۶ شهریور تشکیل گردید. آنها هم تصویب کردند که در تهران و ۱۱ شهر دیگر حکومت نظامی اعلان گردد.

تلفنی به شاه گفتند. ارتشبد غلام‌علی اویسی فرمانده نیروی زمینی برای فرمانداری نظامی تهران انتخاب شد.

قرار بود که طبق این تصمیم حکومت نظامی شبانه سران شناخته شده دستجات مخالف

را دستگیر نماید ولی معلوم نشد چرا فرماندار نظامی این تصمیم را اجرا نکرد و در تهران جمع‌خونین را به‌وجود آورد که نه‌تنها مفید نشد موجب تشدید تبلیغات داخلی و خارجی علیه دولت و رژیم ایران شد. به دولت گزارش شد که ۸۶ نفر کشته و ۲۰۵ نفر زخمی گشته‌اند. او ایسی که فرمانده نیروی زمینی بود در کار فرماندهان نظامی شهرستان‌ها هم دخالت می‌کرد. دستورهای ضد و نقیضی می‌داد. به جای دستگیری فرمان تیر داده شد. یک روز آرتش آتش گشود و روز دیگر تماشاجی می‌شد. در هیئت دولت به این مسئله اعتراض می‌شد متأسفانه تغییری در روش آن حاصل نگردید.

آقای شریف‌امامی گفت فعالیت‌های ساواک به نظر من خیلی مشکوک به نظر می‌رسد. برابر اطلاعات حاصله عامل قسمتی از این آشوب‌ها خود مأمورین ساواک می‌باشند. گزارش‌های آنها مربوط به آتش‌سوزی و آشوب است و تا امروز دیده نشده که ساواک موفق به کشف یا جلوگیری از این حوادث شده باشد. صمدیان‌پور (رئیس کل شهربانی) هم چنین می‌گفت. من (قره‌باغی) به شاه گفتم گفت شما به کار خودتان باشید.

در مهمانی سفارت آمریکا (سه‌شنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۷) "جورج لامیراکیس" مشاور سیاسی سفیر آمریکا به من گفت چرا از دهات مردم را جمع و به نام مردم شهر به نفع دولت به تظاهرات وامی‌دارید (اشاره بود به جمع تبریز در چند روز قبل که آموزگار بدان جا رفته بود). چرا املاک مردم را از آنها می‌گیرید. من گفتم امور داخلی است. به شاه گفتم گفت خوب جواب داده‌ای.

در حقیقت مقدمات بحران در ایران از فردای روز نوشته شدن مقاله احمد رشیدی مطلق علیه آقای خمینی در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ با اغتشاش و کشته شدن چند نفر در قم شروع شد.

سولیوان (سفیر آمریکا) در دیدار با من گفت خمینی شخصیت مذهبی است و شخصیت سیاسی نیست که خطری برای اعلیحضرت باشد ... چند روز بعد آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس) در دیدار با من گفت من پس از ورود به ایران به آیات قم، که روابط نزدیکی با آنها داریم، سفارش داده‌ام که برای دولت ایجاد اشکالات ننموده ... علیهذا از طرف روحانیون داخل کشور اطمینان داشته باشید. راجع به آقای خمینی گفت ما با وی هیچگونه ارتباطی نداریم. و اضافه کرد به نظر می‌رسد که او با شوروی‌ها مربوط باشد. او گفت که رادیو بی.بی.سی. در اختیار دولت نیست و اضافه کرد که ما به دولت کویت، که دوستی نزدیک داریم، گفتیم که آقای خمینی را نپذیرد که در همسایگی ایران علیه دولت اقدام کند. قره‌باغی اظهار نظر می‌کند که اگر آقای خمینی در کویت می‌بود امکان این‌همه تبلیغ نداشت. سفیر فرانسه گفت من حاضر نظر دولت ایران چه باشد اجرا کنم. به شاه گفتم گفت فرانسه با ما روابط خوبی دارد ما موافقت کردیم که خمینی را بپذیرد. و چون دید من تعجب کردم گفت باید صبر کرد تا ببینیم چطور می‌شود.

شریف‌امامی گفت مشکل ما یکی دوتا نیست مشکل من ارتشبد او ایسی فرماندار نظامی است.

او ایسی در جلسه‌ای که با حضور شاه، شریف‌امامی، باهری، آزمون، نهایندی، گنجی، ودیعی، از هاری، او ایسی، مقدم و قره‌باغی تشکیل بود گفت بیشتر این تحریکات و آشوب‌ها زیر سر آخوندها است و به وسیله آنها صورت می‌گیرد. می‌دانیم که آخوندها اهل پول هستند و می‌شود با پول آنها را راضی کرد. اعلیحضرت اجازه فرمایند پول کافی در اختیار جان‌نثار بگذارند ظرف ۴۸ ساعت تمام مشکلات را حل می‌کنم.

ساعت ۲۰ روز ۱۳ آبان ۵۷ تلویزیون فیلم تظاهرات دانشگاه تهران را نشان داد که موجب تحریک عمومی شد.

قرهباغی عامل اصلی آشوب و تظاهرات و قیام مردم را ارتشبد غلام‌علی اویسی می‌داند و می‌گوید که او مرد صالحی نبوده و مثال آورده که او پس از رسیدن به فرماندهی نیروی زمینی اولین اقدامش برطرف کردن سپهبد ایرج انصاری رئیس لجستیک بود که مردی صالح و پاک و شریفی بود. او بالاخره او را با سپهبد کیومرث صالح عوض کرد و در نتیجه امور ساختمانی ارتش به دست کسانی افتاد و سرانجام عده‌ای از افسران و اشخاص محکوم و اخراج شدند.

اویسی را دولت ممنوع‌الخروج کرد ولی او از شاه اجازه گرفته با هواپیمای آرتشی خارج شد. از هاری گفت او نزد من آمده می‌گفت "احساس می‌کند منفورترین فرد مملکت باشد". او ضمن صحبت گریه کرد و گفت "می‌خواهم از کشور خارج شوم" از بس که کشتار کرده بود.

قرهباغی از نارضایتی‌های ارتش صحبت می‌کند و اول از دزدی‌ها و بعد از حق‌کشی‌ها سخن به میان می‌آورد.

در نیروی هوایی سپهبد امیرحسین ربیعی گفت شرکت "نسا" به من گفت ۱۰٪ بگیر و کار ساختمان را به ما واگذار همه جا می‌گیرند. ما پشتیبان شما هستیم. من قبول نکردم و در یک معامله ساختمانی ۳۵۰ میلیون تومانی ۱۷۰ میلیون تومان کار را ارزانتر انجام دادم. مانع دزدی‌های منصف در جزیره کیش شدم... به‌شاه گفتم مرا مرخص‌کند قبول نکرد. همافران ۱۲ هزار نفر دیپلمه‌های فنی چون نمی‌توانستند افسر شوند و صلاح هم نبود ناراضی بودند. می‌خواستند خارج شده جذب بازار کار شوند. بعضی‌ها هم در تهران و شهرستان‌ها وارد دانشگاه شده با تماس با افراد مشکوک به صورت عوامل نفوذی درآمده بودند و عاقبت هم کار خود را کردند.

در نیروی دریایی دزدی‌های نیروی دریایی و محکومیت‌های دریابان عباس رمزی عطائی و مرخصی آنها از زندان قبل از پایان مدت و رفتن آنها به آمریکا موجب نارضایتی‌ها در آن نیرو گردید.

در اردیبهشت ۱۳۵۲ فساد مالی ریشه‌داری در ژاندارمری کشف شد. متهمین آن جا عده‌ای تسلیم هیئت پنج نفره شدند و تنزیل درجه یافته یا اخراج گردیدند. چندی بعد اویسی به من تلفن کرد و برای پدر زنش سرهنگ اخراجی مصطفی سرمد وقت ملاقات خواست. او آمده گفت از شاه بخواه مرا عفو کند. گفتم اویسی هفت سال فرمانده ژاندارمری بود او را واسطه کنید.

در اوایل سال ۱۳۵۷ ناگهان از ستاد بزرگ ابلاغیه‌ای رسید که مصطفی (اویسی) سرمد از تاریخ اخراج به درجه سرتیپی ارتقاء یافته و حقوق چهار سال او را بدهید و بازنشسته کنید. این امر موجب نارضائی شدید در آن سازمان شد.

اختلاف رفاهی نیروی هوایی و ساختمان مجلل آن با هنگ ژاندارمری که در خانه‌های مخروبه استقرار داشت، (حقوق) افسران آمریکائی در ارتش ایران و حقوق افسران و پاسبانان (ایرانی) و غیره به هیچ وجه قابل مقایسه نبود و سبب نارضایتی بود. فرماندار نظامی تصمیم نداشت و قانون را اجرا نمی‌کرد. در نتیجه سربازان بلاتکلیف شل کن سفت کن مورد شماتت مردم بود و سرانجام به طرف آنها کشانده شدند. مخالفان، سربازان را با تبلیغات وادار به فرار می‌کردند. آنها ماه‌ها در خیابان‌ها بلاتکلیف بودند.

کسانی خود را به آنها نزدیک و با دلسوزی آنها را به محل‌هایی راهنمایی می‌کردند. یک دست لباس شخصی و ۲۰۰ تومان پول می‌دادند که به خانه‌هایشان در شهرستان‌ها می‌رفتند. مستشاران نظامی بیش از ۳۰ سال مشاور فرماندهان ارتش بودند و با شرکت در تمام برنامه‌های آموزشی، عملیاتی، اطلاعاتی، لجستیکی نیروهای سه‌گانه در کنار پرسنل ایرانی در ستادها، در ادارات، و یگان‌های رزمی خدمت می‌کردند و هر یک از نیروهای زمینی، هوایی و دریائی یک ژنرال و در ژاندارمری یک سرهنگ آمریکائی با تعدادی افسر و درجه‌دار رسماً برابر مقررات استخدام شده بودند.

اداره‌ی مستشاری ارتش ایران جزو ارباب‌جمعی فرماندهی کل پیمان آتلانتیک شمالی بود و ژنرال "هویزر" معاونت فرماندهی آن سازمان (ریاست) آن را بر عهده داشت. آمریکائی‌ها اول از شاه حمایت می‌کردند ولی وقتی بختیار منصوب شد تغییر بزرگی در سیاست پیش آمد و هویزر گفت آمریکا و دولت‌های اروپای غربی از شاه حمایت نمی‌کنند. در کمیته‌ی بحران، که مرکب از قره‌باغی، طوفانیان، ربیعی، حبیب‌اللهی، بدره‌ای و مقدم بود قرار شد تیمساران از شاه بخواهند که نرود. شاه گفت که هویزر و سفیر آمریکا الان اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود.

به گفته‌ی آقای یزدی در ۱۵ مرداد ۱۳۵۸، کارتر به وسیله‌ی دو نفر از طریق رئیس‌جمهوری فرانسه به آقای خمینی پیغام داده که اگر از دولت بختیار حمایت نکند حمام خون راه می‌افتد... آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش به وجود آید. کارتر آرزو دارد این پیام مخفی بماند.

آمریکا با ایران قرارداد داشت که در صورت تهدید ایران از داخل و خارج وسیله‌ی کمونیست‌ها کمک کند ولی طفره رفت و حتی سوخت به ارتش نداد زیرا اعتصاب بود. ولی معاون مدیرکل امنیت نظامی آمریکا مرتباً اقساط معوقه‌ی پرداختی‌های مربوط به قرارداد را مطالبه می‌کرد.

برابر مدارک اطلاعاتی و برآوردهای اطلاعاتی اداره‌ی دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، که بر حسب معمول با هم‌آهنگی مستشاران مربوطه بررسی و تهیه شده بود، و هم چنین بیانات رسمی اعلیحضرت، نخست‌وزیر و سایر مقامات مسئول، آشوبگران و اغتشاش‌کنندگان اصلی را کمونیست‌ها و مارکسیست‌های اسلامی تشخیص داده بودند و همگان معتقد بودند که اغتشاش‌کنندگان در کشور در ظاهر به صورت مسلمان و به نام اسلام عمل می‌کنند ولی در باطن کمونیست هستند و منظورشان اضمحلال کشور است.

(در جلسه‌ای که با حضور هویزر داشتیم و از او می‌خواستیم که رئیس‌جمهوری آمریکا را وادارد تا فعالیت‌های آقای خمینی و برنامه‌های تحریک‌کننده‌ی رادیو بی.بی.سی. انگلیس را جلوگیری کند) ژنرال "گس" (رئیس مستشاران نظامی که در جلسه حضور داشت) از دفتر خارج شد و در مراجعت چند شماره تلفن آورده روی میز گذاشت. ژنرال هویزر اظهار کرد اینها شماره‌ی تلفن دکتر میناچی است هر موقع بخواهید ایشان ترتیب ملاقات آنها (بازرگان و دکتر بهشتی) را با تیمسار خواهند داد. ما تیمساران جلسه‌ی ملاقات با هویزر از این گفته متعجب شدیم زیرا تا حال ما می‌گفتیم که راه حل مشکلات این است که صدای بی.بی.سی. را قطع کنند تا آقای خمینی از دادن اعلامیه منع و آمدن او را جلوگیری کنند ولی او تازه می‌گوید که با نماینده‌ی خمینی و مخالفان مذاکره کنیم و گویا با هر دو طرف یعنی ارتش و حکومت بختیار و عوامل آقای خمینی ارتباط دارند.

شاه در صفحه ۲۷۳ پاسخ به تاریخ می‌گوید ژنرال هایزر از ارتشبد قره‌باغی خواست

که ملاقاتی بین او مهدی بازرگان ترتیب بدهد. ارتشبد قره‌باغی این تقاضا را به من گوشزد نمود. قره‌باغی می‌گوید نهایندی این‌گفته را در کتاب پاسخ به تاریخ غلط ترجمه کرده است. با داستان تغییر رژیم در ایران که از مدت‌ها قبل از آمدن ژنرال هویزر به ایران توسط سناتور آقای محمدعلی مسعودی به اطلاع شاه رسیده بود امکان قطع تبلیغات و تحریرات رادیو بی.بی.سی. و اعلامیه‌های آقای خمینی نبود.

در یکی از شرفیابی‌های روزهای آخر در اطاق بودم گفتند آقای "لرد جورج براون" وزیر خارجه اسبق انگلیس، که از دوستان قدیمی شاه بود، شرفیاب است. بعد از مدتی که به من اجازه دادند جرج خارج شد. شاه ناراحت بود به من گفت "شما که در جریان همه کارها نیستید". فهمیدم که دیگر مسافرتشان قطعی شده. شاه گفت مخالفان یک نوار دروغ درباره دستورات کشتار به تقلید از صدای ما تهیه و در بین مردم پخش کرده‌اند.

بختیار گفت که با خروج شاه ارتش را از یکپارچگی ساقط کردم. تا کشتار نشود. فردوست در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ صورت‌جلسه تسلیم ارتش را امضا کرد و ستاد را ترک نمود از آن لحظه به بعد من هیچ‌گونه اطلاعی از او ندارم.

بختیار در کتاب ۳۷ روز بعد از ۳۷ سال گفته آن چه مسلم است فعل و انفعالاتی است که بعداً شاه به دستور خارجی‌ها یا پادرمیانی و قبول مأموریت از طرف فردوست و قره‌باغی بود.

در ۱۳۴۲ وزیر دربار از رجال قدیم دعوت کرد که در باب بحران چه باید کرد و ارسته مطالبی گفت که دولت عوض شود و شخص مورد احترام مردم رئیس دولت گردد. شاه بی‌جهت به قم رفته علیه روحانیت سخنرانی کرده. یکی از حاضرین یا یزدان‌پناه اینها را به شاه گفته که چه نشسته‌اید که در اطاق شما علیه شما حرف می‌زنند و ... شاه گفته این رجال را باید در "توالت" انداخته "سیفون" را کشید. بعدها علا (وزیر دربار) عوض و نسبت به ماها (یعنی رجال قدیم) هم کم‌مهری و ما مورد غضب شدیم.

بختیار گفت که آقای سید جلال تهرانی به علت سابقه دوستی با آقای خمینی با عنوان رئیس شورای سلطنتی برای ملاقات با ایشان به پاریس مسافرت خواهد کرد. بختیار در مصاحبه با فرستاده مخصوص رادیو فرانسه گفت آن چه مورد احترام ما است تصمیماتی است که شخص آیت‌الله می‌گیرند.

بختیار در شورای امنیت ملی (قبل از حرکت شاه) گفت به سربازان بگوئید با مردم، که شادی خواهند کرد، تندی نکنند. البته مذاکره و پیش‌بینی‌هایی شده است. اتفاق مهمی رخ نخواهد داد. مردم ضمن شادی در خیابان‌ها به سربازان گل خواهند داد.

منظور این بود که به اعضای شورای امنیت ملی نشان داده شود تصمیم خروج اعلیحضرت از ایران در گوادولوپ با توافق چهار دولت آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان اتخاذ شده و بازگشتی در بین نیست.

کارتر در پیام خود به آقای خمینی نوشت "خروج شاه قطعی است که در آینده نزدیک رخ خواهد داد".

شاه گفت بزرگترین اشتباه من این بود که به گفته‌های آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها در زمینه امور داخلی کشورم گوش دادم. نصیحتی که آمریکا از طریق سفیرش سولیوان داد به من کمک کرد که در آخرین لحظات سعی نمایم راه حلی برای به قدرت رسیدن مخالفین پیدا کنم.

به دنبال استمداد کارتر از آیت‌الله خمینی یعنی بر فرصت دادن به دولت بختیار آیت‌الله

این عمل کارتر را مداخله در امور داخلی ایران شمرده و آن را مردود دانست. تشریفات مخصوص مراسم فوق‌العاده ای از طرف دولت آقای بختیار هنگام ورود آقای خمینی ترتیب یافته بود در حقیقت در اجرای دستورهای خارجی‌ها و بر طبق برنامه حساب شده برای تغییر رژیم و به قدرت رسیدن مخالفان تنظیم گشته بود.

امام در مدرسه رفاه، که با وجود حکومت نظامی از مدت‌ها قبل بدون کوچکترین مزاحمتی به صورت مرکز ستاد مخالفین درآمد و از هر لحاظ حتی فرستنده تلویزیون (توسط تلویزیون تحت‌الامر دولت) تجهیز شده بود و فعالیت می‌نمود، مستقر گردید.

سپهبد بدره‌ای اظهار داشت امروز صبح رئیس سیا در ایران به دفتر آمده بود و به من پیشنهاد می‌کرد که خوب است آقای خمینی را ملاقات بکنید. سؤال کردم مگر آشنائی قبلی داشتید جواب داد بلی در گذشته تماس‌هایی داشتم و گاهی هم ملاقات می‌کردم. من (قرمباغی از بدره‌ای) سؤال نمودم چه جواب دادید گفت من چیزی نگفتم و گذاشتم در اینجا مطرح کنم تا ببینم چه بکنم. سپهبد مقدم اظهار داشت بلی صحیح است ایشان این عقیده را دارد و این حرف‌ها را می‌زند. سپهبد ربیعی اظهار کرد که بر عکس من که امروز مستشار نیروی هوایی را دیدم می‌گفت که ارتش لازم است از دولت بختیار پشتیبانی کند. بدره‌ای اظهار نمود بر عکس رئیس مستشاری نیروی زمینی هم مانند رئیس سیا عقیده دارد که بهتر است با آقای خمینی ملاقات شود. دریابان حبیب‌اللهی گفت رئیس مستشاری نیروی دریائی معتقد است که ارتش بهتر است از دولت بختیار پشتیبانی کند. ارتشبد طوفانیان افزود ژنرال هوپزر هم که هر دو طرف را می‌گفت.

کیسینجر گفت آمریکا دوستی متحدتر و مؤمن‌تر از شاه نداشت و کارتر را به شدت مورد نکوهش قرار داد که بی‌تصمیمی او و عده دیگر موجب سقوط شاه شد. "چیس لیف" یکی از مقامات مسئول پیشین سیا در دی ماه ۵۷ اعتراف کرد که سازمان سیا معلم ساواک در تعقیب و سرکوب و شکنجه و کارهای جاسوسی و اطلاعاتی و امنیتی بوده است.

سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶ گزارش می‌دهد که ۵۰ تا ۶۰ هزار مستشار و متخصص نظامی به ایران خواهند رفت به طوری که ایران بدون شرکت فعالانه و روز به روز آمریکا قادر نخواهد بود در هیچ جنگی شرکت کند. سولیوان گفت که "آن چه از نظر واشنگتن خیلی حائز اهمیت بود موافقت ایران با استقرار دو ایستگاه نیرومند جاسوسی و خیرگیری آمریکا در شمال ایران بود".

از بختیار سؤال کردم چرا دیشب تلویزیون برای چندمین بار فیلم مربوط به مراجعت آقای خمینی را پخش نموده است. جواب داد من دستور دادم. منظورم این بود که مجدداً مردم جواب سؤال خیرنگار را در داخل هواپیما از آیت‌الله بشنوند که بعد از ۱۵ سال که به ایران برمی‌گردد وقتی سؤال می‌کنند چه احساسی داری جواب می‌دهد هیچ.

ربیعی در دادگاه گفت من به خدا از روز پنجشنبه ۲۱ بهمن دینم را به انقلاب عمل کردم. همیستگی اعلام کردم. آن جمعه شب می‌توانستم پنج تا مسلسل بگذارم جلوی اینها (همافران) که تکان نخورند. حداقل دورشان را بگیرم. اسلحه را تقسیم کردم. دستور بختیار و قرمباغی را اجرا نکردم.

عصر روز ۲۱ بهمن سپهبد رحیمی گفت تعجب می‌کنم چطور آقای بختیار اجازه جلوگیری نمی‌دهد.

از سرلشگر نشاط، فرمانده گارد جاویدان خواستم که ۳۰۰ سرباز در اختیار سپهبد بدره‌ای بگذارد گفت به‌طوری که می‌دانید گارد مأموریت به خصوص دارد. برخلاف اوامر

اعلیحضرت نمی‌توانم کاری انجام دهم. بعد معلوم شد که اوامر اعلیحضرت نبوده بلکه اعلام همبستگی به کمیته امام بوده که در روز ۲۱ بهمن انجام داد. خودش پس از دستگیری گفت که ما اسلحه بر نمی‌داریم. ۴۸ ساعت پیش به قره‌باغی آدم فرستاده گفتم وحدت مردم و آرتش حفظ شود.

بدره‌ای گفت تمام این گرفتاری‌ها را بختیار برای ما ایجاد کرده‌است. دیگر چه می‌خواهد؟ بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن بختیار هلیکوپتری خواسته که برای ملاقات با بازرگان و قره‌باغی به خانه جعفرودی برود نداده‌اند. قره‌باغی هلیکوپتر خود را فرستاده او را پرواز داده‌اند ولی به جای جلسه رفته مخفی شده بعد گفته‌اند که از افسران خلبان هلیکوپتر کسی حاضر به خلبانی آقای بختیار نبوده‌است.

بختیار در طول مدت نخست‌وزیری با مشورت و همکاری نزدیک با آقای بازرگان و سایر مخالفین من و دیگر امرای آرتش را به وعده‌های بیهوده امیدوار و آرتش را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌داد. با وجود این که در اعلامیه آقای خمینی و پیام آقای بازرگان در مورد جلوگیری از حمله به تأسیسات نظامی و آتش‌سوزی و خرابکاری صادر شده ولی برابر گزارشات واصله حمله مخالفین به سربازخانه همچنین ادامه دارد.

خرابکاران هیچگونه اعتنائی به اعلامیه و پیام ننمودند. پادگان‌ها و مؤسسات دولتی را یکی بعد از دیگری مورد حمله و غارت و آتش‌سوزی قرار دادند.

سپهبد فیروزمند، معاون ستاد بزرگ (کمک می‌خواهد): من با افسران و پرسنل مرکز فرماندهی ستاد، ژنرال گس، رئیس مستشاری، و ۲۱ نفر مستشار ستاد در پست فرماندهی زندان هستیم و نمی‌توانیم از اینجا خارج شویم اقدامی بکنید تا نجات پیدا کنیم".
بختیار ۳۷ روز (دوره نخست‌وزیری) به کشور و خدمتگذاران راستین خیانت کرد.

از کتاب یکرنگی (نویسنده شاپور بختیار. پاریس. در ۲۵ آبان ۱۳۶۱ از فرانسه به فارسی ترجمه شده است)

کتاب دارای ۳۰۴ صفحه است و مشتمل بر پیشگفتار و سرآغاز (از صفحه ۱ تا ۷). بخش اول پیوند با ریشه‌هایم. من در کوهستان به دنیا آمدم. دانشجوی ایرانی داوطلب جنگ در آرتش فرانسه. درس مقاومت. فنجانی قهوه با "پل والرئ" دانشمند فرانسوی. از دید تهران هیتلر چندان هم وحشتناک نبود. مصدق با مکتب دموکراسی. روزی که مصدق نفت را به ایران باز داد. شبی که شاه تانک‌هایش را علیه نخست‌وزیر به کار انداخت. (از صفحه ۱۱ تا ۹۱) بخش دوم پایمردی در عقاید. در زندان‌های شاه. سواک مافوق دولت. تردستی‌های شاه. جاذبه حزب واحد. نخست‌وزیر بله قربان گو. آمد و شد کابینه‌ها. دگرگونی حیرت‌انگیز یکی از درباریان. "اپوزیسیون" با عمامه می‌لاسد. (از صفحه ۹۱ تا ۱۵۳)

بخش سوم اخلاص در مأموریت. عجله کنید برای من دولت تشکیل دهید. دولت به عنوان آخرین تیر ترکش. انقلاب الزاماً ضامن سعادت یک ملت نیست. ایکاش خمینی در ماه می‌ماند. وداع پادشاه. کارتر مردی با حسن‌نیت ولی بی‌اراده. شوروی شاه را ترجیح می‌داد. چرا گذاشتم خمینی به ایران بازگردد. شادی آیت‌الله. تلفن آرتش پاسخ نمی‌دهد. (از صفحه ۱۵۴ تا ۲۳۵)

بخش چهارم پیوند با سرنوشت ایران. بلیتی به مقصد پاریس. گناه نابخشودنی بنی‌صدر. پشت‌سر مجاهدین همیشه شوروی ایستاده‌است. جنگی برای مصرف داخلی. تشییعی که مطرح است. لبخند سعادت. صدای فروریختن این بنای متزلزل به گوش می‌رسد. کار برای

همه با ضمیری آگاه. ایران در میان ملل دیگر. بازگشت به اصالت. (از صفحه ۲۳۵ تا ۳۰۴) صدق طی محاکماتش چکی را به مبلغ یک میلیون دلار که به نام "بارنر" در بانک ملی به ریال تبدیل کرده بود، عرضه کرد. دست‌اندرکاران من جمله در کتاب "Counter Coup" اثر "کیم روزولت" به وجود چک‌های دیگر نیز اشاره می‌کند (که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصرف شده است).

صدق به جای این که بجنگد و پیروز شود ترجیح می‌داد که حکم شهید و مظلوم را پیدا کند.

مرگ استالین در آن زمان برای ایران مصیبتی بود زیرا جانشین او "مالنکوف" شخصیت ارزنده‌ای نبود. آیزنهاور گفته بود هر جا که نفت باشد میدان مبارزه ما است. جمال عبدالناصر در ۱۹۵۶ هنگام ملی کردن ترعه سونز گفت من این کار را از مصدق آموختم.

صدق می‌گفت در همه کشورهای نخست‌وزیری وجود دارد که مایل است پادشاه شود. در ایران پادشاه است که می‌خواهد نخست‌وزیری کند.

وقاحت در تمام دنیا دیده می‌شود ولی باید اقرار کنم که بعضی ایرانیان از این نظر گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند. به علاوه ذره‌ای انصاف در وجودشان نیست.

یادآور می‌شوم که آقای خمینی از اعضای اخوان المسلمین است. اخوان المسلمین با انگلیسی‌ها پیوندهای قدیم و عمیق دارند اسناد موجود شاهد این ادعا است. از صد و پنجاه سال پیش انگلستان همیشه با ملاها به طور اعم و با اعضای اخوان المسلمین به طور اخص روابط نزدیک داشته است. هر بار که آنها دسیسه سیاسی چیده‌اند یا کودتائی برپا کرده‌اند با کمک و همدستی ملاها بوده است. اخوان المسلمین دست در دست انگلیسی‌ها علیه ناصر در مصر، علیه شاه در ایران، علیه ملک‌حسین و علیه سادات توطئه کرده‌اند. در همه حال این پدیده تکرار شده است. بنابراین خمینی با سرویس جاسوسی انگلستان لااقل غیرمستقیم از طریق اخوان المسلمین در رابطه بوده است.

بختیار می‌نویسد انور سادات محرمانه به من گفت "روزی به محمدرضا شاه گفتم دستور بدهید نیروی هوایی شما به پایگاه‌های مختلف مصر بیاید من تمام امکانات را در اختیارتان خواهم گذاشت. اگر می‌توانید این نیرو را با حداکثر وسایل یدکی قابل حمل به اینجا احضار کنید. اگر بخواهید برای بازگشت به ایران اقدام کنید تنها راهش این است. می‌دانید که نیروی هوایی شما و اسرائیل در منطقه از همه قوی‌تر است. محمدرضا شاه به فکر فرو رفت و چون پس از چند دقیقه جوابی نداد من دوباره موضوع را مطرح کردم و پرسیدم چرا نمی‌خواهد این نقل و انتقال را که بهترین تصمیم برای بازگشتش خواهد بود عملی کند. پادشاه بالاخره سکوت خود را شکست و گفت فکر می‌کنید که نیروی هوایی از من دستور می‌گیرد؟"

از کتاب عرفات

عرفات نام کتابی است به قلم "شارل سن‌پرو" در فرانسه منتشر شده و در آن از زندگی عرفات و اعراب و خاورمیانه سخن رفته است. در این کتاب سخنان عرفات که با سن‌پرو صحبت کرده آمده است. عرفات می‌گوید شاه با اسرائیل نزدیک بود لذا ما با او مخالف شدیم. مسعود رجوی و دیگران را در اردوگاه‌های خود در لبنان تعلیمات دادیم و با مهدی بازرگان و خمینی در تماس بودیم...

آنگاه به نقش بسار مهم ضداطلاعات انگلستان در فریب دادن سرویس‌های ضد اطلاعاتی آمریکا و در کمک به روی کار آمدن آقای خمینی می‌پردازد و خاطرنشان می‌سازد که انگلستان می‌خواست با کمک جاسوسان فراوانی که در میان جامعه دینی و روابط ویژه‌ای که با بسیاری از روحانیون ایران می‌داشت انتقام خود را از شاه، که آمریکائی‌ها را جایگزین آنها کرده بود، بگیرد.

من اولین رهبر سیاسی خارجی بودم که بعد از انقلاب به ایران رفتم. از من خوب پذیرائی شد ولی متوجه شدم که جمهوری جدید، که اسلامیش می‌گفتند، دست به افراتگری می‌زند. دادگاه‌های انقلاب تصفیه‌های وحشتناکی را شروع کرده گناهکاران و بی‌گناه را هم از دم تیغ می‌گذراند خیلی زود متوجه شدم رژیم جدید به راه "فاناتیسم" و استبداد مطلق "توتالیتزر" افتاده است. او شکار انسان (گروگان‌گیری) جمهوری اسلامی را تهوع‌آور توصیف کرد و گفت به جای آن که در منطقه با اعراب اتحاد کند با اسرائیل تجدید رابطه کرد و صادق طباطبائی خویشاوند نزدیک خمینی شریک پسرش احمد خمینی و دوست نزدیک رفسنجانی را در اوت ۱۹۸۰ به "تل‌آویو" فرستاد و چند روز بعد اولین مستشاران اسرائیلی وارد تهران شدند. طباطبائی با کمک یک یهودی به نام "یوسف آذر" به تل‌آویو بازگشت تا شبکه ارسال اسلحه به ایران را راه اندازد. او با کمک "یوهانس دیتريش کنشر" وزیر خارجه آلمان به عنوان مرکز مالی این شبکه برگزیده شد (و در نتیجه ایران به قرارداد هشت میلیارد مارک با آلمان موفق گردید).

عرفات در پایان از این که صدام بر ایران پیروز شده و حساب‌های دشمنان را برهم زده از وی تجلیل کرد.

شهریار شعری به نام منبر و دار دارد. منبر به دار پرخاش می‌کند که تو از جنس مائی (چوب) چرا این کاره شده‌ای؟ پس از مباحثه طولانی دار به منبر می‌گوید:
"گفت اگر منبر تو منبر بود کار مردم نمی‌کشید به دار"
(از روزنامه نیمروز. شماره ۶۶ مورخ ۱۸ خرداد ۱۳۶۹. چاپ لندن)

از کتاب **آبی** (جلد اول). از ۱۷ دسامبر ۱۹۰۶ تا ۲۸ نوامبر ۱۹۰۸ (۲۵ آذر ۱۲۸۵ تا ۶ آذر ۱۲۸۷ خورشیدی مطابق اول ذیقعه ۱۳۲۴ تا ۳ ذیقعه ۱۳۲۶ قمری))
قرارداد ۱۹۰۷ یک مقدمه و ۵ ماده داشت و در ۱۸ اوت ۱۹۰۷ بین دولتین روس و انگلیس منعقد گشته و ترجمه فارسی و فرانسه آن روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۷ برای دولت ایران فرستاده شده است.

مشیرالدوله وزیر خارجه به تاریخ ماه نوامبر ۱۹۰۷ جواب نامه سفیر را در باب ابلاغ قرارداد بین روس و انگلیس صادر کرده و گفته است ایران کشور مستقل است: قرارداد بین روس و انگلیس مربوط به خود آنها است و ایران مصون از هر قراردادی بین دولت‌ها نسبت به آن می‌باشد.

روس و انگلیس در این قرارداد ایران را به سه قسمت نموده‌اند. خط قسمت روس از قصر شیرین شروع و از اصفهان و یزد و کاخ عبور نمود آن بلاد را شامل و بالاخره در نقطه‌ای از سرحد ایران، که در آنجا حدود روس و افغان تقاطع می‌نمایند، منتهی می‌شود. خط انگلیس از سرحد افغان شروع شده از طرف غار یک، بیرجند و کرمان گذر کرده در بندرعباس به انتها می‌رسد.

اکثریت اهالی مملکت گمان می‌کنم بی‌طرف هستند و فقط می‌خواهند حکومتی، که اسباب امنیت معتدلی فراهم آورد، تشکیل شود ولی اگر به آنها فهمانده شود که در تحت حاکمیت شاه حالیه تشکیل چنین حکومتی امکان ندارد به سهولت ممکن است آنها را به هیجان آورد که با سایرین با داد و فریاد برای خلع او شریک گردند. (از مکتوب ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ مارلینگ سفیر به ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس).

سر ادوارد گری در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۹ به جرج بارکلی تلگراف کرده "... هر اقدامی که در شکل دخالت به امور داخلی ایران باشد ممنوع است لیکن باید اقدام مجدانه کرد و نگذاشت که سردار اسعد به تهران برسد".

پطر کبیر امپراطور روسیه وصیت کرده "بر شما لازم است که بدون فوت وقت ممالک گرجستان و قفقاز را تسخیر نموده و فرمانروای ایران را خادم و نوکر مطیع خود سازید". "اورسل" فرانسوی در کتاب قفقازیه و ایران نوشته "پادشاه حقیقی ایران آن شاهی نیست که در ارک تهران زندگی می‌کند بلکه آن مرد سیاستمداری است که در حوالی ارک نزدیک بازار منزل دارد یعنی وزیر مختار روس".

کتاب می‌نویسد ما باید با عنوان پشتیبانان سلسله کنونی وارد ایران شویم تا با اعاده وضع موجودی که قبلاً برقرار بوده است اطمینان یابیم و باید آن نواحی از کشور را که به مرزهای ما نزدیک‌تر است یا در آنها منافعی داریم از خطر آشوب برهانیم.

علما اگر از آزادی و مشروطه طرفداری می‌کنند فقط برای این بوده که بدین تدبیر جلوگیری نمایند از حرکات عامه، که قدرت ممانعت آن را نداشته و می‌ترسیدند اگر علناً اقدامی کنند عاقبت تسلط و استقلالشان مضمحل شود.

"سر اسپرینگ رایس" در گزارش نمره ۲۸ مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۰۷ خود به ادوارد گری وزیر خارجه می‌نویسد که مابین قطعه شمالی و جنوب (ایران) تباین و اختلاف کلی موجود است. چنان که در جنوب جنبش اهالی مبتنی است بر تقلید و یک نوع دغلبازی مضحکی شمرده می‌شود. زیرا هر هیجانی که می‌نمایند راجع به مسائل شخصی و یا به ملاحظه منافع خویشان می‌باشد بر عکس در قسمت شمالی اهالی مقاصد پلیتیکی و سیاسی معینی در نظر دارند و بنای تمام حرکاتشان بر وطن‌خواهی است.

دسته‌ای از مغرضین مفسد به ریاست بعضی از ملاهای مشهور از جمله شیخ فضل‌الله مجتهد و نیز رئیس سیده‌ها ملقب به "تقیب‌السادات" در ضدیت و مخالفت با مجلس ملی جدید وافی و فعالیت شایان ملاحظه ساختند (از نامه مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۰۷).

از ضمیمه مکتوب ۱۹ ژوئیه ۱۹۰۷ رایس به ادوارد گری در اردبیل خونریزی شدیدی در گرفت و از قراری که راپورت رسیده متجاوز از صد نفر در اوایل ماه ژوئیه در آنجا مجروح و مقتول گردیدند. سبب اغتشاش در آنجا و زنجار ظاهراً عمل انتخابات بوده است. ماه گذشته خبر رسید که اغتشاش در اردبیل به ظهور پیوست مردم به خانه "آگنت" روس حمله آورده آن جا را غارت کردند.

مارلینگ مسئول سفارت انگلیس در مرخصی رایس در مکتوب مورخه غره نوامبر ۱۹۰۷ به گری می‌نویسد که عزل سیف‌الدین از حکومت کرمانشاه به درخواست سفارت بود. دولت می‌خواست باز او را بفرستد من ممانعت کردم و دولت منصرف شد.

اصل ۷۱ قانون اساسی برای آن است که نفوذ ملاها را از لحاظ قضاوت از بین ببرند. (از مکتوب ۷ نوامبر ۱۹۰۷ مارلینگ به گری) ویس کنسول دولت فخمیه به همراهی نماینده‌ای از طرف خوانین بختیاری وارد طوند شد و اشخاص را که منشاء فساد و اغتشاشات جدید در

کارخانه کمپانی نفت بودند در حضور ویس کنسول (اهواز) مزبور تنبیه خوبی نمودند. دستور محمدعلی شاه برای سرکوب مشروطه خواهان از بعد از ظهر روز ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ آغاز شد.

ادوارد گری به سفیر خود در روسیه تلگراف کرده که از وزیر خارجه بخواهد سفیر روس در تهران به اتفاق "شارژدافر" انگلیس نگذارند علیه ناصرالملک اقداماتی صورت گیرد.

محمدعلی شاه در ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ برابر ۱۹ آبان و ۵ شوال به مجلس شورایی آمده و آشتی‌کنان شد.

ادوارد گری در تلگراف به مارلینگ از استخلاص ناصرالملک اظهار خوشوقتی می‌کند. مجلس برای تشکیل بانک ملی حدود ۸۰۰ هزار تومان یا ۱۵۰ هزار لیره از متهمین به ارتجاع گرفته ولی معلوم نیست چه کرده است. حقیقت مطلب آن است که هنوز ایران شایسته حکومت شوروی و مشروطه نیست و تا دو عصر دیگر نخواهد بود (از مکتوب ۲ ژانویه ۱۹۰۸ مارلینگ به گری).
در ۲۸ فوریه ۱۹۰۸ به جان محمدعلی شاه سوء قصد شد.

از کتاب محک (نوشته رضاعلی مثنائی) تاریخ و محل چاپ ندارد ولی در استکهلم با شماره Pers. 634 = qc جزو کتاب‌های کتابخانه "شیستا" می‌باشد).

آقای خمینی در مصاحبه یکشنبه ۲۱ آبان ۱۳۵۷ با خبرنگار مصری در پاریس گفت در طرح جمهوری اسلامی نه فقط ایران از زیر بار استعلا و ظلم بیرون می‌رود بلکه سرمشقی باشد برای همه کشورهای اسلامی چه ایران و چه از سایر کشورهایی که زیر فشار و استبداد هستند. در مورد این سؤال که قیام آقای خمینی علیه شاه به سبب اختلاف شخصی او است می‌گوید ابدأ من اختلاف شخصی ندارم. اختلاف اختلاف اسلامی است و این شخص با مصالح اسلام و مصالح کشور مسلمین مخالفت و خیانت کرده است و بنابراین مسئله چیزی نیست که کسی بتواند از آن درگذرد.

در مورد برنامه اقتصادی می‌گوید بلی برنامه مشخص و واضحی داریم. برنامه اسلام مشخص و واضح است.

در جواب اوضاع اقتصادی. اوضاع اقتصادی عوض خواهد شد و یک اقتصاد صحیح و سالم ما عرضه می‌کنیم.

در ۲۴ آبان ۵۷ در جواب خبرنگار دنیای سوم گفت با رفتن شاه ترمیم خرابی‌ها ممکن خواهد بود. کشاورزی که به کلی از بین رفته است اصلاح می‌گردد. درآمد حاصله از نفت، که حیف و میل و صرف هزینه‌های زائد و مضر شده است، به مصرف رفاه حال مردم فقیر خودمان خواهد رسید. توزیع ثروت و درآمدها بر اساس عدالت اسلامی، وضع توده‌های مردم ما را بهبودی خواهد بخشید. درباره کاهش تفاوت فاحش زندگی بین مردم شهری و روستائی، بورژوا و کارگر و دهقان به بهترین وجهی بدین امر خواهد پرداخت تا سرمشقی برای کشورهای دیگر باشد.

آقای خمینی با مصاحبه با خبرنگار ... گفت در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود ولیکن هیچ فرد یا گروه وابسته به دولت‌های خارجی را اجازه خیانت نمی‌دهیم.

پرسیده شد شما چگونه می‌خواهید فساد مالی کنونی و تورم همراه آن را از بین ببرید

گفت چنان چه دست دزدها و غارتگران داخلی و خارجی کوتاه شود و برنامه‌های اقتصادی بر اساس نیازهای معقول و منطقی جامعه طرح‌ریزی و اجرا گردد و نیز قوانین غیرالهی که وسیله دست سودجویان است از میان برود مسئله‌ای به نام تورم برای مملکت باقی نخواهد ماند.

نویسنده کتاب یادآوری می‌کند که روحانیت بخش مهمی از محبوبیت خود را مدیون خاندان پهلوی است که در جو اختناق و دیکتاتوری مانع از آگاهی مردم نسبت به سهم روحانیت در شکست نهضت ملی کردن صنعت نفت و به بیراهه کشاندن نهضت مشروطه و حتی قیل از آن فتوای جهاد آسید محمد مجتهد اصفهانی و جنگ ایران و روس، که حاصل آن عهدنامه ننگین ترکمن‌چای بود، شدند.

اشتباه بزرگ ملت ایران در این بود که مخالفت خود با شاه را سرسپردگی کامل شاه و اعمال غیرقانونی او بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دخالت‌های ناورای خانواده سلطنتی در کلیه شئون اقتصادی و قضائی مملکت همراه با وحشت مردم از شکنجه‌ها و سیه‌چال‌های ساواک، از سلطنت و شاه، غولی ساخته بود که کمترین خواست مردم نابودی کامل رژیم سلطنتی و شاهنشاهی بود که حلقه‌ای از زنجیر مبارزات ضد استبدادی و ضداستعماری او بود و هدفی جز هر چه بیشتر ایرانی و میهنی کردن دستگاه حکومت و رهائی از دام‌های استعمار جهانی نداشت، با مخالفت آیت‌اله خمینی با شاه ... یکی دانست و خواست‌ها و انتظارات خود را با گفته‌ها و وعده‌های خمینی یکی تصور نمود. ملت ایران در آن روزها هرگز تصور نمی‌کرد که آزادی و استقلال در فرهنگ خمینی جز فرهنگ رایج امروز جهان (مفهومی) داشته باشد.

آقای خمینی در اعلامیه ۱۴ آبان ۱۳۵۷ در پاریس می‌گوید ملت ایران در پیشگاه خداوند تعالی و نسل آینده مسئول است باید تا رسیدن به هدف نهضت را هر چه شورانگیزتر ادامه دهد و طمع کسانی را که با توطئه‌های شیطانی می‌خواهند خون جوانان ما را به هدر دهند با مشت گره کرده جواب دهد. نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است.

از کتاب با گام‌های فاجعه در روند دستگیری رهبری و کادر حزب توده ایران در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ (نویسنده ف. شوا. چاپ اول. پائیز ۱۳۶۸)

کتاب در ۶۶ صفحه فشرده است و حاوی گزارش‌هایی مربوط به حزب توده و شخصیت‌های آن است و وقایع با ذکر تاریخ روز و ماه ذکر شده است.

در مطالب مربوط به شهریور ۶۰ می‌نویسد: طبری گفت اینها دست از سر ما برنخواهند داشت. خامنه‌ای، امام جمعه، خودش با خشونت تمام به من گفت که "ما می‌فهمیم که تمام مواضع فعلی شما تاکتیکی است و شما به هر حال و در نهایت دشمن استراتژیک ما هستید. یکی از ما باید دیگری را حذف کند". (شیوا) گفتم - ولی بهشتی مثل این که مترقی‌تر از اینها بود. طبری گفت - چطور مگر؟ (گفتم) - بعد از آن که دومین جلسه مناظره سیاسی را در استودیوی تلویزیون ضبط کردیم و کارمان تمام شد، همه بچه‌ها با کیا (کیانوری) رفتند و من به تنهایی از در دیگری خارج شدم. تمام چراغ‌های محوطه تلویزیون را خاموش کرده بودند تا از حمله هوایی عراق در امان باشد. برای همین در تاریکی محض کورمال کورمال پیش می‌رفتم. ناگهان در چند قدمی خود هیکل بهشتی را با آن عبا و عمامه تشخیص دادم. پاسدارانش جلوتر رفته بودند تا راه را بررسی کنند و

ماشین او را بیاورند. حسین ابوترابی‌ان، مجری برنامه، پیش او مانده بود. مثل سگ دور پاهای او می‌چرخید و چاپلوسی می‌کرد. خم شده بود و سعی می‌کرد با یک فندق که در باد شعله آن نمی‌گرفت پیش پای بهشتی را روشن کند. در همان حال شنیدم که می‌گفت "هه! این آقایان خیال می‌کنند که انسان در نظام سوسیالیستی به عدالت اجتماعی می‌رسد" بهشتی گفت "بعله...!" و بعد از لحظه‌ای مکث ادامه داد "البته اینها حق دارند ها، اینها راست می‌گویند!". ابوترابی‌ان از نزدیک پای او سرش را بلند کرده بود و در نور فندق با دهان باز هاج و ماج او را نگاه می‌کرد. بعد من ناگهان متوجه وضعیت خطرناک خود شدم. اگر مرا در آن فاصله در آن تاریکی می‌دیدند، حتماً یا می‌گفتند که دارم برای حزب جاسوسی می‌کنم و یا می‌گفتند که قصد ترور بهشتی را داشته‌ام. این بود که خودم را عقب کشیدم و گذاشتم که بروند و دیگر نشنیدم که چه می‌گویند. طبری با تعجب گفت - این مطلب را برای کیا (کیانوری) تعریف کرده‌ای؟ فردای آن روز با آقای باقر (باقرزاده) گفتم و او به کیا گفت. کیا گفته بود "این مطلب خیلی مهم است".

- بله خیلی مهم است. کیا حتماً به فکر جلسه بعدی بحث بوده که این طور گفت. اما من فکر می‌کنم بهشتی با گفتن این جمله سرش را به باد داده. زیرا من می‌دانم که ابوترابی‌ان عامل انگلیس‌ها است. او حتماً گزارش داده و انگلیسی‌ها تحمل نمی‌کنند که آدمی با این طرز فکر در حاکمیت ایران باقی بماند. این ترورهائی که صورت می‌گیرد مطلب ساده‌ای نیست و همه آنها کار مجاهدین هم نیست حتی اگر آنها به خودشان نسبت بدهند. تقریباً همه افراد مستقل و متکی به خود و صاحب فکر و پرنفوذ او را ترور کردند و از بین بردند تا اوضاع از کنترل خودشان خارج نشود. تمام وحشت آنها از این است که از بین اینها ناگهان یک شیخ محمد خیابانی پیدا شود و از لنین تعریف کند.

مدت‌ها بعد خواندم که نشریه آلمانی "اشپیگل" دو روز پس از انفجار بمب و کشته شدن بهشتی نوشته بوده است (شماره ۳۰ ژوئن ۱۹۸۱) "در تاریخ ۲۱ اوت ۷۹ مبلغ ۶/۲۴ میلیون مارک توسط بهشتی به وسیله بانک ملی در تهران به شعبه این بانک در هامبورگ حواله شد. و در ۳۰ اکتبر همان سال و در هشتم آوریل ۱۹۸۰، در دو نوبت ۸ میلیون مارک با شماره حواله‌های ۲۵۹۸۴۱ و ۲۶۳۲۱۱ به حساب ریخته شد. این مبلغ ابتدا به حساب مرکز اسلامی در هامبورگ ریخته می‌شد و بعد به وسیله یکی از کسان بهشتی به حساب شخصی دیگر او در "دویچه بانک" انتقال می‌یافت" و "آنهائی که قبلاً با او سر و کار بسیار داشتند، همواره او را آدمی ابن‌الوقت، فرصت‌طلب و عاری از هرگونه پای‌بندی‌های اخلاقی یافته‌اند که بند و بست‌های سیاسی‌اش بسیار به ندرت جنبه عقیدتی و بسیار بیشتر جنبه تأمین منافع مادی او را داشته است". و یک سال بعد، بنی‌صدر نوشت (کتاب "خیانت به امید" پاریس ۱۳۶۱) در میان اسناد چندی که (از ساواک) به دست آمده، سند پرداخت مقرری یکی از ماه‌ها به آقای بهشتی بود".

(یادآوری: در سال ۱۳۶۰ حجج‌الاسلام آقایان دکتر بهشتی، مصباح، ... با آقایان نورالدین کیانوری دبیرکل و احسان طبری تنوریسین حزب توده ایران ... در تلویزیون ایران مناظره ایتولوژیکی ترتیب داده بودند این داستان مربوط به آن مناظره است).

از کتاب **سفرنامه بلوشر** (ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران. انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۳)

ارزش‌های معنوی مشرق زمین و ارزش‌های معنوی مغرب زمین این هر دو موظفند

یکدیگر را تکمیل کنند و بارور سازند. از این تأثیر متقابل امکانات رشد و توسعه‌ای غیرقابل پیش‌بینی برای انسان پابند به حقیقت و معنویت پدیدار خواهد شد. قرارداد ایران و شوروی در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ امضا شد. احمد شاه عادت داشت قطعات الماسی را که بی هیچ قید و بند در جیب داشت (در اروپا) بر حسب موقع به سینه حاضران بزند و بدیهی است که آنان نیز چنین عادت را می‌ستودند. همیشه شک باعث می‌شود که ما به هوش آئیم و به حساب و کتاب رسیدگی کنیم.

از کتاب غرور و سقوط (نوشته "آنتونی پارسونز" آخرین سفیر انگلیس در دربار محمدرضا شاه. تهران. ۱۳۶۳)

کدام حکومتی می‌توانست در ایران کاری بیشتر از پهلوی‌ها که برای آنها کرده‌اند، انجام دهد. دوام رژیم شاه و توفیق او در اجرای برنامه‌هایش به سود ما بود. بعید به نظر می‌رسد که رژیم دیگری در ایران منافع اقتصادی، بازرگانی و هدف‌های سیاسی و استراتژیک ما را در ایران بهتر از ایام شاه تأمین نماید^۱. شاه خاطرات تلخی از گذشته داشت و سبب مداخلات انگلیس در امور ایران او را رها نمی‌کرد.

علم، نسل اندر نسل طرفدار انگلیس بودند ... این به خاطر اعتمادی بود که به سودمند بودن دوستی انگلیس برای حفظ منافع ایران داشت. در سلسله مراتب قدرت در ایران پس از شهبانو نوبت به علم می‌رسید (که وزیر دربار بود). او دوست نزدیک و محرم و مورد اعتماد شاه به شمار می‌رفت و بی‌پرده با شاه سخن می‌گفت. در صورت لزوم با نظر شاه مخالفت می‌کرد، حتی نظر او را تغییر می‌داد.

مردی جدی، خشن و گاه بی‌رحم بود. در حوادث خرداد ۱۳۴۲ او نخست‌وزیر بود شخصاً دستور تیراندازی به سوی مردم را صادر کرده بود و خود او در سال ۱۹۷۵ ضمن صحبت دربارهٔ حوادث آن زمان با اعتراف به این مطلب گفت "من چاره‌ای جز این کار نداشتم. اعلیحضرت خیلی رقیق‌القلب هستند و از خونریزی خوششان نمی‌آید". از نظر سیاسی خانوادهٔ شاه گرفتاری بزرگی برای او به شمار می‌آمد. بوی تند و مشمزکنندهٔ فساد آنها در همه جا به مشام می‌رسید. سخن از سوءاستفاده‌های مالی، سهام دادن شرکت‌ها به آنها برای سوءاستفاده‌های کلان ... اگر ده در صد این شایعات هم درست می‌بود قابل دفاع نبود.

واحدهای ویژه و برگزیده نظامی که بعضی از آنها به وسیلهٔ افسران انگلیسی تعلیم دیده بودند نمونه‌های بسیار خوب از بدنهٔ نیروهای مسلح به شمار می‌آمدند. تبحتر و افاده و طرز راه رفتن و خرامیدن (قشر بالای افسران) بی‌شبهت به افسران آلمانی و آمریکائی نبود. اما سطح پائین آرتش ... به نظر می‌رسید که از وضع خود شاک و ناراضی نیستند. به طور کلی آرتش در میان مردم محبوبیت زیادی نداشت.

سر دنیس رایت اولین سفیر انگلیس بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در آستانهٔ انقلاب در ایران بود.

(در باب سخنان کارتر در مهمانی شاه در شب سال نو ۱۹۷۷ در کاخ نیاوران می‌نویسد) من از شرح ۱. در آخر کتاب سفر شاه نوشتهٔ ویلیام شوکراس آمده که شاه طرز رفتار و گفتار آقای پارسونز آخرین سفیر انگلستان قبل از انقلاب را "نمونهٔ کلاسیک دورویی غرب" گفته است. صفحه ۱۲۱ این کتاب.

اشارات شخصی اغراق‌آمیز و کسل‌کننده نسبت به شخص شاه در این نطق درمی‌گذرم و فقط به یادآوری این نکته اشاره می‌کنم که کارتر ایران را یک واحه صلح و ثبات در یک منطقه آشوب‌زده خواند و با لحنی پر آب و تاب از محبوبیت شاه و عشق مردم ایران نسبت به وی سخن گفت. لحن اغراق‌آمیز زنده و تهوع‌آور بود. تردیدی نیست که آن شب شاه از سخنان کارتر غرق در شادی و سرور شد و دیگر دلیلی برای نگرانی در مورد حمایت آمریکا از خود و خاندانش نداشت.

پارسونز از کتاب رژیم گذشته و انقلاب فرانسه از "دوتو کریل" می‌نویسد: نظام اجتماعی که به وسیله یک انقلاب سرنگون می‌شود تقریباً همیشه بهتر از آن است که بلافاصله جانشین آن می‌گردد.

هویدا (نخست‌وزیر شاه) به من گفت شما مفهوم "دیلوگ و گفت و شنود" را از نظر اعلیحضرت همایونی می‌دانید؟ از نظر ایشان گفت و شنود یعنی این که من بگویم و تو بشنوی. آموزگار اشتباه می‌کند پولی را که ما برای کمک به مالاها و جلب رضایت آنها اختصاص داده بودیم قطع کرده است.

خانم تاجر رهبر حزب (در انگلستان) با جان دیویس به تهران آمده و با شاه و شهبانو دیدار کرد و از اصفهان و شیراز دیدن نمود.

در یزد مردم دسته دسته سگ به خیابان آورده پشت آنها پلاکاردهائی بسته بودند "به سوی تمدن بزرگ" و رها کرده بودند.

تظاهرات عید فطر با چنان نظم و ترتیبی انجام شد که همه را به تحسین و اعجاب واداشت و دولتیان هم با مهارت و کارائی گردانندگان این تظاهرات غبطه خوردند.

گل گذاشتن به لوله تفنگ سربازان هم تاکتیک جدیدی در جلب دوستی آنها بود. تیمساران به وحشت افتادند و شاه و دولت را وادار به اعلام حکومت نظامی کردند که در میدان ژاله موجب کشتار صدها نفر شد.

روز ۱۶ سپتامبر با شاه ملاقات داشتم او آب رفته بود. از من پرسید آیا ما (انگلیس) می‌توانیم با استفاده از نفوذ خود بین ملاحی معتدل آنها را برای کنار آمدن با دولت رام کنیم؟ ایران به سرزمین وعده‌های انجام نشده مبدل شد و مردم اعتقاد خود را به حرف‌ها و برنامه‌های مقامات دولتی از دست دادند.

این موضوع واقعیت داشت که اخبار و گزارش‌های بی.بی.سی. در برانگیختن تظاهرات و اغتشاشات یا دامن زدن به این آتش بی‌تأثیر نیست.

شریف‌امامی می‌گفت پول هنگفتی که به وسیله طرفداران خمینی بین طلاب و پرولتاریای بازار و گروه‌های مخالف توزیع می‌گردد رقابت با او روز به روز دشوارتر می‌شود.

شاه در روزهای خوشی و موفقیت همه امتیازات و افتخارات را به خود اختصاص داده در روزهای ناخوش بدبختی و گرفتاری هم باید همه طعنه‌ها و ملامت‌ها را به جان بخرد. تا آخرین روزهای اکتبر من به شاه توصیه می‌کردم که از شریف‌امامی حمایت کند و او را از دست ندهد.

پارسونز می‌نویسد در مورد حمله به سفارت بریتانیا^۱ یک تصور این که نظامیان و ساواک در لباس مبدل این کار را کردند تا تشکیل دولت نظامی را موجه سازند زیرا من شاه را از تشکیل دولت نظامی که نتیجه آن فلج شدن کارها بود برحذر می‌داشتم. تصور

۱. آقای پارسونز انگلیسی‌مآبانه از حمله‌کنندگان اصلی، که به گفته عمومی در آن روزها، چپ‌ها بودند و برای دسترسی به پرونده‌های روحانیون مربوط با سفارتخانه تلاش می‌نمودند، نامی نمی‌برد.

دیگر آن که حمله از طرف مخالفان رژیم بود که می‌گفتند ما از شاه حمایت می‌کنیم. وقایع بعد از ظهر و تخریب یکم نوامبر و آتش‌سوزی‌ها از طرف سازمان مجاهدین خلق که یک گروه چریکی افراطی است سازمان داده شده بود که ممکن است گروه‌های چپ مانند حزب توده هم با آنها همکاری کرده باشند.

شاه گفت روز ۱۱ نوامبر برنامه‌های فارسی رادیو بی.بی.سی این فکر را در مردم القا می‌کرد که انگلیسی‌ها از مخالفان او جانبداری می‌کنند، من از کوره در رفتم و گفتم اگر دیگری این تهمت را به ما می‌زد جواب کوتاه و خشنی دریافت می‌کرد. اگر کسی آن قدر احمق باشد که تصور کند دولت انگلستان نفرت و خصومت مردم را با حمایت علنی از رژیم به جان بخرد و در خفا با مخالفان زد و بند می‌کند جایش در تیمارستان است.

شاه سیاست مشت آهنین را در آخرین روزها نه عملی و نه مطلوب می‌دانست. او می‌گفت "یک دیکتاتور می‌تواند با کشتن مردم به حکومت خود ادامه دهد ولی یک شاه نمی‌تواند چنین کند". من در صداقت و صمیمیت او در بیان این مطلب تردیدی نداشتم. با شاپور بختیار در خانه دوست مشترکی ناهار خوردیم. او نگفت ولی من علاقه او را به نخست وزیری احساس کردم.

افسران کم کم از شاه انتقاد می‌کردند و چون بی‌تصمیمی او را دیدند کم کم همسران و فرزندان خود را به کشورهای اروپائی فرستادند.

اظهار نظرهای من (در روزهای آخر) ممکن بود که سوءظن همیشگی شاه را درباره این که انگلیسی‌ها علیه او توطئه می‌کنند تشدید می‌کرد... ضمن حفظ تماس با رابطین مطلع و بانفوذ ایرانی خود از جمله خود بختیار خود را از کاخ نیاوران دور نگه داشتم. اردشیر زاهدی که از طرف برژینسکی آمده بود معتقد به شدت عمل بود و می‌گفت که کاخ سفید از شاه حمایت می‌کند ولی وزارت خارجه (آمریکا) با راه حل نظامی مخالف بود و دنبال راه حل سیاسی می‌گشت و بختیار را تأیید می‌نمود. هاینر آمد که از قیام افسران جلوگیری کند.

روز ۸ ژانویه برای خداحافظی با شاه رفتم. او از من راجع به تصمیماتش (رفتن به بندرعباس، ماندن و شدت عمل، ترک کشور) پرسید گفتم نمی‌گویم زیرا شما خیال می‌کنید که باز انگلیسی‌ها می‌خواهند شما را گمراه کنند. گفت نه. گفتم به یک شرط که شما قول مردانه بدهید که گفته‌های مرا نظر شخصی و دوستانه من بدانید نه سیاست دیکته شده از لندن. او قول داد...

آقای پارسونز در آخر یادداشتش می‌گوید سؤال: آیا می‌توانستیم قبل از انقلاب سیاست هوشمندانه‌ای در ایران در پیش گیریم؟ و اگر چنین می‌کردیم و ختمش سیاسی دیگری در ایران پیش می‌گرفتیم آیا می‌توانستیم در مسیر تحولات ایران اثر بگذاریم و منافع دولت انگلستان را بهتر تأمین نماییم. جواب خیر.

هیچکس متوجه تکوین انقلاب نشد. من با همه تجربه‌ای که در امور این منطقه داشتم نتوانستم به دستی تشخیص دهم که در برابر چشمان من چه حوادثی در حال تکوین است. آیا من در ارزیابی مسائل اشتباه کرده‌ام؟ خیال می‌کردم در صورت نبودن شاه ارتش وفادار او می‌تواند رژیم را سرپا نگه دارد.

شاهان پهلوی به ایران خدمت کرده آن را از وضع اسفآور زمان قاجار درآورده از کشورهای مهم و استوارترین حکومت‌های استبدادی جهان سوم ساخته بود که در حال توسعه سریع اقتصادی و اجتماعی بود ولی من اشتباه کرده‌بودم و از عمق مخالفت‌ها بی‌اطلاع.

راست و پوست کنده بگویم ایران دوران پهلوی برای انگلستان هم یک متحد با ارزش و هم یک بازار وسیع پرمفعت بود. ایران در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ که تمام منطقه عربی با شبه قاره هند در معرض خطر شوروی بود و بالقوه به ضرر منافع انگلیس، ایران آرامش و سیاستی طرفدار غرب داشت. اگر قیمت نفت را کنار بگذاریم جریان نفت برای انگلستان لازم بود. ایران در فاصله ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ وسیعترین بازار صادرات انگلیس در خاورمیانه بود و هزاران میلیون پوند ارز به انگلستان می‌رسانید. خلاصه کنم ما روی شاه قمار کردیم و سالیان درازی در این قمار برنده بودیم. من از این سیاست متأسف نیستم.

من و سفیر آمریکا متوجه این مطلب شدیم که شاه به شدت دچار این باور غلط است که آمریکا و انگلیس، اگر به دلایل پنهانی خواهان سقوط وی نباشند، توانائی آن را دارند که تاج و تخت او را حفظ کنند.

رایج‌ترین تحلیل در آمریکا این است که آمریکائی‌ها با تمام قدرت و توان خود آلت فعل و ابزار اجرای برنامه‌های بودند که به رهبری و کارگردانی انگلیسی‌های مگار به موقع اجرا گذاشته شده است و می‌گویند انگلیس برای نفت، برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، برای انتقام از نقض امتیازات نفت وسیله آمریکا و کنسرسیوم در ۱۹۵۰ این کار را کرد ولی باید گفت که اشتباه است. خود شاه بود و سیاست غلط آزادسازی و اجرای بی‌موقع آن. تبریئه آمریکائی‌ها از این که این سیاست را آنها دیکته کرده‌اند.

آقای پارسونز در صفحه ۲۱۴ کتاب به دفاع از کشور خود و آمریکا پرداخته می‌گوید دیگر ممکن نبود مانند اوایل دهه ۱۹۵۰ بازاری‌ها را تحریک کنند و عصر توزیع دلار در بازارهای شرقی دیگر سپری شده است.

آنگاه درباره اختلاف در سیاست آمریکا، برژینسکی و وزارت خارجه سخن می‌گوید و اضافه می‌کند شاه در کتاب پاسخ به تاریخ مرا یکی از عوامل توطئه علیه خود دانسته است. من به او گفتم که حرف‌های شخصی است و نه از قول دولت انگلیس. و او اطمینان می‌داد که قول مرا باور می‌کند. انگلستان هیچ نظری را به من دیکته نکرد و مرا آزاد گذاشت. من به شاه توصیه کردم از معمرین خوشنام هیئت‌تشکیل دهم و ... در مقابل امام جبهه باز کند.

من متهم شده‌ام که شاه را تشویق به خروج از ایران کردم ولی او مثل لرد جیم در سال ۱۹۵۳ از کشتی پریده بود و ۲۵ سال تلاش هم نتوانست آن را آن بسازد که می‌خواست. روز آخر که شاه از من نظر خواست که یکی از سه راه را انتخاب کند من صمیمانه آن را انجام دادم و معتقدم که درست عمل کرده‌ام. من خود را به خاطر خیلی چیزها در آن مأموریت پنج ساله در ایران ملامت می‌کنم ولی درباره آن چه در چهار ماه آخر به شاه گفته‌ام شایسته سرزنش نمی‌دانم.

پارسونز می‌گوید انقلاب در ایران یکی بوده و آن انقلاب رضاشاه بود که ارزش‌ها را عوض کرد و ایران را به طرف ترقی سوق داد. آرتش درست کرد و ... و پسرش آن را تکمیل نمود و اضافه می‌کند که انقلاب آقای خمینی ضدانقلاب است می‌خواهد نه تنها ارزش‌ها را به زمان قیام رضاخان یعنی ۶۰ سال پیش ببرد بلکه که قرن‌ها عقب بکشد و تمام دست‌آوردهای خاندان پهلوی را سلب نماید. در ایران حکومت دست‌بازاری و روحانی است. روشن‌فکران فراری، تبعید، زیر زمینی ... شده‌اند.

پارسونز آن گاه علت شکست انقلاب پهلوی را می‌شمارد و می‌گوید در جامعه طرفدار نداشت ولی روحانیت در بازار و مردم رسوخ داشت. و ... پس از مقایسه آتاترک با

رضاشاه به علل شکست شاه اشاره می‌کند و می‌گوید علت این شکست این بود که نتوانست بین دو شق متضاد سرعت و خشونت را، که عامل اصلی هر انقلاب است، با هم سازش دهد و در جامعه پایگاهی داشته باشد. اتکایش به آرتش بود که آن هم ...

از کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ (تألیف بابا - صفری. جلد چهارم. آماده چاپ)

در باره عوامل خارجی سقوط شاه مقالات و مطالب زیادی نوشته شده و یکی از آنها که به نظر نگارنده دقیق‌تر و ساده‌تر و واقعی‌تر است گزارش آقای "جسی هولمز" به سنای آمریکا است.

آقای هولمز در سال ۱۹۸۶ عضو مجلس سنای آمریکا بود و در کمیته خارجی آن مجلس، که مرکز اطلاعات دولتمردان آمریکا از کلیه سیاست‌ها جهانی و حرکات و جریان‌های کشورهای دیگر است عنوان نیابت ریاست داشت و بعدها به ریاست آن کمیته انتخاب گردید. در آن سال واقعه "ایران گیت" و "ایران کنترا" در آمریکا علنی شده و آقای "رونالد ریگان" رئیس‌جمهوری آن کشور را به شدت تحت فشار داشت. در مجالس مقننه، در جراید و روزنامه‌ها، در محافل موافق و مخالف، در رادیوها و تلویزیون‌ها و حتی در کشورهای دیگر جهان، این دو واقعه موضوع صحبت روز گذشته، برملا شدن روابط رئیس‌جمهوری آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی ایران او را در معرض سخت‌ترین تهدیدها قرار داده بود و آن همه خشونت‌ها، ترورها، اعدام‌ها، شکنجه‌ها، حبس‌ها و بدبختی‌ها، که به گفته آنها در مورد حکومت جمهوری اسلامی در جهان بر سر زبان‌ها بود، اثرات حمایت محرمانه آقای ریگان از آقای خمینی گفته می‌شد. در چنین موقعیتی بود که آقای هولمز گزارشی در مورد چگونگی پیدایش انقلاب ایران و کسانی که به گفته او "فرش را از زیر پای شاه کشیده او را آواره و سرگردان ساختند"، در مارس ۱۹۸۶ به مجلس سنا تقدیم داشت.

این گزارش در آن زمان در جراید جهان منتشر شد. منجمله روزنامه‌های فارسی‌زبان کیهان چاپ لندن (شماره ۱۴۰ مورخ ۲۵ اسفند ۱۳۶۵) و ایران تایمز چاپ واشنگتن (شماره ۸۰۱ مورخ ۷ فروردین ۱۳۶۶) خلاصه‌ای از ترجمه آن را منتشر ساختند.

آقای جونز در باب فروش اسلحه‌های آمریکایی به ایران در جنگ با عراق، و متقابلاً سود دولت‌های دیگر در این گزارش اشاره کرده نوشت "اروپائیان ۳۰ میلیارد دلار به ایران و چهل میلیارد دلار به عراق اسلحه فروخته‌اند. میزان معاملات غیرتسلحاتی اروپائیان یک صد میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. آن گاه در مورد عملیات ویژه‌ای که علیه شاه به موقع اجرا گذاشته شد چنین آورد "دولت انگلستان می‌خواست در دریای شمال نفت استخراج کند. کارشناسان هزینه این کار را ۱۵ میلیارد دلار برآورد کردند و هزینه استحصال هر بشکه نفت را نیز ۶ دلار پیش‌بینی نمودند. چون بهای هر بشکه نفت در آن زمان ۱۳ دلار بود آنها این کار را مقرون به صرفه دیدند و چون اندیشیدند که وقتی در هر بشکه نفت ۷ دلار عایدی به دست می‌آوردند در کمترین زمانی هزینه‌های اولیه را مستهلک می‌سازند و بعد از آن منبع درآمد بزرگی برای انگلستان فراهم می‌سازند" و لذا با انجام این کار موافقت نمودند ولی "پس از اقدام معلوم شد که کارشناسان اشتباه کرده‌اند. هزینه اولیه به جای ۱۵ میلیارد دلار ۷۰ میلیارد دلار شد و هزینه استحصال هر بشکه نفت برابر قیمت روز آن، یعنی ۱۳ دلار گردید. به این ترتیب آنها ۷۰ میلیارد دلار از دست رفته دیدند و استخراج آن را، با هزینه‌ای برابر فروش، باصرفه نیافتند.

برای جبران این کار، آنها صلاح را در کم کردن صدور نفت در جهان دیدند تا قیمت‌ها بالا رود و نفت آنها به بیش از مخارج استحصال فروخته شود."

او در دنباله گزارش خود می‌افزاید که آنها برای کاهش میزان صدور نفت "ایران را مناسب یافتند و سیاستی در پیش گرفتند که هدف آن سرنگونی شاه بود."

آقای هولمز به گزارش خود چنین ادامه می‌دهد "انگلیسی‌ها به عنوان یکی از ابزارهای اجرای این سیاست به بی.بی.سی. اجازه دادند که با پخش برنامه‌های خصمانه، برای سرنگونی شاه بپردازد و مردم را به آشوب و ناآرامی بکشاند." و در این راستا برای آن که آمریکا را نیز وارد برنامه کنند "سیا" را با خود همداستان کردند و سپس وزارت خارجه آمریکا را نیز با این برنامه به سوی خود کشیدند و این موضوع بود که سیاست دولت کارتر را فرا گرفت و او نیز از راه تبلیغات و زیر لوای "حقوق بشر" به بی‌ثبات کردن شاه در امور سیاسی و مالی کمک کرد."

آقای هولمز از این مقدمات، که به خوبی نمایانگر واقعیت یکی از علل انقلاب است، نتیجه می‌گیرد "این ریگان نبود که فرش را از زیر پای شاه کشید. این کارتر بود که ایران پیشرفته را بدین روزگار گذاشت." و این کار را در چهارچوب سیاست انگلستان انجام داد. "انگلستان از آن راه ثروتمند شد. ارزش ذخایرش به ۳۰۰ میلیارد دلار بالا رفت و طی هفت سال ۶۰ میلیارد دلار سود برد."

ما از آن جهت به گزارش آقای هولمز سندیت می‌دهیم که این مطالب یک گفتار عادی نیست یک گزارش رسمی است به مجلسی که دست کم نود نفر آگاهان سیاست جهانی و اقتصادی آمریکا در آن عضویت دارند. و ثانیاً در آن گزارش از کارتر رئیس‌جمهوری و وزیر خارجه و سازمان سیا انتقاد شده است و اگر خلاقی در آن بود طبعاً از طرف آنها رد می‌گردید و چنین چیزی لاقبل به نظر نگارنده نرسیده است. بلکه به نوشته روزنامه "واشنگتن پست" آقای "وستنس فیلد ترز" رئیس آن روز سیا، در سال ۱۹۹۴ در جلسه‌ای با حضور تحلیلگران فعلی و قبلی آن سازمان، با انتقاد شدیدالحن نسبت به عملکرد سیا در زمان ریاست خود، همگان را متحیر کرد و گفت "سیا در پیش‌بینی سقوط رژیم شاه عملکرد خوبی نداشته و به نحو مطلوب در خدمت جیمی کارتر نبوده است. گزارش‌های آن به رئیس‌جمهوری نمی‌توانستند او را برای اتخاذ سیاست‌های اصولی کمک کنند." و اضافه کرد "اگر کسی در این میان مقصر باشد منم". (نقل از روزنامه کیهان هوانی. چاپ تهران. شماره ۱۱۱۱ مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳).

بالتر از اینها چون لبه تیز گزارش هولمز متوجه دولت انگلستان است و در آن گناه همه مشکلاتی که با انقلاب ایران به ایران و برای جهان و جهانیان پیش آمده به گردن دولت مزبور گذاشته شده است، بی‌شک اگر خلاقی در آن ملحوظ بود نسبت به تکذیب آن، از طرف آن دولت اقداماتی به عمل می‌آمد و نگارنده از چنین امری بی‌اطلاع می‌باشم. ولی این جمله از کتاب "غرور و سقوط" آقای پارسونز آخرین سفیر انگلستان در دربار محمدرضا شاه را، که سال‌ها قبل از گزارش آقای جسی هولمز چاپ و منتشر شده است برای صحت گزارش مذکور به عنوان قرینه نقل می‌کنم که نوشته است "رایج‌ترین تحلیل در آمریکا این است که آمریکایی‌ها با تمام قدرت و توان خود آلت فعل و ابزار اجرایی برنامه‌ای بوده‌اند که به رهبری و کارگردانی انگلیسی‌ها برای نفت، برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، برای انتقام از نقض امتیاز نفت در ۱۹۵۰ این کار را کرد." و بعد از بیان این حقایق بر طبق سیره سیاستمداران انگلیسی نوشته است "ولی باید گفت که اشتباه است."

... شاه با اتکای به مستشاران نظامی خارجی خوشوقت بود که بزرگترین آرتش مجهز در منطقه را دارد و در کتاب پاسخ به تاریخ می‌گوید "سیاست ملی ما ایجاب می‌کرد که وسائل و امکانات لازم برای دفاع از استقلال خود را در اختیار داشته باشیم. این وسائل و امکانات چیزی نبود جز آرتش".

این گفته او برای این سؤال پاسخ می‌طلبد که "این چه استقلالی بود که آن آرتش، آن وسائل، آن امکانات دفاع از آن استقلال کلاً در اختیار بیگانه بود و نه تنها از کشور حتی نگهداری خود شاه در کشور خودش هم در اختیار آن بیگانگان بود و به قول سیهید ربیعی، که خود شاه هم در کتاب پاسخ به تاریخ در آن اشاره کرد، بیگانگان "مثل موش از دم شاه گرفته او را به بیرون پرتاب کردند".

اگر ایران استقلال داشت چگونه هوپزر، سولیوان، گست، پارسونز و ... در ایران ماندند و شاه کشور را با آن وضع دلخراش از کشور بیرون راندند.

از کتاب سیاحتنامه فیثاغورث در ایران (ترجمه یوسف اعتصامی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۳) (یادآوری: این کتاب دارای ۱۶۸ صفحه می‌باشد و ترجمه آن در سال ۱۳۱۴ صورت گرفته است).
"آبار" نام افسری در شوش مأمور بوده که وضع را به فیثاغورث توصیف کند. او محلی را نشان داده گفت اشرف و مهتران "پازی تیت" برادر رئیس مغان غاصب تخت و دیهیم کوروش را در این محل دستگیر کرده سر از تن جدا نمودند. فیثاغورث گفت مردمان پیشوایان خود را دوست دارند چگونه این حادثه پیش آمد؟ گفت مغان جز غصب و اختلاس چیزی نداشتند. مردم از رؤسای تازه پیروی کرده هر جا آنها را یافتند جرعه هلاک به کامشان ریختند. کوی و برزن به خون روحانیان آبیاری شد... روحانیان می‌خواستند گام بلند بردارند و از معبد بر تخت بجهند. این حادثه برای آنان درس عبرتی شد هراس‌انگیز و رعب‌افزاس. (روز دهم ماه "باک آبدیش" مطابق سپتامبر ۵۲۲ پیش از میلاد) داریوش به گوماتای مغ (غاصب) دست یافته وی را با بزرگترین یارانش کشت و تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد. به قول هرودوت این روز را به اسم جشن مغ گشان عید می‌گرفتند. در یکی از باغ‌های کاخ داریوش کشتزاری است. شاه باید بیل برداشته چهارمین بخش یک ساعت را در آنجا کشاورز باشد. در این بوستان خرد کوروش بزرگ به یاد می‌آورد که انسان است و در حوایج بشریت با عموم یکسان.

زردشت گفت ملت همه چیز را باور می‌کند مگر حقیقت را. اشخاص همانقدر که به فقر فضائل دچار می‌شوند زیان را به عبرت می‌آریند و هر اندازه بیشتر سوی تباهی می‌روند بر طنطنه گفتار می‌افزایند (فیثاغورث). در مراسم پرستش خورشید هر کس از میوه خوراکی که آورده نوباره میوه را، که نذر بر خورشید است، یعنی بخشی از آنها را که به نام هدیه بر خورشید جدا می‌کنند به مغ می‌دهند و او آنها را در سبدها گذارده به کسان خویش می‌سپارد. همین که عقل به خاموشی و سرگشتگی دچار گشت تعصب به جای آن خواهد نشست.

از کتاب دانشنامه (ترجمه علی دخانیاتی. اکبر قراخانی بهار. تهران. انتشارات دانشنامه. جلد اول. ۱۳۶۴) سن جهان به اعتقاد دانشمندان به ده میلیارد سال سر می‌زند. اکنون اخترشناسان تخمین می‌زنند که شاید ده میلیارد کهکشان در عالم وجود داشته باشد. عریض‌ترین ناحیه کهکشان ما یکصد میلیون سال نوری پهنا دارد (به حساب ما

"امرات الملسله" (زن به زنجیر بسته) دو میلیون و دویست هزار سال نوری فاصله دارد. نزدیکترین کهکشان به کهکشان زمین به نام فاصله دورترین کهکشانها (از ما) حدود چهار میلیارد سال نوری به نظر می‌آید. دربارهٔ پیدایش جهان گروهی معتقدند که مادهٔ جهان مثل یک آتم بزرگ بوده و یک باره منفجر شده در فضا پخش گشته است.

زمین چون خیلی کوچک و از خورشید دور است فقط حدود "یک از دو میلیارد" کل محصول انرژی خورشید را دریافت می‌کند. مقدار انرژی خورشید که به حاشیهٔ جو زمین می‌رسد تقریباً معادل دو کالری در سانتیمتر مربع در دقیقه است. و جو زمین مانع رسیدن ۳۰٪ آن به زمین می‌شود و لذا ۷۰٪ آن به زمین می‌رسد.

حرکت زمین به دور خورشید ۳۶۵ روز، ۶ ساعت، ۹ دقیقه و ۱۰ ثانیه و به دور خودش ۲۳ ساعت، ۵۶ دقیقه و ۴/۰۹ ثانیه می‌باشد.

سال قمری ۳۵۴ روز است و ۱۲ ماه (شش ماه ۳۰ و شش ماه ۲۹ روز) می‌باشد. هر سی سال یک دورهٔ جدید حساب می‌شود. در هر دوره ۱۱ بار یک روز اضافی به آخر سال اضافه می‌شود.

فاصلهٔ زمین تا خورشید را که به طور متوسط ۱۴۹,۶۰۰ میلیون کیلومتر است واحد نجومی می‌گویند.

زمین با سرعت تقریباً ۳۰ کیلومتر در ساعت به دور خورشید می‌چرخد و خورشید هر ۲۰۰ میلیون سال یک بار به دور مرکز کهکشان شیری می‌گردد. اخترشناسان امروزی دریافته‌اند که خورشید یکی از ۱۰۰ میلیارد ستاره‌ای است که در گروه اختری راه شیری وجود دارد (ستاره یعنی خورشید). نزدیکترین ستاره بعد از خورشید به ما "قنطرویس" نام دارد که ۴۰ تریلیون کیلومتر فاصله دارد.

خورشید پنج میلیارد سال است که می‌درخشد و ۳۰ میلیارد سال و به زعم بعضی ۱۰ میلیارد سال دیگر هم خواهد درخشید. اینها مصرف زیاد نیدروژن را دلیل کم شدن عمر خورشید می‌دانند. منظومهٔ شمسی با سرعت ۱۹ کیلومتر در ثانیه در جهت عمومی ستارهٔ "آبی نسر" در فضا حرکت می‌کند. بلندترین کوه به نام "لایپ نیتز" ۷/۹ کیلومتر ارتفاع دارد که با مقایسه با "اورست" نسبت به زمین خیلی بلندتر است.

اولین تقویم را مصریان در ۴۲۳۶ سال پیش از میلاد مقرر کردند با ۱۲ ماه ۳۰ روزه و ۵ روز آخر سال را به نام روزهای عید نامیدند. "مایا"ها در مکزیک در سال ۵۸۰ قبل از میلاد تقویم مفصلی داشتند ۱۸ ماه ۲۰ روزه و ۵ روز بدیمن اضافی. "ژول سزار" در ۴۷ سال قبل از میلاد تقویم مصری را برای روم پذیرفت. این تقویم در سال ۱۱ دقیقه طولانی‌تر بود لذا در ۱۵۸۲ پاپ "گریگوری ۱۳" به وسیلهٔ دانشمندان تغییراتی در آن داد و ده روز که بر اثر آن ۱۱ دقیقه‌ها اختلاف به وجود آمده بود از اکتبر آن سال برداشتند یعنی بعد از ۴ اکتبر ۱۵ اکتبر گفتند. حالا همه این تقویم را پذیرفته‌اند. نام ماه ژوئیه به خاطر ژول سزار و نام اگوست به خاطر "اوگوستوس سزار" گذاشته شده نام قبلی آنها "کینیتلیس" و "سکستیلیس" بود.

هفت روز هفته به اعتبار آفرینش جهان در شش روز و تعطیل روز بعد، یا به اعتبار سیارات که خیال می‌کردند عطارد، مریخ، مشتری، زهره، زحل و خورشید است.

چهار سیارهٔ کوچک دیگر "سیریس" با قطر ۷۷۰ کیلومتر، "بالاس" ۴۹۰، "دلتا" ۳۸۵ و "جونو" ۱۹۰ کیلومتر و سیارک‌های دیگر "آسترانیا" و "اروس" (۲۴ کیلومتر قطر). هر

روز بیش از ده هزار تن شهاب‌سنگ به زمین می‌رسد. منظومهٔ کهکشان‌های ما حدود صد هزار میلیون ستاره (خورشید) دارد. طول راه شیری صد هزار سال نوری است. شاید هزار میلیون کهکشان قابل مشاهده وجود داشته باشد. کهکشان‌های قابل مشاهده ده میلیون میلیون ستاره دارند (۲۸ صفر در جلو یک). بعضی از دانشمندان عقده دارند که عمر جهان ده میلیارد سال است در این صورت افق دید ما به یک افق با فاصلهٔ ده میلیارد سال نوری محدود خواهد شد و لذا کهکشان‌هایی را که در ورای این افق قرار دارند هرگز نخواهیم دید و در نتیجه به فراسوی آن طرف جهان نخواهیم رسید. برای آن که یک تپهٔ نور از این طرف کهکشان ما به آن طرف برود ۱۰۰,۰۰۰ سال نوری طول می‌کشد.

"اسپوتینگ" اول شوروی در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۵۷ به فضا پرتاب شد و همه را شگفت‌زده کرد. قطر آن ۵۸ سانتیمتر و وزنش ۸۴ کیلوگرم بود و در ۹۶/۲ دقیقه یک بار زمین را دور می‌زد. اوج آن از زمین ۹۴۰ و حضیضش ۲۳۴ کیلومتر بود.

"آرمسترانگ" در ساعت ۴ و ۱۷ دقیقه و ۴ ثانیه بعد از ظهر به وقت شرق آمریکا در روز ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۶۹ در ماه پیاده شد. "آدرین آلدرین" هم با او بود.

اولین سفینهٔ فضائی حامل انسان (پوری گالگرین) در ۲۲ آوریل ۱۹۶۱ با "وستوک ۱" یک بار به دور زمین چرخید.

جاذبهٔ زمین ما را با نیروئی برابر ۹/۱۰ متر شتاب در مجذور ثانیه به طرف خود می‌کشد و آن را یک ژ = 1 G می‌گویند.

اخترشناسان تخمین می‌زنند که تعداد ۱۰^{۲۰} ستاره در جهان وجود دارد. ممکن است حیات در صد میلیارد سیاره به وجود آمده باشد.

هجرت حضرت محمدص به مدینه ۱۵ ژوئیهٔ ۶۲۲ میلادی بود.

در ۱۸ گرم آب تعداد ۶/۰۲×۱۰^{۲۳} عدد مولکول وجود دارد (۶/۰۲×۱۰^{۲۳} را عدد "اواگادرو" می‌گویند).

طول موج نور قرمز ۰/۰۰۰۰۰۰۷۷ متر است.

از کتاب کوتاهترین نبرد (نوشتهٔ "فیلیپ هیرو". به نقل از شماره ۲۶۵ هفته‌نامهٔ کیهان. چاپ لندن. مورخ ۲ شهریور ۱۳۶۸)

جنگ ایران و عراق برای مردم ایران ۶۲۷ میلیارد دلار و برای مردم عراق ۵۶۱ میلیارد دلار هزینه داشته است. ایران، بدون محاسبهٔ پول‌هایی که برای وارد کردن انواع مختلف سلاح‌ها داده جمعاً بین ۷۴ تا ۹۱ میلیارد دلار هزینه پرداخته است. مؤسسهٔ جهانی تحقیقات صلح، که مقرش در استکهلم است، این رقم‌ها را داده است. ایران در طول جنگ ۱۱/۲۶ میلیارد دلار عاید خزانهٔ کشورهای تولیدکنندهٔ اسلحه کرده است.

جمعیت ایران از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ روی هم ۱۹ میلیون نفر افزایش یافته. در ۱۳۳۵ روستانشینان ۶۸/۸٪ بودند حالا کمتر از ۴۶٪ شده‌اند.

پس از ژاپن ایران بزرگترین مصرف‌کنندهٔ دارو در جهان است.

پاکستان امتیاز استخراج نفت و گاز بلوچستان خود را به آمریکا داد.

از کتاب آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز (تألیف دکتر عنایت‌الله رضا. انتشارات مرد امروز. چاپ دوم. خرداد ۱۳۶۷)

نتیجه بررسی‌ها در مورد آذربایجان، آلبانی، اران چنین است که جنوب رود ارس آذربایجان است. نام آذربایجان از "آتروپات" یکی از سرداران آذربایجان اتخاذ شده که بعد از هخامنشیان و استیلای اسکندر مقدونی برخاسته آذربایجان یا "ماد خرد" را از افتادن به دست آنها نگه داشته است (مساحت آذربایجان طبق نوشته دائرةالمعارف روس در این تاریخ ۸۴۰،۱۰۴ کیلومتر مربع است).

در شمال ارس، قسمت شرق که به کوه‌های دربند و دریای خزر محدود می‌شود، "آلبانیا" نام داشته که بعدها به "اران" تغییر نام داده است. قسمت غربی شمال ارس و گرجستان کنونی "ایبیریا" نام داشته است که به تدریج بر قسمتی از آن اطلاق شده است. در نتیجه آذربایجان شوروی هرگز آذربایجان نام نداشته است. در این قسمت به نوشته‌های مورخان و جغرافیادانان اشاره شده که قسمتی از آنها:

آریان، مورخ سده دوم میلادی. یوسف فلاویوس مورخ دیگر سده دوم میلادی. بولییبوس مورخ دیگر که در سال ۲۰۵ پیش از میلاد تولد یافته. دیودورسیسیلی تاریخ‌نگار سده نخست پیش از میلاد. استرابون جغرافی‌دان که در سال ۶۳ پیش از میلاد در آسیای صغیر تولد یافته. دیونیس جغرافی‌نگار سده دوم میلادی. پولی نیوس جغرافی‌نگار و مورخ بزرگ سده اول میلادی. بارتولد خاورشناس، کاستی جغرافی‌نگار سده هفدهم میلادی. موسی کاگان کاتواستی مورخ و مؤلف مشهور کتاب ارزشمند تاریخ آغوان (اران) که در سده دهم میلادی می‌زیست. ابن خردادبه دبیر دیوان ایالت ماد که در سال ۳۰۰ هجری درگذشت. ابن‌فقیه مؤلف کتاب البلدان در پایان سده سوم هجری می‌زیسته. ابن‌حوقل نویسنده صورت‌الارض در نیمه اول قرن چهارم هجری. ابوعبدالله بشاری مقدسی صاحب احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم که در نیمه دوم سده چهارم هجری کتابش را نوشته است. یاقوت حموی در سده هفتم هجری کتاب معجم‌البلدان را نوشته. ابوالفدا عمادالدین اسماعیل صاحب تقویم البلدان که در ۷۳۲ درگذشت.

حمدالله مستوفی صاحب نزهةالقلوب که در سده هشتم می‌زیسته. اسکندربیک منشی دوران صفوی صاحب عالم‌آرای عباسی. محمدحسین بن‌خلف برهان قاطع نویسنده برهان قاطع در سال ۱۰۶۲ هجری. یاکوفسکس مورخ روسی سده ۱۹ صاحب کتاب "پیرامون آلبانیایی‌های قفقاز در روزگار باستان". شوپن برخورداریان مورخ ارمنی مؤلف تاریخ آغوان که در ۱۹۰۲ در تفلیس چاپ شده. مارکوارت آلمانی که اثرش در سال ۱۹۰۱ چاپ شده. کریمسکی روس کتابش در ۱۹۳۴ چاپ شده. یامپوبسکی محقق دیگر شوروی. ضیاءگوک آلپ از نظریه‌پردازان پان ترکیسم. آلتای یکی دیگر از این نظریه‌پردازان که معتقد است ترک‌ها در پنج هزار سال قبل از آسیای میانه به سرزمین‌های کنونی آمده‌اند. نویسنده کتاب با اسنادی که از نوشته‌های مورخین و دانشمندان آورده ثابت می‌کند که آسیای میانه هرگز مرکز اولیه ترک‌ها نبوده و ادعاهای جاهلانۀ نویسندگان و مورخان ترک در باب "پان تورانیسم" و "پان ترکیسم" و این که توران و ترک یکی بوده و آسیای میانه ترک بوده‌اند به کلی رد می‌کند.

"هکتوس ملتی" مورخ سده ششم و اوایل سده پنجم قبل از میلاد بود. او از قبیله‌ای در کرانه‌های ارس به نام "میک" یاد می‌کند و هرودوت آنها را "موخوی" می‌نامد که چنین به نظر می‌رسد که همان مغ‌ها باشند که در بخشی از اراضی "کاسپی" ها زندگی می‌کردند.

در این کتاب از زبان مردم آذربایجان در گذشته‌های دور و نزدیک یاد شده است و گفته شده که در قدیم زبان آنجا پهلوی بود. به نوشته این کتاب "پهله" به منطقه ماد و ماد خُرد یعنی آذربایجان گفته می‌شد و محدوده آن اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان بود. بعد از هجوم عرب‌ها عربی اندکی در آذربایجان فهمیده می‌شد ولی پس از حمله ترک‌ها کم کم آن زبان بر زبان قبلی غالب آمد.

در ریشه‌یابی ترک‌هایی که از شرق به غرب آمده‌اند گفته شده است که همه از طایفه "غز" بوده‌اند و "اوغوز" پدر طایفه دارای ۲۴ فرزند بوده و از آن فرزندها تیره‌ها به وجود آمده و سلجوقیان هم از آن تیره‌ها بوده‌اند.

اولین حمله غزها و یورش به طرف ایران در ۳۸۹ هجری صورت گرفت که سامانیان برانداخته شدند و محمود غزنوی فرمانروا گردید. در ۴۱۱ گروهی از آنها، که حدود ۲۰۰۰ خرگاه می‌شد، به طرف آذربایجان آمدند.

دومین دسته از آنها حدود ۴۲۹ در زمان سلطنت مسعود غزنوی به آذربایجان کوچ کردند و بدین سان وارد این سرزمین گشتند و دست به آزار و غارت و ای بسا کشتار نیز زدند و ...

نویسنده کتاب از وقایع دوران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تشکیل "حزب مساوات" را در باکو و قفقاز، که اتحاد مسلمین را عنوان کرده بود، و نیز "پان ترکیسم"، که به وسیله جوان‌های ترک بر زبان‌ها افتاد، یاد می‌کند و اطلاق نام آذربایجان به اران را چنین می‌آورد که پس از تشکیل "بالشویک" در قفقاز نخست بین مساواتیان و آنان نزدیکی پیش آمد ولی سرانجام میان‌شان اختلاف پیدا شد و مساواتی‌ها در تاریخ ۲۷ ماه مه ۱۹۱۸ در تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و آن را جمهوری آذربایجان نام داده اعلام استقلال کردند. و در ماه بعد یعنی ژوئن همان سال مقر خود را به شهر "گنجه" انتقال دادند. حکومت آنها حدود دو سال دوام کرد ولی آرتش سرخ در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ باکو را متصرف شدند و آن دولت ساقط گردید و گروهی از سران آنها اعدام شدند. از آن زمان حکومت شوروی اختیار را در قفقاز به دست گرفت ولی نام آذربایجان قفقاز را باقی نگاه داشت.

استاد بارتولد در علت این امر با کنایه نوشته است نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد.

مؤلف در پایان کتاب به زبان فرقه دموکرات آذربایجان و پستی و پست‌فطرتی کسانی از آنها اشاره می‌کند که پس از فرار به شوروی برای میرجعفر میرباقراف نخست‌وزیر آدمکش قفقاز تلگرام‌ها فرستاده و آذربایجان ایران را بخش پاره شده‌ای از آذربایجان شمالی گفته‌اند.

از کتاب پیدایش دین و هنر (نوشته "جان دی مورگان". ترجمه ایرج احسانی. انتشارات گوتمبرگ. تهران)

در گروه‌های اجتماعی اولیه کار با شرکت زنان انجام می‌شد. بر اثر تفاوت‌های بدنی زنان نمی‌توانستند به خوبی مردان در شکار حیوانات بزرگ که به تعقیب و دنبال کردن سریع نیاز داشت شرکت کنند. زنان نمی‌توانستند مانند مردان با حیوانات درنده پیکار کنند و سنگ به طرف آنها بی‌اندازند... تقسیم‌کار بر اثر اختلاف‌بدنی بین زن و مرد به وجود آمد. انسان‌ها به کمک شعور اجتماعی معیارهای پیشرفت طبیعت و زندگی را درک می‌کنند

و می‌کوشند که برای هموار کردن راه زندگی آنها را به خدمت خود بگیرند. شعور اجتماعی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، دانستی‌ها، احساسات و تمام فعالیت‌های روانی است و تمام شکل‌های آن منعکس‌کننده و واقعیت هستند.

در طول تاریخ ادبیات برده‌ای بر ادبیات برده‌داری پیروز شده است. و نویسندگان بزرگ همیشه از عدالت، آزادی، برابری سخن گفته‌اند خواستار زندگی بهتر و نابودی ظلم و فساد بوده‌اند... معمولاً نویسندگان را معمار روح انسان می‌نامند.

چارلز داروین از این که نتوانسته به ادبیات بپردازد متأسف است و می‌گوید "اگر زندگی دوباره می‌یافتم برای خود قانونی به وجود می‌آوردم که دستکم هفته‌ای یک بار مقداری شعر بخوانم یا به موسیقی گوش بدهم".

مکتب‌های ادبی:

۱. مکتب کلاسیزم در قرن هفده:

اینها می‌خواستند از مکتب کلاسیزم قدیم یونان و روم کهن تقلید کنند. موضوع و نام قهرمان خود را از میان آثار قدیمی اخذ می‌کردند. به نجیب‌زادگان وابسته بودند. موضوعات و حوادث گذشته را به صورت نو درمی‌آوردند. اصل در آن عقل و منطقی بودن بود که می‌بایست از آن تقلید کنند و اثری روشن، منطقی و با استدلال بسازند. روح قهرمانی و خدمت به نجیب‌زادگان را به وجود می‌آوردند. فقط یک جنبه یا صفت انسان‌ها را بررسی می‌کردند. مثلاً "مولیر" خست را در "هاپاگون" عنوان نموده است. زبان اینها ساده، روشن ولی برای نجیب‌زادگان بود و از به کار بردن زبان مردم عادی خودداری می‌کردند.

۲. کلاسیزم در اواخر قرن ۱۹ ارزش خود را از دست داد و رمانتیسیم جای آن را گرفت که "سانتامنتالیسم" (احساس‌گرایی) آغاز آن بود، در نیمه قرن ۱۸ پیدا شد. بر اثر رشد صنعتگران و تجار، که با زمین‌داران در مبارزه بودند به وجود آمد و به جای سخت‌گیری‌کننده منطق و استدلال از احساسات و هیجان‌ها پیروی نمود. به جای چهره‌های کهن از مردم زمان و نمایندگان طبقه ۳ بازرگانان و صنعت‌گران استفاده می‌کردند. و موضوع‌های اخلاقی زندگی اجتماعی و روزمره و سرنوشت فردی انسان‌ها و عشق و خوشبختی مورد بحث بودند و کاخ‌ها را ترک کردند و به طبیعت روی آوردند.

۳. رومانتی سیزم مکتبی است که دلخوری‌ها، سرشکستگی‌ها، ناخشنودی‌های مردم نسبت به بی‌عدالتی و ظلم و ستم ناپلئون و پیروان او را در فرانسه منعکس می‌سازد. زندگی پرآشوب و ناآرام انسان‌ها و حالت روانی آنها را تصویر می‌نماید. رومانتی سیزم دو نوع است پس‌رو و پیش‌رو. اولی‌ها در دنیای خیالی و رؤیایی زندگی می‌کنند و دومی‌ها خواسته‌ها و آرزوهای گروه‌های آزادیخواه و مردم را بیان می‌نمایند. ایده‌آل‌های خود را به آینده پیوند می‌دهند.

۴. رئالیسم به انسان توجه می‌دهد که با واقعیات زندگی آشنا شود. طبیعت و زندگی را با شکل حقیقی خود ببیند. به انسان احترام بگذارد و احساسات و دنیای دوران او را درک کند. در قرن ۱۸ بر ضد فرهنگ زمین‌داری بود و می‌کوشید اصول منطق و عدالت را برقرار کند.

در قرن ۱۹ رئالیسم انتقادی که از عیب‌های زندگی انتقاد می‌کردند پیدا شد. در آن مکتب فرد مقابل اجتماع قرار می‌گیرد و فساد و تباهی زمان را بیان می‌نماید.

از کتاب خاطرات علم (نام انگلیسی کتاب که در لندن منتشر شده "The Shah and I" . جلد اول. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. چاپ دوم. ۱۳۷۱)

(خاطرات روزانه است) در پاکستان ناآرامی گسترش یافته. به شاه گفتم بی‌چاره ایوب خان، چقدر در میان هموطنانش منفور شده. بی‌اختیار این نگرانی به من دست داد که مبدا روزی اعلیحضرت نیز به زعم این همه خدماتی که انجام داده است با چنین وضعی روبرو شود. شاه و من به این فکر وسوسه شدیم که ایوب تعمداً ریسمان را از گردن مردم برداشته است. ظاهراً هنوز آرتش پشت سر ایوب قرار دارد. او می‌تواند یک آشوب کوچک ایجاد کند و سپس آن را بهانه سرکوب مردم قرار دهد (روز چهارشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۴۷).
من خلق و خوی مردم ایران را خوب می‌شناسم. کوچکترین شایعه رژیم را ساقط خواهد کرد (از یادداشت‌های روز ۲۸ فروردین ۱۳۴۸).

"مایکل استوارت" وزیر خارجه انگلیس از دیدار تخت‌جمشید سخت تحت‌تأثیر قرار گرفته بود. گفت که کوروش کبیر امپراطوری ایران را ترتیب داد. خشایارشا آن را گسترش داد و داریوش آن را حفظ کرد. به نظر من فرمانروای کنونی شما (یعنی محمدرضا شاه) چیزی از ویژگی‌های هر سه پادشاهان را دارد. ظاهراً شاه او را سخت تحت‌تأثیر قرار داده است (روز ۸ خرداد ۱۳۴۸).

شاه در مذاکرات با علم گفت خود جمال عبدالناصر هم سال‌ها خلیج فارس را به همان نام می‌خواند و این تایمز لندن بود که به خلیج عربی اعتبار داد ... به عرب‌ها آموخته شد که این عنوان را به کار برند (۱۶ دی‌ماه ۱۳۴۸).

سفیر فرانسه شاه را به "دوگل" شبیه دانست و گفت که در یک‌دندگی هم شبیه او است. دیشب (شب پنجشنبه ۱۵ آذر ۱۳۵۲) برنامه بخش فارسی بی.بی.سی. گزارشی را پخش کرد که ادعا می‌کرد شورشیان بلوچ در پاکستان با استفاده از پول و هلیکوپترها و نیروی شاه سرکوب می‌شوند. این امر مورد برانگیختن احساسات خصمانه در میان سکته بلوچ و پاتان شده است ... شاه از این موضوع ابراز تعجب کرد. شاه همین روز به من گفت هیچیک از امرای آرتش ما جریزه درست و حسابی ندارند همه افسران بزمی هستند شاید به استثنای از هاری، که خیلی هارت و پورت نمی‌کند چنان که در محک آزمایش گذاشته شود ممکن است خودی نشان دهد.

به شاه گفتم دولتمان مثل فاتحان در یک سرزمین شکست‌خورده رفتار می‌کند (۱۸ آذر ۱۳۵۲).

از کتاب عالی جناب سرخ‌پوش (نوشته اکبر گنجی. چاپ دوازدهم. تهران. انتشارات طرح نو. ۱۳۷۹)
نوری و هاشمی و کارگزاران

۱. محاکمه عبدالله نوری، نه محاکمه یک فرد که محاکمه اندیشه و عقیده بود. سکوت در مقابل محاکمه نوری، سکوت در مقابل تفتیش عقیده و پذیرش مجازات اندیشه است. آنان که خود را موافق آزادی عقیده و بیان می‌دانند، می‌بایست به طور علنی و شفاف بیان کنند که خود را مخاطب کیفرخواست دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت و مدافع دفاعیه عبدالله نوری می‌دانند. در جامعه ما برخی افراد و

گروه‌ها عادت کرده‌اند که بر سر سفرهٔ دوم خرداد بنشینند و از مزایا و منافع آن برخوردار شوند بدون این که حاضر باشند کوچکترین هزینه‌ای بابت آن پردازند. آیا دفاع از نوری کمترین هزینه‌ای نیست که مدعیان دوم خرداد باید پردازند؟

۲. عبدالله نوری در قضیهٔ غلام حسین کرباسچی بیشتر از کارگزاران از او دفاع و حمایت کرد و بابت آن هزینهٔ زیادی پرداخت. اما کارگزاران سازندگی در قضیهٔ نوری حاضر به پرداخت هزینه‌ای نیستند. روزنامهٔ همشهری که در مواقع حساس به عنوان ارگان حزب کارگزاران عمل می‌کند در مسئلهٔ نوری یک دهم مسئلهٔ کرباسچی، اخبار دادگاه و حواشی آن را منتشر نکرد. عطاالله مهاجرانی که برای کرباسچی محکوم و زندانی مجوز روزنامهٔ هم‌میهن را صادر کرد، اینک حاضر نیست مجوزی برای افرادی که سال‌ها است در نوبتند صادر کند تا تیم روزنامهٔ خرداد در غیاب خرداد از آن استفاده کند و از آن مهمتر چندی است که صدور مجوز روزنامه را تعطیل کرده است. حزب کارگزاران سازندگی که قضیهٔ کرباسچی را با داستان بر سر دار کردن حسنک وزیر مقایسه کرد، اینک در فصل مجازات عبدالله نوری به جرم اندیشه‌هایش، تقریباً سیاست سکوت پیشهٔ خود کرده است.

۳. هاشمی رفسنجانی رفیق و یار عبدالله نوری بوده اما در مقابل محاکمه و مجازات او سکوت پیشه کرده است. وی در قضیهٔ "فائزه هاشمی" بر سر اتهام روزنامهٔ زن، در چانه‌زنی‌های پشت پرده در مقابل دادگاه ایستاد و مسئله را حل کرد. متأسفانه هاشمی نشان داده است که پشت سر کسی نمی‌ایستد. هاشمی برای این که "پدر" باشد و همهٔ گروه‌ها او را به عنوان فصل‌الخطاب و داور بپذیرند خود را از منازعات سیاسی و مسائل اختلافی دور نگاه می‌دارد و در برابر مسائل حساس ابراز نظر نمی‌کند. اما این رویکرد در دوره‌ای که ایدهٔ توسعهٔ سیاسی گفتمان مسلط زمانه است، به جای آن که پذیرش وی به عنوان فرد مقبول تمامی گروه‌ها شود، باعث دوری گروه‌ها از او شده است. او وقتی پشت قویترین مدیرش (کرباسچی) را که با اختیارات ویژه منصوب شده بود خالی کرد، دیگران فهمیدند که در نحوهٔ اتکاء بدو باید بازنگری کنند.

عبدالله نوری تا وقتی در چهارچوب مقبول هاشمی حرکت می‌کرد، هاشمی حاضر بود از او به طور "پنهانی" دفاع کند. اما این که نوری با دفاعیات مدلل خود در کانون توجه افکار عمومی قرار گرفته است و احتمال ریاست مجلس او جدی است، هاشمی احتمالاً حاضر به دفاع از او نیست و این گمان را به ذهن متبادر می‌کند که احتمالاً خارج شدن رقیب از عرصهٔ سیاست به هزینهٔ دیگران برای هاشمی مطلوب باشد. هاشمی که با پرسش‌ها فراوانی دربارهٔ عملکرد دوران سازندگی روبرو است، برای روشن کردن پاسخ آن پرسش‌ها باید در "عرصهٔ عمومی" مشارکت داشته باشد و نظر صریح و روشن خود را دربارهٔ وقایع جاری کشور به طور علنی بیان کند و بداند با پنهان‌کاری و پشت دیگران را خالی کردن مشکل حل نمی‌شود و صرفاً بر سوءظن‌ها نسبت به خود خواهد افزود.

از کتاب در آخرین روزهای رضاشاه (نوشته "استوارت ریچارت". ترجمه علیرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. چاپ دوم. تهران. ۱۳۷۰)

امتیاز داری در ۱۹۰۱ داده شد. در ۱۹۰۷ اولین چاه نفت کشف شد. مقارن این ایام انگلستان می‌خواست موتورهای کشتی‌های خود را از زغال‌سنگ به نفت تغییر دهد. خودش نفت نداشت می‌بایست به قیمت گران بخرد. کشف نفت ایران برای آنها فوز عظیمی شد و لذا شرکت نفت برمه در ۱۹۰۹ از طرف وزارت دربار انگلیس امتیاز داری را خرید و شرکت نفت انگلیس و ایران را تأسیس کرد. دولت انگلستان برای تأمین سوخت بحریه سلطنتی در ۱۹۱۴ سهام عمده شرکت را خریداری نمود.

رضاشاه در ۱۹۳۶ (۱۳۱۵) دستور داد که کشورش باید به نام ایران خوانده شود. علی اصغر حکمت وزیر معارف در آذر ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) "بالوفون شیراخ" رئیس سازمان جوانان هیتلری را که به ایران آمده بود به حضور شاه برد ولی رفتار غیرمؤدبانه وی موجب سردی ملاقات و سرزنش حکمت شد.

رضاشاه به "میلیسپو" که اختیارات زیادی می‌خواست گفت ایران دو شاه نمی‌تواند داشته باشد و شاه نیز من خواهم بود.

مؤلف درباره چگونگی کنکاش‌های روس‌ها و انگلیسی‌ها برای حمله به ایران، و کیفیت حملات سوم شهریور ۱۳۲۰، و زبونی آرتش و در ماندگی شاه مطالبی به قلم آورده و در صفحه ۲۵۰ می‌گوید تنها دستوری که به فرماندهان نظامی خارج از مرکز داده شده بود این بود که از تخریب پل‌ها و راه آهن و جاده‌ها خودداری کنند و این امر مورد شگفتی سرلشگر ارفع گردید. او حدس زد که شاه قصد دفاع واقعی ندارد بلکه می‌خواهد یک مقاومت ظاهری نشان دهد تا اگر نازی‌ها ایران را اشغال کنند با کشورش همانند دشمن رفتار نکنند.

ایرانی‌ها بارها و به شدت از آمریکا خواستند مانع اقدامات انگلیس و روسیه شوند ولی آنها نپذیرفتند.

رضاشاه پس از امضای استعفانامه خود آن را به فروغی داد که ببرد و در مجلس بخواند. آنگاه با محمدرضا خلوت کرده و بدو گفت من سلطنت را برای تو حفظ کرده‌ام آیا تو قادر هستی آن را حفظ کنی. ولیعهد سرش را به عنوان تصدیق تکان داد و موقعی که برای خروج از تالار جهت ترک ایران می‌رفت گفت سعی کن پسر دار شوی.

در ۳۰ سپتامبر ۸ مهر، چرچیل در مجلس عوام گفت ما با هماهنگی با متفق روسی خود عوامل بدخواه را از ایران ریشه‌کن کردیم. دیکتاتور را بیرون کردیم و به تبعید فرستادیم و به جای او پادشاهی را نشانیدیم که قول داده است مجموعه‌ای از اصلاحات و ترمیم‌هایی را که بسیار دیر شده و سخت مورد نیاز است انجام دهد.

او (رضاشاه) ساعت ۵ بامداد ژوئیه ۱۹۴۴ برابر ۴ مرداد ۱۳۲۳ درگذشت.

شاه جدید در ۲۶ شهریور فرامین جدیدی امضاء کرد که املاک پدرش را به صاحبان آنها برگرداند. روز ۲۸ شهریور انگلیس و روس حکومت شاه جدید را به رسمیت شناختند. روزولت در ۲۳ فروردین ۱۳۲۴ درگذشت. کنفرانس تهران در آبان ماه ۱۳۲۲ تشکیل شد. در آبان ۱۳۲۳ بحران نفت شمال ایران با روس‌ها روی داد. آمریکائی‌ها در ۱۰ دی‌ماه ۱۳۲۴ و فردای آن انگلیسی‌ها ایران را تخلیه کردند ولی روس‌ها آخرین واحداشان اوایل ماه مه ۱۹۴۶ ایران را ترک نمودند آن هم با تهدید آمریکا و ترس از بمب اتمی.

یادداشت: این کتاب مصون از اشتباهات به نظر نمی‌رسد. مثلاً در مورد اردبیل که من

از آنها اطلاع دارم قصبه نیر یا نیار که دهی است عوضی عنوان شده، سرتیپ قادری فرمانده لشکر ۱۵ اردبیل که روز دوم شهریور ۱۳۲۰ از اردبیل فرار کرد در این کتاب بارها با سربازان فراری در ارتفاعات صائین و غیره حاضر گفته شده، رود بالخلو به نام بولاغی جای آمده و گفته شده سربازان سلاح‌های خود را در این رودخانه ریختند در حالی که این نهر در شهریور آب ندارد و بستر آن عمیقاً خشک می‌شود مگر در حوزه کوهستانی آغلاغان. کوه بزغوش هم در گیلان عنوان شده در حالی که از ارتفاعات کوه سبلان است.

از کتاب دولت و ایده‌نولوژی در خاورمیانه و پاکستان (به کوشش "فرد هالیدی" و حمزه علوی. برگردان بهروز شیدا. انتشارات عصر جدید. سوند. ۱۹۸۸)

کتاب در ۹ قسمت است: ۱. مقدمه‌ها، ۲. ایده‌نولوژی جامعه و دولت در جوامع فرااستعماری‌مسلمان (از نیکی کدی). ۳. انقلاب ایران و توسعه ناموزون و "پوپولیسم" مذهبی (از فرد هالیدی). ۴. پاکستان و اسلام قومیت و ایده‌نولوژی (از حمزه علوی). ۵. اخوان‌المسلمین سوریه (هانایاتو). ۶. دولت و ایده‌نولوژی در جمهوری مصر (ماری کریستین اولاس). ۷. دولت و اسلام مردمی در مصر (میشل گین سنان). ۸. طبقه و دولت در روند تحول ترکیه مدرن (کاگلار کیدر). ۹. صهیونیسم اسرائیل (تنودور شائین).

هالیدی در قسمت ۳ می‌گوید: انقلاب ایران بعد از جنگ (جهانی دوم) یکی از حوادث حماسی تاریخ است که سبب ایجاد بسیج سیاسی، بحران جهانی و وحشیگری سیاسی در ابعاد شکست‌انگیز شده است ... بعد از انقلاب ۱۹۷۹ فرانسه برای اولین بار انقلابی است که در آن عامل اصلی مذهب است و سعی بر آن است که در راستای یک الگوی فرضی قرن هفتم تغییرات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی به وجود آید.

نخستین جنبه ایده‌نولوژیکی انقلاب ایران این است که ایرانی‌ها به پیشرفت تاریخی معتقد نیستند و آیت‌الله خمینی صریحاً بازگشت به یک الگوی قدیمی اجتماعی سیاسی را پیشنهاد می‌کند و یک انقلاب ارتجاعی است.

دومین جنبه انقلاب ایران نادیده گرفتن انگیزه‌های مادی و اقتصادی است. آقای خمینی تلاش دارد سطح خواست‌های اقتصادی مردم را پائین آورد. او گفت انقلاب برای آن نبود که خربزه ارزان برای مردم فراهم کند و به بنی‌صدر هم گفت تحریم آمریکا زیانی متوجه مردم نمی‌کند.

سومین جنبه در عین این که انقلاب ایران ناسیونالیستی بود آن را جهانی اعلام کردند و شمول آن را بیش از انقلاب فرانسه و روسیه جهانی گفتند.

چهارمین جنبه در انقلاب‌های دیگر از مبارزین پیشین به نیکی یاد می‌کنند ولی خمینی آنها را به عنوان مانعی در مقابل حقانیتش می‌داند.

پنجمین جنبه با آن که انقلاب ایران مردمی است ولی خمینی آن را در ولایت فقیه خلاصه کرد. خمینی می‌گوید مؤمن و فقیه در مقابل هم نیستند. هر چه فقیه می‌گوید مؤمن می‌پذیرد و حرف آخر را فقیه می‌زند و لذا انقلاب پیشرفت تاریخی، بهبودی مادی، موجودیت ناسیونالیستی، حقانیت تاریخی و حاکمیت دموکراتیک را رد می‌کند. پنج عامل که انقلاب‌های مدرن آنها را تأیید کرده‌اند. انقلاب ایران بنیادگرایانه است زیرا خمینی می‌خواهد ریشه امور را در متون قدیمی جستجو کند. آقای خمینی به جای آن که بر دسته‌ها و قدرت‌ها تکیه کند امور را بر مبنای امداد غیبی بیان می‌کند و فعالیت‌های توده‌ها را هیچ می‌شمارد. انقلاب ایران بکر بود. این انقلاب از زاویه جهت‌گیری مذهبی اولین نمونه

معاصر بود. این انقلاب نسبت به روسیه و چین در جامعه مرفه به وجود آمد (درآمد سرانه ۲۰۰۰ دلار بود). انقلاب ایران برخلاف انقلاب‌های مدرن دیگر در شهرها رخ داد. انقلاب ایران از طریق برخورد سیاسی صورت گرفت نه درگیری نظامی. رژیم موجود در حالی سقوط کرد که از جنگ و درگیری‌های خارجی ضعیف نشده بود. نه شکستی نه فشاری از خارج. انقلابیون هم از طرف دولتی در خارج تقویت نشدند و کمکی دریافت نکردند. بکر بودن انقلاب ایران به سبب آمیختگی سنت‌گرایی و مدرن به وجود آمد اما کم کم آن آمیختگی به هم خورد و طرفداران مدرن در تنگنا افتادند.

نکات قابل توجه این انقلاب. در این انقلاب علاوه بر ناتوان بودن آن پنج نکته قابل توجه است. توسعه اقتصادی سریع و ناموزون. اتکای شاه به حمایت خارجی در ۱۹۵۳. سیاست آمریکا در سال‌های ۷۹-۱۹۷۷ که ملتش در داخله، بعد از جنگ ویتنام مخالف دخالت نظامی و از لحاظ خارجی هشدار برژنف و امکان استفاده از قرار داد ۱۹۲۱ بود. تنها راه این بود که آمریکا سازشی بین خمینی و اعضای ارتش به وجود آورد. آقای خمینی به این سازش اشتیاق کمی داشت و حتی پس از رسیدن به قدرت به موافقتنامه‌ای که در اوایل فوریه در مورد بخشودگی امرای ارتش امضا شده بود احترام نگذاشت.

ترکیب بی‌همتای مدرن - سنتی در انقلاب ایران هم جنبه نهادی و هم جنبه ایده‌نولوژیکی داشت. انقلاب ایران فقط تا حدی مذهبی بود و دسته‌های دیگر بودند که اثر کردند. آمیختگی تناقضمند مدرن و سنتی سبب نارضایتی داخلی، عدم رضایت خارجی و تنگناهای اقتصادی شده است.

آقای خمینی برای به انجام رسانیدن برنامه‌هایش به خون، قربانی، شکنجه، آزار دشمنان و هم‌پیمانان پیش، تحمیل وحشیانه قوانین تبعیض‌آمیز اسلامی به زنان، ناچیز شمردن سنگدلانه زندگی انسان‌ها در جنگ با عراق، تهییج برای شکنجه و آزار منحرین جنسی و مذهبی پناه برده است ... (در) "راند" اول مبارزه مذهبی و مادی، روحانی و سکولار مذهبی‌ها پیروز شده‌اند اما معلوم نیست در راندهای دیگر چه پیش خواهد آمد.

رادیو اهواز در اول سپتامبر ۱۹۸۰ به زبان عربی گفت این دولت اسلامی جهانی موعود تمام تخت‌های استبدادی را که بر شانه‌های توده‌های سرکوب شده استوارند ویران خواهد کرد ... آقای خمینی با آن که از قانون ۱۹۰۶ (قانون اساسی مشروطیت) تحمل داشت بعدها جنبش مشروطه را به عنوان یک آبروریزی ارزیابی کرد. ما هنوز اطلاعات کافی برای شناخت کسانی که انقلاب را به وجود آورده‌اند در اختیار نداریم.

تظاهرات روزهای آخر رژیم شاه دو میلیون نفر را در برمی‌گرفت. این تعداد به اضافه جمعیتی که در تظاهرات شهرستان‌ها شرکت داشتند به چند میلیون بالغ می‌شد. این بزرگترین تظاهرات تاریخ بشری است و دولت‌ها توانسته‌اند چنین تعدادی را بسیج کنند حتی در میدان "تین آن‌من" در چین.

طرحی که در سال ۱۹۷۶ برای عبور دادن خیابانی از وسط بازار عنوان شد بازاریان را رنجانید.

فردوست، رئیس دستگاه جاسوسی خصوصی شاه بعدها رئیس "ساواما" شد. یک ویژگی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ را باید در دوره مصدق جستجو کرد ولی خمینی هرگز نظر مساعدی در مورد مصدق نداشت و می‌گفت شکست وی به سبب عدم اعتقادش به اسلام بود. مصدق در ابتدا تا حدی مورد حمایت ملاها بود ولی آنها بعدها به مخالفت وی برخاستند و از کودتای ۱۹۵۳ حمایت کردند.

رادیکال‌های اسلامی به آیاتی که فکر می‌کنند با جهت‌گیری آنها مطابقت دارند اشاره می‌کنند. یک ملای اصلاح‌طلب می‌گوید ما اگر تحت‌تأثیر طوفان‌ها، مارها و عقرب‌ها قرار می‌گیریم بهتر از این بود که در مورد رفورم به خواست این توده‌های عقب مانده توجه کنیم. بعضی از تئوریسین‌های اسلامی مثل علی شریعتی یا بنی‌صدر بر اساس اصل توحید یعنی توحید خدا و انسان بینشی مبتنی بر عدالت و جامعه توحیدی ارائه می‌کنند ولی خمینی هرگز این بینش را نمی‌پذیرد و بر انجام قوانین فقهی تأکید شدید دارد. خمینی عنوان بت‌شکن یافت، شاه بت اول، کارتر بت دوم، بنی‌صدر بت سوم، احتمال داشت صدام بت چهارم باشد.

از کتاب ۳۷ روز بعد از ۳۷ سال

مجموعه‌ای است در ۱۶۵ صفحه با عنوان "چند گفتگو با شاپور بختیار درباره دوره زمامداریش" که در سال ۱۳۶۱ در پاریس از طرف "انتشارات رادیو ایران" که منتسب به مخالفین حکومت اسلامی به رهبری خود آقای بختیار بود ۴۴ سؤال در زمینه‌های نخست‌وزیری، شاه، مجلس، رستاخیز، خمینی، دیدار او و تسلیم ارتش، خیانت فردوست و قره‌باغی و ساواک نموده و آقای بختیار جواب‌هایی داده است.

در مقدمه کتاب آمده است: این خود ارتش بوده است که از همان آغاز ذاتاً مذهبی، ملی، ضداجنبی بوده و تسلیم مذهب و مردم خویش شده است. اگر ارتش در مقابل ملت نایستاده به مردم پیوست علت آن نیروی انقلاب و قدرت‌مردمی و مذهبی این‌نهضت بوده است. به اعتراف دوست و دشمن نیروی فراگیر انقلاب و گستردگی آن در ایران به مراتب عظیم‌تر و بیشتر از موارد مشابه در ویتنام یا انقلاب کبیر فرانسه بوده است. واقعیت‌ها و تجربه‌های دیگر در مناطق مختلف جهان مانند فلسطین، لبنان، ویتنام، کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین نیز زنگ خطر وقوع و گسترش انفجار و انقلاب در جهان سوم را به صدا درآورده بود. نتیجتاً سران کشورهای امپریالیستی از همان آغاز با روی کار آمدن کارتر و علم کردن شعار صلح و آزادی و حقوق بشر برنامه خود را در جهت اغفال ملت‌ها (واقعاً این احساس که آنان نیز در کنار توده‌ها و برای احقاق حق آنان مبارزه می‌کنند و آمریکا در سیاست خارجی خود به سود مردم تغییرات بنیادی به وجود آورده و نتیجتاً ادامه سلطه امپریالیسم بر جهان فرونشستن امواج انقلاب‌ها و نهضت‌های بزرگ و توفنده شروع کرده و به اجرا گذاشتند) ... هدف مشترک این بود که از انفجار و انقلاب جلوگیری شود.

بختیار قرارداد خرید ۱۲ میلیارد دلار سلاح از آمریکا را لغو کرد (که هویزر برای آن هم آمده بود) و دولت آمریکا بعداً به عنوان قرامت از حساب‌های ارزی ایران برداشته بود. کار دیگر او (هویزر) خروج شاه از ایران، و مأموریت دیگرش از بین بردن دستگاه‌های الکترونیکی ضد شوروی بود و این که ارتش متلاشی نشود و کودتا هم نکند. منابع پنتاگون گفتند که هویزر به ارتشیان دیکته کرده است که محکم بایستند و در جریان بحران کشور را ترک نکنند. با نماینده امام هم تماس بگیرند.

این که هویزر در اواخر مأموریتش به نظامیان توصیه می‌کرد که در عین حمایت از بختیار گاهی با مخالفان هم گفتگویی داشته باشند این بود که می‌خواست آنان را نخست از دست زدن به اقدامات خودسرانه و کودتای بی‌موقع و زودرس باز دارد و سپس آنها را قدم به قدم از نظر ذهنی و روحی برای اجرای ... آماده کند ... در کشورهای خاورمیانه تنها

حزب منسجم آرتش است. اگر شاه برود و نابسامانی‌ها ادامه یابد ممکن است امرای آرتش دست به کار شوند و با کودتا نظیر لیبی حکومت جمهوری مردمی بر سر کار آورند. هاردینگ کارتر سخنگوی وزارت خارجه آمریکا چهار روز پیش از پیروزی کامل انقلاب گفت احماقانه است اگر بگوئیم که مأموریت هوپزر در ایران رضایت‌بخش بوده است ... فراست و هشیاری رهبری سازش با آمریکا و کودتا ... را ناکام کرد.

از کتاب کوششی برای تحلیل جنگ رژیم‌های ایران و عراق (نوشته الف کوشا. چاپ اول. سوند. زمستان ۱۳۶۷)

کتاب "تجارت اسلحه یک امر اجتناب‌ناپذیر است" نشریه "انستیتوی سیاست خارجی سوئد" در ۱۹۸۷ می‌نویسد "آمارهای مختلف نشان می‌دهد در جنگ بین ایران و عراق سربازان کشته شده از ششصد هزار تا یک میلیون (برابر جنگ میان اعراب و اسرائیل و لبنان) بوده است. هزینه آنها تا ژانویه ۱۹۸۶ تا ۴۱۵ میلیارد دلار محاسبه شده. یکی از خونین ترین و پرجزترین جنگ‌های تاریخ جهان است. مخارج ایران ۲۴۰ میلیارد دلار و عراق ۱۷۵ میلیارد دلار که جمعاً بیش از ۵۰ میلیارد دلار از کل مبلغی است که در قرن بیستم ایران و عراق نفت فروخته‌اند.

از فحوای محتویات کتاب چنین بر می‌آید که نویسنده یک "کمونیست مستقل" است که به نحوی به اکثر چپی‌ها تاخته و شخصاً برای چپ‌های مترقی توصیه‌هایی کرده است. کتاب بیشتر در اطراف نفت و مطامع جهان‌خواران با همان سیاقی که معمولاً چپ‌ها می‌نویسند سخن می‌گوید. مؤلف آمار و نمودارها درباره نفت نشان می‌دهد. از جنگ و فروش سلاح یاد می‌نماید. از یکدنگی آقای خمینی برای ادامه جنگ، از شکست‌های ایران و قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد حرف می‌زند. آقای خمینی را جنگ‌طلب می‌گوید. به شدت با اسلام مخالفت می‌ورزد و در صفحه ۱۴۹ خدا را مولود و مرهون و هم خیال‌بافی می‌داند. آیات قتال قرآن را دلیل جنگ‌طلبی اسلام می‌گوید و در بعضی موارد مثل صفحه ۱۵ بعضی آیات مورد استناد را هرآینه با اقتباس از کتاب ۲۳ سال آقای علی دشتی به طرز کدورت‌آور تعبیر می‌نماید. مثل آیه ۲۸ سوره آل عمران که می‌نویسد "مؤمنان را در صورت دوستی با کافران عقاب می‌نماید"۱.

در صفحه ۳۰۲ خدای موهوم را تباهی‌آفرین می‌گوید. مدعی است که اسلام مانع زندگی و به راه افتادن چرخ‌های صنایع است. در صفحه ۳۰۶ به چپ مترقی یا کمونیست‌های مستقل، که از فحوای کلامش غیر از توده‌ای‌ها، اکثریت، مجاهدین ... است می‌سپارد که به انقلاب (انقلابی که در ایران آماده است) دامن بزنند. ولی اعتراف می‌کند که آنها هنوز هم فاقد برنامه انقلابی و هویت ایده‌نولوژیکی هستند. انتشار یک نشریه تئوریک را ضروری می‌داند. آنها تجربه، اطلاعات، علاقه ... هم ندارند و لذا باید حامی نقادانی گردند که به فلسفه، متدولوژی، هنر، فرهنگ، ایده‌نولوژی‌ها و سنت‌های کهنه و مرگ آفرین می‌تازند.

از کتاب منافع جنگ (نوشته "آری بن مناشه Ari Ben menache")

پدر و مادر آقای آری بن مناشه یهودی بودند. در سال ۱۹۴۵ در بغداد ازدواج کردند. ۱. آیه ۲۸ سوره ۳ آل عمران چنین است "مؤمنان اهل ایمان را گذاشته از کافران دوست نگیرند هر کس چنین کند نزد خدا ارزشی ندارد مگر آن که برای برحذر بودن از شر آنها باشد. خدا شما را از عقاب خود برحذر می‌دارد و بازگشت همه به سوی اوست".

بعد به ایران رفتند. آری در ۱۹۵۱ در تهران متولد شد در ۱۴ سالگی همراه مادر و سه خواهرش به اسرائیل رفت و سرانجام در ۱۹۷۲ به خدمت جاسوسی فراخوانده شد و به ایران اعزام گردید زیرا فارسی را مثل یک ایرانی صحبت می‌کرد. انگلیسی، فارسی، عربی، فرانسه می‌دانست. در تهران (در زمان شاه) به وسیله محمود امیریان (نام مستعار سرپرست از تباطات خارجی حزب توده) و سید مهدی کاشانی پسر سید ابوالقاسم کاشانی وارد فعالیت گردید و با مخالفان مربوط شد. بعد که ایران از طریق آمریکا از فعالیت‌های وی مطلع شد دولت اسرائیل او را به نیکارگونه فرستاد که با "ساندینبیست"ها همکاری نماید. آقای بن‌مناشه کتابی نوشته به نام "منافع جنگ Profits of war" که دارای دو بخش است. بخش اول دلار و ماشین "Doller, machine" و بخش دوم پول و خون "Blood, money".

در این کتاب آمده اسرائیل می‌خواست خمینی را در پاریس بکشد. تمام وسایل آماده شد. وقتی "لوبرانی" سفیر اسرائیل در تهران موضوع را با شاه در میان گذاشت او به شدت مخالفت کرد و گفت اجازه نخواهد داد جوی خون در کشورش جاری شود. برنامه هم چنین بود که یک دسته کماندوی اسرائیلی مخفیانه و بدون اطلاع و اجازه فرانسه وارد پاریس شود و کار خمینی را بسازد. در این زمان ژنرال‌ها در ایران مخالفان را با قدرت تمام سرکوب کنند. پس از ایجاد آرامش ساواک ژنرال‌ها را بگیرد و شاه صاحب قدرت شود. چون شاه مخالفت کرد اسرائیل تصمیم گرفت با خمینی ارتباط برقرار کند و نظر او را در مورد اسرائیل بپرسد. چه کسی این کار را بکند؟ خانم "روت دن داوید Rut Den David"، که در بورس با خمینی آشنا شده بود انتخاب گردید. او اهل فرانسه بود و خودش هم کاتولیک. با خاخام "امرام بلو Amram Blau" پروتستان یهودی ازدواج کرده یهودی شده بود. خمینی در "توفل‌لوشاتو" او را پذیرفت و مدت زیادی دو نفر صحبت کردند و خمینی به او گفت تو تنها هستی که با تو در یک اطاق سر بسته صحبت می‌کنم. روت جریان این دیدار را به "مناخیم بگین" گزارش داد. خمینی به او گفته بود که با اسرائیل کاری ندارد بلکه یهودیان ایران ایرانیند. برنامه کارمان نخست روبرو شدن با دشمنان عربمان است. پس از آن که با آنها حساب‌ها را روشن کردیم آن وقت درباره اسرائیل فکر خواهیم کرد. اسرائیل از این نظر بسیار خوشحال شد که برنامه کشتن او اجرا نشده است و لذا نسبت به حکومت خمینی علاقمند گردید ...

(پس از رفتن شاه) اسرائیل ۴۸ خلبان با لباس عادی پیش از بسته شدن فرودگاه با هواپیمای "ال‌عال" به تهران فرستاد و چند روز بعد آنها ۴۸ فروند جت F14 را با همکاری فرمانده نیروی هوایی، که بعداً اعدام شد، از ایران خارج کرده به فرودگاهی در شبه‌جزیره سینا بردند و بعدها آنها را به تایوان فروختند. شاه آنها را تازه از آمریکا خریده و پولش را داده بود. این هواپیماها را کارتر قبل از آن که وارد آرتش آمریکا شود به ایران فروخته بود. آقای بن‌مناشه ظهور آقای خمینی را در ایران برای اسرائیل موهبتی می‌داند که نظیرش کمتر در این منطقه روی داده بود و می‌گوید او گویی برای انجام هدف‌های ما روی کار آمده بود و ما باور داشتیم که منافع امنیتی ما ایجاب می‌کند که به او یاری دهیم. علت کمک معلوم بود. اگر ایرانی‌ها در برابر عراق می‌جنگیدند سربازان آنها به جای سربازان ما کشته می‌شدند. این جنگ توجه اعراب را از اسرائیل برمی‌گرداند و موجب نقصان پول‌های اعراب می‌شد.

مؤلف کتاب در جای دیگر از داستان فروش اسلحه به ایران سخن می‌گوید و می‌آورد که اسرائیلی‌ها برای تحویل اسلحه خریداری شده به ایران، در سال‌های ۱۹۸۳ - ۱۹۸۶ هیئت شش نفره ترتیب داده بودند تا از راه پاکستان آنها را به ایران برسانند. بن‌ماشه خودش یکی از آن شش نفر بوده و با بیان نحوه عملکرد هیئت می‌افزاید که در جریان این کار آقای ضیاءالحق رئیس‌جمهوری و بعضی از رجال پاکستان سیصد میلیون دلار به دست آوردند و این در حالی بود که عایدی دولت اسرائیل دو برابر آن یعنی ششصد میلیون دلار بود. آقای بن‌ماشه از دیدار سری حجت‌الاسلام مهدی کروبی با جرج بوش معاون بعدی ریگان، رئیس‌جمهوری آمریکا، در هتل ریتز پاریس، سخن می‌گوید که در نتیجه آن آمریکا ۵۱ میلیون دلار به ایران می‌پردازد و متقابلاً آقای خمینی هم آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا را تا ورود آقای ریگان به کاخ سفید به تأخیر می‌اندازد. (این مطالب را می‌توان در هفت‌نامه کیهان چاپ لندن، شماره‌های ۴۹۹ - ۵۰۱ مورخ فروردیت و اردیبهشت ۱۳۷۳ هم ملاحظه نمود).

از کتاب **مأموریت مخفی هويزر در تهران** (خاطرات ژنرال هويزر آمریکائی، ترجمه محمدحسین عادل، تهران، خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۵)

آقای هويزر پس از دریافت دستور از واشنگتون با یک جت از اشتوتکار در آلمان به یونان و از آنجا عصر پنجشنبه ۱۴ دیماه ۱۳۵۷ با یک هواپیمای سی ۱۴۱ آمریکائی به طور ناشناخته به تهران آمده است. او می‌گوید وقتی هواپیما در تهران به زمین نشست من در گوشه آن مخفی شدم. بعد با عده‌ای از افراد نظامی که با لباس‌های اونیفورم نظامی وارد هواپیما شدند تا گالن‌های سوخت را خالی کنند من قاطی آنها شدم. با لباس شخصی بودم. به محض آن که بیرون آمدم ژنرال "گست" رئیس مستشاران نظامی مرا فوری سوار ماشین خود کرد و از فرودگاه مهرآباد بیرون برد تا شناخته نشوم.

هم ژنرال "هیگ" فرمانده نیروهای ناتو و هم سولیوان سفیر آمریکا در تهران آمدن و فعالیت‌های او را بی‌نتیجه می‌دانستند. زیرا وضع شاه غیرقابل برگشت شده بود. او می‌گوید برای من عجیب بود که از یک طرف رئیس‌جمهوری به من مأموریت دهد که به تهران رفته برای کمک و حمایت بختیار از هیچ کوششی خودداری نکنم و از طرف دیگر نماینده او یعنی سفیر حتی قبل از شروع برنامه صحبت از شکست آن بنماید. سفیر اعتقاد داشت که ما باید از بختیار صرف‌نظر کنیم و به سمت تشکیل حکومت بازرگان برویم. کاملاً روشن بود که سفیر با واشنگتن اختلاف‌نظر زیادی داشت و لذا با سردی با من برخورد نمود.

تیمسار غلام‌علی اویسی در زمان دولت نظامی فرماندار نظامی تهران بود و پس از سقوط دولت نظامی به آمریکا فرار کرده بود.

یک ویژگی مشترک بین شخصیت‌های مختلف رهبران نظامی ایران وجود داشت. اگر چه غرور شخصی جزو ضعف‌هایی است که در همه جا وجود دارد اما من هرگز آن را بیشتر از ایران در جای دیگر ندیده بودم. به نظر می‌رسد که ایرانی‌ها باور ندارند که ممکن است کاری را خود غلط انجام دهند. اگر کار صحیحی انجام گرفت می‌گویند "من آن را انجام دادم" اگر غلط صورت گرفت می‌گویند "تو آن را انجام دادی". خصوصیت دیگر آن بود که به قبول مسئولیت بی‌میل بودند.

طوفانیان خشم خود را از سولیوان ابراز کرد. او گفت که سولیوان شاه را ترغیب به ترک کشور نموده است ... رادیو بی.بی.سی. از جزیره "مسیره" در سواحل عمان رله می‌شد. بخش فارسی رادیو بی.بی.سی. در زمان جنگ جهانی دوم به منظور متزلزل کردن

رژیم شاه (رضاشاه) به وجود آمده بود زیرا رضاشاه روابط دوستانه‌ای با آلمان نازی برقرار کرده بود. اما باید اعتراف کنم که شنیده‌های من نیز مرا به این اعتقاد می‌رساند که اخبار بی.بی.سی. مودیان است.

ربیعی می‌گفت که هیچیک از رهبران مذهبی ایران نمی‌توانند تظاهراتی به دقت تظاهراتی که در آن موقع جریان داشت راه بیندازند. بلکه کمونیست‌ها طراحان اصلی جریانانت هستند. ربیعی گفت یک گروه سرّی مرگب از وی، دریادار حبیب‌اللهی و تیمسار طوفانیان قصد کودتا دارند.

فردوست در ۱۹۸۵ به عنوان یک جاسوس شوروی دستگیر شد ... سیاست واشنگتن این بود که بی‌شک همه نوع کمک و حمایت در اختیار بختیار قرار داده شود ... به نظرم او (شاه) عشق عمیقی نسبت به مردم خودش داشت. او برای برخی کالا مثل شکر سوبسید گذاشته بود. مخارج برخی از دانشجویان را در خارج پرداخت می‌نمود و اکنون همان طور که پنج ماه قبل گفته بود اینها مردمی بودند که از این کارها منتفع شده و حالا طغیان کرده‌اند.

شاه به من گفت در حمایت از بختیار این قدر تند نروم و تعجب کردم ... سفیر سولیوان و افرادش به شدت با مخالفین شاه در کار ایجاد رابطه کرده بودند. (من همیشه آرزو می‌کردم که ای کاش آنها همین انرژی خود را روی این طرف و برای حمایت بختیار مصرف می‌کردند). شاه از من به خاطر حضور در ایران و کار با آرتش خیلی تشکر کرد. در آمریکا وزارت خارجه با نظر من موافق نبود.

سولیوان فکر می‌کرد که وجود جمهوری اسلامی تحت رهبری خمینی به کودتای نظامی ترجیح دارد. او هیچ اعتماد به بختیار نداشت و فکر می‌کرد باید روی تشکیل حکومت خمینی کار کنیم. ما به شدت اختلاف نظر داشتیم. با این که به نظر او احترام می‌گذاشتم اما عقیده‌ام اصلاً تغییر نیافت. سولیوان گفت آمریکا با خمینی به طور غیرمستقیم و از طریق فرانسه تماس گرفته است. سفیر عصبانی بود که چرا آمریکا با وی مستقیماً تماس نگرفته است. سفیر این اقدام آمریکا را ضمن تلکس به‌وزیر خارجه احمقانه خوانده بود. مقاله بسیار جالبی در نیویورک تایمز چاپ شده بود که به اختلاف نظر بین برژینسکی و وزارت خارجه اشاره کرده بود. این اختلاف می‌توانست توجیه‌کننده همان اختلاف نظری باشد که بین من و سولیوان وجود داشت. تازه دریافتم که افراد سولیوان از قبل با گروه‌های مذهبی تماس وسیعی برقرار کرده بودند. ایرانیان همواره نیاز دارند که خود را به قدرتی بچسبانند...

روزنامه‌های آمریکا خیلی صریح می‌گفتند که به نظر می‌رسد دو حکومت در واشنگتن وجود دارد یکی آماده حمایت از خمینی است و دیگری هم سنگ حمایت بختیار را به سینه می‌زند.

سفیر به من گفته بود که شخصیت‌هایی از میان رهبری جناح مخالف مثل بازرگان و بهشتی می‌توانند با رهبری آرتش ملاقات کنند به این جهت من نام و شماره تلفن آنها را با خود برده بودم تا آنها را وادار سازم در جهت ترتیب ملاقات‌هایی با آنها بکوشند.

من و سولیوان واشنگتن را به خاطر شکست در برقراری ارتباط با آیت‌الله مورد انتقاد قرار دادیم. احساس کردیم که دولت ما در این خصوص خیلی ترسو بوده است. البته علت آن برای ما معلوم نبود...

در جلسه ۲۵ دی ۵۷ با فرماندهان آرتش، اطلاع رسید که حزب توده مردم را دعوت

به نهضت مسلحانه کرده است. واضح بود که آنها از شیوه نرم و متعادل خمینی به تنگ آمده بودند. درگیری مسلحانه چیزی بود که آنها می‌خواستند. (پس از پرواز هواپیمای شاه) ژنرال‌ها به این فکر افتاده بودند که ساعت ۲ و نیم صبح آن شب کودتای نظامی راه بیندازند. من آنها را با دو سؤال منصرف کردم: ۱. بختیار چه اشکالی دارد؟ ۲. چه کسی رهبری کشور را به عهده خواهد گرفت؟ و لذا آنها را منصرف کردم.

قره‌باغی و ربیعی به من گفتند که شاه به آنها گفته از شما (هویزر) اطاعت نمائیم. برژنسکی در مخابره حضوری به من گفت که "شق کودتا را باز گذارم" ... همه گزارش‌ها نشان می‌داد که برای رفتن شاه از طرف آمریکا فشار هائی بود اما تا چه میزان، معلوم نبود.

حزب توده مانع بود که شرکت نفت سهم بیشتری به ارتش بدهد یا بانک‌ها ارز به دیگران بدهند بلکه حواله‌های شوروی را می‌پرداختند.

(در ایام انقلاب) ارتش با کامیون خود گندم و خواربار به شهرها حمل می‌کرد. طرفداران خمینی علائم خود را روی این کامیون‌ها زده بودند یعنی که خمینی است این کارها را می‌کند. ما گزارش‌های اطلاعاتی داشتیم که نشان می‌داد تماس‌هایی با فلسطینی‌ها، لیبیائی‌ها و لبنانی‌ها وجود داشته که آنها چریک‌های ایران را آموزش داده به زودی راهی ایران می‌کردند. بر اساس گزارش ما حدود ۲۰۰۰ نفر تا آن روز آموزش دیده بودند. به ما خبر داده بودند که سلاح آنها روسی است و بهای آنها را قذافی پرداخت کرده است.

اطلاع داشتیم که خمینی دارای تماس مستقیم با سازمان آزادی‌بخش و عوامل لیبیائی است. در خلال سه هفته اخیر چند تن از مارکسیست‌های ایرانی در کمپ‌های فلسطینی‌ها در جنوب لبنان دیده شده‌اند. حرکات و اقدامات جناح خمینی آن قدر زیرکانه انجام می‌گرفت که من متحیر و متعجب بودم چه کسی برنامه‌ریزی آنها را انجام می‌دهد و هنوز هم مایلم بدانم پاسخ چیست؟

براون وزیر دفاع گفت که چگونه می‌توانیم وانمود کنیم که بختیار دست‌نشانده ما نیست؟ تخمه‌شکستن را از بیماری‌های عمومی جدید ایران می‌توان به شمار آورد. گفته می‌شود که بهترین وسیله برای مقابله با حالت عصبی است.

اطلاعات دقیق باز دیده‌های من از فرماندهان و دیگران به روس‌ها داده می‌شد حالا می‌فهمم که به وسیله سرلشکر حسین فردوست بوده که در اطاق مجاور اطاق قره‌باغی می‌نشست ... طرفداران خمینی در مساجد اسلحه ذخیره کرده بودند.

آمریکا اصرار داشت که سلاح‌های فروخته شده به ایران منجمله هواپیماهای F14 را خودش به نحوی از دسترس دیگران خارج کند. همافران می‌گفتند آنها مال ایران است، ما خریده پول داده‌ایم، و خودمان قادر به نگهداری آنها هستیم. نافرمانی همافران که می‌خواستند وضع استخدامی آنها هم مشخص شود بیشتر بر اثر این واقعه بود.

نزیه در پاریس از نزدیکان خمینی بود. گفته بود خمینی به من گفته که از خاندان پهلوی تنفر دارد و باید سلطنت آنها برچیده شود. دیگر این که جاهطلبی سیاسی ندارد.

یک گروه مؤثر و خطرناک "کمونیست‌ها" بودند که بین مردم نفوذ کرده جار و جنجال لازم به وجود می‌آوردند سپس لای مردم پنهان می‌شدند. دولت کسی نداشت که به اندازه کافی زیرک باشد و آنها را بگیرد. روزانه ورود سیل اسلحه به ایران را هدایت می‌کردند. سفیر گفت بعضی از رهبران مخالف معتقدند که شاه مثل اولاف، شاه نروژ، باقی بماند. در کارها دخالت نکند و برنامه‌هایی را که شروع کرده اجرا نماید و به هیچ وجه

نمی‌خواستند زیر حکومت خمینی به دو سه قرن قبل برگردند. واشنگتن مرتباً اصرار دارد که سند معاملهٔ سلاح با ایران امضا کند و توجه ندارد که دولت ایران در وضعی نیست که بدین کارها بپردازد.

شاه شخص کارتر را برای سقوط کشورش مورد سرزنش قرار داده بود و نیز گناه را به گردن مشاوران سابق خود انداخته بود که او را به درستی از واقعیات جاری باخبر نکرده بودند. او گفته است که کارتر در شب عید سال ۱۹۷۷ در کاخ نیاوران جام خود را به سلامتی او خورده و قول برادری همیشگی بین دو کشور داده است اما از همین موقع واشنگتن او را مورد اذیت و آزار قرار داده است. شاه گفته بود که سرانجام آمریکا او را وادار به کنارگیری کرده است. وقتی او از قبول این کار خودداری می‌کرد به سیا دستور داده شده بود او را نابود کند. عدم توانایی او و قصور در برخورد با اوضاع تا امروز هم برای من به صورت یک راز باقی مانده است. شاید به خاطر وضع مزاجی خودش بوده است. شاید هم به خاطر وفاداری به آمریکا.

سولیوان می‌گفت که ما ارتش را از کنار بختیار بکشیم و پس از ورود خمینی دوباره آن را به بختیار وصل دهیم ولی من مخالف بودم. من طبق دستوری که از واشنگتن داشتم عقده داشتم که اگر ارتش کودتا کند بهتر است تا حکومت به دست خمینی بیفتند ولی سفیر ترجیح می‌داد که حکومت خمینی برقرار شود.

مشکل با بی.بی.سی. شدت بیشتری پیدا می‌کرد و همهٔ ما اتفاق نظر داشتیم که در آن باره باید کاری کرد.

(موقع ورود خمینی به تهران) نخست از هوایمای حامل امام محافظان او آمدند. افراد خشن، ورزیده، لیبیائی بودند. حدود ۳۰ یا ۴۰ نفر بودند.

خمینی در فردای روز ورود به ارتش خطاب کرده گفت نمی‌خواهد خونریزی شود. "به اندازهٔ کافی جوانان ایران قربانی و روحانیون زندانی و شکنجه شده‌اند." به ژنرال "جونز" رئیس ستاد آمریکا در تلفن رمز گفتم از بختیار حمایت بیشتری به عمل آوریم در حالی که سفیر فکر می‌کند باید با خمینی سازگاری نشان داد.

گروه بحران، یعنی فرماندهان ارتش (قرمباغی، طوفانیان، ربیعی، حبیب‌اللهی، بدره‌ای، مقدم) از سولیوان انتظارات زیادی دارند. آنها او را مسئول رفتن شاه از ایران می‌دانند.

آقای هویزر روز ۱۴ بهمن ۵۷، بعد از ۳۱ روز از ایران می‌رود و در ۱۶ بهمن در کاخ سفید با کارتر دیدار می‌کند. کارتر از سولیوان دلالتگی نشان می‌دهد و می‌گوید که دستورها را اجرا نمی‌کند. هویزر جواب می‌دهد به نظرم او دستورهای شما را اجرا می‌کند اما تماس او با افراد سطح پائین وزارت خارجه است و آنها نظرهای خود را قاطی دستورهای شما می‌کنند.

هویزر می‌گوید بعد به اطاق دیگر که بزرگان دولت بودند رفتیم. کارتر مرا کنار خود نشانید. صحبت از اختلاف نظر من و سولیوان بود. گفتم من از نظر نظامی و او از لحاظ سیاسی مسائل را بررسی می‌کردیم. با هم کاملاً صمیمیت داشتیم ولی در دو مطلب اختلاف نظر بود. او به قابلیت ارتش اعتماد نداشت و نیز توصیه می‌کرد که به جای بختیار از خمینی حمایت کنیم. سولیوان برخلاف ما که تصور می‌کردیم روی کار آمدن خمینی موجب استیلای کمونیسم خواهد شد، می‌گفت خمینی ایران را به سمت راست خواهد برد.

هویزر از واشنگتن به اشتوتگارت برگشته و می‌نویسد هیگ از او پرسید چرا دستورهایی را که واشنگتن به او می‌داده به سفارتخانه و سولیوان نمی‌فرستاده؟ خودش جواب می‌دهد

که او هم نمی‌داند و هیچ یک بار دیگر نظرش را دربارهٔ ادارهٔ کل نامتناسب اوضاع توسط دولت ابراز داشت ... روز ۱۸ بهمن ۵۷ نورالدین کیانوری رهبر حزب توده علناً از خمینی اعلام حمایت کرد.

روز ۲۰ بهمن ۵۷ ساعت ۸ و نیم بعدازظهر واقعهٔ بدی رخ داد. تلویزیون آمدن خمینی را نشان می‌داد. عده‌ای از همافران دوشان‌تپه له خمینی شعار دادند. گارد شاهنشاهی دخالت کرد. جنگ با سلاح رخ داد حتی توپ‌هایی از خارج آورده‌اند که معلوم می‌شود قبلاً تدارک دیده بودند.

روز یکشنبه ۲۲ بهمن معاون وزیر دفاع از واشنگتن با تلفن رمز به من گفت آیا مايلم برای ترتیب یک کودتای نظامی به تهران برگردم. گفتم امرای ارتش همه دستگیر شده‌اند و ممکن نیست ... گفتم چرا آن موقع که من در تهران بودم و همهٔ وسلیل فراهم بود پیشنهاد ما را واشنگتن نپذیرفت. تنها برژنسکی بود که طرفداری از کودتا می‌کرد. با این حال مبلغ نامحدود پول، ده دوازده ژنرال آمریکائی، و هزاران نفر از بهترین سربازان آمریکائی می‌خواهد که برگردم و کودتا راه بیدارم آن هم نه در نقش مشاوره‌ای.

ربیعی را با سه تن محاکمه کردند و محکوم به اعدام شدند. ولی ربیعی با دخالت بازرگان تا آوریل در زندان ماند و آنگاه دوباره محاکمه و تیرباران کردند و می‌گویند خمینی دستور اعدام او را داد. قره‌باغی هرگز دستگیر نشد. گفته شد که او در دادگاه‌های که همکارانش را محاکمه و محکوم کرده بود کار کرده و به آنها کمک نموده است ولی او آنها را رد کرد. طوفانیان و حبیب‌اللهی به خارج فرار کردند، مقدم اعدام گشت، و بدره‌ای ترور شد.

هويزر می‌گوید مرا متهم می‌کنند که مسئول شکست بختیار شدم ولی من همهٔ وسایل حکومت را دست‌نخورده برایش نگه داشتم. این دولت من بود که نتوانست زمینهٔ استفاده از این وسایل را توسط بختیار به وجود آورد به ناچار نتیجه فاجعه‌آمیز بود هم برای ایران و هم برای غرب.

سولیوان صورتی از صد نفر از افسران ارشد را تهیه کرده بود که با شاه از تهران بروند و من از آن نگهداری کردم و شاید این سبب مخالفت سفیر با من بود. یک سؤال دیگر آن که چرا بختیار از تنها اهرم قدرت خود ارتش استفاده نکرد؟ سولیوان تصور می‌کرد خمینی رهبری مثل گاندی است که قدرت گرفتن او با تغییر در حکومت به نفع آمریکا تمام می‌شود.

واشنگتن نه تنها سیاست‌های متناقضی تدوین می‌کرد بلکه آنها را همزمان نیز به مرحلهٔ اجرا درمی‌آورد. مثال‌های متعددی وجود دارد که در آن دوستانمان ما را متهم به داشتن سه سیاست خارجی کرده‌اند و این را در طول شش رئیس‌جمهوری گذشته شنیده‌ایم.

ایلات متحده یک متحد نزدیک و قوی خود را، که می‌توانست در خلیج‌فارس برای منافع غرب ثبات برقرار کند، از دست داد. از دست دادن آن موجب شد تا میلیاردها دلار خسارت ببینیم زیرا مجبور بودیم که برای اتخاذ ترتیبات امنیتی خود در سال‌های آتی به شقوق دیگری روی آوریم. اما شاید خود ایرانیان بیشترین ضرر را کردند. کشور آنها که در آستانهٔ صنعتی شدن بود در ارزش‌ها و استانداردهای خود صدها سال به عقب برگشت. مردم نیز عمیقاً رنج بردند. مردان و زنان اعدام شدند. جنگ خلیج‌فارس بی‌نتیجه ادامه دارد و منابع انسانی و مادی ایران و عراق را به هدر می‌دهد. کشتار تمام شدنی نیست زیرا دیگر محدود به مرزهای ایران نمی‌باشد. گناه اصلی سقوط ایران با شاه باید باشد که صنعتی

شدن به سبک قرن بیستم را با حکومت به شیوه قرون وسطائی خود ترکیب کرد. بختیار چرا از عامل قدرت یعنی آرتش استفاده نکرد؟ ... ممکن است سیستم اطلاعاتی رئیس‌جمهوری ما خوب کار نمی‌کرد. دو گزارش عمده از سیا در سال ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ هیچ نشانه‌ای از انقلاب نداشت ... جلسه گوادولوپ با ورود من به تهران مصادف بود که آن درباره تقویت بنیه دفاعی اورپا از طریق موشک‌های کروز و پرشینگ صحبت بود. درست زمانی که بختیار توسط مقامات آمریکائی هم در تهران و هم در واشنگتن خراب می‌شد خمینی توسط رسانه‌ها تقویت می‌گشت. چون شاه، که به نظر ایرانیان رفتن او کافی بود، رفت زمینه برای تقویت از حکومت بختیار و قانون اساسی فراهم بود. ایران احتیاج به رهبر نداشت. حتی روحانیون دیگر و افراد خود آقای خمینی می‌گفتند که او کوتاه بیاید و لذا مطمئناً مردم راضی‌تر هم می‌شدند ولی ...

از کتاب **آغامحمدخان قاجار چهره حیل‌گر تاریخ** (نویسنده محمد احمد پناهی، چاپ تهران، سال ۱۳۶۶)

آغامحمد خان در موقع تاجگذاری شمشیر بلند و باریک شاه اسماعیل را، که از اردبیل آورده بودند، بر کمر بست.

هرگاه که پیروزی با عفو همراه نباشد جنون قدرت چه بیدادها که نمی‌کند و چه آثار شوم و ننگینی که به جای نمی‌گذارد.

لطف‌علی خان زند گفت:

دادی به مخنثی نه مردی نه زنی	یا رب سندی مملکت از همچو منی
پیش تو چه دف زنی چه شمشیرزنی	از گردش روزگار معلوم شد
این دو بیت هم در مورد سرانجام کار نادر در آن کتاب آمده است:	
سر شب سر قتل و تاراج داشت	سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت
به یک چرخش چرخ نیلوفری	نه نادر به جا ماند و نه نادری

از کتاب **جامعه ایران در دوران رضاشاه** (نوشته احسان طبری. از نشریات حزب توده ایران) نخستین آئین تاریخ‌نگاری آن است که نادرست نگویند (سیسرون) ... انقلاب مشروطیت ایران بین سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ میلادی صورت گرفت.

نیکلای دوم (پس از آن که به همکاری انگلیس دلگرم شده) گفته باید مجلس ایران را پراکنده ساخت و با تأیید انگلیس از این سیاست و تحریک دائمی اطرافیان محمدعلی شاه او را وادار به بر هم زدن مجلس کرد (پس از قرارداد ۱۹۰۷ همکاری روس و انگلیس بیشتر بود). سازمان همت در باکو و عزیز بیکیف از رهبران آن به دلاوران تبریز (دار و دسته ستارخان و باقرخان) کمک‌ها کردند. اسلحه آموزش، تعلیمات سیاسی تئوریک. در رشت هم، که بعد از تبریز به پاخاست، انقلابیونی مثل "ارژنیکیدزه" هم‌رمز لنین، که با عده‌ای از قفقاز آمده بودند و نیز "پائوف بلغاری" به انقلابیون کمک کردند.

طرفداران انگلیس از سپهدار تنکابنی، میرزا کریم‌خان رشتی (یکی از عمل اینتلیجنت سرویس) و یفرم‌خان (داوید یانتس از اعضای داشناک) کارشکنی‌ها کردند. اینها بعدها نقش سرکوب نیروهای واقعی انقلاب را ایفا کردند. یفرم با سران بختیاری در تابستان ۱۹۱۰ (۱۳۲۹ قمری) ستارخان و یارانش را خلع‌سلاح کردند. ستارخان زخمی شد و در ۱۹۱۳ (۱۳۳۲ قمری) درگذشت. سه سال بعد هم باقرخان، که در جریان مهاجرت شرکت کرده بود، در

۱۹۱۶ (۱۳۳۵ قمری) در قصر شیرین به قتل رسید.

حاج احمد کسمائی از یاران کوچک‌خان از دوستان نزدیک میرزا کریم‌خان از عمال امپریالیسم انگلستان بود و بعدها نقش مهمی در تخریب نهضت کرد. مرحله اول جنبش جنگل در ۱۹۱۵ صورت گرفت. لرد کرزن، وزیر خارجه انگلیس، از شکست قرارداد ۱۹۱۹ خیلی عصبانی بود. شاعری در ایران در این مورد شعری ساخت که بیت اول آن چنین بود:

لرد کرزن عصبانی شده است وارد مرثیه‌خوانی شده است

میرزا حسین علی متولد ۲ محرم ۱۲۳۳ قمری متوفی در ذیقعدۀ ۱۳۱۰ قمری (۱۸۱۷ تا ۱۸۹۲ میلادی) بهاء‌الله شد و چون بعد از تبعید از ایران با برادرش یحیی صبح‌ازل اختلاف شدید یافتند حسین‌علی در ۱۲۸۰ در باغ نجیب‌پاشا در بغداد گفت همان "من یظهرالله" که باب گفت منم. ولی صبح‌ازل می‌گفت که بشارت باب به این زودی‌ها وقوع نمی‌یابد و باید کیش باب را ادامه داد.

دولت عثمانی میرزا حسین‌علی را به شهر "عگا" واقع در فلسطین و یحیی را به قبرس فرستاد. حسین‌علی کتابی به نام "افدس" در نسخ قرآن نوشت و نیز آن را ناسخ "بیان" باب گفت و کیشی با النقطات از نظریات عرفان شرقی و شعارهای متداول عصر خود و آداب و رسوم و سازمان‌های خاص خود پدید آورد و اکنون پیروان بهائیت را در جهان قریب یک میلیون نفر می‌دانند. در شرق آن را دین و در غرب به صورت یک جریان اخلاقی - اجتماعی تصور می‌نمایند.

کتاب‌های دیگر میرزا حسین‌علی "ایقان، هفت وادی، کلمات مکنونه، کتاب الشیخ و مقداری ادعیه و نامه که به الواح موسوم است" می‌باشد. طبق نظر او همه انبیا مظاهر خداوندند و محمد و محمدعلی باب هم از این زمره‌اند. خود او هم از مظاهر الهی است. پس از او تا یک هزار سال مظهري نخواهد آمد (زرنگی کرده و وقت معین نموده زیرا علی محمد باب وقت معین نکرده بود و اینها ظاهر شدند).

بهاء‌الله همه بشر را برگ یک شاخسار می‌داند و تعصبات قومی و مذهبی را رد می‌کند. جنگ و نبرد را نهی می‌کند و لذا کیش خود را جهان‌شمول می‌داند. در روز سه بار نماز، در سال ۱۹ روز روزه، در ضیافت روز ۱۹ ماه خواندن دعاها و الواح و کتاب اقدس را دستور می‌دهد. عدد ۱۹ نزد آنها از اعداد مقدسه است.

علیه بابی‌گری و بهائی‌گری کتاب کشف‌الحیل به قلم عبدالحسین آیتی، کتاب نیکو به وسیله احمد نیکو، کتاب صبحی به قلم صبحی مهتدی نوشته شده است.

بعد از حسین‌علی پسرش "عباس افندی" عبدالبهاء (۱۸۸۴ - ۱۹۲۱) با عنوان جمال مبارک یا جمال قدم جانشین شد. در دوران او عثمانی‌ها شکست خورده و فلسطین به دست انگلیسی‌ها افتاده بود و او روابط نزدیکی با آنها برقرار کرد تا آنجا که انگلیسی‌ها به او لقب "سر" دادند. شاه انگلیس این لقب را به کسی عطا می‌کند که خدمات مهمی به امپراطوری کرده باشد. او "بیت‌العدل" را رونق داد و "حظیره القدس" در عشق‌آباد و شیکاگو و محافل متعدد در تهران و نقاط دیگر به وجود آورد.

پسر او به نام "شوقی‌افندی" (۱۸۹۷ - ۱۹۵۵) به جای پدر نشست و در ۱۹۵۳ مؤسسه جدیدی به نام "مشرق‌الاذکار" بر سازمان‌های سابق افزود. وصیت کرد که بعد از او محافل و شوراها خود شورای روحانی را انتخاب و ایجاد نماید.

اینها غالباً در خدمت امپریالیست‌ها هستند. خانم "بهیه ربانی" سازمانگر عمده محافل

روحانی در مصاحبه‌ای با مخبر "لوموند" در تابستان ۱۹۷۵ گفت بهائیان همه جا به دولت‌های موجود و قوانین موجود احترام می‌گذارند و در کادر آن عمل می‌کنند. مخبر پرسید که آیا مابین شعار برابری انسانی بهائیان و احترام به قوانین نژادگرایانه "آپارتاید" در "پرتوریا" تناسبی می‌توان یافت و خانم نتوانست پاسخ دهد ... مفهوم میهن در نزد بورژوازی کیسه پول است.

پاکدین کسوری جهان را همانند کارخانه‌ای می‌داند (برای خدا) که خودگردان است و موافق قوانینی که علوم کشف می‌کنند می‌گردد. با این حال این گردش دارای جهش‌هایی است که در آن جهش‌ها دست خدا در کار سپهر مداخله می‌کند. به نظر او در بدن ما دو گوهر جان (حیوانی) و روان (انسانی) هست. روان جاوید در جهان دیگر به سبب کارهای نیک یا بد خود جزا یا پاداش می‌بیند یعنی جاودان در شادی و اندوه می‌زید. در اثر مداخله دست خدا هر چندی برانگیختگان (پیامبران) پدید می‌شوند که وظیفه دارند آمیغ‌ها را به سمع مردم برسانند و برای پخش آن برزمنند.

کسوری با پندارهای سخت درمی‌افتد و از دانش‌ها حمایت می‌کند. کتاب مذهبی او "ورجاوند بنیاد" (اصول مقدس) به پارسی سره نوشته شده است. مارکسیسم از سه جزء فلسفه، اقتصاد، کمونیسم علمی یا مسائل مربوط به ایجاد جامعه نوین مرکب است.

اولین اطلاعی که از وجود سوسیالیسم در ایران داده شده گویا به وسیله روزنامه "اختر" بوده که در استانبول چاپ می‌شده و روزنامه ایران در شماره ۱۸ مارس ۱۸۸۰ خود آن را تجدید چاپ کرده است. در سال ۱۹۰۴ مهاجران ایرانی مقیم قفقاز "حزب همت" و پس از آن "حزب اجتماعیون عامیون" را به رهبری "نریمان نریمان‌اوف" به وجود آوردند. در آن سال نیمی از کارگران نفت قفقاز و ۵٪ صنایع دیگر آن جا را ایرانی‌ها تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۱۶ در قفقاز "حزب عدالت" به رهبری غفارزاده به وجود آمد و جای احزاب پیشین را گرفت. همین حزب بود که موفق شد در انزلی اولین کنگره حزب کمونیست ایران را در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) تشکیل دهد. "مارکس" گفته تاریخ مسائلی را در دسترس روز می‌گذارد که قادر به حل آن است. مسائلی را که در دستور نیست احدی قادر نیست که حل کند یعنی از جبر تاریخ پیش ببرد.

از کتاب آب (جلد ۴. به کوشش احمد بشیری. تهران. نشر نو. ۱۳۶۳)

"سر جان بارکلی" به "ادوارد گری" ۲۱ نوامبر ۱۹۰۹ (۲۹ آبان ۱۲۸۸ و ذیقعدة ۱۳۲۷ قمری) ... (در مجلس ایران) در مورد تلگراف وارده از آستارا راجع به اضاع اردبیل (آمدن روس‌ها بعد از حمله و قتل و غارت در آن شهر) کاری که نفع عمومی داشته باشد هنوز نکرده‌اند. یاغیان به محض ورود قشون روس در اردبیل غفارخان نامی را به سمت حکومت گذاشته و از شهر بیرون رفته در اردوئی در خارج شهر، که سابقاً ستارخان تهیه کرده بود، اقامت نمودند.

در اول ماه نوامبر (۹ آبان و ۱۷ شوال) ستارخان که در اردبیل دچار و محصور رحیمخان و شاهسون‌ها شده بود با عده کمی از همراهانش فرار کرده خود را به تبریز رسانیدند. نایب قنسول روس به جنرال قنسول تبریز تلگرافاً چنین راپورت داده بود که شهر اردبیل قریب تسخیر شدن است و استعداد دولتی قورخانه تمام شده ... در تاریخ ۵ نوامبر کفیل جنرال قنسولگری انگلیس در تبریز راپورت داده که اردبیل مسخر و غارت شد. مأمورین

محلی و بعضی دیگر در ویس قنسولگری روس متحصن شده‌اند و یاغیان تسلیم آنها را می‌خواهند. ویس قنسول روس تقاضای کمک فوری نموده است ... در تاریخ ۱۷ نوامبر (۲۵ آبان ۱۳ ذیقعد) ویس قنسول دولت روس راپورت داد که بعد از دو روز مذاکرات رحیم‌خان و سوارهایش اردبیل را تخلیه نمودند. اجماع اهالی دعای مخصوص برای شکرانه از خلاصی به جای آوردند. در آن دعا کشیش های ارامنه و ملاهای مسلمان شریک و پیشوا بودند.

در نیشابور دو نفر اسماعیلی را یک ملا به نام "معین‌الغربا" و به تحریک ملا عبدالکریم حکم قتل داده کشته‌اند. سفارت انگلیس جنجالی به راه انداخته که "سلطان محمدشاه" آقاخان محلاتی، رهبر اسماعیلیان هند، در تبعیت انگلیس است و دولت باید آن دو ملا را بکشد. برای دولت هم، که گرفتار آشوب است، ممکن نشده. "بارکلی" این وقایع را به ادوارد گری گزارش کرده و گری در ۱۲ فوریه ۱۹۱۰ (۲۳ بهمن ۱۲۸۸ و اول صفر ۱۳۲۸) جواب داده ... خواهش می‌کنم که به زودی موقع به دست آورده و به این موضوع مراجعه نمایید و به دولت ایران اظهار کنید که دولت امپراطوری انگلستان به تنبیه سخت و مجازات مرتکبین این اعمال اهمیت عظیم می‌دهد.

وزیر مختار روس از دولت ایران خواسته که ستارخان و باقرخان را از تبریز اخراج کند. بارکلی تلگراف کرده که من هم یادداشتی به دولت فرستاده و تقاضای وزیر مختار روس را در مورد اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز و خلع سلاح پیروان آنها را تأیید نمودم. تلگراف ۱۸ مارس ۱۹۱۰ (۲۷ اسفند ۱۲۸۸) ایالت الان به همکار محترم قنسول روس اطلاع داده که ستارخان و باقرخان فردا شنبه دو ساعت بعد از ظهر با یک عده سوار از تبریز حرکت خواهند کرد. ۳۵۰۰ تومان به آنها داده شده، ۲۵۰۰ تومان برای سواران و ۱۰۰۰ تومان برای خودشان. حرکت آنها با صد سوار روز ۱۹ مارس صورت گرفته. یک کمپانی انگلیسی حاضر شده به ایران ۵۰۰ هزار لیره قرض بدهد ولی سفارت نوشته که دولت انگلیس اجازه نمی‌دهد زیرا پیشنهاد وام ۴۰۰ هزار لیره مشترک روس و انگلیس در جریان است. بعلاوه ایران حق ندارد هیچ منبع درآمد خود را وثیقه بدهد زیرا آنها وثیقه قروض قبلی دو دولت است.

سید عبدالله مجتهد را دیشب به قتل رسانیده‌اند (از تلگرام ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۰).

در اوایل آوریل ۱۹۱۰ چهارصد نفر از بختیاری‌ها در تحت فرمان سردار بهادر پسر سردار اسعد با ۱۷۰ نفر فدائی تحت ریاست یفرم‌خان و ۱۰۰ قزاق ایرانی و توپخانه از تبریز به طرف اردبیل حرکت کرده‌اند. مقصود این اردو سرکوبی طایفه شاهسون است که اخیراً اردبیل را غارت کرده‌اند.

تلگراف مارلینگ به ادوارد گری ۲۳ آوریل ۱۹۱۰ (۳ اردیبهشت ۱۲۸۹) سردار اسعد به من اطلاع داد که بیرم شاهسون‌ها را در نزدیکی اردبیل شکست فاحش داده و زیر مختار روس صحت این خبر را تصدیق نمود.

(ماه‌های متوالی است که دولتین روس و انگلیس در باب دادن یک وام ۴۰۰ هزار پوندی به ایران با انواع حيله‌ها مکاتبه و مذاکره و کنکاش می‌نمایند ولی شرایطی که می‌گذارند دست و پای دولت را از هر جهت می‌بندد. یکی از شروط آن است که) دولت ایران به هیچ وجه حق دادن امتیاز به دیگر خارجیان ندارد. دولت ایران در جواب نوشته که ایران چنین قصدی ندارد و دقت ما (انگلیس و روس) را معطوف به تعهدی می‌نماید که برای حفظ استقلال و حقوق محقق آزادی ایران کرده‌ایم و نظر ما را به اطمینان‌های مکرره دولتین راجع به عدم مداخله در امور ایران، که

آن دولت را امیدوار ساخته که برخلاف آن اصل اظهار و عنوانی از طرف ما نخواهد شد، مراجعه می‌دهد" (از تلگراف ۵ سپتامبر ۱۹۱۰ جرج بارکلی به ادوارد گری). این نظر دولت ایران موجب ناراحتی شدید انگلیس گشته و الم‌شنگه‌ای راه انداخته‌اند که این مطلب رضایت‌بخش نیست و دو نماینده، چرچیل و بارنوفسکی را از طرف سفارتخانه‌ها به وزارت خارجه فرستاده این جواب دولت ایران را رد کردند. بارکلی در تلگرام ۶ سپتامبر ۱۹۱۰ به گری می‌گوید "با کمال افتخار اطلاع می‌دهم که قسمت اول جوابی، که سفارتین در مقابل مراسله مشترک از طرف دولت ایران دریافت کرده‌اند، چنین می‌گوید که دولت ایران هرگز به اقداماتی که مخالف با نزاکت و دوستی و مناسبات حسنه خود با دولترین روس و انگلیس بوده باشد رأی و رضایت نخواهد داد. نظر به این که به عقیده من اثر رضایت‌بخش این اظهار به واسطه این که در قسمت دیگر جواب، که دولت ایران تحت روپوش، بدون شبهه حق آزادی برای خود منظور نموده که با اظهارات و تقاضای ما موافقت ننماید خنثی و لغو شود، به این دلیل من آن را تلگرافاً اطلاع نداده بودم ولی اینک نظر به اهمیت مخصوصی که وزیر خارجه در حضور دو ترجمان سفارتین به این قسمت نسبت داده آن را تلگرافاً به استحضار جناب عالی می‌رسانم": وزیر خارجه ایران در ۳ سپتامبر ۱۹۱۰ باز شرحی به سفرای دوگانه نوشته و با ادب و تواضع در جایی گفته است که "دولت ایران مجبور است که استقلال و حقوق محقق و آزادی را که این مملکت دارا است حفظ و حراست نماید. نظر به اظهار و تعهداتی که پیوسته دولت اعلیحضرتی انگلستان منصفانه و عادلانه، در خصوص عدم مداخله در امور ایران، و رعایت استقلال تامه به مملکت نموده است نهایت اعتماد را داریم که این نظر و مسلک دولت فخریه همیشه به خوبی مرعی و مضبوط بوده و هیچ اظهار و عنوانی که مخالف با این اصل و عقیده باشد نخواهد بود". در جواب این نوشته معقول و منطقی سفرای روس و انگلیس متفقاً نامه‌ای بدین شکل نوشته‌اند:

"۴ سپتامبر ۱۹۱۰ جناب وزیر، ما امضاکنندگان ذیل وزرای مختار انگلیس و روس افتخار داریم که بر طبق تعلیمات دولترین متبوعین خودمان مراسلات متحدالمائی را که در تاریخ ۲۸ شعبان (۳ سپتامبر) به ما نوشته‌اید عیناً لفاً عودت دهیم. جرج بارکلی. پاکلوسی گزیرل".

عضدالملک نایب‌السلطنه در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ (۳۰ شهریور ۱۲۸۹ و ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ قمری) مرحوم گشت و به ناصرالملک رأی داده شد. .. اواخر سپتامبر ۱۹۱۰ راپورت رسید که اغتشاشات سخت در اردبیل ظهور کرده. طوایف شاهسون طغیان نموده و استعداد حکومت را شکست داده و چند ارّاده توپ از آنها گرفته‌اند و مشغول غارت بودند (از گزارش ماهانه سپتامبر ۱۹۱۰ مژور استکس آتاشه نظامی).

ادوارد گری در ۴ نوامبر ۱۹۱۰ به بارکلی تلگراف کرده که کمیته اتحادیه اسرائیلی از دولت اعلیحضرتی تمنی نموده که وسیله اعاده نظم را در شیراز تأیید و فراهم آورد و به دولت فرانسه اصرار و واداشته که با وزیر مختار فرانسه در تهران به همین مفاد تعلیمات فرستد شما با وزیر مشارالیه همراهی کنید و هر اقدامی که ممکن است در این موضوع نمایند.

وزیر خارجه ایران حسین‌قلی خان در ۲۱ اکتبر ۱۹۱۰ نامه مشروحی در جواب نامه مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ بارکلی نوشته و با یک وضع مستدل گفته است:

"شما از ناامنی راه‌ها و جنوب ایران سخن می‌گوئید ولی بدانید وضع ایران را حضور قشون‌های خارجی خراب کرده و بالاتر از آن پناهی است که سفارتخانه‌های خارجی به هر چه می‌خواهند می‌کنند. قضایای اردبیل، قراچه‌داغ، زنجان، ورامین و غیره سبب گرفتاری‌های دولت و صرف قوا گردید که ایرانیان تابعه خارجی به وجود آورده‌اند. پول هم نداریم. خواستیم قرض کنیم بهانه‌ها و شرایطی گفتند که با استقلال کشور ما مابینت داشت. می‌خواستیم از جای دیگر قرض کنیم و طلب‌های بانک شاهی را بدهیم نگذاشتند و حالا نبودن امنیت را بر ما یادآور می‌شوند و این طبیعی است که اگر دولت پول نداشته باشد چنین خواهد شد. ما می‌گوئیم که ۱۰٪ بر عوارض گمرکی اضافه کنیم و این اضافه را خودمان وصول کنیم و با آن مخارج تأمین امنیت را فراهم کنیم و شما می‌گوئید اجناس انگلیسی‌ها گران می‌شود و تجار ما زیان می‌کنند در حالی که آمار نشان می‌دهد که آنها سود سرشار می‌برند. شما از دولت خودتان بخواهید که در اجرتای برنامه‌های ما همراهی نشان دهند".

بارکلی موضوع را در ۲۵ اکتبر به گری می‌گوید و نظر می‌دهد که ما جواباً خواهیم گفت که مطالبی که در مورد بست و تحصن در سفارتخانه و حضور قشون خارجی نوشته‌اید ربطی به غارت‌گری‌های ایلات در راه‌های جنوبی ندارد. اما در مورد افزودن بر گمرک گرچه آمار نشان می‌دهد که وضع آنها خوب است ولی در ماه‌های اول سال راه بوشهر ناامن بود و تا راه‌های جنوب امن نشود در تجارت و رواج آن دوامی حاصل نخواهد شد. ضمناً ممکن است ما اجازه افزایش گمرک را بدهیم ولی باید تمام آن صرف امنیت راه‌های جنوب شود. اگر راه‌ها امن نشود ما نقشه دولت انگلیس را که مستلزم مداخله در امور داخلی ایران خواهد بود اجرا خواهیم کرد. قرض کردن از یک شرکت انگلیسی را هم به شرطی که ناقض شرایط مندرجه در نامه ۷ آوریل^۱ نبوده باشد با نظر عدم مساعدت ملاحظه نخواهیم کرد.

از کتاب سیا C.I.A

رساله تحقیقی است که "دنيس رانگور" در "کبک" کانادا نوشته است. کتاب قابل مطالعه است و مقالات آخر کتاب خواندنی می‌باشد. در قسمت نتیجه‌گیری کتاب آمده است که فعالیت‌های سیا تنها جنبه سیاسی ندارد بلکه بیشتر به خاطر حفظ منافع اقتصادی سرمایه‌داری آمریکا می‌باشد که سیاست خارجی آمریکا را نیز رهبری می‌کند. روزولت مخارج به راه انداختن مردم را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران جمعاً ۷۵ هزار دلار می‌گوید و اضافه می‌کند که یک میلیون دلار در اختیار داشته، بقیه را به شاه داد. ولی بنا بر بعضی منابع مبلغ پولی که به وسیله روزولت برای این منظور صرف شد به ده میلیون دلار بالغ می‌شود^۲.

ترومن و آچسون وزیر خارجه از مصدق طرفداری می‌کردند ولی چون جمهوری

۱. شرایط مندرج در آن نامه: الف. عایدات گمرک و غیره در هیچ صورتی نمی‌توانند وثیقه محل تأمین معاملات جدید شود آنها قروض روس و انگلیس را تضمین می‌نمایند. ب. کلیه قروض روس و انگلیس قبلاً جمع‌بندی شود و محل پرداخت و خود پرداخت هم تضمین گردد. ج. اگر روس و انگلیس قرض جدید را مضر بر منافع و مصالح سیاسی و نظامی دولتین در ایران بدانند در هیچ صورتی با دریافت وام موافقت نخواهد شد.

۲. آقای دکتر مصدق در دادگاه شماره چک بانک ملی را در این مورد ۷۰۳۳۵۲ گفت.

خواهان روی کار آمدند و آیزنهاور انتخاب شد با انگلیسی‌ها هم‌رای شدند که مصدق را ببندارند. سه آمریکائی و پنج ایرانی در به راه انداختن مردم عامل بودند. آرتش هم بیشتر طرفدار شاه بود. تدارک و انجام کودتا سه هفته طول کشیده است که کرومیت روزولت در ایران بوده است. آیزنهاور به او نشان امنیت ملی داده که در تمام آمریکا یک بار به ادگار هورر رئیس مقتدر F.B.I. و بار دوم به روزولت داده شده است.

روزولت نوۀ تنودور روزولت رئیس‌جمهوری اسبق بوده در ایام کودتا شاید ۴۵ سال داشته و قبل از آن مدتی رئیس سیا در خاورمیانه بوده است.

روزولت درباره سقوط شاه بعد از ۱۳۵۷ می‌گوید که شاه از یک سال و نیم قبل نیروی خود را از دست داده بود. او می‌گوید استراتژی نیکسون - کیسینجر در باب خلیج‌فارس شاه را درباره قدرت خود به اشتباه انداخت و دیگر آن که به وضع تاقصدادی مردم توجه نکرد.

از کتاب خاطرات "لیدی شل" (ترجمه حسین ابوترابیان. نشر نو. تهران. ۱۳۶۲)

در این کتاب آمده است که (ناصرالدین) شاه سابقاً با تحت‌الحمایگی میرزا آقاخان نوری به وسیله دولت انگلستان با طیب خاطر موافقت کرده بود. اکنون احساس می‌کند که اگر صدراعظم آینده همچنان تحت‌الحمیه دولت انگلیس باقی بماند عنقریب از صورت وزیر در آمده به یک پادشاه حقیقی تبدیل خواهد شد. برای حل مشکل شاه دست به یک روش معمول ایرانی‌ها زد. به این ترتیب که میرزا آقاخان را سه روز در قصر سلطنتی محبوس کرد و از او خواست که به تنهائی در مورد قبولی صدراعظمی شاه و یا ادامه دادن به نوکری سفارت انگلیس تصمیم بگیرد. بالاخره او پیامی به سفیر انگلیس می‌فرستد و کسب تکلیف می‌کند.

جواب سفارت این بود مسلماً قرار داشتن در تحت حمایت انگلیس از تاج کیانی هم برتر است ولی چون میرزا آقاخان جهت صدراعظمی ایران برگزیده شده بهتر است خودش در این باره تصمیم بگیرد و به این ترتیب نظر شاه تأمین شد. (یادآوری: لیدی همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بوده است).

از کتاب خاطرات همفری

همفری جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی بوده خاطراتش را به صورت کتابی منتشر کرده و آقای محسن مؤیدی آن را ترجمه و انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۶۳ در تهران چاپ و منتشر نموده است.

او در مقدمه کتابش می‌گوید "من در کسوت مسلمانی بودم و از فرو افتادن در تنگناها دوری می‌جستم. در چین و هند به خاطر مرده بودن دین بودا و کنفوسیوس ترسی نداشتیم. از اسلام، به ویژه شیعه ترس داشتیم. در وزارت مستعمرات، کنفرانسی از نمایندگان عالی‌رتبهٔ بریتانیا، فرانسه و روسیه تشکیل بود. موضوع بحث چگونگی استعمار ممالک اسلامی بود و دشواری‌هایی که در این راه وجود داشت."

محمد (پیامبر اسلام) از ضعف‌های دولت ایران و روم استفاده کرد ما هم باید از ضعف کشورهای اسلامی استفاده کنیم. ما به طور مخفیانه با حکومت ایران قراردادهائی بسته و تعداد زیادی جاسوس در آن کشور گماشته بودیم. تا آنجا که موفق شدیم رشوه را در آن کشور رایج کنیم و در ادارهٔ مملکت، فساد رخنه کرد.

زامداران ایران و عثمانی را به زنان زیبا مشغول کردیم و در نتیجه راه برای نفوذ

استعمار ما در عمق این دو کشور باز شد.

در سال ۱۷۱۰ میلادی از طرف وزارت مستعمرات برای پژوهش راه‌های منحرف ساختن ملت اسلام به طرف مصر، عراق، تهران، حجاز، آستانه یک اکیپ ده نفری اعزام شدیم. از طرف وزارتخانه پول و نقشه و اطلاعات کافی در اختیار ما گذاشته شده بود. من به آستانه (استانبول) رفتم و نزد نجاری به نام خالد شاگرد شدم. برای نماز به مسجد می‌رفتیم با آخوندی به نام شیخ احمدافندی به عنوان شاگرد آشنا شدم. از او قرآن و عربی و احکام دین آموختم و ترکی نیز خوب یاد گرفتم. خالد از من خواست که از لحاظ همجنس‌بازی بدو تمکین کنم. من به وزارتخانه نوشتم آنها گفتند اگر برای رسیدن به مقصد مفید باشد تمکین کنم. به دولت انگلیس پیشنهاد کردم که مصب دجله و فرات را تغییر دهد تا مطیع ساختن عراق آسان شود و مردم ناگزیر به هدف‌های استعماری انگلیس تسلیم شوند.

نظر دولت انگلیس این بود: لازم است مسلمانان را در نادانی و بی‌خردی از واقعیت اسلام نگه داشت و اجازه نداد به حقایق دین خود پی ببرند.

در مقابل آن همه دستورهای ارزنده اسلام دستور دولت انگلیس این شد "دامن زدن به اختلافات مذهبی و تفرقه و نفاق، نگه داشتن مسلمین در جهل و بی‌خبری، جلوگیری از تأسیس و گشایش مرکز آموزشی و تربیتی از هر قبیله، آتش زدن کتابخانه‌های عمومی، جلوگیری از چاپ و نشر کتب، برحذر داشتن مردم از فرستادن کودکانشان به مدارس دینی با وارد ساختن اتهامات علیه مراجع و علمای بزرگ، ترویج تنبلی و جلوگیری از فعالیت و تلاش در زندگی با توصیف دنیای پس از مرگ، گسترش همجانیه خانقاه‌های درویش، اثبات حقانیت شاهان و فرمانروایان مستبد از طریق اشاعه احادیثی مانند "ظل‌الله"، فراهم ساختن موجبات ناامنی راه‌ها و فتنه و هرج و مرج در شهرها، جلوگیری از تعمیم و توسعه بهداشت و ترویج افکار جبری و قدری در مورد بیماری و غیره، ثابت نگاه داشتن بلاد اسلام در فقر و قحطی و ویرانی، دامن زدن به فتنه و آشوب، آتش زدن به خرمن‌ها، غرق کشتی‌ها، ایجاد آتش‌سوزی‌ها، ویران کردن آبادی‌ها، مسموم ساختن آب‌ها، و افکاری را که سبب تعصبات است تقویت باید کرد، شرابخواری را رواج باید داد، احکام قرآن را دگرگونه باید گفت، روابط دوستانه عالمان و مریدان را باید بر هم زد، در عقیده به جهاد باید تزلزل به وجود آورد، نجس بودن کافران را رواج باید داد، کلیساها و کنیسه‌ها را باید وسیله برای ایجادشان فراهم ساخت، باید گفت که محمد دین را منحصر به اسلام نمی‌داند ادیان دیگر هم حق دارند تا ایجاد اختلاف شود. در احادیث (اسلامی) مربوط به یهودیان باید تردید به وجود آورد. مسلمانان را از عبادت بازداشت تا اجتماع نکنند. باید کاری کرد که خمس و زکات داده نشود. باید اسلام را دین آشوب و اختلاف معرفی کرد. ایجاد اختلاف بین والدین و فرزندان، مبارزه با چادر زنان، جلوگیری از نمازهای جماعت، سست کردن مبانی زیارت، القاء تردید در مردم برای خاندان رسالت و امامت. تکایا و مرکز عزا باید نابود شود. آزاداندیشی و چون و چرا از بین برود. کنترل نسل باید کرد. جهانی بودن تعلیمات اسلامی را باید مردود اعلام کرد. سنت‌های نیک اسلامی باید از بین برود. در اصالت قرآن باید تردید به وجود آورد^۱.

این کتاب دوم، که وزارت مستعمره به من داده بود بخوانم، برای از بین بردن اسلام، و نامش هم "چگونه اسلام را نابود کنیم" بود که من و سایر جاسوسان انگلیس می‌بایست در ممالک اسلامی اقدام کنیم. معاون وزارت به من گفت که پنج هزار نفر دیگر شما را

۱. به گفته محمود محمود در صفحات پیشین توجه فرمائید.

در این کار یاری خواهد کرد و ما تعداد آنها را روز به روز افزایش خواهیم داد. با مطالعه کامل در راه نابودی اسلام گام به گام بر خواهیم داشت و برنامه‌های منظم و دقیقی را با شکیبائی دنبال خواهیم کرد.

وزارت مستعمرات برای نابودی اسلام چهار ماده به تصویب رسانیده بود: همکاری با روسیه برای تسلط بر مسلمانان جنوب کشور و استیلا بر مسلمانان سایر نواحی روسیه و همکاری با انگلیس برای تسلط بر ترکمنستان و آذربایجان. و همکاری با پادشاه فرانسه و روسیه در تنظیم برنامه سرنگونی حکومت‌های اسلامی. دامن زدن به اختلافات ایران و عثمانی. واگذاری قسمت‌هایی از اراضی کشورهای اسلامی به صورت اقطاع به اقوام غیرمسلمان. طرح نقشه تجزیه حکومت‌های ایران و عثمانی. تبلیغ عقاید و مذاهب من در آوردی در مناطق اسلامی و ایران. اشاعه زنا و لواط و شرابخواری ... در کشورهای اسلامی. کوشش در انتصاب فرمانروایان فاسد. جلوگیری از توسعه زبان و فرهنگ عربی در کشورهای اسلامی. کوشش در ازدیاد عمال و جاسوسان انگلیس در سازمان‌های اداری. گسترش تبلیغ مسیحیت در قشرهایی از جامعه مسلمانان. اشاعه بی‌بند و باری در بین دختران و پسران. ایجاد هرج و مرج و فتنه و فساد درون مرزی. نابود ساختن اقتصاد ممالک اسلامی.

من (یعنی همفری) که محمد بن عبدالوهاب^۱ را برای ادعای مذهب جدید تحریک کرده بودم. طبق دستوری که گرفتم باید:

۱. او همگی مسلمانان را تکفیر کند.
 ۲. در صورت امکان بنای کعبه را ویران کند که جای بت‌ها بوده است.
 ۳. قبایل عرب به یاغیگری تشویق شوند.
 ۴. مقابر و زیارتگاه‌های مسلمین را ویران کنند.
 ۵. ناامنی و فساد گسترش داده شود.
 ۶. قرآن‌های جدید با کم و زیاد کردن آیات چاپ شود.
- معاون وزارت مستعمرات به من گفت مگر محمد بن عبدالله تنها نبود که آن کارها را کرد. محمد بن عبدالوهاب را ما کمک می‌کنیم که این کارها را بکند.
- شیخ محمد بن عبدالوهاب در نجد شایع کرد که مرا برده‌ای در بصره خریده است. او در ۱۱۴۳ قمری تصمیم خود را اعلام کرد و ما با پول جمع زیادی را به دور او گرد آوردیم. دولت انگلستان محمد بن سعود را هم به یاری او گماشت که این سیاست و آن دیانت را اداره کنند. شهر در عیه پایتخت آنها شد و دولت انگلیس به آنها کمک مالی داد.

از کتاب یک بستر و دو رویا (نوشته "آندره فونتن. ترجمه هوشنگ مهدوی. تهران ۱۳۶۴)

مناخیم بگین از افراطیون مشهور، که سابقاً رهبر سازمان تروریستی "ایرگون" بود، در ماه مه ۱۹۵۷ وارد کابینه اسرائیل شد.

هنگام انتشار این کتاب مجموع هزینه‌های تسلیحاتی دنیا در هر دقیقه از یک میلیون دلار تجاوز می‌کند. و مجموع مواد منفجره‌ای که در زرادخانه‌های جهان نگهداری می‌شود معادل چهار تن "T.N.T." برای هر فرد بشر می‌باشد.

"جرالد فورد" در انتخابات ۱۹۷۶ از شخص گمنام، که یک سال قبل کسی در خارج

۱. پیشوای مذهب وهابی در عربستان سعودی.

از آمریکا اسم او را هم نشنیده بود، (یعنی جیمز کارتر) شکست خورد. او یک دموکرات اهل ایالات جنوبی بود که عقاید مذهبی خود را پنهان نمی‌کرد. گرفتاری اصلی کارتر نگرانی دائمی، فقدان اعتماد به نفس و قدرت اتخاذ تصمیم بود مخصوصاً وقتی که لازم بود در تصمیمی که گرفته پابرجا بماند.

تا دنیا دنیا بوده دروغگوئی به صورت عادت ثانوی بسیاری از دولت‌ها در آمده است. ژیسکار دستن شک و تردید خود را نسبت به هوش و ذکاوت کارتر پنهان نمی‌ساخت. کف جهنم از اشخاص خوش‌باور مفروش است.

در انقلاب فرانسه دهه به جای هفته معمول شد. یعنی ده روز کار و یک روز تعطیل. یک کمیسر کامبوج می‌گوید افراد کشور ما از دانه برنج متولد شده‌اند همه باید شخم بزنند و بکارند. افراد قابل‌اصلاح هستند ولی شهرها قابل‌اصلاح نیست. زیرا پول و فساد آنها را خراب کرده است.

چینی‌ها در فن انکار مشهودات، و از میان‌بردن تناقضات مهارت کامل دارند. سه جهانی، یعنی جهان اول ابرقدرت‌ها، جهان دوم کشورهای صنعتی، و جهان سوم کشورهای در حال رشد.

معلوم می‌شود که "مارکس" و "انگلس" چقدر دچار اشتباه بوده‌اند که در کتاب "مانیفست" نوشته‌اند روزی که اختلافات طبقاتی در درون یک ملت از بین برود دشمنی ملت‌ها با یکدیگر هم خود به خود از بین خواهد رفت. زیرا چین سوسیالیست در ۱۷ فوریه ۱۹۷۹ با دویست هزار سپاه از مرز ویتنام گذشت و همه قسمت‌ها را ویران کرد. ویتنام سوسیالیست در دسامبر ۱۹۷۸ به کامبوج سوسیالیست حمله کرد.

جرج واشنگتن به ملت‌ها توصیه کرده بود که در امور دیگران مداخله نکنند. کیسینجر به گلدامایر گفته بود مگر سادات که بود؟ یک احمق و یک دلقک، که هر دو روز یک بار تهدید به جنگ می‌کند. من یقین پیدا کرده‌ام که دوره او کوتاه و روزهایش شمردنی است.

آنتوان جبر سفیر لبنان در شوروی در کتاب "جنگ داخلی لبنان" می‌نویسد "هنری کیسینجر طرحی درباره تجزیه لبنان تهیه کرده بود تا رضایت فلسطینی‌ها، اعراب و اسرائیلی‌ها را جلب کند. به موجب این طرح جنوب لبنان در عوض خاک وطن به فلسطینی‌ها داده می‌شد. حافظ اسد (سوریه) دره بقاع و شمال لبنان را در قبال ارتفاعات جولان، که قرار بود به خاک اسرائیل ضمیمه شود، دریافت می‌کرد ... رمون اده رهبر جبهه ملی لبنان عقیده دارد که جنگ داخلی این کشور به تحریک آمریکا صورت گرفته است. محمدرضا شاه در ۱۹۵۳ در جریان ملی شدن صنعت نفت به وسیله دکتر مصدق، مجبور به فرار از ایران شد و با دستگیری توطئه‌ای که خواهر دو قلویش اشرف با سازمان سیا ترتیب داده بود موفق به کودتا و دست یافتن مجدد به تاج و تختش شد. کسی که در آن زمان جوانی سست عنصر و ترسو به شمار می‌رفت با کمک عایدات نفت به صورت یک حکمران مستبد در آمد که با انجام انقلاب سفید تصور می‌کرد اکثریت ملت پشت‌سرش قرار دارند و چون چند بار از توطئه سوء‌قصد جان به سلامت برده بود ادعا می‌کرد که از برکت الهی برخوردار است.

چون عربستان کم جمعیت بود ژاندار مری خلیج به ایران واگذار شد. او خیال می‌کرد که با پول نفت می‌تواند همه را بخرد و ایران را به ژاپن خاورمیانه مبدل سازد اما بحران اقتصادی غرب و سقوط دلار را پیش‌بینی نمی‌کرد لذا کسر بودجه کشور در سال ۱۹۷۸

به ده میلیارد دلار بالغ شد و فرار سرمایه‌ها در عرض دو سال به نصف این مبلغ رسید. فساد و بی‌ایق‌تی و تقلب در همه جا بی‌داد می‌کرد. معجزه اقتصادی ایران مبدل به کابوس وحشتناک شده بود.

انگلیسی‌ها در ۱۹۷۱ خلیج فارس را ترک کردند. ایران سه جزیره کوچک را گرفت. در سرکوبی شورشیان ظفار شرکت کرد. با اسرائیل روابط محرمانه را نگه داشت. سوخت ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه را تأمین می‌کرد. آرتش خود را در مرز عراق مستقر و به شورشیان گُرد کمک‌ها کرد. اینها یادداشت‌های نیکسون در تعریف از شاه است ولی او ننوشته که ایران یکی از مشتری‌های سلاح‌های آمریکائی شد و بودجه دفاعی ایران را، که در ۱۹۷۰ بالغ بر ۸۴۴ میلیون دلار بود در ۱۹۷۷ به ده میلیارد دلار افزایش داد و سفارش‌های نظامی به آمریکا از ۵ میلیارد دلار تجاوز کرد.

هدف ۱۸۰ هزار روحانیون ایران در دست گرفتن قدرت تا ظهور امام غایب می‌باشد. شاه و صدام با وساطت سادات و بومدین در مارس ۱۹۷۵ در الجزیره آشتی کردند. عراق نمی‌خواست باز با ایران روابطش تیره شود لذا به آقای خمینی گفت یا اقامت بدون فعالیت یا خروج و او به فرانسه رفت.

ژیسکار دستن تلفنی به شاه گفت اگر می‌خواهد از فعالیت‌های خمینی جلو بگیرد ولی شاه به استظهار کارتر گفت برای وی علی‌السویه است. در نوامبر ۱۹۷۸ کارتر در یک مصاحبه تلویزیونی گفت چون شاه می‌خواهد به مردم کشورش آزادی بیشتری بدهد و جامعه را به سرعت اصلاح کند این قدر در ایران مورد انتقاد قرار گرفته است.

سپهبد مقدم چند ماه پیش از انتصاب به ریاست ساواک طی نامه‌ای به شاه پیشنهاد کرد چند صد نفر از شخصیت‌های فاسد خانواده سلطنتی و اطرافیان را فدای نجات میهن نماید. با رهبران شیعه گفتگوی سازنده و مثبت آغاز کند. اطاق اصناف را منحل و روسای آن را تسلیم دادگاه سازد. به این نامه هم مثل دیگر معترضین توجه نشد.

دولت مجموع کشته‌های ۱۷ شهریور، جمعه سیاه، را ۱۲۱ نفر گفت ولی مردم آن را ۴۰۰۰ نفر می‌گفتند.

برژنسیکی برای آن که ایران به دامن شوروی نیفتد طرفدار توسل به زور و استفاده از حضور ۵۰ هزار نظامی آمریکائی در ایران بود ولی کارتر قبول نکرد. در گوادلوپ هم کاتر به دیگران گفت که آرتش ایران به قدری با آرتش آمریکا مربوط است که کوچکترین خطری در مورد این که ایران اردوی غرب را رها کند وجود ندارد. هوپزر که محرمانه در ایران بود یک بار به دیدن شاه رفت آن هم برای استفسار از تاریخ دقیق رفتن او. شاه ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ از ایران رفت.

چپ‌ها با خمینی بودند به این امید که او را به آسانی سرنگون می‌کنند ولی کار برعکس شد. رژیم جدید باعث شد اسرائیل یک متحد از دست داد. آمریکا از داشتن مراقبت‌های الکترونیکی در شمال ایران محروم گشت. ایران روابط خود را صنایع غرب قطع نمود. صادرات نفت ۵۰٪ کم شد. بهای نفت از ۱۲/۷ به ۲۵ دلار ترقی یافت. بیکاران غرب در ۱۹۸۱ به ۱۶ میلیون نفر رسید.

مهندس بازرگان در الجزایر (سالروز انقلاب الجزایر) با برژنسیکی ملاقات کرد و تحویل سلاح‌ها را (که زمان شاه خریداری شده بود) خواستار شد. ولی سرنوشت شاه همه چیز را تغییر داد. او از چند هفته قبل از عزیمت از ایران به آمریکا دعوت شده بود ولی در نزدیکی‌های حرکت، کارتر دعوت خود را پس گرفت. تهران برای سر شاه جایزه تعیین کرد. آمریکا

با اصرار راکفلر و کیسینجر اجازه ورود برای معالج به او داد. در ایران سفارتخانه را اشغال و کارکنان را گروگان گرفتند که شاه را تحویل دهید. آنها ندادند.

بازرگان مخالف اشغال سفارت بود ولی امام موافق لذا بازرگان استعفا کرد. آمریکا از تحویل دارائی ایران خودداری نمود و برای محاصره اقتصادی آن کشور اقدام کرد. عملیات کماندوئی آمریکا به تاریخ آوریل ۱۹۸۰ در طیس رسواکننده گشت. سرانجام به وساطت الجزایر گروگان‌ها درست روزی که ریگان به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا در کاخ سفید مستقر گشت آزاد گردیدند.

شاه در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ در بیمارستان نظامی قاهره درگذشت. فقط یک رئیس شاغل کشور یعنی انور سادات در تشییع او شرکت کرد حال آن که در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۱ در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله جمع زیادی از آنها شرکت داشتند.

ریگان تمام بدبختی‌های دنیا را ناشی از سیاست شوروی می‌داند و در نتیجه از همه دشمنان آن کشور اعم از نژادپرست و غیره حمایت می‌کند. بر اثر این سیاست موضع آفریقای جنوبی تحکیم یافته است. موبوتو، که سابقاً یک گروه‌بان نیروهای استعماری در کنگو بود، به عنوان ژنرال، به دست‌یاری سیا که خودش سابقاً برای آن جاسوسی می‌کرد قدرت را در کنگو به دست گرفته ... خود را پیامبر می‌داند. هرگونه مذاهب دیگر را ممنوع و با عنوان کردن عقایدی درباره "اصالت" که خودش هم نمی‌داند چه مفهومی دارد، همه را به اطاعت از آئین من درآوردی خود وامی‌دارد و الا زندانی یا اعدام می‌کند.

شاه با وعده کمک ۷۰۰ میلیون دلاری به داوودخان در افغانستان او را از توجه به شرق (منظور شوروی است) بازداشت و او وزیران کمونیست را در ۱۹۷۵ از کابینه اخراج کرد و در ۱۷ آوریل مدیر روزنامه پرچم به قتل رسید.

اعتقاد به عقاید دینی همیشه منحصر به شرکت در مراسم مذهبی نیست و در بسیاری موارد به صورت مطالبه حقوق از دست رفته و پایمال شده گروه‌ها و ملت‌هایی که هدفشان احقاق حق به هر قیمتی است درمی‌آید و این مبارزه غالباً توأم با خشونت و خونریزی است. در جهان ثروتمندان موفق نمی‌شوند همه تولیدات صنعتی و غذائی خود را به فروش برسانند. در عین حال هر سال هم قریب ۱۵ میلیون نفر از بی‌غذائی جان می‌دهند. این هم یک ضرب‌المثل "تاریخ انتظارات کوتاه را مبدل به یأس می‌سازد و آرزوهای طولانی را برآورده می‌کند".

از کتاب تاریخ طبیعی دین (نوشته "دیوید هیوم". ترجمه حمید عنایت. تهران. انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۰)

هر کس از راه استدلال به هستی نیروی نادیدنی و هوشیار پی‌ببرد می‌بایست بر اثر ملاحظه نظام شکفت‌انگیز طبیعی به این آگاهی رسیده باشد و چنین پندارد که گیتی ساخت ذات آن خداوندی است که علت نخستین همه چیزها است.

"فرانسویس بیکن" فیلسوف معروف انگلیسی (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱) می‌گوید "حکمت اندک آدمیان را خدانشناس می‌کند. حکمت بسیار آنان را با دین آشتی می‌دهد".

می‌توانیم ددمنشی و هوس را، هر چند به ظاهر زیر نام‌های دیگر نماند، خصوصیات عمده الوهیت در همه ادیان آدمیان برشماریم. حتی کاهنان و کشیشان به جای آن که آدمیان را از این کژاندیشی‌ها بازدارند بیشتر در پی پروراندن و تشویق آنها بوده‌اند. هر اندازه الوهیت هراس‌انگیزتر نموده‌تر شود مردمان در برابر کارگزاران آن رامتر و

فرمانبردار تر می‌گردند. هر اندازه معیارهای پذیرش طاعت ما نزد وی ناشناخته‌تر باشد بر ما واجب‌تر می‌شود که خرد طبیعی خویش را رها کنیم و به رهبری آن کارگزاران تسلیم شویم. از این رو می‌توان پذیرفت که نیرنگ‌های آدمی، افزاینده نادانی‌ها و ناتوانی‌های او است ولی هیچگاه زاینده آن نیست.

در هر چیز غرضی و خواستی و تدبیری آشکار است و هرگاه بینش ما تا جایی وسعت یابد که درباره‌ی سرآغاز این دستگاه دیدوار اندیشه کنیم باید یقین کامل به علت یا پروردگاری هوشیار خستوان (معترف) شویم ... به شرط آن که تعصب‌های اکتسابی ما با نظری چنین منطقی برخورد نکنند.

دنیا سراسر اضداد است و چون نیکی و شکوه و زیبایی را در اصول راستین خداشناسی می‌توان یافت لذا زبونی، پستی، هراس، بی‌خردی در افسانه‌ها و خرافه‌های دینی پیدا می‌شوند. خدا چه نعمت‌ها به انسان داده ولی دین‌های عامیانه چگونه آنها را مسخ کرده‌اند. چون دعاوی زبانی مردم را بشنوید آنها را در اعتقاد دینی قاطع می‌باید ولی اگر در زندگی آنها دقت کنید کمترین ارجی بر این معتقدات نمی‌نهند. ضرب‌المثل "نادانی ما در دلیستگی است".

چه چیز پاکتر از قواعد اخلاقی که در برخی از این مکاتب است و چه چیز تباہتر از کردارهایی که از این مکاتب برخاسته است.

از کتاب اسلام‌شناسی (مجموعه ۳۰، علی شریعتی، ۱۳۶۳)

مقام اعلی و مقدسی که روحانیون رسمی برای خود قائل بودند موجب پیدایش غرور و تعصب شدید در آنان می‌گردید و بدین صورت خود را مسئول می‌دانستند که برای حفظ مذهب جلوی هر فکر نو و هر جنبش تازه‌ای را که سابقه ندارد و با موازین گذشته، به زعم آنان هماهنگ نیست، بگیرند و بدعت را که لازمه‌ی حیات و کمال و سنت لایتغیر خلقت است محکوم بدانند. بدین طریق مذهب که در آغاز خود یک نهضت انقلابی و یک اندیشه و طرح بدیعی است در چهارچوب خشک و جامد (می‌شود) و سازمان روحانیت روح محافظه کارانه‌ای به خود می‌گیرد و منجمد و متحجر می‌شود و پاسدار اختناق و عدم تحرک و گذشته می‌گردد و از آینده هراسان ... اسلام فاصله‌ی میان انسان و خدا را از میان برد ... بنابر این سازمان رسمی روحانی در اسلام نیست و مناصب مختلف روحانی در اسلام نیست و مناصب مختلف روحانی در این دین رسمیت ندارد.

علی رفع ظلم و استقرار عدل را حق طبیعی مردم می‌داند نه اراده‌ی حاکم. ابوبکر در اولین خطبه‌اش پس از انتخاب گفت:

مردم! من بر شما حکومت یافتم اما از شما بهتر نیستم. دوست می‌داشتم که کسی از شما مرا در این کار جانشین می‌شد. پس اگر در من کجی یافتید آن را راست کنید. عربی برخاست و با اشاره به شمشیرش گفت اگر در تو کجی یافتم با این شمشیر آن را راست می‌کنم و خلیفه او را دعا کرد.

پیامبر رسماً به مسیحیان نجران تضمین داد که معابد آنها مورد حمایت قرار خواهد گرفت. آیه ۶۲ بقره: "انان که ایمان آوردند و آنان که یهودی، مسیحی، صائبی هستند که به خدا و روز جزا ایمان داشتند و کار نیک کردند در پیشگاه پروردگارشان پاداش دارند و بر آنان بی‌می نیست و اندوهگین نباشند".

حکومت اسلام راهب و کشیش و روحانیون مذاهب دیگر را از پرداخت جزیه معاف

کرده است ... خیر و شر خدا در دست انسان قرار داده (آیات ۳۸ مدثر، ۴۰ - ۳۹ نجم، ۵۲ یونس، ۸ - ۷ زلزال). قیامت هم روزی است که انسان آن چه را با دو دستش خویش پیش فرستاده می‌نگرد "یوم ینظر المرء ما قدمت یداه".

در عربستان جز ۷ تا ۱۲ تن آشنا به نویسندگی نبود که آنها هم خیلی حقیر به شمار می‌آمدند. عرب اسب و شمشیر را بر قلم و نوشته ترجیح می‌داد. پیامبر عقل و دین را یکی می‌داند "الدین هو العقل".

پیامبر فرمود "مداد العلماء افضل من دماء شهدا". منظور از علم، فقه و اصول نیست بلکه دانش به طور کلی است ... دنیا و آخرت مقابل هم و ضد هم نیستند مکمل همدیگرند "الدنیا مزرعة الآخرة". "رینا آتینا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه".

امام ششم فرمود آن کس که دنیا را به خاطر آخرت و آخرتش را برای دنیایش می‌فرشود از ما نیست ... قابل توجه آن که در قرآن هر جا که از دنیا و آخرت سخن می‌رود دنیا بر آخرت مقدم می‌آید.

امر به معروف و نهی از منکر به معنی منحنی امروزی نیست بلکه از بین بردن "به من چه" است که سبب انحطاط جامعه می‌گردد.

تغییر و تحوا جامعه معلول مشیت خدا نیست. معلول تغییر و تحول اخلاقی و روانی خود جامعه است و همین مشیت خدا است. خدا ابا دارد از این که اموری را بدون اسبابش به اجرا درآورد ... خدا در آیه ۳۲ اعراف به استفهام انکاری می‌فرماید "قل من حرم زینت الله الّتی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق" چه کسی زینت خدا را که بر بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه و خوش‌گوار را حرام کرده است".

از هارون مبلغی از بیت‌المال مسلمین وقف آباد نگه‌داشتن اماکن مقدس مذهبی مسیحیت در فلسطین بود. پس از آن که یهود در سال ۷۰ میلادی از کشورش رانده شد در کشورهای اسلامی پراکنده گشتند و آزادانه زندگی نمودند. صهیونیسم وقتی به وجود آمد که کشورهای اروپائی موضوع نژاد را پیش کشیدند و یهود را تحقیر کردند ... پیامبر اسلام به خاطر دینی که به یک یهودی داشته زره‌اش را نزد وی به رهن گذاشته بود و بعد از مرگش پول وی را دادند و زره را گرفتند.

موتور تکامل، تنازع و تصادم افکار و اندیشه‌ها است ... توحید در اسلام از اصول است ولی زیربنای اصول دیگر می‌باشد. "ژان ایزوله" (نویسنده کتاب مدینه طاهره) می‌گوید استقرار یک اخلاق، بی زیربنای مذهب، از روزگار سقراط تا کنون به شکست انجامیده است. دورکهم جامعه بی مذهب را قابل تصور نمی‌داند.

اینشتین معتقد بود که "احساس عرفانی شاه فنر تحقیقات علمی است". و "ماکس پلانک" ایمان به نظم آگاهانه جهان را خالق علم فیزیک می‌داند و می‌گوید "بر سر در معبد علم نوشته است که هر که اینجا پا گذارد باید ایمان داشته باشد".

اگر یک عالم مذهبی را ستایش کنیم و برایش ارزش اصالی قائل شویم، به صورتی که هر چه او بگوید بپذیریم و هر فتوا و دستوری که بدهد قبول کنیم و از او تقلید فکری و عقلی نمایم در این صورت شرک آورده‌ایم و من نام آن را بت‌پرستی مذهبی گذاشته‌ام (اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً. قرآن).

پیامبر به "معاد بن جبل" صحابی دانشمند و شایسته خود، که مأمور یمن می‌شود، سفارش می‌کند "آسان بگیر. سخت مگیر. بشارت‌گوی باش نه نفرت‌جوی. تو بر قومی از اهل کتاب وارد می‌شوی از تو می‌پرسند کلید بهشت چیست؟ بگو شهادت بر این که جز خدای

یگانه‌ای، که شریک ندارد، خدائی نیست.

"عدی بن حاتم" می‌گوید من به مدینه آمدم. در مسجد خدمت پیغمبر رسیدم. گفت تو کیستی. گفتم عدی بن حاتم. مرا با خود به خانه برد. در راه پیرزنی سخنی با او آغاز کرد و محمد مدت‌ها ایستاد و گفته‌هایش را شنید. گفتم این شاه نیست زیرا سلاطین ایران و روم را نمی‌توان دید.

هوشمندان مکه، در قبل از بعثت محمد چهار تن‌اند (دهات اربعه). ابوسفیان، مغیره بن‌شیبیه، عمروعاص و زیاد بن‌ابیه. محمد در این عهد در مکه می‌زیست و صاحب هیچ شهرتی جز امین نبود. کسانی که عملاً با بت‌ها مخالفت دارند و از آنها بد می‌گویند نام محمد با آنها نیست. کسانی که به علم و دانش شناخته می‌شدند و خواندن، شنا، تیراندازی و ... می‌دانستند محمد جزو آنها نیست. یعنی محمد نه شاعر است نه باسواد؛ نه کامل است نه دانشمند ادیان دیگر، نه آشنا به افکار نوین، نه هوشمند، نه روشن‌فکر است ... او تنها و تنها یک امین است. محود در دوران جاهلیت همین است و بس.

آن چه را که فلسفه گفته‌اند نخوانده، آن چه را عارفان اندیشیده‌اند نمی‌داند. آن چه را که مسیحیان و یهودیان پذیرفته‌اند و تبلیغ می‌کنند نشنیده. ایران و روم و اسکندریه و مداین و قسطنطنیه و جی و اصفهان ... را ندیده. نوشتن نمی‌داند. مدرسه نمی‌شناسد. به خارج سفر نکرده. با متفکران و دانشمندان معاشر نبوده است.

رجال قریش در آن عصر غالباً تحنث می‌کردند یعنی سالی یک بار برای دوری از شر و شور جامعه شهر را ترک می‌کردند. محمد هم رمضان را به حرام می‌رفت.

مسلمانان اولیه: خدیجه، علی، زید بن‌حارثه، بعد ابوبکر و زبیر و عوام (پسر عمه محمد اولین کسی که در اسلام شمشیر کشید)، عبدالرحمن بن‌عوف (شوهر خواهر عثمان)، سعد بن‌ابی‌وقاص، طلحه بن‌عبدالله (که پیامبر او را طلحه الخیر خواند). بعد از آنها عبیدالله جراح، ابی‌سلمه (پسر عمه محمد)، ارقم بن‌ابی‌الارقم. بالاخره تعداد به چهل نفر رسید که چهلم عمر بن‌خطاب بود. پیغمبر تا آن زمان در خانه ارقم بن‌الارقم در بلندی صفا مخفی بود بعد از آنجا در آمد. عثمان بن‌مطعون چهاردهمین مسلمان بود و دو برادرش هم مسلمان شدند. عبیده بن‌حارث و دو برادرش طفیل و حصین مسلمان شدند و محمد، بن‌عبیده را دوست می‌داشت سعید بن‌زید پسر عموی عمر، فاطمه خواهر عمر و همسر سعید، و عاتکه خواهر سعید و همسر عمر.

جندب بن‌جناده از قبیلۀ بی‌رحم غفار، که در ماه حرام راهزنی می‌کردند، از سه سال پیش از شنیدن خبر محمد در ظفار نسبت به بت آنجا "فلس" بی‌اعتقادی کرد. دنبال گمشده‌ای می‌گشت. خبر محمد را شنید. به مکه آمد. کسی به او جای نداد. در مسجدالحرام ماند. علی سه شب او را به خانه‌اش برد. محمد در خانه ارقم مخفی بود. علی چون از راز جندب آگاه شد او را مخفیانه پیش محمد برد. او جندب رفت و ابوذر غفاری بیرون آمد.

در شهری که محمد مبعوث شده شاید هفت نفر خطنویس پیدا شود و در کشوری که تاریخ یک نسخه کتاب در آن سراغ ندارد معجزه محمد کتاب می‌شود و اولین وحی‌اش مرکب، قلم و نوشته و علم می‌گردد.

پرفسور "ژاک برگ" می‌گوید "مسئله‌ای را که در دوره و محیط دیگر است با نگاه زمان و محیط خویش نگرستن و سنجیدن انسان را از دیدن واقعیت، آنچنان که بوده است، عاجز می‌دارد و هر چه بگویند بیهوده است". چادر امروز بندی بر دست و پای زن تلقی می‌شود و روح قرن ما آن را برای زن زشت و حقارت‌آمیز می‌بیند. اما در گذشته نشانه

تشخص گروهی و حیثیت خاص اجتماعی و حریم عزت و حرمت زن تلقی می‌شد. از میان مصلحان و اندیشمندان بزرگ تاریخ، که غالباً زن را ندیده‌اند و یا به خواری در او نگریسته‌اند، محمد تنها کسی است که جداً به سرنوشت زن پرداخته و حیثیت انسانی و حقوق اجتماعی وی را به وی باز داده است. حق مالکیت، استقلال اقتصادی، حتی برای شیر دادن فرزندش حق بگیرد مهریه‌اش را بگیرد.

تساوی حقوقی و مذهبی با مرد داشته باشد. می‌توان گفت که اسلام از زن و مرد جانبداری نمی‌کند. نه طرفدار تبعیض است و نه معتقد به تساوی زن و مرد. بلکه می‌خواهد هر یک را در جایگاه طبیعی خود بنشانند. تبعیض را جنایت و تساوی را نادرست می‌داند. با اولی انسانیت مخالف است و با دومی طبیعت. طبیعت نه زن را پست‌تر از مرد و نه همانند او می‌داند بلکه این دو را مکمل هم می‌داند. اسلام علیرغم تمدن غربی طرفدار اعطای حقوق طبیعی به زن و مرد است نه حقوق متساوی و مشابه با آنها.

برای ما، که امروز دموکراسی و آزادی را ورد زبان کرده‌ایم، عجیب می‌آید آزادی مطلق، که مسلمانان در ابراز عقیده خویش، حتی علیرغم نظر محمد، داشته‌اند بدون آن که کوچکترین ناخشنودی و خشم در او به وجود آید. این آزادی هرگز نمی‌گذشت که در برابر وی چاپلوسی و مداخله کنند.

در مدت ده سال اقامت مدینه ۳۸ سریه و ۲۷ غزوه داشت. تقریباً هر پنجاه روز جنگی داشته است.

در ولیمه عروسی که هنگام ازدواج با صفیه دختر حی بن‌اخطب داد، به گفته ابن‌هشام، نه گوشت پیدا بود نه چربی. آرد جو بود و خرما.

عقیده کمردان این بود، و امروز هم هست، که کتک خوراک زن است و هر چند یک بار باید او را زد و گرنه سر بر خواهد داشت. و این نه در میان اقوام بدوی حتی در بین مردمان متمدن هم معمول بود. نیچه می‌گوید "به سراغ هر زنی که می‌روید تازیانه را فراموش نکنید". فردوسی گفته

"زن و ازدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به"

(و محمد در مقابل چنین شریاطی به حمایت از زن و حقوق وی برخاست).

سه بنیاد اساسی برای قوام و دوام جوامع و ارسته انسانی کتاب (فرهنگ)، میزان (عدالت)، آهن (قدرت) است که در دو آیه "تقد ارسلنا رسلنا بالبینات انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و سله بالغيب ان الله قوي عزيز".

از کتاب برگ‌های سبز (جلد ۱. نوشته جعفر راند. از انتشارات روزگار نو. لندن)

آزمایش تلخ ولایت چهار خلیفه فقیه، و زد و خورد هائی که میان فقیهان پیش‌کسوت به وقوع پیوست و ناتوانی آنان از توافق کامل بر مفهوم روشنی از حکومت در اسلام، اینها موجب شد که بعدها مسلمانان، فقهت را برای ولایت کافی نشمرند.

فقه در عربی به معنی فهم و دانش و تیزهوشی و تعمق و پی‌بردن به کنه مطلب آمده است و در قرآن تقریباً ده جا به همین معنی به کار برده شده است. یک جا هم در قرآن در آیه ۱۲۱ از سوره توبه مقصود از تفقه کسب دانش اسلامی بیان گردیده "مؤمنان همگی نتوانند سفر کنند چرا از هر گروهشان دسته‌ای سفر نکنند تا در کار دین دانش اندوززند (بتفقهوا فی‌الدین) و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند".

و این آیه درباره گروه‌هایی بوده که اسلام می‌آوردند و از پایتخت اسلام دور بودند و آشنائی یافتن به تعلیمات دین جدید برایشان دشوار بود. لذا قرآن دستور داده که کسانی را از میان خود برگزینند و به پایتخت اسلام (مدینه) گسیل دارند و در آنجا به خوبی آئین نو را بیاموزند. سپس نزد قوم خود بازگشته آنان را نیز راهنمایی گردانند. از آن تاریخ کم کم کلمه "فقه" اصطلاحی برای تخصص در دانش اسلامی شد.

با این توضیح فقیه یعنی کسی که به شریعت اسلام به خوبی آگاه باشد یا به عبارت دیگر یک حقوق‌دان یا قانون‌دان اسلامی به شمار می‌رود.

در آغاز فقیهان لباس خاصی نمی‌پوشیدند و قیافه و ظاهرشان از دیگر مسلمان‌ها تفاوتی نداشت. اما به تدریج و به تقلید از روحانیان کیش‌های دیگر دارای شکل و سیمای مشخصی شدند.

تا کنون تجربه نشان داده است که حقوق‌دانان و قانون‌شناسان کمتر به درد کشورداری می‌خورند. زیرا وسواس فوق‌العاده‌ای که در اجرای دقیق مقررات قانونی به کار می‌بندند آنها را از خصلت انعطاف‌پذیری که لازمه موفقیت در سیاستمداری و زمامداری است محروم می‌سازد ... متبحران در فقه نیز در ردیف آنان به حساب می‌آیند ... و رویدادهای تاریخ ایران، به ویژه از زمان صفویه به این طرف گواه این مطلب می‌باشد.

ممکن است یک زمامدار اسلامی لایق، علاوه بر فضیلت‌های دیگر اسلام‌شناس و فقیه هم باشند، چنان که مکرر در تاریخ اتفاق افتاده است، اما تنها فقیه بودن گرچه سرآمد فقیهان عصر خود باشند برای توفیق در کشورداری کافی نیست ... اعلم و افضل و افقه بودن برای مرجعیت، بالاترین شرط‌هاست ... ولی زمامداری پیچیده‌تر از آن است که به صرف این امتیاز، بتوان در آن پیروز شد.

گذشته از آن چنان که می‌دانیم فقیهان حتی در زمینه‌هایی چون طهارت و عبادت که روشن‌تر است، به علت خاصیت مجتهد بودن با هم اتحاد نظر پیدا نمی‌کنند. از این رو در مورد ولایت فقیه باید گفت که چه بسا آن چه یک ولی فقیه امروز گفته فردا که فقیه دیگری بر مسند ولایت می‌نشیند آن را نقض کند ... و در چند سال اخیر ایران هم، که برای اولین بار در تاریخ این مملکت رشته اداره مملکت به دست فقیهان افتاد ... فتواها و اجتهادهایشان با هم تطبیق نمی‌کرد.

و فردا که خواه ناخواه جوش و خروش‌های کنونی فروخواهد نشست صحنه‌های گذشته تکرار خواهد شد و مملکت راهی را در پیش خواهد گرفت که با واقعیت اجتماع و تحولات امروزه سازگارتر باشد ... یعنی راهی مطابق خصوصیات زمان و مکان.

از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان (مؤلف ناظم‌الاسلام کرمانی. تهران. سپهر. ۱۳۶۳)

از صورت بازپرسی از میرزارضا کرمانی: او در باب تلاش سید جمال اسدآبادی برای اتحاد مسلمین می‌گوید که به علمای شیعه در نجف و کربلا در این باره نامه نوشت. مستنطق می‌پرسد آیا علما به نوشته‌اش ترتیب اثر دادند. می‌گوید "بلی تمام جواب نوشته اظهار عبودیت کردند. بعضی آخوندها و ملاهای لاشخور را مگر نمی‌شناسید و عده پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام نمی‌گیرند".

ذکاءالملک فروغی نقل کرده یکی از دانشمندان انگلیسی نوشته و در آن گفته که امثال قیصر، شارلمان و ناپلئون را وسایلی می‌دانند که خداوند عالم برای ارائه طریق سعادت میان اقوام و ملل می‌فرستد. درباره امیرنظام (میرزا تقی‌خان امیرکبیر) چه خواهند گفت. که به

این زودی حکم تقدیر در هلاک او صادر شد و نگذاشت مقاصد خود را انجام دهد و حال آن که یقیناً از همان اشخاص حساب می‌شد و ملتی را آسوده و خوشبخت می‌نمود. افسوس که خورشید درخشید ولی دولت مستعجل شد. امیرکبیر را روز ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۸۶ در حمام فین کاشان قصد کردند.

از آقای شیخ علی بن حاج مولی محمدجعفر استرآبادی به عنوان مؤلف قانون ناصری، و مخترع تفنگ تمبر، و ساعت دزدگیر، و کالسکه خودرو (یک فرسخ راه برود، چهار درب باز شود، چهار توپ شلیک کند و بازگردد) و ... یاد کرده است. برادر بزرگش شریعت‌مدار بوده است. تولد وی ۱۲۴۲ و فوت ۱۳۱۸ قمری.

۱۳ طلبه به آیت‌الله عبدالله بهبهانی حمله کردند ولی او آسیبی ندید. بهبهانی از معتمدالاسلام، که به خانه‌اش پناهنده شده بود، نگهداری می‌کرد. امام‌جمعه از این کار ناراضی بود و طلاب را تحریک می‌نمود. کسان بهبهانی شکایت به عین‌الدوله صدراعظم بردند. توجه نکرد. سیدعلی اکبر تفرشی و یاران رسماً شکایت کردند. آن سیزده نفر معمم را (چون سیزده نفس بود) با یک نفر بی‌گناه دیگر دستگیر کرده به زندان اردبیل بردند. زندگانی آنها در زندان با گنده و زنجیر دلخراش بود. شیخ یحیی کاشانی، که به طور تبعید در اردبیل بود، از آنها جانب‌داری نمود. سعدالسلطنه حاکم و عبدالله زندانبان بودند. با وساطت علمای زنجان آنها را به زنجان انتقال دادند. پس از چند ماه وزیر همایون در غره صفر ۱۳۲۲ هزار اشرفی به عین‌الدوله تحفه داد و اجازه آزادی آنها را گرفت به این شرط که در تهران نمانند و به شهرهای خود بروند.

یکی از آنها شیخ احمد خراسانی، که عیالاتش در تهران بود، مخفیانه به تهران آمد و در آبدارخانه عین‌الدوله متحصن شد که با مخارج خراسان بدهد یا اجازه تهران. عین‌الدوله دومی را قبول کرد و به او به عنوان "اردبیل‌الشریعه" خطاب کرد که بعدها لقب او شد. این زندانیان را وقتی در اردبیل آزاد می‌کردند طبق مرسوم لباس‌هایشان را گرفتند. مردم به آنها کمک کردند. به خانه سلطان‌العلماء بردند و دو شب از آنها پذیرائی کرد. میرزارضا روز ۲۷ ذیحجه ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه را در راهروی بین حرم شاه عبدالعظیم، نرسیده به در حرم امامزاده حمزه زد و کشت. کاسب کرمانی گفته:

سخن در سر کار مذهب نبود حکایت به غیر از ریاست نبود

شیخ فضل‌الله نوری دو پسر منتخب‌الممالک مازندرانی را، که از نزدیکانش بود نزد عین‌الدوله برد که کاری به آنها بدهد. عین‌الدوله از آنها، که ۱۶ و ۱۷ ساله بودند، از صباحت و ملاحظشان خوشش آمد و پیشخدمت مخصوص خود کرد. پدرشان چند روز دیگر از این کار مطلع شد. غیرت ایلی بر او اثر کرد. پسرها را برداشته مخفیانه از تهران فرار کرد. عین‌الدوله غضبناک از نوری دلتنگ شد. یک روز حاج‌ملا حسین شریعت‌مدار مازندرانی، که از نزدیکان نوری بود، پیش عین‌الدوله رفت. او با یکی از نمایندگان خارجی خلوت داشت. مستخدم مانع شریعت‌مدار شد ولی او با های و هوی وارد اطاق گردید. عین‌الدوله دستور داد با پس‌گردنی او را بیرون کردند تا انتقام از نوری گرفته باشد. بعد پشیمان شد که چرا نوری را دشمن خود می‌کند. پولی برایش فرستاد و از واقعه شریعت‌مدار عذرخواهی کرد در ضمن به توصیه شیخ حکومت بیرجند و قاننات را به شوکت‌الملک (علم) داد.

شیخ یحیی کاشانی را (که در بالا به او اشاره شد)، که در تهران روزنامه مجلس را اداره می‌کرد و مخالف استبداد بود، در ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۱۹ در خانه‌اش در محله هفت‌تن در

تهران دستگیر و روز ۲۰ همان ماه با چهار سوار کشیک‌خانه روانه اردبیل کردند. حاکم اردبیل شاهزاده امام‌قلی میرزا و نایب‌الحکومه شاهزاده محمدحسین میرزا ظهیرالسلطان بودند به او مساعدت نمودند. امین‌السلطان صدراعظم مخالف بود. پس از او عین‌الدوله صدراعظم گشت. علما از او خواستار آزادی وی و طلاب، در محبس قلعه شدند. او آنها را در ۱۵ رمضان ۱۳۲۱ آزاد کرد. شیخ یحیی رساله‌ای در حجیت قطع نوشته به آقامیرزا علی‌اکبر نشان داد. او با اطلاع از شرح حال شیخ متالم شد. اعانه نقدی به او داد و از راه آستارا و رشت به تهران برگشت. در جبل‌المتین و غیره مقالات تندى نوشت.

در این کتاب از مکاتبات آقای بهبهانی (آیت‌الله) به سفارت انگلیس اشاره شده و این که صریح به بعضی از تجار فرموده اگر عین‌الدوله به شما سخت گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید یاد گشته است و اضافه شده که تجار به این خیال بودند. روز دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ (که علما برای مهاجرت کبری از شهر خارج شدند) در منزل آقامحمد دلال بانک روس مهمانی بود. حاج محمدتقی بنکدار و برادرش حاج حسن (که زنش را دولتین گرفته نزد عین‌الدوله برده بودند و حاجی او را طلاق داد) وارد شده گفتند عین‌الدوله در صدد دستگیری آنها است. آنها آن دو را مخفی کرده کسی به شاه عبدالعظیم نزد علما فرستادند که تکلیف چیست؟ از طرف آقای بهبهانی پیغام آوردند که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارت انگلیس خوب آمده است. بروید در سفارتخانه انگلیس و در آنجا متحصن باشید. تا امنیت برایتان بگیرند.

حسین‌قلی خان نواب و میرزا یحیی‌خان منشی، پس از آن که نه نفر اول از تجار در سفارتخانه در شهر متحصن شدند از (سفارت بیلاقی) قلعهک به شهر آمده به آنها گفتند حالا که آمده‌اید تنها امنیت خود را نخواهید بلکه معاونت آقایان را عنوان کنید و نیز عده‌تان را زیاد کنید و هر قدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است.

دوشنبه اول جمادی‌الثانی علما وارد قم شدند. نورالدوله زن مظفرالدین شاه، مادر عضدالسلطان، شاه را که در شمیران، دور از مردم نگاه داشته بودند و اطبا گفته بودند وقایع را به او نگویید حالش مساعد نیست، از جریان تحسن در سفارتخانه آگاه ساخت. جمعی از انجمن مخفی بین جمعیت در سفارتخانه که تعدادشان بیش از پنج هزار نفر است، افتاده می‌گویند عزل عین‌الدوله را نخواهید. مجلس بخواهید که عین‌الدوله‌ها می‌روند. تلگراف دروغین در سفارتخانه از قول شاه انگلستان و هندوستان پخش شد که با متحصنین همدردی کرده است.

یکشنبه ۷ جمادی‌الثانی امروز جمعی از تجار با نواب و میرزا یحیی‌خان منشی‌باشی سفارتخانه نشسته بعضی مذاکرات محرمانه می‌نمایند.

دوشنبه ۸ جمادی‌الثانی رئیس تلگراف قم تلگراف عزل اتابیک (عین‌الدوله) را در قم به آقایان ارائه داد.

چهارشنبه ۱۰ جمادی‌الثانی متحصنین تلگرافی به علما در قم گفتند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید. پس از عزل عین‌الدوله مشیرالدوله صدراعظم شد و او عضدالملک و حاج نظام‌الدوله را به قم فرستاد که آقایان را برگشت دهند.

بهبهانی از قم به وسیله شارژدافر انگلیس تلگراف می‌کند که ما گول نمی‌خوریم تا مقصود به عمل نیاید و از طرف سفارت انگلیس اطمینان به ما ندهند من حرکت نخواهم کرد. اجزاء انجمن مخفی تمام همتشان این است که آفازده‌ها و عالم‌زاده‌های بی‌سواد دخالت در این امر خطیر نمایند.

عده‌ای از متحصنین با شارژدافر نزد صدراعظم رفتند. شارژدافر انگلیس، مشیرالملک پسر مشیرالدوله، محتشم‌السلطنه هم بودند. در باب مجلس شورا مذاکره شد صدراعظم گفت مجلس شورای اسلامی، اینها گفتند مجلس شورایی. مشیرالدوله گفت نمی‌دهم. آقا سید حسین بروجردی گفت ما به قوه ملت می‌گیریم. کمیسیونی برای بررسی تشکیل و بالاخره مجلس شورای ملی قبول شد و اینها می‌گفتند اگر مصلحت ایجاب کند ممکن است یک نفر را تکذیب کنند که مسلمان نیست و بعد به مجلس نگذارند که کافر در مجلس اسلامی چه می‌کند. عقلا و اشخاص بصیر می‌گویند مجلسی که بنا شد توسط خارجی به ما بدهند بنائی است به روی آب. خیلی فرق است بین آن که خود بگیرند و یا آن که واسطه در کار باشد. تاریخ فرمان مشروطیت مظفرالدین شاه ۱۸ جمادی‌الثانی بود ولی برای آن که با روز تولد شاه برابر باشد آن را ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ نوشتند.

در صفحه ۴۸۲ این کتاب از شیخ فضل‌الدین نوری خیلی تند و بد نوشته شده و اضافه گشته است مانعی که این بنده نگارنده از برای این ملت ضعیف می‌بینم حاج شیخ فضل‌الله و امثال او است ... عجب که به حکم آیه "يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ" پسر این حاج شیخ فضل‌الله جناب آقای میرزا مهدی از اشخاص عالم، متدین، مقدس، خیرخواه ... درست نقطه برابر و مخالف طریقه پدرش می‌باشد (و از این پسر خیلی تعریف می‌کنند). از روز ۱۹ جمادی‌الثانی مردم از سفارتخانه خارج شدند و پایان خروج ۲۲ جمادی‌الثانی درست یک ماه شد که آقایان هم از قم آمدند و طباطبائی و بهبهانی جلوی سفارتخانه آمده با بقیه السیف را حرکت دادند. مردم در بازار چراغانی کردند. یکشنبه شب ۲۰ جمادی‌الثانی چراغانی مفصل بود. مشیرالدوله صدراعظم با جمعی رجال آمدند بازار در سرای امیر در حجره حاج حسین آقا به قدر یک ساعت نشست و چای و قلیان صرف کرد. نیم‌ساعت در سرای حاج حسن. در بازار به مردم تبریک می‌گفت. مردم خیلی خوشحال و کینه‌ها نسبت به عین‌الدوله بیشتر گردید.

مجلس شورا روز شنبه ۲۷ جمادی‌الثانی با حضور صدراعظم و قریب ۵۰۰ مدعو و جمع کثیری در بیرون مجلس در مدرسه نظامیه افتتاح شد. عضدالملک رئیس گردید. یکشنبه ۲۸ جمادی‌الثانی صدراعظم به دیدن طباطبائی، بعد بهبهانی، بعد شیخ فضل‌الله نوری رفت و نهار منزل شیخ فضل‌الله صرف نمود. طرف عصر علما به دیدن شاه رفتند. در منزل وزیر دربار جمع شدند. بهبهانی نیامد آنها شرفیاب شدند. بهبهانی تنها آمد و شاه را دید. بعد خانه نایب‌السلطنه رفتند و پذیرائی شدند. پنج‌شنبه ۲ رجب وزیر مختار روس خدمت آقای طباطبائی آمد نیم‌ساعت نشست. گفتگوها سیاسی بود.

سید عبدالله بهبهانی تنها (به دعوت شاه) نزد او رفت. مردم از این امر به شدت ناراضی و پیش طباطبائی آمدند. مردم گفتند که بعد از این مصائب بهبهانی ملت را به دولتیان فروخته است. شایع شد که بهبهانی درشت را از دولت برای خود و فرزند و دامادش گرفته است با پولی. مردم خانه طباطبائی اجماع کرده گفتند او را، که ملت را به دولت فروخته می‌کشیم.

پنج‌شنبه ۱۶ رجب چون نظامنامه مجلس را که پیش شاه فرستاده‌اند توشیح کند امضا نشده جمعی از تجار دوباره در سفارت انگلیس متحصن شدند. از قفقاز مکتوبی رسید که پنجاه هزار مسلمان برای کمک به برادران ایرانی از جان و مال گذشته حاضر به حرکت و یاری هستند. نظامنامه مجلس روز ۱۸ رجب امضا شده بود.

سخنان مظفرالدین شاه خطاب به شاهزادگان و امرای قاجار در صفحه ۵۳۷ این کتاب خواندنی است. او از صدراعظم‌هایش شکایت دارد که با وجود دستور صریح او و تأکیدش برای رفع ظلم اقدامی نکرده‌اند و موانعی تراشیده‌اند. از امین‌السلطان، مشیرالدوله، عین‌الدوله ابراز دل‌تنگی می‌نماید و خود را رئیس مجلس معرفی می‌کند و مجلس اول روز ۱۵ شعبان مصادف با میلاد ولی‌عصر گشایش یافت.

اختلاف شیخ مهدی، پسر فضل‌الله و بهبهانی در مجلس، بهبهانی در جلوی پدرش سخت به مهدی توپید. مهدی در انجمن هفت‌تیری را از جیبش درآورده گفت بهبهانی را با این می‌کشم. اختلاف شیخ و بهبهانی.

مجلس افتتاح‌شد با حضور ۱۷ مجتهد مسلم و عبّاد و زهاد و موزیک‌تال دیده‌نشده‌بود. روننگن در ایران در سال ۱۳۲۱ قمری، تلمیه بخاری در ۱۳۱۹، ماشین زراعت در ۱۳۱۷، تلفن و فوتوگراف در ۱۳۱۶، چراغ برق در خیابان‌ها در ۱۳۲۴ و در رشت ۱۳۲۲، اتومبیل در تهران ۱۳۲۱، گراور در ۱۳۲۴، ماشین عکس بی‌عکاس ۱۳۱۹، اختراع توپ و مسلسل که در دقیقه ۶۰ تیر می‌اندازد به وسیله استاد جعفر خیاط تبریزی در عهد مظفرالدین شاه بود نمونه‌اش در اطاق موزه گذاشته شد ولی توجه نشد و استاد جعفر پول نداشت که به تبریز برگردد.

در این کتاب که در اول رمضان ۱۳۲۴ پایان یافته بعضی از رجال ایران در زمان ناصرالدین شاه و بعد از او در دوران مشروطیت معرفی شده و چهره‌های انقلاب مشروطیت را نشان می‌دهد.

از کتاب **خاطرات آقا بکوف** (ترجمه دکتر حسین ابوترابیان. تهران. انتشارات پیام. ۱۳۵۷)

انگلستان از ایران چهار میلیون و پانصد هزار لیره طلب می‌کرد. ۳۱۵ هزار بابت واگذاری انبارهای نظامی انگلیس به ایران پس از جنگ اول. ۵۷۶ هزار لیره بابت مطالبات اتباع انگلیس از دولت ایران به عنوان خسارت جنگ. مقداری بابت خسارات وارده در اثنای جنگ به تأسیسات نفت جنوب و لوله‌های نفت و بقیه بابت وامی که خزانه‌داری انگلیس و حکومت هند در طول جنگ به ایران داده بودند.

قرارداد داری در ۱۹۳۲ لغو و در ۱۹۳۳ تجدید شد و سهم ایران از ۱۶٪ به ۲۵٪ رسید. ایران در سال ۱۹۳۰ امتیاز نشر اسکناس را از بانک شاهی گرفت. آن بانک تا ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) دایر بود.

سرلشگر عبدالله خان طهماسبی در ۱۴ فروردین ۱۳۰۷، که برای سرکشی راه سازی بین خرم آباد و بروجرد رفته بود، در اثر تیراندازی اشرار کشته شد.

تروتسکی پس از تبعید از مسکو در آلمان در ایالت سیمریچنسک زندگی می‌کرد و استالین مایل بود که او در آنجا، که دور از پزشک و دارو بود، بمیرد. طرفداران او روز به روز زیاد می‌شدند لازم شد به خارج از کشور تبعید شود. راضی نمی‌شد. او را به باطوم برده سوار کشتی به استانبول فرستادند. در سفارت شوروی منزل می‌کرد. بعدها به زور او را بیرون کردند و خانه‌ای در بیوک‌آدا در مرمره گرفت. بعدها به فرانسه، نروژ و مکزیک رفت و در ۲۱ اوت ۱۹۴۰ یک دانشجوی طرفدار استالین با تیر او را کشت.

آقابکوف با اظهار این که گ. پ. ن. که برای خدمت به انقلاب به وجود آمده بود، حالا صرفاً برای خدمت به استالین است که زندان‌ها را پر و خانواده‌ها را از هم می‌پاشد. در استانبول در یکی از سفارتخانه‌ها (گویا آمریکا) درخواست پناهندگی می‌کند ولی قبل از

اخذ نتیجه ناچار می‌شود در ۱۹ ژانویه ۱۹۳۰ آن شهر را ترک و به فرانسه برود. لنین گفته بود هر شخص کمونیست باید یک "چکیست" باشد یعنی عضو چکا که بعداً نام گ. پ. ئو. به خود گرفت. گ. پ. ئو. عظیم‌ترین انبارهای موجود در مسکو را در اختیار دارد که در آن همه گونه وسائل و اموال مصادره شده جمع‌آوری گردیده است. آقابیکوف در ژوئیه ۱۹۳۷ در حالی که ۴۱ سال بیشتر نداشت متولد (۱۸۹۶) به وسیله مأمورین مخفی کشته شد.

انورپاشا (که علاقمند ادامه جنگ و مخالف آتاترک بود) با لنین قرار گذاشتند که انورپاشا به ترکستان برود و با شعار آزادی ملل شرق دسته‌های مختلف را متحد و از راه افغانستان به هند حمله کند. او در داناو جای امنی یافته به کمک باسهمچی‌ها استراحت می‌کرد. آقابیکوف جایش را کشف کرد و سربازان سرخ حمله کردند. جنگی درگرفت و بالاخره افسری با شمشیر سر انور را جدا کرد. مخالفان ارتش انقلابی تا حدی به انورپاشا توجه داشتند.

از کتاب میرزارضای کرمانی به نام کارنامه و زمانه میرزارضا کرمانی (نوشته هما ناطق. مؤسسه انتشارات حافظ. بن (پایتخت آلمان). پائیز ۱۳۶۳)

پدرش ملاحسین، مشهور به پدر، از اهالی عقده‌ای یزد بود و مادرش از توابع فریدن و از سادات آنجا. حدود ۱۲۶۳ (۱۸۴۷ میلادی) متولد شده. در جوانی و حدود ۲۵ سالگی در تهران در خدمت حاج محمدحسن امین‌الضرب دستفروشی می‌کرد و شال و پارچه‌های امین‌الضرب را به خانه بزرگان می‌برد و می‌فروخت. عمامه داشت. سپهسالار (میرزا حسین‌خان) پول شال او را نداد. میرزا پیش او رفت و پول خواست. سپهسالار گفت عمامه‌اش را به گردنش انداختند. او از اطاق بیرون رفت باز عمامه را بسته به اطاق آمد و سپهسالار لاجرم پول را داد.

امین‌الضرب در کرمان دهی به نام وکیل آباد داشت مباشرت آنجا را به میرزا داد. میرزا در این کار به مراتب ظلم و تعدی اولیای امور و دیگران توجه یافت. لاجرم مجبور شد که در ۱۳۰۲ به تهران بیاید با عسرت. خواهر زنش میرزاباجی نام داشت و منشی امین‌اقدس زن ناصرالدین شاه بود.

در صفحات ۴۸ - ۵۲ کتاب از قول او به بعضی از کارهای ناصواب روحانیون اشاره شده و از دید آن کتاب چه کارهایی که این ملاها نکرده‌اند.

آنان در نیمه اول قرن ۱۹ چندان نفوذ و قدرتی نداشتند. از نیمه دوم دارای قدرت شدند. زیرا دولت با دادن پول و غیره می‌خواست آنها را در دست گیرد. و تجار و مالکان هم، برای رهائی از تکفیر آنها، به آنان پول می‌دادند و خلاصه آن که صاحب نفوذ و قدرت شدند (و بیشتر جنایات خارجیان را، از کشتن قائم‌مقام، امیرکبیر و غیره با همکاری آنها صورت گرفت). در این قسمت از کتاب، که با عنوان "ایران از دوره راهبایی تا تسلیم" است علل درماندگی ایران، از روحانی و مالک و دولت به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

میرزا آقاخان نوری می‌گوید از زمان تازیان خونریزی، جلادی و میرغضبی مطبوع طبع ایرانیان شده نه ننگ می‌پندارند و نه عار می‌شمارند بلکه جزو فضایل و افتخارات به حساب می‌آورند. آن قدر قساوت و بی‌رحمی و سنگدلی که در طبع ایرانیان پیدا شده و در هیچ ملت وحشی ... دیده نشده.

بدین سان بود که امام‌جمعه داماد ناصرالدین شاه شد و دهات اطراف تهران را تیول برد. حاج ملاعلی کنی انحصار غله را به دست گرفت. تعداد املاک حاج میرزا جواد مجتهد

تبریز به ۲۰۰ قطعه رسید. مجتهد همدان برای حفظ املاک خود ۳۰۰۰ تفنگچی بسیج کرد. آقاجقی اصفهان به فکر ایجاد بانک افتاد و به کسبه و مالکان با ۶۰٪ بهره وام داد ... در مساجد، که به تولیت روحانیون بود تعدادی طلاب مسلح مستقر شدند و هر بار نارضائی پدید آمد به جان مردم افتادند.

سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌گفت علت میرندگی مشرق‌زمین و سلطه روزافزون غرب در کشورهای اسلامی جهل است و تاریک‌اندیشی. عامل پیشرفت جهان غرب علم است و آزاداندیشی. مسلمانان مغلوب علم شده‌اند نه قشون و لشکر. انگلیس هند را به یاری سیم تلگراف و مصر را از طریق تأسیس بانک گرفت. لشکر علم و صنعت بود که بر مراکش و تونس تاخت ... عالم کسی است که دنیای خود و دیگران را نور بخشد ... علمای مشرق‌زمین از این نور بهره‌ای ندارند ... علمای ما کار جهل را به جانی رسانیده‌اند که علم را بر دو قسم کرده‌اند یکی را علم مسلمانان و دیگری را علم فرنگ می‌گویند. افلاطون و ارسطوی بت‌پرست را اسلامی می‌دانند ولی گالیله و نیوتن ... را کافر می‌خوانند. برای افشای نابسامانی‌ها یکی از اصلاحات عده آزادی‌مطبوعات است که خوب و بد حکام را می‌شناسانند. کسانی با این آزادی دشمنی می‌ورزند که خود ضد "حقیقت" باشند.

بنیانگذار سیاست انگلیس در ایران و شرق "هانری دراموند ولف H. Drummond Walf" است. پدرش "ژوزف ولف" کشیش و مبلغ بود دو بار در سال‌های ۳۱ - ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ به ایران آمد. نخستیم مدرسه دخترانه در رضائیه را با اجازه عباس‌میرزا بنا نهاد که ۵۰۰ دانش‌آموز داشت. و نیز در عهد فتح‌علی شاه تورات به همت او به فارسی ترجمه شد. سفرنامه‌ای هم دارد به نام "مأموریت بخارا" پسرش هنری فعالیت‌های خود را با عضویت در مجلس عوام انگلستان آغاز کرد. نقش او در برقراری سیاست استعمار انگلیس در مصر و عثمانی مهم است. او در ۱۸۸۸ به عنوان سفیر در ایران منصوب شد. میرزارضا را روز چهارشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ قمری (۱۲ اوت ۱۸۹۶) نصف شب در میدان مشق نظام به دار زدند و دو روز در آن بالا نگه داشتند. خیلی‌ها گریستند و از قول او ترانه‌ها ساختند از جمله گفتند:

غلام ساقی کوثر محب هشت و چارم
فدائی همه ایرانیان رضای شاه شکارم
نشان مردی و آزادگی است کشتن دشمن
من این معامله کردم که کار دوست برآرم

در محاکمه و اسنطاق می‌گفت حیف که این سلطان (ناصرالدین شاه) دیوانه است و مالیخولیا دارد والا تمام ملل اسلامی را برای او هم‌قسم می‌کردم.

از کتاب تفسیر قرآن (سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۸)

(یادآوری: بنی اسرائیل با خدا عهد کرده بودند که روز شنبه را محترم بدارند و در آن روز از صید ماهی خودداری کنند. در نتیجه در آن روز ماهیان زیادی روی آب می‌آمدند و کسانی از ساکنان شهر بندری "ایلیا" وسوسه شده عهد خود را زیر پا می‌گذاشتند و به انواع حیل‌ها به صید ماهی می‌پرداختند. قرآن مجید در آیه ۶۵ سوره دوم بقره به این موضوع اشاره و می‌فرماید "محققاً دانسته‌اید که جماعتی از شما عصیان کرده حرمت شنبه را نگاه نداشتند." از گردآورنده این کتاب). در این کتاب مفسر قرآن آن را چنین تفسیر کرده است:

در دریای طبری ماهی‌ای بوده است که آن را زاهده می‌خواندند و روز شنبه در هر جایی از دریاها ماهیان به زیارت وی آمدندی چنان که از ماهی روی آب پوشیده گشتی.

خداوند به داوود وحی کرد قوم خود را بگوی تا روز شنبه ماهی نگیرند. گرفتن آن حلال ندارند و ایشان یک چندی بر ایم جمله فرمان نگاه می‌داشتند. پس مردی چند از ناپاکان بی‌باکانه شیطان مر ایشان را بر آن داشت که روز آدینه حوض‌ها ساختند و از زیر دریا آب را به این حوض‌ها راه دادند. چون روز شنبه بودی ماهی زیادی آمدی بر اثر آب ... آنها می‌گرفتند. آیه ۶۱ سوره مبارکه بقره "و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت".

از کتاب خاطرات و تألمات مصدق (چاپ پنجم، انتشارات محمدعلی علمی، تهران، پائیز ۱۳۶۶) ... طبقات دوم و سوم اکنون نیز دارای همان ایده و عقیده هستند ولی از این جهت که مقامات مؤثر مملکت را عمال بیگانه در قبضه خود درآورده، انتخاب نمایندگان مجلسین را که حق ملت ایران است غصب کرده‌اند، نه می‌توانند در نیک و بد امور اظهارنظری کنند و نه کمترین اثری دارند (دکتر مصدق).

محتاج به ذکر نیست که هر قدر آلمان (در جنگ اول) رو به شکست می‌رفت احساسات ملی در ایران ضعیف‌تر می‌شد و دولت انگلستان سعی می‌نمود به هر طریق که ممکن بود از سیاست خود در ایران تقویت کند.

قانون حکومت نظامی، که مجلس دوم آن را برای حمایت از مشروطیت وضع کرده بود، علیه آزادی و مشروطه به کار رفت. دولت متکی به افکار عمومی آن را علیه عمال بیگانه، و دولت‌های دست‌نشانده سیاست‌های خارجی آن را علیه آزادی، به کار بردند.

سر پرسایکس، وزیر مختار انگلیس، که قرارداد وثوق‌الدوله را امضا کرده بود در بحر احمر، که من (مصدق) از طریق هند عازم ایران بودم تا وزارت عدلیه را بر عهده گیرم، در کشتی از من پرسید در کجا می‌خواهید پیاده شوید. گفتم در یکی از بنادر ایران مثلاً بوشهر. او نگاهی به من نمود و گفت "بوشهر بندر ایران است؟". من هیچ نگفتم. سیاست‌های خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن‌پرستی آنان نباشند و با اشخاصی کار می‌کنند که خود را تابع صرف آنها بدانند.

وکلائی دوره چهاردهم مجلس، جز چند نفر، همه روی تمایل سیاست‌های خارجی وارد مجلس شده‌اند و حاضر نمی‌شدند کسی راجع به قرارداد نفت حرفی بزند. یکی از علل عدم موفقیت من (در ادامه نخست‌وزیری و کار نفت) این بود که در انگلیس حزب محافظه‌کار روی کار آمد و می‌خواست به هر قیمتی که تمام شود کماکان از ملت بیچاره و مستأصل سوءاستفاده کند و برای پیشرفت مقصود زحمت زیادی کشید تا آمریکا را هم در این سوءاستفاده شریک خود نمود.

گریدی، سفیر آمریکا در ایران آدم بی‌طرفی بود. ایدن تلاش کرد او را برداشتند و هندرسن به جای او آمد. ایدن می‌گوید چنان چه هندرسن در ایران نبود قرارداد ۱۹۵۴ نفت این بار طبق نظر ما تمام نمی‌شد.

در زمان تسلط شاه فقید (منظور رضاشاه است) هیچ وکیلی به مجلس نرفت مگر با تصویب سفرات انگلیس.

نقشه سقوط دولت مصدق در پایگاه آلپ سوئیس ترسیم شده بود و با تقسیم پول بیگانه بین جهال به مرحله اجرا رسید.

آن چه در این مملکت علیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود که سیاست خارجی ترسیم نموده بود و به امر بعضی از هموطنان اجرا گردید. (مصدق از کتاب ایدن مطالبی نقل کرده که خواندنش است).

دولت استعمارطلب هر کجا که بخواهند مقاصد خود را پیش ببرند نقشه‌هایی دارند که هر یک از آنها با اوضاع و احوال روز تطبیق کند آن را انتخاب نموده به موقع اجرا می‌گذارند و از هرگونه اختلاف و اختلال داخلی کشورها سوءاستفاده می‌کنند. این رویه رجال ایران است که اگر موفق نشدند سعی می‌کنند که عقیده و ایده‌ای هم که خود طرفدار آن بوده‌اند شکست بخورد و به همراه نیک‌نامی آنها مدفون گردد.

بیست سال حکومت دیکتاتوری رضاشاه ثابت نمود که بهترین وسیله برای پیشرفت سیاست بیگانگان در این قبیل ممالک حکومت فردی است. چون که با یک نفر می‌توانند همه چیز را در میان بگذارند و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواست کمترین تمردی کند به یکی از جزایر اقیانوس تبعیدش کنند.

رجال مخلوق سیاست کسانی هستند که با نظریات خارجی وارد کار می‌شوند و مصالح شخصی خود را با مصالح خارجی توأم می‌نمایند و همیشه صاحب کارند. آنجا که برای سیاست خارجی نفعی نباشد آنها نفعی ندارند و اکثریت قریب به اتفاق رجال این مملکت از این قماشند.

همه می‌دانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است. هم رضاشاه و هم محمدرضا شاه، که مبعوث آن سیاست بودند، بین دو محظور گیر کردند. اگر طرف ملت را می‌گرفتند از انجام وظیفه در مقابل انگلستان باز می‌ماندند و اگر طرف آنها را می‌گرفتند برای این سلسله حیثیتی باقی نمی‌ماند.

تا استالین زنده بود دول دیگر از او حساب می‌بردند ولی چون جانشین وی لیاقتی نداشت ایدن به آمریکا رفت و رئیس‌جمهوری را واداشت با ۴۰٪ نفت ایران آزادی این ملت را از بین ببرد.

پس از تشکیل دولت جمهوری خواه در آمریکا و فوت استالین ایدن وزیر خارجه انگلیس موقع را مناسب دید که با رئیس‌جمهوری آمریکا مذاکره کند. از این نظر سفری در روزهای آخر اسفند ۱۳۳۱ به آمریکا نمود و مذاکراتش با آیزنهاور به این نتیجه رسید که آزادی ملت ایران با ۴۰٪ از سهام شرکت نفت به نفع شرکت‌های آمریکائی مبادله شود و چندی بعد آلن دالاس رئیس سیا مأمور اجرای این تصمیم شد و جلسه‌ای در پایگاه آلپ سونیس تشکیل گردید. سپس دست‌خط عزل من صادر شد و چون به نتیجه نرسید کودتای ۲۸ مرداد به موقع اجرا در آمد. در جلسه پایگاه آلپ آلن دالاس، هندرسن، اشرف پهلوی شرکت داشتند. مخارج ۲۸ مرداد ۳۹ هزار دلار بود که ادوارد دوتالی به بانک برنامه وارد و طی چک شماره ۵۳۱۴۵ مورخ ۳۲/۵/۳۱ مبلغ ۳۲۶۴۳۵۰۰ ریال عهده بانک ملی پول گرفت. جلسه پایگاه آلپ در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ (۲۰ مرداد ۱۳۳۲) بود.

از کتاب مصدق (به اهتمام علی جانزاده. انتشارات همگام)

(ایدن نخست‌وزیر انگلیس گفت) خبر سقوط دکتر مصدق زمانی به من رسید که با همسرم و پسر در کشتی در میان جزایر یونان در دریای مدیترانه مشغول استراحت بودیم. پس از مدت‌ها آن شب خواب راحتی کردم.

کاشانی: دکتر مصدق تمام اوقات خود را با وجود کسالت مزاج برای تجدید عظمت و عزت ایران و سعادت ملت مصروف می‌دارد (۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۰).

ویلیام دوگلاس، قاضی دیوان عالی ایالات متحده گفت هنگامی که مصدق در ایران به اصلاحات دست زد ما به وحشت افتادیم ... ما با انگلیسی‌ها همدست شدیم تا او را از میان

برداریم. در این راه توفیق یافتیم ولی از آن روز دیگر در خاورمیانه از ما به نیکنامی یاد نشده است.

دکتر گریدی (سفیر اول آمریکا در زمان دکتر مصدق) گفت دکتر مصدق مردی است که در امور سیاسی استعداد خارق العاده‌ای دارد (آبان ۱۳۳۰). در نیم قرن اخیر در دنیا سیاستمداری با چنین خصوصیات وجود نداشته است. مصدق کشور ضعیف و تنهائی را به یک امپراطوری قوی و کهنسال غالب کرد و تمام نقشه‌های امپریالیسم انگلیس را نقش بر آب کرد.

از کتاب پیوند با آزادی (به قلم ویلی برانت. اولاف پالمه، برونو کرایسکی. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران. چاپ بهمن. ۱۳۶۴)

سوئد از زمان جنگ‌های ناپلئون در ابتدای قرن نوزدهم در هیچ جنگ اروپائی شرکت نکرده است. کارهای مهم سوسیالیست‌ها در این کشور:

۱۹۴۸ قانون بازنشستگی اجباری، اعم از مزدبگیر یا غیرمزدبگیر، در سن ۶۷ سالگی، بدون توجه به عایداتش. در ۱۹۵۳ قانون سه هفته مرخصی سالانه با استفاده از حقوق، که بعداً به چهار هفته افزایش یافت.

در ۱۹۵۵ بیمه اجباری بیماری. در ۱۹۵۹ تأسیس صندوق بازنشستگی تکمیلی که به هر یک از مزدبگیران پس از ۶۷ سال حقوقی معادل ۶۰٪ میانگین بالاترین دستمزدش را بپردازند. یکسان کردن دستمزدها را بالاتر از ملی کردن صنایع دانست.

برق آتمی را بخش شرکت‌های خصوصی با شرکت بخش دولتی ایجاد کرده‌اند بازدهی خوبی دارد. بهای برق در سوئد ارزانتر از همه جای اروپا است. کشتی‌رانی در دست شرکت‌های خصوصی است. راه آهن در دست دولت می‌باشد. خطوط هواپیمائی را شرکت مختلط اسکاندیناوی (دانمارک، نروژ و سوئد) در دست دارند. سه هفتم آن سوئدی است (نصف آن بخش خصوصی و نصف دیگر بخش دولتی).

سازمان تلویزیون در دست بخش خصوصی است. ۹۴٪ صنایع مکانیکی و ۹۹٪ صنایع نساجی و لباس‌دوزی با بخش خصوصی است.

تعداد کارآموزانی که دوره‌های عالی را طی می‌کنند بیشتر از تعداد بیکاران رسمی است زیرا در سوئد همیشه اقدامات پیشگیرانه به عمل می‌آید.

در ۱۹۶۵ تعداد ۱۸۹ و در ۱۹۶۶ تعداد ۵۶۹ مؤسسه بزرگ تأسیس یافت که کارگران آماده به کار را استخدام کرد. تلاش برای آموزش کارآموزان برای این منظور است.

سوئد سرزمین آرامش اجتماعی نامیده می‌شود. در ۱۹۶۸ - ۱۹۶۲ هفتصد دانشمند و پژوهشگر سوئدی به آمریکا مهاجرت کردند.

از کتاب زبان دیرین آذربایجان (دکتر منوچهر مرتضوی. تهران. ۱۳۶۰. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی)

دوبیتی منسوب به یعقوب اردبیلی مذکور در هفت اقلیم:

رشته دستت بلا گلگون کریته تو به دستان هزاران خون کریته

در آئینه نظر کن تا بوینی که ویم زندگانی چون کریته

صنرت صحیح آن به نظر مؤلف کتاب باید چنین باشد:

اشته دستت بلا گلگون کریته تا به دستان هزاران خون کریته

اشته ضمیر ملکی دوم شخص مفرد. کری یعنی کنی.

نویسنده با بررسی ابیات منسب به زبان آذری از آذری‌های مسلم چنین یاد می‌کند ۱۱ دوبیتی از شیخ‌صفی به لهجه اردبیلی (در سلسله‌نسب). سه دوبیتی از مریدان شیخ‌صفی به اهجه اردبیلی (صفوة‌الصفاء). یک دوبیتی از یعقوب اردبیلی به لهجه اردبیلی (هفت اقلیم). ۱۱ دوبیتی و ۳ غزل از مهمان کشفی به لهجه نمین اردبیل (سفینه متعلق به آقای منوچهر فضل‌ی). یک غزل و ۱۳ دوبیتی از شمس‌الدین محمد شیرین مغربی تبریزی قرن هشتم به لهجه تبریزی (نسخه خطی دیوان شمس مغربی متعلق به آقای عبدالمجید مولوی). یک عبارت از ماما عصمت البُستی تبریزی و یک دوبیتی به نقل از ماما عصمت به لهجه تبریزی (روضات الجنات) و الخ ...

شایسته است که زبان کنونی آذربایجان را گویش کنونی آذربایجان یا گویش آذربایجانی بدانیم. و اصطلاح آذری را که نماینده هویت تاریخی زبان ایرانی آذربایجان است به زبان دیرین این سرزمین، که ظاهراً تا میانه و شاید تا اواخر عصر صفوی در تبریز و شهرها و روستاهای آذربایجان زنده بوده است، اختصاص دهیم. انواع گویش‌های محلی و غیردری را در آذربایجان آذری خوانده‌اند و در بعضی دیگر از سرزمین‌های ایران فهلوی. و لذا می‌گوئیم که آذری همان فهلوی است یعنی در واقع فهلوی در آذربایجان.

از کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ (تألیف بابا - صفری. جلد دوم. تهران. چاپ دوم. چاپخانه بهمن. ۱۳۷۰)

اردبیل و شهریور ۱۳۲۰: برای حمله به ایران روس‌ها و انگلیسی‌ها از ماه‌ها قبل تدارک می‌دیدند و در مرزهای این کشور به تمرکز نیرو و نقل و انتقالات نظامی می‌پرداختند ... شب دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ در حالی که سکنه اردبیل مثل شب‌های دیگر به خواب رفته بودند، در سه فرسخی شهر یعنی آن طرف مرز ایران و شوروی، همانند همه مرزهای شمالی و غربی میهن ما، ستون‌های نظامی با تجهیزات کامل آماده دریافت فرمان حمله بودند.

ساعت چهار نیمه‌شب این لحظه منحوس فرارسید و نیروهای مسلح انگلیس و روس از هوا و زمین و دریا به ایران هجوم آوردند و قسمت‌های وسیعی از خوزستان و کرمانشاه و آذربایجان و خراسان را اشغال کردند ... در این ساعت که سکوت مطلق بر فضای شهر حکومت داشت به ناگاه صدای گوشخراش و وحشت‌آور هواپیماهای روسی یکباره در شهر پیچید و همه را از خرد و کلان و پیر و جوان از خواب بیدار کرد ... مردم تا حال حمله هوایی ندیده بودند و از مقررات ایمنی اطلاع نداشتند و به ویژه که گفته می‌شد آنها متعلق به ایرانند و برای مانور آمده‌اند. اکثریت ساکنان شهر با همان لباس خواب از رختخواب بیرون آمده در پشت‌بام‌ها و حیاط‌خانه‌ها آنها را تماشا می‌کردند. تعداد آنها زیاد نبود و چه بسا که از ده دوازده فروند تجاوز نمی‌کرد. زمان حمله نیز طولانی نشد و شاید بیش از ۲۵ دقیقه طول نکشید زیرا شهر بلاذفاع بود و کوچکترین عکس‌العملی در مقابل آنها دیده نمی‌شد.

... آفتاب دمید و روز آغاز گشت. کسبه و بازاریان مثل روزهای عادی ولی با نگرانی کار و کسب خود را شروع کردند. کارمندان ادارات نیز سر کار خود حاضر شدند ولی کار نمی‌کردند و دو نفر سه نفر با هم در اطای جمع شده درگوشی درباره هواپیماها با هم سخن می‌گفتند ... شنیدنی است که عزیززاده نام تبریزی، که در آن ایام رئیس آگاهی شهربانی بود، در آن گیر و دار در خیابان و جلوی مغازه‌ها قدم می‌زد تا مردم از این مقوله سخن

نگویند. ولی در همین حال چند هواپیمای اکتشافی روسی با ارتفاع کم از بالای شهر و سربازخانه گذشتند و تعداد زیادی اوراق چاپی ریختند که در آنها از طرف روس‌ها به زبان فارسی و ترکی به مردم اطمینان داده شده و ضمن اعلام دوستی، از رهائی مردم ایران از یوغ تسلط نازی‌ها، سخن رفته بود.

این امر واقعیت را روشن ساخت و خبر حمله روس‌ها به ایران در اندک زمانی با حیرت و بلا تکلیفی در شهر پیچید. استواری به نام جلیل خان وطن‌دوست، که مأمور دژبان لشکر بود، با چند سرباز به گاراژها می‌رفت تا هرآینه کامیون یا ماشینی برای استفاده سربازان و انتقال آنها پیدا کند. مقصد سربازها ارتفاعات "نیر" و "صائین" بود و چون وسیله نبود آنها پای پیاده و به طور آشفته در آن راه پیش می‌رفتند.

این وضع نیز بر اضطراب مردم می‌افزود و مخصوصاً خانواده‌هایی را که فرزندان در خدمت سربازی داشتند مضطرب می‌ساخت. خدا چنین روزی را هرگز برای این کشور و این ملت پیش نیاورد. سرگشتگی و درماندگی غیرقابل توصیفی بر شهر و شهریان حکومت می‌کرد.

اصولاً ترس زائیده جهل انسان بر نتیجه امور است و حتی ترس از مرگ هم برای آن است که انسان از سرنوشت روح و جسم خود بعد از آن بی‌اطلاع می‌باشد. مردم از وضع زندگی خود برای یک ساعت بعد بی‌اطلاع بودند و هیچکس نمی‌دانست که کار به کجا خواهد انجامید و لذا بیم و اضطراب شدیدی بر آنها سنگینی می‌کرد.

... هنوز ظهر نشده بود که تانک‌های روسی وارد شهر شدند و از نقاط مختلف به طرف سربازخانه و نیز عمارت سالاریه، که محل استقرار ستاد لشکر بود، روی آوردند ... در سربازخانه واقعه غیرمترقبه‌ای اتفاق افتاد و یکی از هواپیماهای اکتشافی روسی به وسیله یکی از تانک‌های خود آنها سرنگون گردید.

حوالی ساعت دو بعدازظهر بود که نیروی زمینی روس‌ها وارد شهر شد. پیشاپیش آنها تانک‌ها و زرمپوش‌های زیادی بود که پشت سر هم از راه آستارا و نمین و خیابان‌های مختلف شهر به طرف چهارراه پهلوی می‌آمدند. بر سر چهارراه افسری از آنها ایستاده و طبق نقشه جامع اردبیل که در دست داشت تانک‌ها و زره‌گوش‌ها را به جهات مختلف راهنمایی می‌کرد.

آنگاه نوبت به پیاده‌نظام رسید و حدود دو ساعت عبور آنها از خیابان طول کشید. آنها به سربازخانه می‌رفتند و در محوطه آن استقرار می‌یافتند. جمعی نیز به محل نارین قلعه سابق و کنار و حتی بستر خشک رودخانه بالخلو آمده در محوطه وسیعی که در جلوی پل داشکسن بود مستقر گشتند ولیکن روی ملاحظات جنگی هنگام غروب همه آنها از شهر خارج شدند و شب را در حالی که شهر را در محاصره داشتند در بیابان ماندند.

... شب چهارم شهریور ۱۳۲۰ شوم‌ترین و وحشتناک‌ترین شب‌های اردبیل در نیم قرن اخیر بود. نگارنده در تمام عمر خود شبی مخوف‌تر و دردناک‌تر از آن شب به خاطر ندارد. هوا تاریک، چراغ‌ها خاموش، سکوت مطلق صحنه دردناکی به وجود آورده بود. شهر مسئول و نگهبانی نداشت. در کوچه‌ها و معابر جنبنده‌ای به چشم نمی‌خورد. حتی صدای سگ و جغد نیز شنیده نمی‌شد. در خانه‌ها مردان و زنان به زحمت بچه‌ها را در خواب می‌کردند و سپس با هول و اضطراب برای روزهای نامعلوم آینده به گفتگو می‌نشستند. هر آن در انتظار وقوع حوادث اندوه‌باری بودند. صدای پای سوسکی به قدر حرکت فیل در میان درختان انبوه جنگل ترس و وحشت به وجود می‌آورد و به هم خوردن

دو برگ بر درخت توجه همه را به خود جلب می‌نمود. پرده‌هایی که برای جلوگیری از تابش نور به خارج، جلوی پنجره‌ها گرفته شده بود مانند حصار محکم زندان "نای" بر انسان‌ها سنگینی می‌کرد و حیاط‌هایی که هر شب محل نشستن و هواخوری اهل خانه بود مثل ظلمات داستانی اسکندر در نظرها مسجّم می‌شد.

سؤال‌های مبهم و لاجوابی، به قدر فهم و شعور هر کس، در صفحه ضمیر آنها خودنمایی می‌کرد: شب چگونه خواهد گذشت؟ صبح کی می‌رسد؟ فردا چه خواهد شد؟ قشون مهاجم با مردم چگونه رفتار خواهد کرد؟ وضع دفاعی سپاهیان ایران چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ دولت مرکزی چه اقدامی خواهد نمود؟ آلمانی‌ها، که ایرانی‌ها این همه به آنها علاقمند بودند، چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؟ وضع خواربار چه حالی به خود خواهد گرفت؟ نظام از هم گسیخته جامعه آرام و زحمتکش اردبیل کی و چگونه ترمیم خواهد یافت و بالاخره تکلیف ما برای فردا و فرداها چیست؟

... در آن ایام شخصی به نام "حسن‌علی شهروزی" فرماندار اردبیل بود. او به واسطه وضع حمل همسرش نتوانست قبل از ورود روس‌ها از شهر به در رود و به ناچار ماندگار شد و مثل دیگر مردم از خانه‌اش، که قسمتی از ساختمان فرمانداری بود، بیرون نیامد. فرمانده روسی روز دوم به دیدن او رفت و حوالی ساعت ده صبح به اتفاق وی در ایوان عمارت فرمانداری، خطاب به مردمی که در باغ جمع شده بودند، سخنرانی کرد. او روس‌ها را برادر ایرانیان خواند و علت این حمله را خنثی نمودن فعالیت ستون پنجم آلمانی‌های نازی در ایران قلمداد نمود ... او به دنبال این سخنان، که به لحن دوستانه‌ای ادا می‌کرد، از مردم خواست بازارها و دکان‌ها را باز کنند و کار و زندگی روزانه خود را از سر گیرند. از کارمندان ادارات نیز خواهش کرد که سر کار خویش بروند و بر طبق مقررات اداری ایران کارهای خود را انجام دهند.

بعد از او فرماندار نیز سخنانی در مورد لزوم باز کردن دکان‌ها و بازار بیان کرد و کارمندان اداری را موظف به حضور در ادارات دانست.

این گفتارها به ویژه سخنان فرماندار، که در هر حال نماینده رسمی دولت بود، و مردم از ماندن وی در شهر خبر نداشتند، در تسکین خاطرها مؤثر شد و کم کم بعضی از دکان‌ها، مثل نانوائی‌ها، که مایحتاج عمومی می‌فروختند کار خود را با احتیاط از فردای آن روز از سر گرفتند.

از کتاب آن سه زن (نوشته مسعود بهنود. چاپ دوم. چاپخانه بهمن. تهران. ۱۳۷۴)

(رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ در تهران)، صبح مطابق معمول تریاکش را کشید و جای را با عسل هم زد و سرکشید و به محوطه کاخ آمد. سلیمان خان و امیراحمدی قدم می‌زدند. لحظه بعد فروغی رسید. چشم رضاخان که به پسر جعفرخان خادم افتاد که با دوربین ایستاده بود تا از این صحنه عکسی بگیرد با پشت دست اشاره کرد که دور شود. "پس ولیعهد کجاست؟" برای پر کردن وقت شروع کرد با فروغی صحبت کردن. روز قبل در خانه فروغی نوه او را دیده بود و بعد از ملاطفت با وی دانسته بود که وی نوه اسدی نایب التولیه آستان قدس بود که به دستور او، بی‌حکامه دار زده شد. در بسیاری خانه‌ها یتیمی گذاشته بود.

با رسیدن ولیعهد او را بغل کرد و به سرعت سوار بر آوستین سیامرنگ شد و به صادق خان گفت برو! ولیعهد در را باز کرد و به بهانه گفتن سخنی به او دوباره بغلش

کرد. ولی او نمی‌خواست کسی اشکش را ببیند. با دست پسر را پس زد و ماشین به راه افتاد. امیراحمدی با اتومبیل خود به دنبالش.

فروغی روز سختی در پیش داشت. می‌خواست به مجلس برود و استعفانامه شاه را بخواند و عصر هم فرزند رضاخان را برای مراسم تحلیف به مجلس ببرد. با سفیران روسیه و انگلیس توافق کرده بود که نیروهای دو کشور، هم در آن روز وارد تهران شوند. همه کار را برای آن روز گذاشته بود.

در یک هفته گذشته فروغی و سهیلی وزیر خارجه جوانش کاری مهم را صورت دادند. نه انگلیسی‌ها و نه روس‌ها مایل به سلطنت پهلوی نبودند. انگلیسی‌ها به فروغی پیشنهاد می‌کردند که ریاست‌جمهوری را به عهده بگیرد و او بر اساس قولی که به رضاشاه داده بود، مایل به این کار نبود. جز او هم کسی در صحنه دیده نمی‌شد بتواند کشور را چنان اداره کند که رساندن سلاح و مهمات و آذوقه به شوروی، به راحتی امکان‌پذیر گردد.

رضاشاه با کشتن تیمورتاش و نصرت‌الدوله و سردار اسعد عملاً صحنه را برای چنین موقعیتی آماده کرده بود. نبودن مستوفی، مشیرالدوله و داور هم به یاری او آمده بود. به نفرات بعدی صف وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه و مصدق هم متفقین اعتماد نداشتند، پس فروغی کار را پیش برد. گرچه بولارد و اسمیرنف (سفرای انگلیس و شوروی) از حضور در مراسم تحلیف شاه جدید عذر خواستند.

مطابق نقشه فروغی فقط چند ساعت کشور بدون شاه ماند. این کار در آن روز کسی را عصبانی نکرد. مهم رضاخان بود. از دیدگاه همگان، این پسر لاغر از سونیس برگشته و همیشه نگران نمی‌توانست آزاری به کسی برساند.

تحلیف شاه جدید نیز، همچون خداحافظی پدرش، در مراسمی خشک و سرهم بند شده و بی‌مشتری برگزار شد. محمدرضا در کاخ تنها ماند و فقط توانست ارنست پرون و حسین فردوست را بخواهد که با او باشند که تنها نماند... حالا نمایندگان (مجلس) منصوب رضاشاه و تأیید شده نظمی مختاری هم دهان گشوده و از احتمال دزدیده شدن جواهرات سلطنتی توسط رضاشاه می‌گفتند و می‌خواستند که مأموران جیب‌های او را بگردند. جوانک ترسیده و تنها مانده در کاخ‌های وسیع سلطنتی چه می‌توانست کرد؟

رضاشاه عصر روز ۲۵ شهریور سه چهار ساعتی دیرتر از آن که باید به اصفهان رسید. تأخیرش از آن رو بود که بدون اسکورت و جلودار می‌رفت تا میداد توسط نیروهای انگلیسی که از همین راه تهران می‌آمدند شناخته شود. ماشین او نرسیده به دلیجان خراب شد و از حرکت ماند. هیچ پیش‌بینی نشده بود. ظهر بود و گرسنگی زور آور. علی خان که فقط بساط تهیه چای همراه داشت رفت و از قهوه‌خانه در یک سینی روحی، نیمروئی گرفت که نمک آن در کاغذی ریخته شده بود و یک نان خشکیده تافتون هم در آن. رضاخان چند ساعت پس از استعفا، همه چیز را از دست داده بود، خمیده در عقب اتومبیل، نیمرو را خورد. آنها در آنجا آن قدر ماندند تا علیرضا که خبر حرکت پدرش را از رادیو شنیده بود و از تأخیرش نگران شده بود، با اتومبیل فرمانده لشکر سر رسید.

از کتاب **مزدا خدا نیست بنیان آفرینش است** (نوشته دکتر کیخسرو کشاورز. اکتبر ۱۹۹۸)

زندگانی زردشت: برای شناسائی زردشت و زندگی او دو منبع وجود دارد:

۱. گات‌ها که گفته‌های خود زردشت می‌باشد. این منبع مورد استفاده و استناد در این کتاب قرار گرفته است.

۲. یک رشته کتاب‌هایی که به تدریج پس از زردشت نوشته‌اند (اورستا). این کتاب‌ها به علت داشتن موارد انحرافی، و گاهی متناقض با گفته‌های زردشت، در این کتاب مورد استفاده قرار نگرفته‌اند.

درباره زمان و مکان و تاریخ زاده شدن زردشت از خود او گفته‌ای در دست نیست. گر چه پس از وی دیگران مطالب زیادی در این باره نوشته‌اند و پژوهشگران هم از روی قرائن و حدس و استدلال مطالبی بیرون آورده‌اند ولی آنها هنوز قطعی و مسلم نیستند. این نوشته‌ها زمان او را تا هشت هزار سال پیش از میلاد گمان می‌برند. درباره نام و افراد خانواده زردشت هم جز چند نکته اساسی که از گفته خود او در گات‌ها به ما رسیده، آگاهی مورد اعتمادی در دست نیست. ولی بعدها دیگران مطالب زیادی نوشته‌اند. زردشت سروده‌هایی به نام گات‌ها سروده که به گواهی همه پژوهشگران از خود او است و به استناد همین سروده‌ها، زردشت شخصیت واقعی و مسلم تاریخ است. در این سرودها نام خود را "زرتشت" از خانواده "اسپنتمان" و از دودمان "هیچدسب" نوشته با کوچکترین دخترش به نام "پوروچیستا" گفتگو کرده و ۱۶ بار به صورت شخص حاضر یا غائب از خود نام برده یا خود را طرف خطاب قرار داده. در این باره آگاهی بیشتری از خود زرتشت به ما نرسیده. در نوشته‌های بعدی که دیگران درباره زرتشت نوشته‌اند نام پدر و مادر و زن و پسران او هم آورده شده. از دوران زندگی و مبارزات و کارهای او مطالب بیشتر و قابل اطمینان‌تری می‌دانیم. این مطلب یا مستقیماً از گفته‌های خود زردشت به ما رسیده یا به روشنی از سرودهای او در گات‌ها استنباط می‌گردد.

به طوری که از گفته‌ها و آموزش‌های زرتشت در گات‌ها، قدیمی‌ترین آثار ادبی ایران، برمی‌آید وی اندیشمندی بوده تیزبین با شخصیتی ممتاز. دارای اعتماد به نفس کامل، پیوسته در تلاش و کوشش، با توانایی زیاد برای تحمل سختی‌ها، جوانمردی بوده سنجیده و دانا، سخن‌سنج و سخندان و سخنور، خوش‌زبان و خوش‌بیان، با پشتکاری بسیار و منطقی قوی. دورانی که زردشت در آن زندگی می‌کرد دورانی پرآشوب و تیره و تار و برای مردم مصیبت‌بار بود. در آن زمان اقوام آریا یک اجتماع به هم پیوسته و یکپارچه نبود. مردم به صورت قبیله و جدا از هم به سر می‌بردند. عده‌ای، که زردشت هم از آنان بود، در یک جا ساکن بودند و کشاورزی می‌کردند و عده دیگر، که چادرنشین بودند به شکار و بیابان‌گردی و کشت و کشتار یکدیگر می‌پرداختند. بیابان‌گردان کشاورزان را غارت می‌کردند و کشاورزان به دفاع می‌پرداختند. حمله و دفاع و کشت و کشتار دائمی بود. مردم دار و ندارشان را به نام خدایان ولی به نفع روحانیان و بزرگان قبایل از دست می‌دادند. این رویدادها گر چه به ظاهر علت سیاه‌روزی مردم بودند ولی علت اساسی و سرچشمه همه سیاه‌روزی‌های آنان نادانی بود. مردم به سبب نادانی نمی‌توانستند خود را از باورهای مصیبت‌بار چند هزار ساله‌ای که دامنگیرشان بود و در سیاه‌روزی آنان اثری ژرف و قطعی داشتند برهانند. یکی از این باورها باور به شمار زیادی از خدایان پرقدرت و خشم‌پذیر و کینه‌توز و بلیه‌آفرین و دیگری باور به خیل بزرگی از روحانیان آزمند و مردم‌فریب و چپاولگر و تباہی‌آور بود. این باورها را مردم از پدر خود به ارث برده با آنها بزرگ شده و به آنها عادت کرده بودند و آنها را حقیقت محض می‌پنداشتند. مردم نادان بودند و چون نادانی ترس می‌آفریند می‌ترسیدند. از خشم و کینه خدایان

می‌ترسیدند. از قدرت رئیس قبیله خودشان می‌ترسیدند. بالاتر از همه از هر چیز تازه می‌ترسیدند. به این واسطه حاضر نبودند افکار تازه، آن هم افکار خلاف باورهایشان، خلاف و علیه خدایانشان، خلاف و علیه روحانیانشان، خلاف و علیه رئیس قبیله‌شان را بپذیرند. چون حقایق را درک نمی‌کردند در آتش می‌سوختند و توان کوچکترین اظهار وجود و رهائی خود از شوربختی‌ها را نداشتند.

زردشت که در این دوران می‌زیست می‌بایست زندگی را مانند دیگران درک کند و با آن بسازد ولی او اندیشمند بود. اندیشمندی ژرف‌بین. از گفته‌ها و آموزش‌هایش، در گات‌ها، می‌توان فهمید که درباره بی‌دانشی مردم و رهائی آنها از ستم ستمگران می‌اندیشید. تشخیص می‌داد که این خدایان ساخته و پرداخته ذهن روحانیان و زائیده نادانی و ترس مردمند. دروغی‌اند. دروغی به مفهوم غیرواقعی بودن. درک می‌کرد که این واسطه‌ها و روحانیان هستند که خود را به مردم تحمیل کرده و دسترنج آنها را به نام خدایان و به سود خود از دستشان بیرون می‌آورند. می‌دید که ایشان مردم ساده‌لوح را از قدرت خدایان می‌ترسانند و از آن به سود خود استفاده می‌کنند. اینها را زردشت می‌فهمید و می‌اندیشید که چه باید کرد که مردم از ستم آزاد شوند و به آرامش دست یابند. آن قدر در این باره اندیشید تا به یاری دانش، پاسخ پرسش‌های خود را، در عالم اندیشه، دریافت کرد و به این نتیجه رسید که این خدایان دروغین باید از بین بروند و خدائی جانشین آنها گردد که واقعی باشد. خود راهنمای مردم گردد. واسطه و روحانی نداشته باشد. خشمناک نگردد. قربانی و نذر و نیاز با مراسم پرهزینه نخواهد و بالاخره در زندگی روزانه مردم دخالت نکند. مطالب بالا را از گفته‌ها و آموزش‌های زرتشت در گات‌ها به روشنی استنباط می‌کنیم.

چون زردشت در گات‌ها به دانش و دانش‌آموزی زیاد ارج نهاده معلوم می‌شود که سرچشمه سیاه‌روزی مردم را نادانی تشخیص داده و درباره دانش و دانائی اندیشیده است. شاید در پی این اندیشه بوده که دانش را مایه و پایه اساس هستی یافتن جهان هستی یا به گفته دیگر بنیان آفرینش شناخته و آن را، به زبان آن روزی، مزدا یعنی دانش بزرگ نامیده، چرا دانش بزرگ؟ زرتشت در این باره چیزی نگفته ولی شاید نوشته زیر بتواند روشنگر این علت باشد.

مؤلف در مورد دانش مطالبی عنوان نموده و چون آوردن آنها بر حجم کتاب می‌افزاید لاجرم باید به همین بسنده کرد و به سخنانی دیگر از کتابی دیگر پرداخت.

از کتاب سخن‌ها را بشنویم (محمدعلی اسلامی ندوشن. چاپ پنجم. شرکت سهامی انتشار. چاپخانه حیدری. تهران. ۱۳۷۰)

کشور عجیبی که ایران نام دارد: کشور عجیبی که ایران نام دارد اکنون دارای یک میلیون و پانصد هزار کیلومتر مربع وسعت است. گسترده در میان دو دریای عمان و خزر. دو آب متبرک "چیچست" و "اروند رود". و کوه‌هایی مانند اژدها بر گنج، گرداگرد او چنبر زده‌اند و در آن تفاوت حرارت از نقطه‌ای به نقطه‌ای، گاه از پنجاه درجه می‌گذرد. و از او برخاسته‌اند: کاوه آهنگر، که نخستین شورش‌گر ستم بود، و کورش که نخستین کشورگشای جهان، و زرتشت که نخستین پیام‌آور روشنائی بود. و مزدک که نخستین اشتراکی گیتی. و رستم که نخستین پهلوان عالم بود. و خشایارشا پسر داریوش که نخستین لشگرکشی شرق به غرب را برای تنبیه یونان دسیسه‌گر ترتیب داد.

و این کشور طی هزار سال حایل میان شرق و غرب بوده است، و همه تمدن‌های

برجسته‌دنیای قدیم، از "میانرودان" و مصر و یونان و چین و هند و پیام حجاز در اینجا سر به هم آورده‌اند.

و بدون این ایران، سیمای دنیا چه بسا که هیئت دیگری به خود می‌گرفت، زیرا اسکندر در اینجا عنان باز کشید، وگرنه شرق دور را تا اقصی نقاط چین در نوشته بود، و صحرانوردان آسیا و مغولان در اینجا از نفس افتادند وگرنه تا انتهای اروپا جلو می‌رفتند. و رومیان کمر دنیا از هیچ‌نمی‌ترسیدند، جز از پیکار "پارت"ها، آن سوی فرات متوقف‌ماندند. و پس از آن که از جانب اسلام فتح شد، باز آمریت خود را از دست نداد. این بار در قلمرو فرهنگ و اندیشه، و از طریق ایران بود که اسلام به نیمی از جهان شناخته شده زمان راه یافت. سبند و بنگال و پنجاب و آسیای صغیر و "فرا رودان" و ترکستان چین و مالزی و اندونزی، و هم اکنون نیز چون در موزه‌های جهان آثاری تحت عنوان "هنر اسلام" به نمایش گذاشته می‌شود، صدی هفتاد یا هشتاد آن دستاورد مردم ایران است (یا آثار مشتق شده از تمدن ایران) و لطیف‌ترین اندیشه انسانی جهان که عرفان باشد، در ایران بالیده شده است.

یک سرزمین کم آب و پر از کوهسار و کویر، چه خصوصیتی داشته است که همیشه منشأ آثار شگرف و خطیر بوده؟ چگونه بوده است که مانند "فئس" آن همه تا پای مرگ رفته و دوباره از میان خاکستر خود برخاسته؟ از سه هزار سال پیش بدین سو هیچ زمان نبوده است که در صحنه تاریخ جهان حاضر نباشد. یک ملت چقدر می‌تواند پست و بلند و افت و خیز و رنج و آزمون داشته باشد، و بازماند؟ از نفس بیفتند ولی از پا نیفتند؟ چون به حکم جغرافیا در قلب حوادث جهان بوده از چهار سو فشار بر آن وارد می‌شده، با این حال، از میدان به در نمی‌رفته. از کاخ آپادانا تا خانه گلی حافظ در شیراز، فاصله چندانی نیست زمانی ملک مرئی را در زیر سیطره خود داشته، زمانی ملک معنی را ... پس از اسلام رهائی از قیدهای طبقاتی حاصل شد، ولی در عمل، عباسی همان ادامه دهنده روش ساسانی بودند - منهای محاسن آن دوره - و حکام ایرانی دنباله‌روی از سبک عباسی داشتند ...

اما در مجموع، مردم ایران درگیر مسائل عمده‌ای بودند، چون ناامنی و بی‌فردائی و فقر که اگر بگوئیم آب خوش از گلویشان پائین نمی‌رفت اصطلاح خودش را جسته‌ایم. با یک نگاه کلی مشکل آنها را در سه طاغوت می‌بینیم: شاهان، عالمان دنیادار، عوام. طاغوت نخست شاهان بودند. شاهان ایران در این دوره اغلب ترک‌نژاد بودند (با آذری‌های امروزی اشتباه نشود). دو خانواده ایرانی سامانی و صفاری درخشش کوتاهی داشتند و آل بویه نیز نتوانستند جو ایران را تغییر دهند ...

طاغوت دوم عالمان دنیادار بود که به نحو غیرمستقیم خود را با دیوانیان در اداره مملکت ذینفع می‌دانست. در واقع مملکت‌داری مانند خورجینی بود که یک سرش را می‌بایست شمشیر حاکم پر کند و سر دیگرش را تبلیغ عالم.

این سنت در دوران ساسانی به ایران بعد از اسلام انتقال پیدا کرده بود ... گروهی از عالمان که ریاست و رفاه را سرمایه نقد می‌دانستند و آن را جز در مشارکت با حاکمان نمی‌توانستند به دست آورند، خود را جانشین موبدان زمان ساسانی کردند ...

از نظر متفکران آزاده ایران، زیان عالمان بی‌حقیقت بیشتر از جباران تازیانه به‌دست بوده‌است. چه آنان دینی را از درون خالی کرده بودند و همه امور را بر گرد کاکل "ظواهر" می‌چرخاندند که این "ظواهر" در جهت تسلط هر چه بیشتر زورپسندان و نخاله‌ها، بر

ساده‌ها و ضعیف‌ها نتیجه‌بخش می‌شد. حافظ خلاصه وضع را در چند کلمه گفته است: "آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت".

طاغوت سوم، عوام بودند که در جای دیگر آنها را "گناهکاران بی‌گناه" خوانده بودم. این جمع بر اثر نادانی خویش جز آن که به زیان خود قدم بردارند و آلت دست و هیمة دو طاغوت اول بشوند، کاری نمی‌کردند ... هزاران حکایت و نقل و مثل در کتاب‌های فارسی هست، حاکی از آن که اینان با جهل خویش و سر انباشته از او هام، تنها وسیله تسهیل تسلط ظالمان بر خود بودند.

از کتاب **شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان** (نوشته "سر پرس‌لورین". ترجمه محمد رفیعی - مهرآبادی، تهران، انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳)

ضرب‌المثل معروف انگلیسی است "اگر نمی‌توانی بر حریف چیره شوی با او شریک شو". سیاست دو پهلوی انگلیس در "حمایت از استقلال دولت مرکزی" و سیاست جنوب (حمایت شیخ خزعل) برای نگهداری منافع نفتی بریتانیا در جنوب معروف است.

اولین کنگره مسلمانان شوروی در نوامبر ۱۹۱۷ به ریاست استالین تشکیل شد. قرارداد (مودت) ایران و شوروی در هشتم اسفند ۲۹ فوریه ۱۹۲۱ امضا شد. برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ مبلغ ۱۳۱۰۰۰ لیره به وثوق‌الدوله (نخست‌وزیر) و نصره‌الدوله (وزیر خارجه) و صارم‌الدوله پرداخت شده بود. "ویکتور مالت Mallet" که قبل از ورود "لورین" وزیر مختار انگلیس به ایران (اواخر ۱۹۲۱) از تهران رفت، که شغلی در اداره شرق وزارت خارجه انگلیس به دست آورد، نوشته است:

هیچ چیز شگفت‌آورتر از این نبود که ... وقتی وارد عربستان (خوزستان) یا یکی از بنادر خلیج فارس شدم مشاهده کردم که هیچ دولت خارجی به جز بریتانیای کبیر (به هر دلیلی که باشد) وجود ندارد. ایرانیان ساکن سواحل خلیج عموماً عربند و از نژاد ایرانی نیستند و رهبران قبایل آنها (خوانین) در چشم این مردم از اهمیت بیشتری با مقایسه با حکومت دوردست شاه برخوردارند. اگر بتوانند به زبان خارجی صحبت کنند آن زبان انگلیسی است. اگر خرید و فروش بکنند از (روپیه هندی) استفاده می‌کنند تا تومان. سایر قدرت‌ها را فقط به اسم می‌شناسند ... هند به آنها نزدیکتر از تهران است و به مأمورین ادارات کنسولی بریتانیا به چشم دوستی می‌نگرند در حالی که مردم شمال ایران به آنان با سوءظن نگاه می‌کنند.

انگلستان در اکتبر ۱۹۱۰ با خزعل قراردادی امضا کرد مبنی بر این که "دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به عمل آورد به نحوی که راه حل رضایت‌بخشی، در صورت هرگونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما به عمل آورد و حقوق شما را نسبت به اداری‌تان در ایران به رسمیت بشناسد". در ۱۹۱۴ هم یک قرارداد امضا کردند. مفاد این قراردادها را به دولت ایران اطلاع ندادند. خزعل از انگلستان لقب "سر Sir" و نشان‌های "G.C.S.I.E. و K.C.I.E." داشت و "شیخ سر خزعل‌خان" بود. رضاخان در ۶ آبان ۱۳۰۲ نخست‌وزیر شد. محمدحسن میرزا ولیعهد در صدد رفتن به آذربایجان بود و رضاخان وزیر جنگ به عنوان تحریک عشایر علیه دولت مرکزی مانع آن شد. مشیرالدوله نخست‌وزیر استعفا کرد. رضاخان از احمدشاه خواست خود او را نخست‌وزیر کند. شاه به یک شرط، که هر چه زودتر وسایل سفر او را به اروپا فراهم سازد، قبول کرد و رضاخان هم او را راهی نمود.

اورین، وزیر مختار انگلیس در تهران به "آزبورن" نوشت "مدت‌های مدید ما نماینده سیاسی شیخ در تهران بوده‌ایم که این کار راحت و آسوده‌ای نبوده است".

احمدشاه در ۱۱ آبان ۱۳۰۲ از ایران رفت (پنج روز پس از نخست‌وزیری رضاخان). مجلس شورایی ایران در ۹ آبان ۱۳۰۴ انقراض قاجاریه را اعلام کرد. لورین گوید "یک شرقی مایل نیست دست خود را رو کند".

مجلس مؤسسان در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ در آمفی‌تئاتر دایره‌ای شکلی (تکیه دولت) گشایش یافت. این مجلس در ۲۲ آذر ۱۳۰۴ به سلطنت رضاخان رأی داد. رضاخان در ۲۴ آذر ۱۳۰۴ مراسم تحلیف به جای آورد و در یکشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد.

مراسم تحلیف در کاخ گلستان صورت گرفت. تزئین کاخ را "لیدی لورین" همسر وزیر مختار انگلیس داد و طبق سفارش وی از فروشگاه‌های لندن وسایل و اشیاء لازم آوردند. در زیرزمین کاخ، او به گونی‌های سنگین برخوردار کرد که پر از اشیاء گرانبها و جواهر بود. آنها را به قصر آورده تمیز کرده زینت دادند. صادق مستشارالدوله رئیس مجلس مؤسسان و محمود جم رئیس تشریفات و تیمورتاش وزیر دربار بود.

لورین در ۹ مرداد ۱۳۰۵ از ایران رفت و نیکلسون که در زمان مأموریت پدرش در سال ۱۸۸۶ در ایران به دنیا آمده و از چندی قبل به صورت کاردار در سفارتخانه وارد شده بود، جای او را گرفت. او به وزارت خارجه بریتانیا نوشت که در ایران فقط منطق پول و زور را می‌فهمند.

لرد کرزون، وزیر خارجه انگلیس در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ (۲۵ آبان ۱۲۹۹) در مورد قرارداد ۱۹۱۹ در مجلس اشراف انگلستان نطقی ایراد کرد و در آن گفت: ایران سرزمینی است که انگلستان منافع مهم و دائمی در آنجا دارد. نظریه کابینه‌های انگلستان هم از صد سال پیش همین بوده است و این سیاستی است که وزرای خارجه انگلستان از قبیل لرد سالیسبوری، لرد لاندز، اون و ویسکونت کری فالودن و سر ادوارد گری به کرات در پشت همین میز بیان می‌نمودند. و در آخر این سخنرانی می‌گوید، در حقیقت و واقع امر ایران بایستی همیشه مقدرات و سرنوشت خویش را با کمک و مساعدت ما تعیین نماید.

تدین نایب‌رئیس مجلس شورایی که از افراد بسیار نزدیک به رضاخان بود (در ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ برابر ۲۹ مهر ۱۳۰۴) پیشنهاد کرد که مجلس سلسله قاجار را منقرض اعلام کند و در تاریخ مزبور تصویب شد. گروهی از مجتهدین بیانیه صادر و از عموم مردم خواستند از دولت جدید متابعت نمایند.

خزعل در نامه‌اش به قوام‌الدوله در مورد مراجعت احمدشاه می‌نویسد: من از مقامات مربوطه (انگلیسی‌ها) استفسار کرده‌ام جواب سرد و منفی می‌دهند. بلکه بر خلاف سابق که اگر راجع به سیاست ایران از آنها سؤال‌هایی می‌شد با صراحت لهجه جواب می‌دادند و شاید در بعضی موارد نسبت به پیش‌بینی‌هایی هم که می‌کردند مرا مسبوق می‌نمودند، این اوقات علاوه بر این که در هیچ قسمتی با من وارد مذاکره نمی‌شوند عملاً هم از سردار سپه تقویت کرده او را با لیاقت معرفی می‌کنند. پیش من واضح و آشکار است که می‌خواهند این شخص را روی کار آورده با دست او عملیاتی انجام دهند. به خوبی ملتفت هستم که سیاست انگلیسی‌ها راجع به من صورت انحرافی به خود گرفته است.

سروان پیل نماینده انگلیس در خوزستان در تلگراف خیلی محرمانه به لورین وزیر مختار آن کشور در ۱۴ ماه مه ۱۹۲۳ می‌گوید ... ما بایستی طغیان در میان اعراب (خوزستان) به وجود آوریم تا از طغیان آنها خطرانی برای لوله‌های نفت پیش‌بینی شود. سپس

با پیاده کردن قوا در اهواز نقشه وزیر جنگ (رضاخان را در سرکوبی بختیاری‌ها) باطل نموده بر او پیشی گیریم.

کنسول بریتانیا در اهواز در تلگرام خیلی محرمانه ۲۰ ژوئن ۱۹۲۳ به نماینده مقیم بریتانیا در بوشهر می‌نویسد ... ۴- چنان‌که دلایل عقیده من درست باشد در نتیجه لازم بلکه حیاتی به نظر می‌رسد که معادل پنج هزار الی ده هزار تفنگ و مقدار زیادی مهمات در بصره ذخیره نمایم تا در موقع بروز حوادث مهم در اختیار شیخ محمره گذارده شود. به نظر من اکنون پنج هزار تفنگ کافی است.

عباس اسکندری در کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران می‌نویسد که "همین قدر مسلم است که در موقع خاتمه امر خوزستان قول انگلیسی‌ها وارد و وزیر مختار انگلیس مساعدت نمودند. سه هفته بعد از آن خزل تسلیم گردید و غوغای خوزستان خاتمه یافت." یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد "... شیخ محمره از انگلیسی‌ها که تکیه‌گاه او بوده‌اند و از آنها امیدواری داشته است اکنون آن امید را ندارد چه آنها با حاصل بودن مقاصد سیاسی و اقتصادی، که در ایران دارند، در نزد حکومت مرکزی مملکت، دیگر به وجود امثال خزل‌ها احتیاجی ندارند".

بختیاری‌ها هم اگر چه در آغاز مشروطه نیکی‌هایی از خود نشان دادند و بزرگان ایشان همیشه در تهران می‌زیستند با این همه رام دولت نبودند و به گفته یکی از اروپائیان همیشه این سیاست را دنبال می‌کردند که پدران دوست و پسران دشمن باشند (نوشته کسروی). وین سنت شین، مؤلف ایران جدید که در ۱۹۲۷ در نیویورک چاپ شده می‌نویسد: "هیچ فصلی در تاریخ دیپلماسی انگلیس برای یک نفر آنگلو فوب (ضد انگلیسی) موضوع بهتر از مسئله روابط امپراطوری انگلستان با ایران نمی‌باشد. تقریباً هر عملی که از آغاز قرن نوزده نسبت به ایران کرده است می‌شود این طور تعبیر کرد که در نتیجه فشار تجاوزکارانه استحصال بوده است ... پیشرفت نفوذ انگلیس در ایران بسا اوقات چنین به نظر می‌رسد که ضربه‌ای به استقلال آن ملت بدبخت وارد می‌نماید.

در چندین مورد مثل سال ۱۹۱۹ دولت بریتانیای کبیر باعث شد دو ایالت از ایالات ایران یکی افغانستان و دیگری نصف بلوچستان از ایران جدا شود. همین که بر منابع معدنی ایران در جنوب غرب دست یافت چیزی مانده بود که تمام مملکت را نیز ببلعد".

از کتاب مباحث عمده در روانپزشکی (تألیف "کلارنس ج. راو". ترجمه دکتر جواد وهابزاده. تهران. ۱۳۶۶)

اضطراب Anxiety:

مقدمه- اضطراب نقش عمده‌ای را در پسیکودینامیک و آسیب‌شناسی روانی بازی می‌کند. در فهم رشد شخصیت نیز کمک زیادی می‌نماید (به فصل مفاهیم روان‌پویانی مراجعه شود). اضطراب معمولاً نقش مهمی در رشد طبیعی و نیز در فرایندهای مرضی در تمام سنین عمر بر عهده دارد.

تعریف:

۱. چاپ سوم فرهنگ "وبستر" اضطراب را چنین تعریف می‌کند: مضطرب بودن یا احساس ترکیبی نیرومند با مستولی از عدم یقین، بی‌تابی، بیم و ترس ریشه‌دار و عمیق درباره یک اتفاق احتمالی، ناآرامی.

۲. از نظر روان‌پزشکی اضطراب را می‌توان چنین تعریف کرد: ناآرامی، هراس و

ترس ناخوشایند و منتشر یا احساس خطر قریب‌الوقوع که منبع آن قابل شناختن نیست.

خصیصه اضطراب:

۱. اضطراب در واقع یک فرایند آگاه‌کننده است و خطاری است به فرد درباره یک خطر قریب‌الوقوع، و به این ترتیب شخص را برای مقابله با تهدید خطر آماده می‌سازد.

۲. یک حالت روانی بسیار پریشان‌کننده است و به این دلیل شخص معمولاً برای مدت طولانی قادر به تحمل آن نیست. برای کنار آمدن و سلطه بر اضطراب، فرد معمولاً از یکی از "مکانیسم‌های از عهده برآئی" و یا یکی از مکانیسم‌های دفاعی کمک می‌گیرد.

۳. اضطراب شباهت به ترس دارد.

۱-۳. هر دو در مقابل خطر و در پاسخ به آن احساس می‌شوند و عکس‌العمل‌های فیزیولوژیک مشابهی دارند.

۲-۳. در تأکید بر تمایز بین ترس و اضطراب، که ناشی از یک اشتباه تصادفی در ترجمه انگلیسی کلمه آلمانی *Angst* (به معنی احساس وحشت و نگرانی) در اصل نوشته‌های فروید بوده، مبالغه شده است. ظاهراً خود فروید تمایز نمایانی بین این دو قائل نبوده است.

۳-۳. معهداً بین اضطراب و ترس در معنی روان‌پزشکیشان فرقی وجود دارد. بدین معنی که اضطراب: الف. ریشه‌اش درون روانی است و از داخل شخصیت برون می‌آید. ب. پاسخی است به تهدید ناشناخته و نامشخص. ج. دارای جنبه تعرضی است. د. غالباً مزمن است.

۴. اضطراب باعث به وجود آمدن تغییرات فیزیولوژیک در بدن می‌گردد که ضمن آن بدن خود را گوش به زنگ و آماده برای فعالیت شدید جسمانی (جنگ یا گریز) می‌نماید.

۱-۴. بعضی از فرایندهای بدنی تحریک، و بعضی دیگر مهار می‌شوند.

الف. دستگاه قلب و عروق تحریک می‌شود، قلب تندتر می‌زند. فشار خون ثابت می‌ماند و یا برای راندن خون بیشتری به عضلات افزایش می‌یابد. کبد ترشح می‌کند و غدد فوق‌کلیوی "اپی‌نفرین" تولید می‌کنند.

ب. دستگاه معدی و روده‌ای مهار می‌شود، و ترشحات و فعالیت‌های دودی آن کاهش پیدا می‌کند.

۲-۴. این تطابق‌های بدنی موجود زنده را آماده فعالیت می‌سازد، خونی که موقتاً از دستگاه‌های دیگر بیرون رانده شده در اختیار دستگاه عضلانی قرار می‌گیرد.

۳-۴. بهوسیله اضطراب است که دفاع بیولوژیک و روان‌شناختی جهت تأمین بقای حیات بسیج می‌گردد.

نقش اضطراب:

۱. اضطراب در پویائی تمام اعمال انطباق بشری مقام اصلی را اشغال می‌کند.

۱-۱. اضطراب پاسخ طبیعی است در مقابل تهدید

- ۱-۲. اضطراب نیروی محرکه بسیاری از اعمال تطابقی ما است. به عنوان مثال اضطراب ناشی از نگرانی از امنیت مالی ممکن است الف. فردی را وادار به جمع کردن ثروت فراوان نماید. ب. فرد دیگر را وادار به طرح واقع‌بینانه در سرمایه‌گذاری، بیمه، و نامه دوره بازنشستگی نماید. ج. از طرفی در فردی ثالث موجب وابستگی کامل گردد.
- ۱-۳. الگوی پیدایش اضطراب همیشه موجود و امری فطری است. شاهد این مدعا مشاهدات روان‌شناسان اطفال است که به شرح و توصیف " اضطراب‌های همگانی زیربنائی در اطفال پرداخته‌اند که به طور طبیعی یا وابستگی اتکائی به مادر همراه است. الف. اضطراب جدائی تشویشی است که در طفل در موقع جدا شدن از مادر یا جانشین مادر می‌شود. این مسئله بیش از همه بین سن شش تا ده ماهگی نمایان است. ب. اضطراب از بیگانه تشویشی است که درچه‌های کوچک در موقع مواجه با افراد ناشنا و بیگانه ملاحظه می‌گردد. ج. اضطراب شبانه عبارت است از ترس اطفال از تاریکی.
۲. مکانیسم‌هایی که شخص به وسیله آنها از عهده اضطراب برآمده و در برابر آن از خود دفاع می‌کند، پایه و اساس پسیکودینامیک و پسیکوپاتولوژی را تشکیل می‌دهد که در فصل آینده (تطابق با اضطراب) مورد بحث قرار خواهد گرفت.
۳. استفاده از مستمر از مکانیسم‌های دفاعی خاص منتهی به ایجاد خصوصیات شخصیتی یا صفات منتشی می‌شود (به فصل اختلالات شخصیتی رجوع شود).
- ریشه‌های اضطراب:
۱. شواهدی وجود دارد که استعداد به اضطراب در دوران رشد قبل از تولد پیدا می‌شود.
 ۲. "او تو رانک O to Rank" ضربه تولد را علت اولیه اضطراب تلقی می‌کرد.
 ۳. نظریه روانکاوی بر مسئله "جدا شدن از مادر" به عنوان منبع اضطراب تأکید می‌کند.
 ۴. ضربه هیجانی حاصل از جدائی‌ها نیز منبع اصلی اضطراب تلقی شده است.
 ۵. پاسخ اضطراب را برخی از محققان به عنوان پاسخی یاد گرفته تلقی می‌کنند.
- اجزای تشکیل دهنده اضطراب:
۱. اضطراب در سه سطح مختلف وجود دارد:
- ۱-۱. نورو آندو کرین: Neuroendocrine
- نورو آندو کرین اشاره ای است به هورمون آدرنالین یا اپی نفرین با نوراپی نفرین مربوط است که این نیز به نوبه خود با آشفته‌گی‌های خلق و افسردگی رابطه دارد. این هورمون مسئول واکنش‌های فیزیولوژیکی است که در زیر شرح داده می‌شود.
- ۱-۲. روانی
- تظاهرات روانی اضطراب عبارت است از احساس تشویش و درک این

ناراحتی توسط قشر مخ. بنابراین شامل شناخت پاسخ‌های فیزیولوژیک و نیز باخبر شدن از تشویش است.
 الف. گر چه فرد آگاهانه تشویش را درک می‌نماید، علت اضطراب معمولاً دور از سطح آگاهی باقی می‌ماند.
 ب. اضطراب دارای درجاتی است (رجوع شود به اشفتگی‌های خلق در فصل قبل).

بدنی:

۱-۳

تظاهرات بدنی یا حرکتی - احساسی اضطراب نتیجه پاسخ‌های فیزیولوژیک دستگاه‌های مختلف بدن با افزایش اپی نفرین است.
 الف. پاسخ پوستی رنگ‌پردیگی، تعریق، راست شدن موها، لرزیدن عضلات سطحی

ب. پاسخ قلبی عروقی معمولاً شمال تاکیکاردی و طپش قلب، افزایش فشار خون سیستولیک و انقباض‌های قلبی زود رس "اکستراسیستول" است. گاهی عکس‌العمل سیستم قلبی عروقی از نوع کاستی فعالیت است که منجر به ضعف و سستس (غش و ضعف) می‌شود.

ج. پاسخ گوارشی خشکی دهان به علت مهار غدد بزاقی وجود دارد. علاوه بر این احساس مزه بد در دهان، بی‌اشتهایی، تهوع، استفراغ، زور و پیچ، اتساع معده و احساس چیزی متحرک در معده، اسهال یا بی‌بوست ممکن است عارض گردد.

د. پاسخ تنفسی ممکن است شامل نفس تند و سریع، آه کشیدن یا تهویه سریع (هیپرو انتیلاسیون) باشد. (به سندروم هیپر انتیلاسیون در فصل واکنش‌های روان - تنی مراجعه شود).

ه. پاسخ ادراری تناسلی ممکن است شامل احساس فوریت برای ادرار کردن، تکرر ادرار، قاعدگی دردناک، مقاربت دردناک، سردی مزاج، ناتوانی جنسی، و درد لگنی باشد.

و. واکنش وازو موتور ممکن است به صورت تعرق و یا سرخ شدگی صورت باشد.

ز. واکنش عضلانی استخوانی ممکن است به صورت رعشه عضلانی (غالباً ابتدا در لب‌ها دیده می‌شود)، گشادی سوراخ بینی، سردرد تنشی کششی، انقباض و کشیدگی پشت گردن (کشش عضلانی گردنی)، لرزش صدا، شکایت از ورم مفاصل (آرتریت) یا درد مفاصل (آرترو آلرژی)، یا انواع علائم دیگر در عضلات و مفاصل نمایان گردد.
 ح. واکنش مردمک گشادی آن است (میدریاز).

پاسخ به اضطراب:

تنوع وسیعی در شیوه‌های پاسخ فردی به اضطراب وجود دارد.

۱. رفتاری. بعضی از افراد فقط عکس‌العمل‌های رفتاری نشان می‌دهند، مثل مواظبت بیش از حد، تحریک‌پذیری، بی‌قراری، وابستگی مطلق، اشتغال خاطر، یا محدود شدن فعالیت یا تمرکز حواس.

۲. بدنی:

- ۲-۱. بعضی‌ها بیشتر واکنش‌های احساسی در یک یا چند دستگاه بدنی، مثل دستگاه‌های قلبی عروقی، گوارشی، ادراری تناسلی، و تنفسی دارند.
- ۲-۲. بعضی‌ها ممکن است بیشتر واکنش‌های تنش عضلانی داشته باشند، مثل درد پشت، دردمفاصل، یا سردرد به علت اسپاسم عضلانی.
- ۲-۳. بعضی‌ها ممکن است ترکیبی از واکنش‌های احساسی و عضلانی داشته باشند.
- ۲-۴. علت این که چرا در بیماران مختلف دستگاه‌های عضوی مختلف دخالت می‌نمایند درست شناخته نشده است.
- استرس‌هایی که اضطراب ایجاد می‌کند:
- از لحاظ نظری اضطراب می‌تواند در نتیجه هرگونه محرکی (استرس‌آورهای روانی-اجتماعی)، بی‌آن که فرد از آن خبر داشته باشد، ایجاد شود.
۱. اضطراب می‌تواند از کشمکش بین:
 - ۱-۱. دنیای خارج و "آگو" به وجود آید (برون‌روانی).
 - ۱-۲. کشش‌های غریزی و نیروهای سانسور کننده پدید آید (درون‌روانی).
 ۲. عوامل فرهنگی نقش مهمی در ایجاد اضطراب بازی می‌کنند.
 ۳. عوامل استرس‌آور روانی-اجتماعی اغلب جنبه فردی بیشتر داشته و بستگی دارد به:
 - ۳-۱. آسیب‌پذیری فرد.
 - ۳-۲. ماهیت استرس.
 - ۳-۳. منابع "آگو"ی فرد، از جمله ظرفیت از عهده برآمدن و دفاع‌های قابل‌دسترس.
 - ۳-۴. اگر اعمال "آگو" کارساز باشد، شخص به طور رضایت‌بخشی می‌تواند خود را تطبیق دهد.
- معنی اضطراب:
۱. اضطراب برای بقای حیات ضرورت اساسی دارد. به این معنی که یک درد هیجانی است که مانند درد جسمانی به صورت یک فرآیند اخطار و هشداردهنده عمل می‌نماید.
 ۲. اضطراب غالباً یک علامت حمایت‌کننده می‌باشد. می‌توان دنیای هیجانی بدون اضطراب را خیلی شبیه به دنیای فیزیکی بدون اصطکاک تلقی کرد.
 ۳. ضمن رشد شخصیت مکانیسم‌های انطباقی مختلفی برای حمایت فرد در مقابل اضطراب پیدا می‌شوند.
 ۴. عوامل فرهنگی - من جمله مذهب، تحصیلات، نظام ارزش‌های فردی، و میزان انسجام اجتماعی فرهنگی در تولید اضطراب تأثیر دارند.
 ۵. اگر اضطراب به اندازه کافی شدیدی باشد، شخص وادار می‌شود کاری با آن نکند (دوری و فرار از آن، مصرف دارو، صرف الکل، مراجعه به طبیب، یا نظایر آن).
 ۶. این مسئله که آیا اضطراب به‌هنگار است یا نابهنگار، بستگی به علت، شدت، و مدت آن دارد.

۷. مثل درد جسمانی، اضطراب می‌تواند جنبهٔ مرض داشته باشد به این ترتیب:
 ۱-۷. وقتی که بدون علت معلوم و یا به سبب یک اتفاق جزئی و کوچک عارض گردد.

۲-۷. وقتی که بدون جهت پایا و شدید باشد.

کاستن اضطراب:

۱. چون اضطراب حالت بسیار ناراحت کننده ای است، افراد برای کاهش یا خلاصی از شر آن، به وسیلهٔ مکانیزم‌های خودآگاه و یا ناخودآگاه اقدام می‌کنند.

۱-۱. کوشش‌های خود آگاه جهت کنترل اضطراب غالباً غالباً "مکانیسم‌های از عهده برآئی" نامیده می‌شوند.

۲-۱. روش‌های ناخودآگاه برخورد با اضطراب مکانیسم‌های دفاعی نامیده می‌شوند.

۲. تکنیک‌های از عهده برآئی: "آلن مک لین" در کتاب "استرس کار Work Stress" راه‌هایی برای بهبود توانائی شخص برای این که از عهدهٔ استرس (یا اضطراب) برآید و در نتیجه از میزان آسیب‌پذیری او کاسته شود فهرست کرده است. از آن میان موارد زیر هستند.

۱-۲. برنامه ریزی شخصی

این برنامه ریزی می‌تواند در دو سطح صورت گیرد:

الف- سطح عینی- که در آن به آموزش، کار شغلی، محل و سکونت جغرافیائی، نیازهای پولی، نیازهای خانوادگی، و هدف‌ها و آرمان‌های زندگی توجه می‌شود.

ب- ارزیابی امکانات و محدودیت‌های خود.

۲-۲. فلسفه‌های تغییردهندهٔ زندگی در دنیائی که تغییر و تحول رو به افزایش است، تمام جنبه‌های اجتماعی مورد ارزیابی مجدد و چالش قرار می‌گیرند و به سرعت جایگزینی‌هایی برای ارزش‌های سنتی نمایان می‌شوند.

الف- بعضی از اینها جنبهٔ درمانی دارند (مثل تجزیه و تحلیل تعاملی، تغییر و اصلاح رفتاری، درمان واقعیت‌گرایانه، لوگوتراپی و پسیکودرام).

ب- در بعضی دیگر هدف افزایش آگاهی بر خویشتن و تحقیق تنفس می‌باشد (بسیج امکانات بالقوهٔ خویش، کنترل ذهن).

ج- بعضی از این تحولات جانشینی برای سبک و شیوه‌های زندگی هستند.

د- عدهٔ زیادی به فعالیت‌های جمعی روی می‌آورند (ورزش دویدن، مشت و مال بیوانرژیک، هنرهای رزمی).

۳-۲. به کار بستن تمرین‌ها جسمانی و روانی در افراد اساساً سالم کمکی است برا موفقیت بیشتر در عمل تطابق (مراقبه، مراقبهٔ روانی، ورزش، تمدد اعصاب پیش‌رونده، بیوفیدیک).

۳. از آنجا که بسیاری از علامت شناسی‌های سندروم‌ها شایع روانپزشکی بر پایهٔ مکانیسم‌های دفاعی متعدد استوار است، در فصل بعد قبل از بحث دربارهٔ یک

یک بیماری‌های روانی نخست به مطالعه کوتاه این مکانیسم‌ها خواهیم پرداخت.

این کتاب دارای ۴۹۸ صفحه است که ۱۸ صفحه آخر حاوی منابع، واژه‌نامه و اعلام می‌باشد.

از کتاب مقدس (انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل. ۱۹۷۸)

خداوند به موسی گفت: من یهوه هستم خدای غیور که انتقام گناه پدران از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنان که مرا دشمن دارند می‌گیرم و تا هزار پشت بر آنان که مرا دوست دارند و احکام مرا رعایت می‌کنند رحمت می‌کنم. بر همسایه خود شهادت دروغ مده، به خانه همسایه خود طمع مورز و به زن همسایه و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن. اگر غلام (عبری) تنها آمده (و بعد از شش سال باید آزاد شود) تنها برود و اگر با زنش آمده با زنش برود و اگر آقایش بدو زن داده صاحب فرزند هم‌شده موقعرفتن تنها برود و زن و فرزندانش متعلق به آقایش خواهد بود. خدا به موسی می‌گوید مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان آنها ساکن شوم. موافق آن چه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش همچنین بسازید. خدا در باب ۲۵ سفر خروج نحوه ساختن این اشیاء و لوازم آن را به موسی، که در بالای کوه در خدمت او است، تعلیم می‌دهد.

در آخر باب ۳۱ می‌گوید "خدا چون گفتگوی با موسی را در کوه سینا به پایان برد دو لوح شهادت، یعنی دو سنگ مرقوم به انگشت خدا را، به وی داد". در باب ۲۳ از سفر خروج هم خدا به موسی گفت بنی‌اسرائیل را در طریق حرکت به سوی کنعان و فلسطین "از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را به دست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. با ایشان و خدایان ایشان عهد مبند. در زمین تو ساکن نشوند. مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایران را عبادت کنی و دامی برای تو باشد". توضیحاً یادآوری می‌شود که تورات در پنج قسمت مدون گشته است که هر قسمت را سفر و مجموع آنها را اسفار خمسه می‌گویند:

سفر اول که سفر پیدایش نام دارد، و سفر تکوین نیز گفته می‌شود، در ۵۰ باب می‌باشد و از پیدایش جهان و آدم ... سخن می‌گوید.

در سفر دوم، به نام سفر خروج، داستان مراجعه موسی به فرعون برای بیرون بردن بنی‌اسرائیل از مصر و معجزات او عنوان گشته است.

سفر سوم به نام سفر لایوان است که سفر احبار نیز گفته می‌شود، و در آن از وظایف بنی‌اسرائیل در مورد یهوه و مردم سخن گفته شده و شامل ۲۷ باب می‌باشد (یهوه نام خدا در نزد یهودیان می‌باشد مثل الله نزد مسلمانان).

در سفر چهارم یا سفر اعداد جریان حرکت بنی‌اسرائیل از سینا تا کنعان گفته شده و ناسازگاری‌های آنها نسبت به خدا و موسی و غضب خدا بیان گردیده است.

سفر پنجم سفر تثبیه است که موسی نصایح و وصایای خود را به مردم می‌گوید و خبر می‌دهد که از اردن نخواهند گذشت. به بنی‌اسرائیل می‌گوید اگر اوامر و نواهی یهوه را به جای نیایرید، صورت بتراشید و شبیه هر چیز را بسازید او بر شما غضب خواهد کرد ...

و شما را در میان قوم‌ها پراکنده خواهد نمود.

تورات و انجیل‌ها (عهد عتیق و عهد جدید) را جمعاً "کتاب مقدس" می‌نامند.
از انجیل متی: اما عیسی چون (به دست یحیی) تعمید یافت فوراً از آب در آمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می‌آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.
زنان خود را تا اثبات زنا نشود طلاق ندهید زیرا باعث زنا می‌شود. هر که با زن مطلقه ازدواج کند زنا کرده است ... مرغان هوا نه شخم می‌کنند و نه تخم می‌کارند و نه انبار می‌کنند پدر آسمانی آنها را می‌پروراند. به شما می‌گویم برای جان خود اندیشه مکنید که چه خورید و چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. در اندیشه فردا مباحثید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

حواریون مسیح ع:

۱. شمعون معروف به پطروس ۲. برادر شمعون آندریاس ۳. یعقوب بن زبدي ۴. برادر یعقوب یوحنا ۵. فیلیپس ۶. برتولما ۷. توما ۸. متی باجگیر ۹. یعقوب بن حلفی ۱۰. لئی معروف به تدی ۱۱. شمعون قانونی ۱۲. یهودای اسخریوطی که مسیح را تسلیم دشمن نمود.
عیسی گفت هر نوع گناه و کفر از آسمان آمرزیده می‌شود لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد.

عیسی گفت آن چه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس نمی‌سازد بلکه آن چه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند. (آن چه به دهان می‌رود بالاخره از مبرز خارج می‌گردد و در بدن نمی‌ماند تا نجس کند. ولی آن چه از دهان می‌آید مثل فحش‌ها، کفر، تهمت‌ها و ... انسان را نجس می‌سازد).
(پطروس و یعقوب که همراه عیسی به بالای کوه رفته بودند) ناگاه ابری درخشانده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم.
عیسی گفت اگر کسی صد گوسفند بالای کوه داشته باشد و یکی گم شود آن نود و نه تا را در آنجا می‌گذارد و به دنبال آن گمشده می‌رود و وقتی او را بیابد آن قدر خوشحال می‌شود که از آن نود و نه تا نمی‌شود. گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.

چون عیسی از سفر به وطن خود آمد ایشان را در کنیسه آنان تعلیم داد به قسمی که متعجب شده گفتند از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را به هم رسانید؟ آیا این پسر نجار نمی‌باشد؟ آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و بوشا و شمعون و یهودا و همه خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا به هم رسانید.

عیسی گفت ای ریاکاران نعناع و زیره ... را عشر می‌دهید (که پاک گردانید) ولی نمی‌خواهید با ایمان واقعی به خدا جان‌های خود را نیز پاک سازید؟

رئیس گه‌نه که مسیح را محکوم کرد "قیافا" نام داشت. یهودا یکی از دوازده حواریون به دشمنان، که آمدند مسیح را بگیرند، گفت هر که را من بوسیدم او مسیح است و چنین کرد. عیسی قبلاً به پطروس گفته بود که آن شب قبل از آن که خروس صبحگاهی آواز برآورد تو سه بار مرا انکار خواهی کرد.

وقتی مسیح را به خانه قیافا آوردند کنیزی از پطروس، که پشت سر او آمده بود تا ببیند چه می‌شود، پرسید تو از یاران مسیحی؟ انکار کرد. در راهرو کنیز دیگری از او چنین سؤالی کرد گفت من این مرد را نمی‌شناسم و انکار کرد و در مرتبه سوم وقتی از او سؤال کردند تو از یاران مسیحی پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را

نمی‌شناسم و در ساعت خروس بانگ زد. آنگاه پطروس سخن عیسی را به یاد آورده زار زار بگریست.

عیسی خود را پسر انسان می‌گفت. پس از محاکمه و قتل، یوسف نام از طرفداران وی، از حاکم اجازه گرفت او را دفن نمود ولی گه‌گه گفتند که چون گفته است بعد از سه روز از قبر بیرون می‌آید مبادا طرفدارانش چنین کنند.

پس بر مزار او نگهبانی گذاشتند ولی روز سوم زمین‌لرزه شد و عیسی عروج کرد و در جلیل به طرفدارانش گفت "تمامی قدرت آسمان و زمین به من داده شده است پس بروید و دیگران را به نام اب، ابن، روح‌القدس تعمیم نمائید".

مسیح در این بخش از انجیل غالباً خود را پسر انسان می‌گوید. در نسب‌نامه اول انجیل متی، از ابراهیم و اسحق شروع کرده در آخر می‌گوید ... متان یعقوب را آورد و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد. ولی خود انجیل می‌گوید: اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آن که با هم درآیند او را از روح‌القدس حامله یافتند و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را پنهانی رها کند اما چون او در این چیزها تفکر می‌نمود ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت ای یوسف پسر داوود از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا آن چه در وی قرار گرفته است از روح‌القدس است.

در انجیل یوقا هم می‌گوید: و حسب گمان خلق (عیسی) پسر یوسف بن‌هالی بن‌متات بن ... بن‌توش بن‌شیت بن‌آدم، بن‌الله.

یهودا سی پاره نقره گرفته بود تا مسیح را معرفی کند. او پس از دستگیری مسیح پشیمان شد و گه‌گه و مشایخ رد کرده گفت گناهکارم که بی‌گناهی را تسلیم نمودم. گفتند به ما چه خودت دانی. او آن نقره را در هیكل انداخت روانه شد و رفته خود را خفه نمود.

انجیل یوحنا: عیسی گفت به نيقوديموس، که "خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگرده بلکه حیات جاودانی یابد".

پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. هر که از خود سخن گوید جلال خود را طلب بُود اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد او صادق است و در او ناراستی نیست.

از کتاب توسعه انسانی دیدگاه و راهبرد (نویسندگان "کیث گریفتین، تری مک‌کنلی". ترجمه غلامرضا خواجه پورتادوانی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۷. (اثری از برنامه توسعه ملل متحد))

هزینه‌های نظامی و امنیت داخلی: در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، آمار هزینه‌های نظامی و امنیت داخلی نشان می‌دهد که مقدار متفاوتی از منابع عمومی صرف هدف‌هایی می‌شود که از لحاظ اجتماعی و لخرجی است. با ملاحظه تنها هزینه‌های نظامی و بدون در نظر گرفتن هزینه‌های امنیت داخلی، آشکار می‌شود که رابطه معکوس و محکمی میان سطح توسعه انسانی و در صد کل درآمدی که جذب دستگاه نظامی می‌شود، وجود دارد. مثلاً در ۱۹۸۹، برنامه توسعه ملل متحد کشورهای در حال توسعه را به چند دسته طبقه‌بندی کرده است. کشورهای برخوردار از "توسعه انسانی سطوح بالا High human development" که ۳۱٪ از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های نظامی تخصیص داده‌اند و کشورهای دارای "توسعه انسانی متوسط Medium human development" که ۱۸٪ از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های نظامی تخصیص داده‌اند و کشورهای دارای "توسعه انسانی پایین Low human development" که ۳۱٪ از تولید ناخالص داخلی خود را به هزینه‌های نظامی تخصیص داده‌اند.

"development" (به استثنای چین) که ۴/۵٪ از تولید ناخالص داخلی را به این امر تخصیص داده‌اند و کشورهای برخوردار از "توسعه انسانی پائین" (به استثنای هند) که ۴/۸٪ خرج هزینه‌های نظامی کرده‌اند. از این رو در نگاه نخست پسندیده است از هر کشوری که قصد پذیرفتن راهبرد و توسعه انسانی دارد، پرسیده شود آیا امکان این وجود دارد که از منابع تخصیص یافته به آرتش، نیروی دریایی، نیروی هوایی، امور اطلاعاتی و پلیس مخفی، واحدهای شبه‌نظامی پلیس محلی و غیره کاست و این منابع بیشتر صرف فعالیت‌های سازنده‌تر شود.

هزینه‌های نظامی و بازپرداخت بدهی‌ها بخش بزرگی از جمع هزینه‌های بسیاری از کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌دهند و این دو قلم هزینه غالباً ارتباط نزدیکی با هم دارند. در واقع بیش از یک سوم از کل بدهی خارجی کشورهای در حال توسعه به سبب تهیه تجهیزات نظامی ایجاد شده است. وانگهی، بررسی اخیر نشان می‌دهد که امکان دسترسی به وام‌های خارجی موجب می‌شود که دولت‌ها میل بیشتری به مخارج نظامی پیدا کنند. در این خصوص کمک خارجی هم هیچ نقشی در توسعه ندارد. البته مگر آن که تصور شود (تصورى که نسبتاً غیرقابل قبول است) که هزینه‌های نظامی به طور غیرمستقیم در توسعه انسانی نقش دارند. غیرعادی نیست که هزینه‌های نظامی و پرداخت بدهی خارجی ۴۰ تا ۸۰٪ از درآمدهای دولت را جلب کنند. مثلاً در ۱۹۸۷ دو قلم یاد شده در سریلانکا ۵۵٪، در پاکستان ۶۱٪، در فیلیپین ۶۴٪، در کلمبیا ۶۵٪ و در اردن ۸۵٪ از درآمد این دولت‌ها را بلعیده است.

در فاصله ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۸ هزینه‌های نظامی در کشورهای در حال توسعه به دلار ثابت آمریکا ۵۰ برابر شده و دو برابر سریع‌تر از درآمد سرانه رشد کرده است. در اواخر دهه ۸۰، نرخ رشد هزینه‌های نظامی تا اندازه‌ای کاهش یافته است، اما چه بسا که در دهه ۱۹۹۰ دوباره افزایش یابد. احتمال دارد که تضاد درون دولت‌ها بیش از تضاد میان دولت‌ها بالا بگیرد، زیرا جنبش‌های "خرده ملی Sub nationalist" مشروعیت نه فقط دولت خاص را بلکه دولت به طور عام را به تهدید انداخته است. در واقع در ۱۹۸۸، از ۱۱۱ تضاد موجود در جهان در حال توسعه، نود درصدشان مبارزه درون دولتی بوده‌اند.

رقابت میان ابرقدرت‌ها زمانی موجب انگیزه نظامی‌گری در کشورهای در حال توسعه بود، اما از زمان در هم پاشیدن اتحاد شوروی محرک تازه‌ای پدید آمده است. جستجوی تولیدکنندگان اسلحه برای یافتن بازارهای تازه یا گسترده‌ای در کشورهای در حال توسعه تا فقدان بازار در کشورهای توسعه یافته را جبران کنند. این خطر وجود دارد که پایان جنگ سرد خیر از دوره‌ای از صلح جهانی نهد، بلکه شروعی باشد برای گسترش تضادهای خرده ملی در سراسر جهان. در سال‌های پایانی جنگ سرد واردات تجهیزات و لوازم نظامی ۷٪ از کل واردات کشورهای در حال توسعه را تشکیل می‌داد، ولی از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ این کشورها بیش از سه چهارم از کل تجارت بین‌المللی اسلحه را به خود اختصاص داده‌اند. خطر امروز این است که این درصد‌ها افزایش پیدا کنند.

هزینه نظامی هم اکنون نیز مانعی عمده‌ای در برابر توسعه انسانی است. در واقع در کشورهای در حال توسعه، هزینه نظامی از جمع هزینه‌های آموزش و پرورش و بهداشت بیشتر است. برخلاف آن که خطرهای خارجی برای امنیت ملی آشکارا کاهش یافته است، بسیاری دولت‌ها همچنان به صرف مبالغ زیادی در نیروهای مسلح و امنیت داخلی ادامه می‌دهند. تأمین امنیت برای اتباع خود از مقدم‌ترین مسئولیت‌های هر دولت است و نبود

امنیت داخلی ممکن است توسعه را از حرکت باز دارد. با این حال صرف هزینه برای امنیت داخلی غالباً به قصد آن نیست تا امنیت اتباع کشور را تقویت کند بلکه برای آن است که از دولت یا حکومت در برابر مردم تحت حکومت حفاظت کند و یا آن که اقلیت‌های کوچکی را قادر سازد اکثریت را سرکوب و قدرت سیاسی را حفظ کنند. در بسیاری کشورها صرف هزینه در نیروهای نظامی به هیچ هدفی کمک نمی‌کند، جز آن که نیروهای مسلح را به خرج (مالی و سیاسی) جمعیت غیرنظامی در قدرت نگاه دارد. تجربه کوستاریکا که بدون دم و دستگاه نظامی از عهده کارها برآمده است، تجربه آموزنده‌ای است. به دست آوردن اطلاعات درست و دقیقی درباره منابعی که به امنیت داخلی تخصیص می‌یابد، کار دشواری است. در کشورهایی که دستخوش تضاد قومی و دینی هستند (مانند سریلانکا، اتیوپی، هند، سومالی، آنگولا) هزینه‌های کلانی که صرف برقراری نظم داخلی و سرکوب شورشیان می‌شود، غالباً بیشتر از هزینه‌هایی است که دولت مرکزی در فعالیت‌های توسعه انسانی صرف می‌کند. برخی از این هزینه‌ها اجتناب ناپذیرند و مشکلات مهار کردن تضاد داخلی را در دولت‌های کثرت‌گرا "Pluralist" نباید دستکم گرفت، اما با ترغیب همه گروه‌ها به مشارکت سیاسی دموکراتیک میتوان از بیشتر خشونت‌های داخلی جلوگیری کرد و هر جا که آرمان جنبش‌های پاره-ملی نشان دهند که سازش ناپذیرند، می‌توان با رضایت صلحجویانه به خواست‌های جدائی طلبانه، غائله را ختم کرد. تقسیم بدون خشونت چکسلاکی به دو دولت مجزا نشان می‌دهد که این کار حتماً شدنی است.

دموکراسی و امنیت داخلی همواره پای به پای هم پیش می‌روند. یعنی در بسیاری کشورها ممکن نیست هزینه‌های امنیت داخلی کاهش پیدا کنند مگر آن که شیوه‌های عمل دموکراتیک در سرتاسر زندگی سیاسی وارد شوند. این موضوع در گزارش توسعه انسانی در کلمبیا تأیید شده است. در این کشور میان خشونت "قابل مذاکره Negotiable violence" و خشونت "غیرقابل مذاکره" تمایزی قائل شده‌اند.

از زمان درگرفتن خشونت در ۱۹۴۸ در پی کشته شدن رهبر سیاسی جناح چپ مردمی "Populist" کلمبیا ناموفقانه کوشیده است به وسیله سرکوب یا خشونت گسترده اجتماعی مقابله کند. اما اخیراً طرز برخورد عوض شده است و با عفو سیاسی که به اعضای جنبش‌های چریکی مختلف داده شده و جنگجویان غیرنظامی را در فرآیند انتخاباتی متحد کرده‌اند، خشونت "قابل مذاکره" کاهش یافته است. دستکم تا اینجا کلمبیا نشان داده است که دموکراسی بیشتر با خشونت سیاسی کمتر به دست آمده است. از سوی دیگر خشونت "غیر قابل مذاکره" یعنی خشونتی که ریشه در مشکل‌های بنیادی مثل فقر، بی‌کاری و نبود توسعه انسانی دارد، همچنان باقی است. در اینجا راه نه سرکوب (امنیت داخلی) است و نه گسترش دموکراسی "Democratisation" بلکه هجوم بی‌واهمه بر علت‌های ساختاری است.

در مورد خشونت غیرقابل مذاکره شاید توسعه انسانی ضروری باشد تا اجازه دهد که از هزینه‌های امنیت داخلی کاسته شود. بنابراین ما به یک دوره نیک‌کنش "Virtuous circle" (دور نیک‌کنش در برابر دور معیوب یا دور باطل است) روبرو هستیم: هزینه در توسعه انسانی علت ساختاری خشونت غیرقابل مذاکره را ضعیف می‌کند و این منجر به کاهش تضادهای اجتماعی می‌شود که آن نیز اجازه می‌دهد کاهشی در هزینه‌های امنیت داخلی ایجاد شود. صرف هزینه کمتر در امنیت داخلی منابعی را برای توسعه انسانی آزاد می‌کند و توسعه انسانی باز هم علت‌های ساختاری خشونت غیرقابل مذاکره را ضعیف‌تر می‌کند. در جریان این دور نیک‌کنش، نقش و نفوذ نیروهای انتظامی و امنیتی ممکن است رفته

رفته کاهش یابد، همان طور که علت وجودیشان از بین می‌رود.

از کتاب تراژدی دموکراسی در ایران (عمادالدین باقی. چاپ چهارم. تهران نشر نی. ۱۳۷۹) حادثه کوی دانشگاه و حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیر: گاهی تراکم حوادث، وقایع و پی در پی آمدن آنها این نگرانی را به وجود می‌آورد که پیش از به نتیجه رسیدن یک پرونده، پرونده دیگر گشوده می‌شود. لذا ما همواره با تلی از پرونده‌های ناتمام مواجهیم که با قصد و برنامه و یا بی‌قصد با طرح هر یک دیگری تحت‌الشعاع قرار گرفته و به فراوشی سپرده می‌شود. از اقدامات خشونت بار و سازماندهی شده سال‌های گذشته که بگذریم ابتدا حق نقد و بیان عواقب زیان‌بار نظارت استصوابی مورد تعرض قرار می‌گیرد، با ادامه روشنگری‌های مطبوعات درباره این موضوع، موج هجوم علیه مطبوعات از طریق احضار و بازجویی وثیقه‌های سنگین و بازداشت مدیران مسئول مطبوعات آزادیخواه آغاز می‌شود، مقاومت در برابر این موج جریان دارد که ناگهان مرگ سعید امامی پیش می‌آید، مقارن با این رویداد مهم که بازتاب وسیع داخلی و جهانی داشت برای کشف حقایق پرونده قتل‌ها، افرادی همچون فلاحیان زیر سؤال رفتند.

در همین شرایط پس از گذشت چند ماه از دستگیری گروهی متهم به جاسوسی ناگهان موضوع این دستگیری اعلام شد و محافل داخلی و خارجی را تحت تأثیر قرار داد و در مقابل ابهامات زیادی که در اطراف آن وجود دارد پاسخ روشنی داده نشد. این جریان در حالی که پی‌آمدهای خارجی این دستگیری‌ها ادامه دارد، به جای پاسخ به مردم طرح قانون مطبوعات را به مجلس می‌برند و کلیات این طرح با ۱۲۵ رأی از ۲۷۵ رأی به تصویب می‌رسد زیرا ۵۵ نماینده در جلسه حضور نداشتند که تعدادی از بیم عوارض رأی منفی دادن به طرح غیبت می‌کنند. شاید هدف غائی از این طرح، قتل مطبوعاتی باشد که نقش عمده‌ای در افشای قتل‌های زنجیره‌ای و جلوگیری از شکنجه در زندان‌ها و دفاع از آزادی‌های شهروندان داشتند. روزنامه سلام با انتشار نامه‌ای از سعید امامی رابطه طرح محدودسازی مطبوعات را با شبکه قتل‌ها نشان داد. رئیس مجلس اعلام کرد که وزیر اطلاعات اقدام سلام را غیراخلاقی دانسته و گفته است این نامه متعلق به سعید امامی نبوده و مربوط به حوزه مشاوران است و صدر و ذیل این نامه سانسور شده است. به دنبال آن اعلام شد وزارت اطلاعات از سلام شکایت کرده است. از طرفی برخلاف ادعای اعلام شده توسط رئیس مجلس متن نامه با امضا و نام سعید امامی است که در زمان دری نجف‌آبادی رئیس حوزه مشاورین رئیس بوده و صدر و ذیل آن به مراتب از سایر قسمت‌ها رسواکننده‌تر بود.

دادگاه ویژه نیز بلافاصله پس از تصویب کلیات طرح قانون مطبوعات، حکم توقیف سلام را به خاطر شکایت وزیر اطلاعات صادر کرد، اما احتمالاً با لحاظ احتمال بازپس‌گیری شکایت و مخالفت وزیر اطلاعات اعلام کرد سلام از بدو انتشار تا کنون چهل فقره پرونده کیفری داشته است.

توقیف سلام برای مطبوعات این پیام را داشت که: "چون که صد آید، نود هم پیش ما است". با بستن روزنامه‌ای که مورد حمایت مجمع روحانیون مبارز و عده‌ای از مراجع تقلید و جناح چپ حاکمیت است، برخورد با سایر روزنامه‌ها که پشتوانه کمتر در حاکمیت و اتهامات بیشتری دارند سهل‌تر است. پیش از آن که به دلیل همزمانی با تعطیلات آخر هفته، موضع‌گیری نیروهای سیاسی و فرهنگی کشور علیه توقیف سلام آشکار شود و

ماجرای قتل‌ها و ارتباط احتمالی آن با پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات به محاق برو، دانشجویان کوی دانشگاه دست به اعتراض زدند و با شبیخون نظامی نیروی انتظامی و انصار خشونت مواجه شدند^۱.

انتخاب زمان حمله یعنی بامداد جمعه که دانشجویان در خواب بودند، وسعت حمله و خشونت و عدم کسب مجوز ورود نیروی انتظامی به کوی دانشگاه از وزارت کشور، ظاهراً حاکی از سناریویی برای ایجاد بحران داخلی و بستن پرونده جنبش جامعه مدنی است. آیا آنها برای تحت‌الشعاع قرار دادن پرونده قتل‌ها دست به هر جنایتی نمی‌زدند تا از باتلاق پدید آمده بگریزند؟

بنابراین حوادث پی در پی و ناتمام فوق همگی حلقه‌های یک زنجیر است که باید به موازات هم مورد توجه و رسیدگی قرار گیرند. آن چه در خوابگاه دانشجویان تهران روی داد حداقل در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. در روز ۱۳ آبان ۵۷ آرتش وارد محیط دانشگاه نشد و از بیرون اقدام به تیراندازی کرد. آن چه به ۱۳ آبان ابعاد بین‌المللی بخشید شهادت یک نفر نبود، بلکه تعرض به دانشگاه از خیابان‌های اطراف به محیطی بود که در عرف جهانی محیط مقدس و امن به شمار می‌رود.

در تاریخ گذشته فقط دو بار به خوابگاه دانشجویان تعرض می‌شود تا با ارباب دانشجویان عده‌ای که نامشان از قبل مشخص شده‌بود دستگیر شوند. اما هیچگاه شبیخون نظامی به افراد آرمیده و ضرب و شتم با کارد و گلوله و کابل و میل گرد به هر کس که ساکن خوابگاه است، در تاریخ ایران سابقه نداشته است. عمق این جنایت که بازتاب داخلی و خارجی فوق‌العاده پیدا کرد، نشان می‌دهد خودکشی سعید امامی و قتل‌های پائیز گذشته یک حادثه نبوده‌اند، بلکه حاکی از عفونتی بود که طی چند سال در پیکر نظام جمهوری اسلامی پیدا شده بود و فقط زردی بیمار و علائم دیگری از وجود یک بیماری مزمن وجود داشت که این عفونت‌ها در یک نقطه (قتل‌های پائیز) مانند دمل چرکینی سر باز کرد و نشان داد نمی‌توان به قتل‌های اخیر اکتفا کرد.

این رشته سر دراز دارد و هر چه تحقیقات ادامه می‌یابد عمق آن بیشتر آشکار می‌شود و علاوه بر ده‌ها قتل، وحشتناک‌ترین مفاسد اخلاقی در این شبکه آدم‌رباعی و قتل انجام گرفته، به نحوی که دادسرای نظامی می‌گوید پس از ۶ ماه تحقیق، دریافته‌ایم کلاه بزرگی بر سرمان رفته است. یعنی آنها نه با یک محفل که با یک شبکه مخوف قتل و فساد و قاچاق سر و کار داشته‌اند^۲.

این شبکه فقط زخمی شده است و شاخه خشونت‌های خیابانی (یعنی گروه فشار) و شاخه مطبوعاتی‌اش و همچنین عوامل آن در نیروی انتظامی و سایر مراکز قدرت همچنان به توطئه مشغولند. شبیه‌خون نظامی به دانشجویان به همراهی انصار خشونت چیزی جز ادامه خط سعید امامی در قتل‌های سال‌های گذشته تحت عنوان مبارزه با تهاجم فرهنگی و ارائه طرح سازماندهی فرهنگی نیست. باید این عفونت را از سراسر نظام پاک کرد. هدف قرار دادن عوامل ناآگاه خیابانی آنها چاره درد نیست، باید قدرت‌هایی را که این گروه‌ها به اتکا و پشت‌گرمی آنها جنایت می‌کنند به مردم شناساند و شبکه کارگردانان خشونت را که

۱. به خاطر پرهیز از به کار بردن نام مقدس انصار حزب‌الله برای این گروه، نام انصار خشونت که مناسب‌تری دارد مورد استفاده قرار گرفته است.

۲. این اشارات به نحو غیرمستقیم جنبه اطلاع‌رسانی دارد زیرا در زمان انتشار این مقاله هنوز درباره عملکرد شبکه خشونت آگاهی‌های لازم به جامعه داده نشده بود.

طی سال‌های گذشته در پشت جریانی خاص، که فقط ذینفع حوادث بود، سنگر گرفته پنهان می‌شدند و به هزینه آن جریان پروژه خود را پیش می‌بردند از این جناح متمایز کرد^۱. پیگیری جنایت کوی دانشگاه تا انتها می‌تواند پیوستگی مجموعه حوادث اخیر را روشن‌تر سازد. ارتباطات یک محفل داخلی وزارت اطلاعات با شاخه مطبوعاتی، گروه‌های فشار و برخی مراکز قدرت که در آینده آشکارتر خواهد شد این حقیقت را عریان‌تر خواهد ساخت. اگر خون شش قتل پانیز گذشته به رسوایی بخشی از شبکه خشونت منجر شد، رویدادهای جمعه ۱۸ تیرماه نیز به شناسایی بخش‌های دیگری از آن خواهد انجامید.

از کتاب دست آمریکا و شوروی از کردستان ایران کوتاه (تاریخ در زیر مقدمه ۲۸ شهریور ۸۵)

تاریخچه خلق کرد:

موقعیت جغرافیایی: خلق کرد در منطقه وسیعی که بخشی از پنج کشور ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه را در برمی‌گیرد، پراکنده‌اند. این منطقه به طور تقریبی ۲۸۰ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد که عموماً کوهستانی و دارای ارتفاعات بلند می‌باشد ... جمعیت خلق کرد به بیش از ۱۴ میلیون نفر برآورد می‌شود. گرچه آمار رسمی کشورهای مذکور عددی به غایت کمتر از این نشان می‌دهد.

زبان: کردها و فارس‌ها از یک منشاء می‌باشند و زبان آنها نیز دارای نزدیکی‌های فراوانی است. زبان کردی متعلق به گروه زبان‌های ایرانی و شاخه‌ای از فامیل زبان‌های هند و اروپایی می‌باشد. زبان کردی دارای لهجه‌های مهم سورانی، کرمانجی، و زازا، هورامی، فیلی و چندین لهجه که کمتر در بین مردم رواج دارد می‌باشد. لهجه زازا در ترکیه و آذربایجان غربی، سورانی قسمت بزرگی از عراق، ایران و کرمانجی در بقیه نقاط تکلم می‌شود.

مذهب: اکثریت کردها دارای دین اسلام می‌باشند. تمام کردهای عراق و بیش از دو سوم کردهای ترکیه و ایران سنی و بقیه شیعه هستند.

کردستان ایران: کردهای ایران در استان‌های کردستان، کرمانشاهان و بخشی از آذربایجان غربی زندگی می‌کنند. این سرزمین حدود ۹۳۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. بخشی از قبایل کرد که در دوران سلطنت شاه عباس برای مقابله با مهاجمان بیگانه به خراسان کوچ داده شدند، هنوز در آن نواحی زندگی می‌کنند.

طبق آمار رسمی ۱۳۵۶ مرکز آمار ایران جمعیت کردستان، کرمانشاهان و آذربایجان غربی روی هم ۲،۸۱۶۰،۰۰۰ نفر می‌باشد با احتساب حدود ۵۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت کرد مقیم خراسان و در نظر گرفتن کردهای پراکنده در سایر نقاط من جمله تهران و لرستان، کل جمعیت کردهای ایران را می‌توان تا حدود ۳/۵ تا ۴ میلیون نفر تخمین زد.

از کتاب یادداشت‌های دکتر قاسم غنی (به کوشش دکتر محمدعلی صوتی. تهران. انتشاراتی کوش. تهران. ۱۳۶۱)

یادآوری: کتاب حاوی یادداشت‌های مرحوم دکتر قاسم غنی در دوران سفارت وی در ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ خورشیدی در مصر است. در آن ایام ملکه فوزیه همسر اول و مصری تکرار و تأکید مکرر این تفکیک به منظور اصرار بر جداسازی جناح راست و جا انداختن این تفکیک است به ویژه آن که شبکه خشونت تا حدودی مشروعیت و پشتوانه اجتماعی خود را از جناح راست می‌گیرد.

محمدرضا شاه از او بریده به مصر برگشت و با اصرار تمام خواهان طلاق گردید. دکتر قاسم غنی را به عنوان سفیر به مصر فرستادند که تا می‌توانند او را از این کار منصرف و تشویق مراجعت به ایران نمایند و نتوانست.

نویسنده در این کتاب از ملک فاروق، از وضع دربارهای مصر و ایران، قهر فوزیه از ایران، اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضا شاه و ... مطالب اسفبار قابل توجهی دارد. در این کتاب از جمله نوشته شده:

به موجب عقیده یکی از علمای علم حیات آمریکائی موالید پدرانی که مسن هستند غالباً باهوشند یعنی پختگی و نمو عقلی آنها هم به ارث می‌رسد.

معلوم نیست چرا آقای غنی با هم‌میهنانش میانه خوبی ندارد و می‌گوید:

تف به گور پدر هر چه ایرانی است. ۹۹٪ امروز مردمانی دزد، پلید، خبیث، شرّ، بد نیت، فاحشه صفت، بی‌سواد، احمق و همه چیز بدند. فکر کردن به اینها خاطر را آزرده می‌کند تا چه رسد به دینشان. و از همه بالاتر بی‌نزاکت، بی‌ادب، پست، دلفک، و مسخره و غیرجدی حکایتی است. مملکت خودمان به هیچ روی رو به اصلاح نمی‌رود و هر روز شیرازه بیشتر گسیخته می‌شود. احمدشاه به محمود فخری پاشای مصری گفته که من برای آن که از شرّ سیّد ضیاءالدین راحت شوم رضاخان را جلو آوردم و او شرّ سیّد ضیاء را کند و حالا در کار است شر مرا بکند.

مفتی فلسطین گفت امیر عبدالله (شاه اردن) غلام انگلیسی‌ها است. فرقه با این‌سعود این است که این‌سعود دوست انگلیسی‌ها است حرف آنها را می‌شنود و لی عبدالله نوکر و غلام آنها است ... همه (در ممالک غربی) اسباب بازی انگلیسی‌ها هستند.

دکتر غنی در ۶ مهر ۱۳۲۶ به عنوان سفیر به مصر رفته و چون در مأموریتش، یعنی جلوگیری از طلاق فوزیه، شکست خورده در ۵ آبان ۱۳۲۷ به تهران بازگشته و علی دشتی به جای او سفیر ایران در مصر گشته است. طلاق فوزیه در ۲۴ مهر ۱۳۲۷ انجام یافته است.

نویسنده در صفحات ۲۴۲ به بعد کتاب همه از وضع بد دربار ایران و دولت سخن می‌گوید و در جایی یادآور می‌شود که در تجربه ثابت شده ایرانی در مقابل عمل انجام شده تسلیم است و نفس نمی‌کشد.

الازهر قاهره در ۳۵۹ هجری بنا و در ۳۶۱ اتمام یافته است. در این کتاب اطلاعات زیادی راجع به الازهر نوشته شده است. به نوشته این کتاب فوزیه در ۸ فروردین ۱۳۲۸ با شخصی به نام اسماعیل شیرین ازدواج کرده است.

از کتاب نگاهی به تاریخ جهان (نوشته جواهر لعل نهرو. ترجمه محمود تفضلی. چاپ و انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۳۸)

(یادآوری: این کتاب مجموعه ۹۵ نامه است که جواهر لعل نهرو، آزاد مرد و آزاد اندیش هندوستان از زندان انگلیسی‌ها، که به خاطر افکار و فعالیت‌هایش برای نجات میهنش از اسارت و استثمار بریتانیا در بندش کرده بودند به دخترش "ایندیرا" نوشته است. نامه شماره ۱۵ او در مورد ایران و یونان است به این شرح):

ایران و یونان:

... اکنون به یونان و ایران قدیم بازگردیم و یک چند به تماشای جنگ‌های آنها بپردازیم. در یکی از نامه‌هایمان درباره دولت‌های شهری یونان و امپراطوری بزرگی که در ایران تشکیل شد و تحت حکومت شخصی که یونانیان او را "داریوش" می‌نامیدند قرار داشت، برایت مطالبی نوشتم. این امپراطوری داریوش نه فقط از لحاظ وسعت بلکه از نظر سازمان

هم بزرگ بود. این امپراطوری از آسیای صغیر تا رود سند گسترده شده بود و مصر و بعضی از شهرهای یونانی آسیای صغیر نیز قسمتی از آن به شمار می‌رفت. در سراسر این امپراطوری وسیع جاده‌های بسیار خوبی وجود داشت که پست امپراطوری در آن رفت و آمد می‌کرد. داریوش به دلایلی تصمیم گرفت که دولت‌های شهری یونان را مسخر سازد و با آنها به جنگ پرداخت. در جریان همین جنگ‌ها بود که چند نبرد بسیار معروف تاریخی صورت گرفت.

گزارش‌هایی که ما از این جنگ‌ها داریم به وسیله یک مورخ یونانی به نام "هرودوتوس" نوشته شده است که خود او به فاصله کمی بعد از حوادثی که ضبط کرده است زندگی می‌کرد. طبعاً او نسبت به این حوادث بی‌طرف نبوده و از یونانی‌ها هواداری کرده است. اما گزارش‌های او بسیار جالب است و در این نامه‌ها قسمت‌هایی از کتاب تاریخ او را برایت نقل خواهم کرد.

نخستین حمله ایرانی‌ها به یونانی‌ها با شکست مواجه شد زیرا ارتش ایران بر اثر راهپیمائی دور و دراز و بر اثر بیماری و کمبود آذوقه به شدت فرسوده شده بود. این ارتش حتی به یونان هم نرسید و ناچار شد بازگردد. بعد در سال ۴۹۰ پیش از میلاد ایرانی‌ها برای بار دوم به یونان حمله بردند. این بار ارتش ایران حتی‌المقدور از راه‌های خشک اجتناب می‌کرد و از راه دریا خود را به یونان رساند و در محلی به نام "ماراتن" در نزدیکی "اتن" در سواحل یونان پیاده شد. آتنی‌ها به وحشت افتادند زیرا شهرت ارتش ایران خیلی زیاد بود. به خاطر همین ترس و وحشت بود که آتنی‌ها ناچار شدند با دشمنان قدیمی‌شان یعنی اهالی "اسپارت" متفق شوند و از آنها برای مقابله با دشمن مشترک کمک بخواهند. اما حتی پیش از آن که نیروی اسپارتی‌ها به کمک برسد خود آتنی‌ها توانستند ارتش ایران را شکست بدهند. این شکست در نبرد مشهور "ماراتن" صورت گرفت که در سال ۴۹۰ پیش از میلاد اتفاق افتاد.

خیلی عجیب به نظر می‌رسد که یکی از دولت‌های شهری کوچک یونان بتواند ارتش یک امپراطوری بزرگ را شکست بدهد. اما این امر آن قدرها هم که به نظر می‌رسد عجیب نیست. یونانی‌ها در نزدیکی سرزمین و خانه‌های خودشان و برای دفاع از سرزمین خودشان می‌جنگیدند در صورتی که ارتش ایران از کانون و سرزمین اصلی خود دور بود. به علاوه این ارتش یک نیروی مختلط و درهم بود که از سربازان نواحی مختلف امپراطوری ایران تشکیل می‌شد. آنها از آن جهت که مزدور بودند و پولی می‌گرفتند جنگ می‌کردند و به تسخیر یونان علاقه زیادی نداشتند. در طرف مقابل آنها آتنی‌ها به خاطر آزادی خودشان می‌جنگیدند. اینها ترجیح می‌دادند که بمیرند و آزادیشان را از دست ندهند. کسانی که خود را آماده می‌سازند در راه هدف و منظور خود بمیرند به ندرت شکست می‌خورند.

بدین قرار داریوش در "ماراتن" شکست یافت و کمی بعد در ایران درگذشت و پسرش خشایارشا جانشین او شد. خشایارشا نیز به علت جاه‌طلبی در صدد تصرف و تسخیر یونان برآمد و بدین منظور به یک قشون کثیف عظیم پرداخت.

اکنون می‌خواهم یک داستان بسیار جذاب را که "هرودوتوس" نوشته است برایت نقل کنم: "ارتابانوس" عموی خشایارشا بود و فکر می‌کرد برای ارتش ایران خطرناک است که به یونان برود و بدین جهت می‌کوشید که برادرزاده اش خشایارشا از لشکرکشی بر یونان منصرف سازد. "هرودوتوس" می‌گوید که خشایارشا به این شکل به عمویش جواب داد: "شما در آن چه می‌گوئید حق دارید اما نباید در همه جا فقط خطر را دید و دائماً

مخاطرات را حساب کرد. اگر در برابر هر پیشامدی شما هر چیز را به همین ترتیب بسنجید هرگز هیچ کاری انجام نخواهید داد. خیلی بهتر است که همیشه با خوشبینی به حوادث بنگریم و به خاطر نیمی از ناملایماتی که ممکن است پیش آید رنج بکشیم تا این که همیشه از پیش‌بینی‌های تیره پُر باشیم و به این جهت به هیچ اقدامی نپردازیم و از هیچ چیز رنج نبریم. اگر از هر پیشنهادی که مطرح می‌شود انتقاد کنید بدون آن که راه صحیحی برای دنبال کردن نشان بدهید شما خودتان هم مانند کسانی که با ایشان مخالفت می‌کنید هرگز به منظور و نتیجه مثبتی نخواهید رسید. وقتی که دو کفه ترازو با هم برابرند آیا انسان چگونه می‌تواند یقین بداند که کدامیک از آنها سنگین‌تر است و برتری دارد؟ بدیهی است که هیچکس. اما موفقیت معمولاً در انتظار کسانی است که به اقدام می‌پردازند. پیروزی برای کسانی که ترسو و ملاحظه‌کار هستند و می‌خواهند نتیجه هر کار را به درستی بسنجند در انتظار نمی‌ماند.

شما می‌بینید که ایران به چه قدرت بزرگی رسیده است. اگر کسانی که پیش از من بر تخت نشستند همین نظرهای شما را رعایت می‌کردند یا مشاورانی مانند شما می‌داشتند هرگز سلطنت ما را امروز به این وسعت و عظمت نمی‌دیدید. آنها از راه مقابله با مخاطرات ما را به اینجا که هستیم رسانده‌اند. همیشه کارهای بزرگ با مخاطرات بزرگ انجام شده است." من این شرح مفصل را برایت بیان کردم زیرا این کلمات خشایارشا بهتر از هر گزارش و توصیف دیگری آن پادشاه ایران را به ما می‌شناساند. بنا بر آن چه اتفاق افتاد پیش‌بینی‌های "ارتابانوس" درست در آمد و ارتش ایران در یونان شکست خورد. خشایارشا شکست یافت اما کلمات او هنوز هم ظنین درستی دارد و برای همه ما درس بزرگی می‌باشد. امروز که ما می‌خواهیم کارهای بزرگ را تحقق بخشیم باید به خاطر بیاوریم که پیش از وصول به هدف و منظورمان باید از میان خطرات بزرگ بگذریم.

خشایارشا، شاه شاهان، ارتش عظیم خود را از آسیای صغیر گذراند و پس از عبور دادن از تنگه "داردائل" که در آن زمان "هلسپونت" نامیده می‌شد به اروپا رسانید. گفته شده است که خشایارشا در سر راه خود از ویرانه‌های شهر "تروا" که در آنجا قهرمانان باستانی یونان به خاطر ملکه "هلن" جنگیده بودند دیدن کرد.

برای عبور دادن ارتش از "هلسپورت" (داردائل) یک پل بسیار بزرگ ساخته شده بود و موقعی که ارتش ایران از روی آن می‌گذشت خشایارشا در بالای یک تپه که در آن نزدیکی بود به روی یک تخت مرمرین نشسته بود و آن منظره را تماشا می‌کرد. "هرودوتوس" برای ما نقل می‌کند که تمام "هلسپونت" از کشتی‌ها انباشته بود و سواحل و دشت‌های "آبیدوس" از مردان جنگی پوشیده شده بود. در آن موقع خشایارشا خود را مرد خوشبختی شمرد اما ناگهان به گریه افتاد و اشک‌هایش جاری شد. عمویش "ارتابانوس"، همان کسی که قبلاً درباره لشکرکشی به یونان اظهار نظر کرده بود و خشایارشا را از چنین کاری برحذر داشته بود، وقتی که گریه شاه را دید به او گفت "شاهنشاه، چقدر میان آن چه اکنون می‌کنی با آن که لحظه‌ای قبل می‌کردی تفاوت زیاد است! زیرا لحظه قبل خود را مرد خوشبخت می‌شمردی و اکنون اشک می‌ریزی!". خشایارشا گفت "آری، پس از آن که درست حساب کردم فکری در سرم گذشت که مرا متأثر ساخت و سنجیدم که عمر انسان چقدر کوتاه است زیرا دیدم صد سال بعد، از این همه نفوس انبوهی که اینجا گرد آمده‌اند هیچیک باقی نخواهد بود".

بدین شکل ارتش عظیم ایران از راه زمین پیش می‌رفت و تعداد بسیار زیادی کشتی

هم از راه دریا با آن همراهی می‌کرد. اما دریا با یونانیان همراه بود و در یک طوفان بزرگ بیشتر کشتی‌های ایران در هم شکست.

"هلن"‌ها یا یونانیان از این سپاه عظیم وحشت‌زده شده بودند و بدین جهت تمام اختلافات گذشته میان خودشان را از یاد بردند و در برابر نیروی مهاجم متحد گشتند. در ابتدا از مقابل قشون ایران عقب نشستند و سعی کردند در محلی به نام "ترموپیل" آنها را متوقف سازند. ترموپیل یک معبر بسیار باریک بود که در یک طرفش کوه و در طرف دیگرش دریا قرار داشت. به طوری که حتی یک عده معدود هم می‌توانستند از آن در برابر یک سپاه دفاع کنند.

در همین جا بود که "لئونیداس" و ۳۰۰ نفر از اسپارتی‌ها مستقر گشتند که تا پای جان از آن معبر حفاظت کنند. آن مردان با شهامت و شایسته این وظیفه خود را به درستی انجام دادند و درست ده سال پس از فتح "ماراتن" با کمال اعتقاد جان خود را در خدمت به کشورشان نهادند. آنها در آنجا راه ارتش ایران را بستند تا ارتش یونان فرصت عقب‌نشینی پیدا کند. در آن معبر باریک آن مردان یکی پس از دیگری از پا درمی‌آمدند و یکی پس از دیگری جای را هم پر می‌کردند و ارتش ایران نمی‌توانست از آنجا بگذرد.

لئونیداس و ۳۰۰ نفر رفقایش همگی در ترموپیل کشته شدند و آن وقت بود که ارتش ایران توانست پیش برود. این واقعه در سال ۴۸۰ پیش از میلاد ۲۴۱۰ سال پیش (از نوشتن این نامه که در سال ۱۹۳۱ است) اتفاق افتاد اما هنوز هم قلب انسان از فکر این شهامت غلبه‌ناپذیر به هیجان می‌آید. و حتی امروز هم مسافری که از ترموپیل بگذرد می‌تواند با چشمان اشک آلود پیام "لئونیداس" و رفقایش را، که بر سنگ کنده شده است، ببیند که چنین است: "ای آن که از اینجا می‌گذری برو به اسپارت بگو که ما به خاطر فرمانبرداری از او در اینجا خفته‌ایم".

این شهامت عالی است که بر مرگ هم غلبه می‌کند! "لئونیداس" و "ترموپیل" همیشه زنده هستند و حتی ما در سرزمین دوردست هند از فکر آنها احساس لرزش می‌کنیم. بدین قرار آیا باید درباره مردم کشور خودمان، درباره مردان و زنان هندوستان که در طول تاریخ متمدن ما لبخندزنان مرگ را تمسخر کرده‌اند، درباره کسانی که مرگ را بر بندگی و بی‌شرافتی ترجیح داده‌اند و درباره کسانی که در هم شکسته شدن را بر تعظیم کردن و سر فرود آوردن در برابر جباریت و ظلم ترجیح داده‌اند چه بگوئیم و چه احساسی داشته باشیم؟ "چیتور" و داستان بی‌نظیر او و قهرمانی و شهامت مردان و زنان راجپوتش را به خاطر بیار! همچنین فکر کن که همین امروز، چقدر از رفقای ما، و چقدر مردم پرحرارت و مثل خود ما هستند که به خاطر آزادی هند از مرگ هم باکی ندارند. "ترموپیل" تا مدتی ارتش ایران را متوقف ساخت اما نه مدت زیادی یونانی‌ها از مقابل ایرانی‌ها عقب نشستند و حتی

بعضی از شهرهای یونان به ایشان تسلیم شدند. معهذ آتنی‌های مغرور ترجیح دادند که شهر خودشان را ترک بگویند و آن را به دست ویرانی بیاورند تا این که به دشمن تسلیم شوند. به این جهت تمام اهالی از آن بیرون رفتند و بیشترشان با کشتی از آن خارج شدند.

ایرانی‌ها به شهر خالی وارد گشتند و آن را آتش زدند. ولی کشتی‌های جنگی یونان شکست خورده بود و در نزدیکی "سالامیس" یک جنگ بزرگ دریائی روی داد. کشتی‌های

۱. چیتور و راجپوت‌ها در قرن شانزدهم در برابر امپراطوری "اکبر" پادشاه معروف هند مقاومت کردند و مردانه کشته شدند. داستان آنها در نامه شماره ۸۹ این کتاب آمده است.

ایرانی در هم شکست و خشایارشا که از این شکست سخت پریشان‌خاطر شده بود با سرعت به ایران بازگشت.

ایران باز هم تا مدتی به صورت یک امپراطوری بزرگ باقی ماند اما شکست‌های "ماراتن" و "سالامیس" آغاز انحطاط آن بود و بعداً خواهیم دید که چگونه این امپراطوری عظیم سقوط کرد. برای کسانی که در آن زمان زندگی می‌کردند مشاهدهٔ تزلزل و سقوط این امپراطوری بسیار حیرت‌انگیز بوده است.

"هروdotوس" هم در این باره به تفکر پرداخته و از آن یک قانون اخلاقی بیرون کشیده است و می‌گوید تاریخ یک ملت سه مرحله دارد: "موفقیت" و بعد در نتیجهٔ این موفقیت "نخوت و بی‌عدالتی" و بعد در نتیجهٔ اینها "سقوط".

از کتاب **فروپاشی سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران** (نوشتهٔ احسان طبری. ۱۳۵۴. بخش دوم)

... همهٔ این دستگاه مختلط انگلیس و ایرانی سخت می‌کوشند تا شاه، ولیعهد عباس میرزا نایب‌السلطنه، صدراعظم، روحانیون، اشراف را تحت تأثیر بگیرند. آنها را گاه علیه روسیه گاه علیه فرانسه تحریک کنند گاه به جان یکدیگر اندازند. گاه مانع دستیابی ایران به هرات و قلعهٔ غوریان و فراء و سیزوار در افغانستان شوند و گاه ایران را در مقابل مطالبات تاراج‌گرانهٔ اصطلاح "بازرگانی" تسلیم کنند و حقوق گمرکی و کنسولی به سود اتباع خود تأمین نمایند. انگلستان از طیف وسیع افزارها و شیوه‌های یک دیپلماسی عمیقاً حیله‌گرانه و فاسد‌کننده، فقط به شرطی که کار او پیروزی بخش باشد، با جسارت تمام استفاده می‌کرده است.

چون در میدان زور جلائی نداشت تمام نبوغ خود را در عرصهٔ خدعه به کار انداخت. قتل گریبایدوف، مرگ مرموز و زودرس عباس‌میرزا، حوادث جنگ هرات، قتل قائم‌مقام و امیرکبیر.

"سر جان کمپ بل" سفیر انگلیس در دربار قائم‌مقام نوشت "یک نفر در ایران هست که با پول نمی‌شود او را خرید و آن قائم‌مقام است". او، یعنی کمپ بل با همدستی میر محمد مهدی، امام جمعهٔ تهران، و پخش مبلغی لیره در میان ملایان، کارزار پلید افترازی علیه صدراعظم را شروع کرد. عمدتترین افترا این بود که قائم‌مقام دست‌نشاندهٔ روسیه است. قصد کشتن شاه را در سر می‌پروراند (از خاطرات خود بل).

اتحاد شومی بین سفارت انگلستان، مهدعلیا زن محمدشاه، میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ تهران، برادرزادهٔ میر محمد مهدی امام جمعهٔ سابق و آقاخان نوری انجام گرفت. انگلستان می‌خواست در دربار عامل نفوذی داشته باشد و میرزا آقاخان نوری شد. بهتان به امیرکبیر که طرفدار روسیه است. آن چه که موجب این کارزار شد تأسیس دارالفنون و استخدام معلم از خارج بود که باعث خشم و ناخرسندی روحانیون می‌شد که مایل بودند انحصار تعلیمات را در دست داشته باشند.

پرفسور "ایوانف" در کتاب بررسی تاریخ ایران (چاپ روسی) نوشته امیرکبیر در میان سایر رجال ایران قاطع‌ترین خصم علیه نفوذ انگلستان در ایران بود. نادر میرزا صاحب "تاریخ تبریز" که تسلط روحانیت و خرافات مذهبی و تعصبات دینی را انتقاد می‌کرد (بدان سرنوشت شوم دچار آمد).

میرزایعقوب مترجم، پدر ملکم، بنیانگذار فراموسنری در ایران است.

(از کتاب جامعه ایران دوران رضاشاه، احسان طبری) انگلیسی‌ها پیش از تصویب قانونی قرارداد ۱۹۱۷ عملاً دست به اجرای آن زدند و "آرمیتاز اسمیت" رئیس میسیون مالی به عنوان پیش‌کار کل دارائی ایران وارد کشور ما شد.

از کتاب دیدگاه‌ها (نوشته مصطفی رحیمی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۶)

چون "داشتن" هدف آدمی شود "بودن" تحت الشعاع قرار می‌گیرد. مانی حرکت نور را مثل حرکت ظلمت غیرارادی می‌شمرد ولی مزدک حرکت نور را ارادی و ظلمت را غیرارادی می‌داند و لذا نور بر ظلمت غلبه خواهد کرد. (به گفته فردوسی) پنج اصل مزدک عبارتند:

به پیچاند از راستی پنج چیز
 کجا رشک و کین است و خشم و نیاز
 به پندار بر این پنج نفزود هیچ
 به پنجم که گردد بر او چیره از
 عجیب است که آنهایی که به ایران خواهی بر ضد خلافت عباسیان قیام می‌کنند مثل
 مازیار، افشین، بابک و ... به دست خود ایرانیان از بین می‌روند.
 مازیار به دست عبدالله بن طاهر (ذوالیمینین). بابک به دست همپیمان خود افشین، و افشین
 به دستور خلیفه، با ملاحظه عهدنامه‌ای که مازیار پس از گرفتاری برای وی فرستاد و در
 آن این سه یعنی مازیار و افشین و بابک برای نجات ایران از عرب متحد شده بودند، به
 قتل رسید. مازیار در جنگ‌های خلیفه علیه بابک به کمک او برخاست و لذا خلیفه پس از
 آن که کار بابک را ساخت مازیار را از پای در آورد ... کانت گوید دو چیز آدمی را به
 اعجاب می‌آورد: آسمان پرستاره در بالای سر ما و قانون اخلاق در درون ما.
 مرد سیاسی باید بداند که تا هنگامی که آگاهی ملت در مرحله ابتدائی است و هنوز
 روشن و شفاف نشده آینده مسدود است (امسرز. سیاه پوست).

آشنایی با گردآورنده کتاب:

آقای بابا - صفری در سال ۱۲۹۹ خورشیدی در شهر اردبیل دیده به جهان گشوده پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، تحصیلات عالی را در رشته قضائی در دانشکده حقوق و رشته فلسفه، روان‌شناسی و علوم تربیتی را در دانشسرای عالی، و دوره فوق لیسانس علوم اداری را در شعبه دانشگاه کالیفرنیا در دانشگاه تهران، و نیز دوره مدیریت عالی و روش‌های اداری را در کلاس‌های اصل ۴ سابق آمریکا در تهران گذرانیده در علوم قدیمه نیز مدارجی را طی کرده است. دارای مدال علمی است و مدتی هم از طرف دولت مشغول مطالعه در ایتالیا بوده است.

خدمات اداری آقای صفری با دبیری دبیرستان‌ها آغاز و در تهران با طی مراحل ریاست دبیرستان و ادارات داخلی وزارت فرهنگ و یک دوره هفده ساله معاونت سازمان حج و اوقاف کشور در اردیبهشت ۱۳۵۷ به بازنشستگی انجامیده است. در سال ۱۳۳۱، (دوران حکومت ملی آقای دکتر مصدق) به انتخاب مردم اردبیل به شهرداری آن شهر برگزیده شده ولی کودتای جابرائله ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انگلیس و آمریکا علیه حکومت ملی ایران، بیش از نه ماه اجازه خدمت به او نداده است!

تألیفات ایشان:

۱. یک دوره (۱۶ جلدی) کتاب درسی تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی برای تدریس در کلاس‌های متوسطه به اتفاق سه تن دیگر از دبیران دبیرستان‌ها.
۲. یک جلد تقویم تطبیقی، حاوی تطبیق روزها و ماه‌ها و سال‌های شمسی و قمری و میلادی از ۱۲۵۵ تا ۱۳۵۵ خورشیدی (این تقویم اکنون برای یکصد و هشتاد سال تکمیل گشته و زیر چاپ است).
۳. چهار جلد کتاب برای تاریخ اردبیل با نام " اردبیل در گذرگاه تاریخ" که در محافل علمی به عنوان کتاب مرجع در مورد اردبیل پذیرفته شده است. (سه جلد اول و دوم و سوم در سال‌های ۱۳۵۰، ۱۳۵۳ و ۱۳۶۲ چاپ و منتشر شده ولی جلد چهارم آن مدت‌ها است که اجازه عبور از صافی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیافته است).
۴. یک جلد جغرافیای ممالک اسلامی، که به زبان انگلیسی ترجمه و به صورت بین‌المللی منتشر گشته است.
۵. کتابی خطی با نام "دشتی و رشدی" در نقد منطقی کتاب ۲۳ سال آقای علی دشتی و نابهنجاری های آقای سلمان رشدی (که اجازه چاپ نیافته است).
۶. کتابی با مفاهیم ظاهر آیات قرآن مجید به زبان فارسی که چاپ اول آن در سوئد و چاپ دیگرش در ایران صورت گرفته است.
۷. گزیده‌هایی از یکصد و دو کتاب در یک کتاب
۸. کتاب حاضر که با خوشه‌چینی از یکصد و یک جلد کتاب دیگر فراهم گشته است. به علاوه مقالات زیادی در مجلات و روزنامه‌ها.